گنجینه‌ی صرف و نحو

عربی

دکتر مصطفی خرم دل



بسم الله الرحمن الرحیم

گنجینه‌ی صرف و نحو عربی

تألیف

دکتر مصطفی خرّم دل

انتشارات هەژار

سرشناسه: خرّم‌دل، مصطفی، ١٣١٥.
عنوان و نام پدیدآور: گنجینه‌ی صرف و نحو / مصطفی خرّم‌دل.
مشخّصات نشر: سنندج، هه‌ژار ١٣٨٧.
مشخّصات ظاهری: ٤٠١ ص، مصوّر، جدول، نمودار.
وضعیّت فهرست نویسی: فیپا.
موضوع: زبان عربی ، صرف و نحو.
رده‌بندی کنگره: ١٣٨٧ PJ ٦١٤١ ٩ گ ٣ خ /
شابک: ٨ - ٢٣ - ٧٥٧٣ - ٩٦٤ - ٩٧٨
رده‌بندی دیویی: ٤٩٢/٧٥
شماره کتابشناسی ملّی: ١٢٢٣٢٨١



انتشارات هه‌ژار
سنندج - چهار راه شهدا - پاساژ عزّتی ٢٢٥٣٦٢٥ - ٠٨٧١
(همراه: ٠٩١٨٣٧٢١٦٩١)
www.hazharbooks.com
E-mail: hazharbooks@yahoo.com

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب: گنجینه‌ی صرف و نحو
نویسنده: دکتر مصطفی خرّم‌دل
حروفچینی و صفحه‌آرایی: محمّدمحمّدزاده
سال انتشار: ١٣٩٠
تیراژ: ٣٠٠٠ جلد

فهرست صرف

فهرست نحو



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانا لِدِينِ الْإِسْلاٰمِ، وَٱلصَّلاٰةُ وَٱلسَّلاٰمُ عَلىٰ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنٰامِ، وَآلِهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَرَةِ الْعِظٰامِ، وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ الْكِرٰامِ.

چندین سال پیش هنگامی که در دانشگاه رازی، دانشکده‌ی تربیت دبیر سنندج[1]، تدریس قواعد عربی به این بنده‌ی خدا واگذار گردید، دیدم دانشجویان عزیز نمی‌توانند صرف و نحو را از روی کتاب‌های نوشته شده به زبان عربی بیاموزند و به گونه‌ی کامل و مرتّب در مدّت ترم‌های محدود و کوتاه سنوات تحصیلی به پایان برسانند. در میان کتاب‌های قواعد موجود به زبان فارسی هم کتابی را نیافتم که مناسب و سازگار با برنامه‌ی کلاس‌ها باشد. به ناچار در این زمینه به نگارش جزوه و تهیّه‌ی مطالب از روی کتاب‌های معتبر قدیم و جدید پرداختم و در راه خوشه‌چینی از دقائق و نکات کتب قواعد فضلاء رنج‌ها بردم، و قسمت به قسمت آن‌ها را گردآوری و تدریس نمودم. بعدها دیدم که دامن‌دامن خوشه‌ها، خرمن‌ها گشته است. صلاح در آن دیدم که آن را چاپ و به عموم طالبان فضل و ادب تحت عنوان «*گنجینه‌ی صرف و نحو عربی*» ارمغان دارم. بعد از بارها چاپ و نشر این کتاب، هم اینك مجدّداً حروفچینی و آراسته‌تر و پیراسته‌تر در دسترس همگان قرار داده می‌شود.

در این کتاب سعی شده است:

۱ـ مطالب روان و گویا باشد و امثله و شواهد، بیشتر از آیات قرآنی و احادیث نبوی، و امثال و اشعار و جملات و عبارات مفید اخلاقی فراهم آید.

۲ـ با ترسیم نمودارها و تشکیل جدول‌ها، به تفهیم مطالب و توضیح مقاصد، کمك و به امر آموزش سرعت بخشیده شود.

---

(۱)ـ حدود بیست سال قبل به دانشگاه کردستان تبدیل گردید.

۳ـ برای هر موضوع و مطلبی مثال‌های متعدّد و مُعْرَب، و در پایان هر بخشی تمرینات سودمندی آورده شود.

٤ـ برای این که مطالب و مقاصد، آمیزه‌ی یکدیگر نگردد، قواعد صرف و نحو از هم جدا، و در تقدیم و تأخیر موضوعات هر یك دقّت لازم مبذول گردد.

٥ـ معنی برخی از لغات و جملات مشکل متن، در ذیل صفحات آورده شود.

اینك کتاب را به پیشگاه دانشمندان و ادب دوستان تقدیم می‌دارم و از خداوند بزرگوار مسألت می‌نمایم که آن را برای دانش‌پژوهان سودمند گردانند، و برای خود خالص بدانند، و برای این بنده‌ی فرمانبردار خویش جزو باقیات صالحات قلمداد فرمایند، آمین.

مِنْهُ الْعَوْنُ وَالتَّوْفِيقُ، وَهُوَ نِعْمَ الْمَوْلىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

مصطفیٰ خرّم‌دل

دستور زبان

دستور زبان، به مجموعه‌ی قواعدی اطلاق می‌شود که روش درست خواندن و صحیح نوشتن و زیبا گفتن را بیان می‌دارد.

بخش‌های دستور

دستور زبان به سه بخش تقسیم می‌شود: ۱ـ مقدّمات ۲ـ صرف ۳ـ نحو.

اصطلاحات و چیزهایی که باید در ابتدای کار آموخته شود، **مقدّمات زبان عربی** نامیده می‌شود. **مانند:**

حروف هجاء، حروف شمسی و قمری، حرکات و سکون، ضوابط، تنوین.

و بخشی از دستور که در باره‌ی تغییرات کلمات پیش از ورود به جملات گفتگو می‌کند، **صرف** نامیده می‌شود. **مانند:**

ضَرْب، ضارِب، مَضْرُوب، مَضْرِب، مُضارَبَة، مِضْراب، تَضْرِيب، ضَرَبَ، يَضْرِبُ، إضْرِبْ، و ...

بخشی از دستور که در باره‌ی تغییرات کلمات در داخل جملات گفتگو می‌کند، **نحو** نامیده می‌شود. **مانند:**

هٰذا کِتابٌ. || إشْتَرَیْتُ کِتاباً. || نَظَرْتُ إلَیٰ کِتابٍ. || جاءَ مُحَمَّدٌ. || رَأَیْتُ مُحَمَّداً. || مَرَرْتُ بِمُحَمَّدٍ.

مقدمات دستور

حروف هجاء

الفبای عربی بیست و نُه حرف و عبارتند از:

همزه(ء)، الف(ا)، باء(ب)، تاء(ت)، ثاء(ث)، جیم(ج)، حاء(ح)، خاء(خ)، دال(د)، ذال(ذ)، راء(ر)، زاء(ز)، سین(س)، شین(ش)، صاد(ص)، ضاد(ض)، طاء(ط)، ظاء(ظ)، عین(ع)، غین(غ)، فاء(ف)، قاف(ق)، کاف(ك)، لام(ل)، میم(م)، نون(ن)، هاء(ه)، واو(و)، یاء(ي).

حروف شمسی و حروف قمری

یکی از **نشانه‌های** اسم **«ال»** است‌که **حرف تعریف** نام دارد و به اوّل اسم‌ها افزوده می‌شود. حروف هجایی که در آغاز اسم‌ها قرار می‌گیرند، در رابطه با حرف **«ال»** به دو دسته تقسیم می‌گردند: ۱ـ حروف شمسی ۲ـ حروف قمری.

حروف شمسی، حروفی هستند که چون **«ال»** به اوّل آنها افزوده شود، مشدّد می‌گردند و لامِ **«ال»** خوانده نمی‌شود. حروف شمسی چهارده‌تا و عبارتند از: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن». **مانند:**

اَلتَّرْبِیَة، اَلثَّمَر، اَلدَّلِیل، اَلذَّلِیل، اَلرَّجُل، اَلزَّهْر، اَلسَّیْف، اَلشَّمْس، اَلصِّدْق، اَلضَّوْء، اَلضِّرْس(دندان)، اَلطَّلَب، اَلطَّبْل، اَلظُّهْر، اَللَّوْح، اَلنَّهْر.

حروف قمری، حروفی هستند که چون **«ال»** به اوّل آنها افزوده شود، مشدّد نمی‌گردند و لام **«ال»** هم خوانده می‌شود. حروف قمری چهارده‌تا و عبارتند از: «ء، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ف، ق، ك، م، ه، و، ي». **مانند:**

اَلْأَب، اَلْبَدْر، اَلْجِسْم، اَلْحَمْد، اَلْخَصْم، اَلْعَضُد(بازو)، اَلْغابَة(بیشه)، اَلْفَهْد(یوزپلنگ)، اَلْقَمَر، اَلْکِنانَة(تیردان)، اَلْمُعَلِّم، اَلْوَرْد(گل‌سرخ)، اَلْهِلال، اَلْیَد.

یادآوری:

حرف «الف» چون در آغاز واژه‌ها قرار نمی‌گیرد، نه شمسی و نه قمری است.

حروف علّه و حروف صحّه

سه حرف «**الف** و «**واو**» و «**یاء**» را **حروف علّه** می‌گویند، و بیست و شش حرف دیگر را **حروف صحّه** می‌نامند.

فرق همزه و الف

همزه با «**الف**» دو فرق عمده دارد:

۱ـ همزه می‌تواند هم ساکن باشد و هم متحرّك. **مانند:**
فَأْس(تبر)، أَسَد(شیر)، سُؤال، جُزْء.

ولی «**الف**» همیشه ساکن است و قبول حرکت نمی‌کند. **مانند:**
بٰاعَ(فروخت)، دَنٰا(نزدیك شد).

۲ـ همزه در اوّل و وسط و آخر کلمه واقع می‌شود. **مانند:** أَخَذَ، سَأَلَ، قَرَأَ.

ولی «**الف**» از آنجا که همیشه ساکن است و ابتداء به ساکن در زبان عربی وجود ندارد، هرگز در اوّل کلمه قرار نمی‌گیرد، و بلکه در وسط یا آخر کلمه واقع می‌شود. **مانند:** قٰالَ، دَعٰا(دعوت کرد).

همزه‌ی وصل و همزه‌ی قطع

همزه‌ای که در آغاز واژه‌ها واقع می‌شود، بر دو قسم است:

۱ـ همزه‌ی وصل ۲ـ همزه‌ی قطع

همزه‌ی وصل و موارد آن

همزه‌ی وصل، همزه‌ای استکه اگر در آغاز کلام قرار گیرد خوانده می‌شود، ولی در وسط کلام خوانده نمی‌شود و دو حرف قبل و بعد خود را بهم وصل می‌کند. **مانند:**

اِجْلِسْ یٰا رَجُلُ. ← یٰا رَجُلُ اْجْلِسْ. || اِذْهَبْ یٰا رَجُلُ. ← یٰا رَجُلُ اْذْهَبْ.

همزه در حرف تعریف«ال»، و در اوّل فعل‌های ماضی پنج حرفی. **مانند:** اِنْطَلَقَ.

شش حرفی. **مانند:** اِسْتَخْرَجَ.

امر و مصدر آن دو. **مانند:** اِنْطَلِقْ، اِنْطِلاٰق. ‖ اِسْتَخْرِجْ، اِسْتِخْرٰاج.

فعل امر ثلاثی مجرّد. **مانند:** اِعْلَمْ.

و در اوّل **یازده** اسم: ۱ـ اِسْمٌ ۲ـ اِسْتٌ(پایه و اساس) ۳ـ اِبْنٌ ۴ـ اِبْنَمُ(پسر) ۵ـ اِبْنَةٌ ۶ـ اِمْرُؤٌ ۷ـ اِمْرَأَةٌ ۸ـ اِثْنٰانِ ۹ـ اِثْنَتٰانِ ۱۰ـ أَيْمُنُ(قسم‌به) ۱۱ـ أَيْمُ(قسم‌به) **همزه‌ی وصل است.**

یادآوری:

*در اسماء یازده‌گانه از شماره‌ی **یک تا هفت**، همزه در **مفرد** و **تثنیه‌ی** آنها همزه‌ی وصل است، ولی در جمع آنها همزه‌ی قطع است. چهار اسم بعدی، جز بدین صورت استعمال نمی‌گردند و لذا همزه‌ی آنها پیوسته همزه‌ی وصل است.*

همزه‌ی قطع و موارد آن

همزه‌ی قطع، همزه‌ای است‌که چه در آغاز و چه در وسط کلام قرار گیرد خوانده می‌شود و دو حرف قبل و بعد خود را از هم جدا می‌سازد. **مانند:**

أَكْرِمْ يٰا رَجُلُ. ← يٰا رَجُلُ أَكْرِمْ. ‖ أَحْسِنْ يٰا رَجُلُ. ← يٰا رَجُلُ أَحْسِنْ.

همزه در فعل ماضی چهارحرفی و امر و مصدر آن. **مانند:** أَكْرَمَ، أَكْرِمْ، إِكْرٰامٌ.

در هر نوع فعل مضارع متکلّم وحده‌ای. **مانند:** أَذْهَبُ، أُشٰاهِدُ.

در اسم تفضیل. **مانند:** أَشْجَعُ.

در افعل وصفی. **مانند:** أَحْمَرُ.

در همه‌ی اسماء جز اسم‌های **یازده‌گانه‌ی** مذکور در همزه‌ی وصل، اعمّ از مفرد و تثنیه و جمع. **مانند:** إِصْبَعٌ، إِصْبَعٰانِ، أَصٰابِعُ.

و در همه‌ی حروف بجز حرف تعریف «ال». **مانند:** إِلىٰ، همزه‌ی قطع است.

یادآوری:

۱ـ همزه‌ی وصل در همه جا زاید است. **مانند:** اِنْصِرٰافٌ، اِضْرِبْ.

امّا همزه‌ی قطع می‌تواند زاید یا اصلی باشد. **مانند:** أُنْمُلَةٌ، أَوْلاٰدٌ، أَذِنَ، أَخَذَ.

۲ـ *همه‌ی همزه‌های وسط و آخر واژه‌ها همزه‌ی قطع می‌باشند.* **مانند:** سَأَلَ، بِئْرٌ، قَرَأَ، جُزْءٌ.

حرکات و سکون و ضوابط

برای درست خواندن واژه‌های عربی، بالا و پایین حروف نشانه‌هایی قرار می‌دهند. به قرار زیر:

الفـ این نشانه «ـَ» را **فتحه** می‌گویند. **مانند:** ضَرَبَ، طَلَعَ.

بـ این نشانه «ـِ» را **کسره** می‌گویند. **مانند:** عَلِم، شهِد.

جـ این نشانه «ـُ» را **ضمّه** می‌گویند. **مانند:** حسُن، کرُم.

دـ این نشانه «ـْ» را **سکون** می‌گویند. **مانند:** اسْتخْرج، اکْرم.

هـ این نشانه «ـّ» را **شدّه یا تشدید** می‌گویند. **مانند:** قطّع، محمّد.

وـ این نشانه «ـٓ» را **مدّ** می‌گویند. **مانند:** آدم، آبار.

زـ این نشانه «ـٱ» را **وصل** می‌گویند. **مانند:** وٱستغفره.

حـ این نشانه «ء» را در بالا و پایین همزه، **قطع** می‌گویند. **مانند:** أعلام، إعلام.

علایم فتحه و کسره و ضمّه «ـَـِـُ» را **حرکات**، و نشانه‌ی «ـْ» را **سکون**، و علایم **شدّ** و **مدّ** و **وصل** و **قطع** «ـّـٓـٱـء» را **ضوابط** می‌نامند.

تنوین و اقسام آن

تنوین، نون ساکنی است‌که در آخر برخی از اسم‌ها به تلفّظ درمی‌آید، ولی نوشته نمی‌شود. **مانند:** کِتَابٌ(=کِتَابُنْ)، کِتَاباً(=کِتَابَنْ)، کِتَابٍ(=کِتَابِنْ).

تنوین **سه** قسم است:

۱ـ تنوین **رفع** که علامتش دو ضمّه «ـٌ» است. **مانند:** قَلَمٌ، دَفْتَرٌ، مِنْضَدَةٌ.

۲ـ تنوین **نصب** که علامتش دو فتحه «ـً» است. **مانند:** قَلَماً، دَفْتَراً، مِنْضَدَةً.

۳ـ تنوین **جرّ** که علامتش دو کسره «ـٍ» است. **مانند:** قَلَمٍ، دَفْتَرٍ، مِنْضَدَةٍ.

یادآوری:

تنوین رفع و جرّ را بدون هیچ چیزی به آخر اسم اضافه می‌کنند. ولی تنوین نصب را همراه با «الف» می‌نویسند. **مانند:** اِتِّفاقاً، مُسَلَّماً، یَقِیناً.

فقط در دو مورد «الف» لازم نیست:

۱ـ هرگاه آخرین حرف اسم، «تاء» زایده(ة) باشد. **مانند:** دَفْعَةً، حَقِیقَةً، فَجْأَةً، طَبِیعَةً، فِطْرَةً.

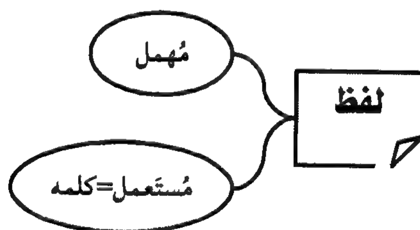
۲ـ هرگاه آخرین حرف اسم، همزه «ء» باشد. **مانند:** جُزْءً، إمْلاءً، إنْشاءً، دُعاءً، اِدِّعاءً.

لفظ و اقسام آن

هر صدا و صوتی که از دهان خارج شود، چه دارای معنی باشد و چه نباشد، آن را لفظ می‌گویند. لفظ بی‌معنی را **مُهْمَل** می‌نامند. **مانند:** دَیز، بَیز.

لفظ بامعنی را **مُسْتَعْمَل** می‌نامند. **مانند:** سَبُّورَةٌ(تخته‌سیاه)، طَباشِیرُ(گچ)، شارِعٌ(خیابان)، نَعْبُدُ.

لفظ مُسْتَعْمَل را **کلمه** می‌گویند.



تمرین

۱ـ به اوّل واژه‌های زیر حرف «ال» بیفزایید و آنگاه بیان دارید که نخستین حرف واژه‌ها شمسی است یا قمری.

دَارٌ نُورٌ ثَلْجٌ فُرْنٌ لَبَنٌ لَحْمٌ ظُهْرٌ
زِينَةٌ عِلْمٌ خُوخٌ طَائِرٌ فَرَسٌ جَبَلٌ ذَهَبٌ
رُمَّانٌ نَافِذَةٌ سَاعَةٌ تَأْرِيخٌ صَيْفٌ كُرْسِيٌّ جُغْرَافِيَّةٌ

۲ـ همزه‌ی واژه‌های زیر، همزه‌ی وصل است یا قطع؟

اِسْتِخْرَاجٌ اِحْتِيَاطٌ أَسْبَابٌ أَسْمَاءٌ
إِعْلَانٌ أَحْسِنْ اُكْتُبْ أَكْتُبُ
أَبْنَاءٌ اِسْمٌ أَجَلٌ اِبْنٌ أُمٌّ

۳ـ اسم‌های زیر را با تنوین رفع و نصب و جرّ بخوانید و بنویسید:

مُعَلِّم مَعْرَكَة إِمْلَاء

۴ـ نام نشانه‌های بالا و پایین حروف واژه‌های جمله‌های زیر را بیان دارید:

۱ـ غَيْرِي يَأْكُلُ ٱلدَّجَاجَ، وَأَنَا أَقَعُ فِي ٱلسِّيَاجِ.
۲ـ اَلْعَقْلُ ٱلسَّلِيمُ فِي الْجِسْمِ ٱلسَّلِيمِ.
۳ـ اَلْأَدَبُ مَالٌ وَٱسْتِعْمَالُهُ كَمَالٌ.
۴ـ رُبَّ أَكْلَةٍ تَمْنَعُ أَكَلَاتٍ.
۵ـ آفَةُ الْعِلْمِ ٱلنِّسْيَانُ.
۶ـ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ.

کلمه و اقسام آن

کلمه، لفظی است‌که دارای معنی باشد.

کلمه بر سه قسم است: ۱ـ اسم ۲ـ فعل ۳ـ حرف.

۱ـ اسم، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی مستقلّ بوده و نیازی به زمان نداشته‌باشد. **مانند:** رُمّانٌ، مِيزانٌ، مِشْمِشٌ، سَبُّورَةٌ، قِرْطاسٌ، نَباتٌ، مِسْطَرَةٌ، خَرُوفٌ، أُمٌّ، أَبٌ، أَخٌ، اِبْنٌ، بِنْتٌ، صَفٌّ، نَوْمٌ، يَوْمٌ.

۲ـ فعل، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی مستقلّ باشد همراه با زمان. **مانند:** فَتَحَ، لَعِبَ، حَسُنَ، اِقْرَأْ، اِجْلِسْ، أُكْتُبْ، يَذْهَبُ، يَكْتُبُ، يَجْلِسُ.

۳ـ حرف، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی مستقلّ نبوده و همراه با واژه‌های دیگر معنی روشنی پیدا می‌کند. **مانند:** هَلْ، فِي، وَ، إِلّا، إِلَى، مِنْ.

علایم اسم

اسم، از فعل و حرف، با شش نشانه‌ی عمده جدا می‌گردد:

۱ـ **حرف تعریف«ال»**. **مانند:** اَلْفَخْرُ بِالْعِلْمِ لا بِالْجاهِ وَالْمالِ، وَالْمَجْدُ بِالْجِدِّ لا بِالْجَدِّ وَالْخالِ. ‖ اَلْحُرُّ حُرٌّ وَإِنْ مَسَّهُ الضُّرُّ. ‖ اَلْحَقُّ خَيْرُ ما يُقالُ. ‖ اَلْجارُ ثُمَّ الدّارُ. ‖ اَلْحَسَدُ مَطِيَّةُ التَّعَبِ. ‖ اَلْكِتابُ، اَلرَّجُلُ، اَلْعِلْمُ، اَلْحِكْمَةُ، اَلْعَقْلُ، اَلطَّعامُ، اَلتُّفّاحُ، اَلْأَرْضُ، اَلسَّماءُ، اَلتُّرابُ، اَلْحَجَرُ.

۲ـ **تنوین. مانند:** اَلْيَوْمَ سَلامٌ وَغَداً كَلامٌ. ‖ اَلْكِذْبُ داءٌ وَالصِّدْقُ شِفاءٌ. ‖ وَعْدٌ بِلا وَفاءٍ، عَداوَةٌ بِلا سَبَبٍ. ‖ ذِئْبٌ اِسْتَنْعَجَ. ‖ لِكُلِّ دَهْرٍ رِجالٌ. ‖ رُبَّ سُكُوتٍ أَبْلَغُ مِنْ كَلامٍ. ‖ لِكُلِّ شَرٍّ باعِثٌ. ‖ عَيٌّ صامِتٌ، خَيْرٌ مِنْ عَيٍّ ناطِقٍ.

۳ـ **منادیٰ واقع شدن. مانند:** يا يُوسُفُ. ‖ ﴿اَللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ﴾. (آل‌عمران: ۲۶) ‖ ﴿رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾. (الکهف: ۱۰) ‖ ﴿يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ﴾. (الانفطار: ۶)

۴ـ **مجرور شدن. مانند:** ﴿بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾. (الفاتحة:۱) ‖ ﴿لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الْأَرْضِ﴾. (البقرة: ۲۸۴) ‖ رُبَّ ابْنِ عَمٍّ لَيْسَ بِابْنِ عَمٍّ. ‖ اَلنَّدَمُ عَلَى السُّكُوتِ، خَيْرٌ مِنَ النَّدَمِ عَلَى الْقَوْلِ.

۵ـ **مسندٌالیه واقع گردیدن،** از قبیل مبتدا یا فاعل شدن. **مانند:** عَثْرَةُ الْقَدَمِ خَيْرٌ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسانِ. ‖ صَدْرُكَ أَوْسَعُ لِسِرِّكَ. ‖ ذَهَبَ الْحِمارُ يَطْلُبُ الْقَرْنَيْنِ فَعادَ مَصْلُومَ الْأُذُنَيْنِ. ‖ لا يَذْهَبُ الْعُرْفُ(۱) بَيْنَ اللّهِ وَالنّاسِ. ‖ رَأْسُ الدِّينِ، صِحَّةُ الْيَقِينِ.

یادآوری:

شماره‌های ۳و۴و۵ را می‌توان در «نقش‌پذیری» خلاصه کرد. یعنی هر کلمه‌ای که دارای حالت باشد اسم است.

۶ـ «**تاء» تأنیث مدوّره(ة). مانند:** ﴿اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾. (النحل: ۱۲۵) ‖ بَيْضَةُ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ دَجاجَةِ الْغَدِ.

---

(۱)ـ خوبی و نیکویی.

علایم فعل

فعل از اسم و حرف، با چهار نشانه‌ی عمده جدا می‌شود:

۱ـ **«تاء» ضمیر(تُ، تَ،تِ)**. **مانند:** ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾. (غافر: ۷) || ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾. (آل‌عمران: ۸) || رَضِيتُ مِنَ الْوَفَاءِ بِاللَّفَاءِ[1]. || نَفَخْتَ فِي غَيْرِ ضَرَمٍ. || تَرَكْتُهُمْ فِي حَيْصَ بَيْصَ.

۲ـ **«تاء» تأنیث کشیده(تْ)**. **مانند:** مَنْ مَرِضَتْ سَرِيرَتُهُ مَاتَتْ عَلَانِيَتُهُ. || ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۝ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ۝﴾. (الإنفطار: ۱-۵)

۳ـ **«یاء» مُخاطَبه(ي)**. **مانند:** ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾. (آل‌عمران:۴۳) || ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۝ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۝ وَادْخُلِي جَنَّتِي ۝﴾. (الفجر: ۲۷-۳۰)

۴ـ **نون تأکید(نَّ، نْ)**. **مانند:** ﴿وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ﴾. (الحشر: ۱۱) || ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾. (الحج: ۴۰) || ﴿كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنْ[2] بِالنَّاصِيَةِ﴾. (العلق:۱۵) || ﴿لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ﴾. (التغابن: ۷) || لَا تَكْتُبَنَّ.

علایم حرف

عدم علامات اسم و فعل، نشانه‌ی حرف است. **مانند:** أَ أَنْتَ يُوسُفُ؟ || ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾. (یوسف: ۵) || ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا﴾. (النساء: ۳۰)

---

(۱)ـ اندک.

(۲)ـ رسم الخطّ قرآنی «لَنَسْفَعًا» است.

تمرین

۱ـ اسم‌های عبارات زیر را بیان دارید:

۱ـ قالَ جِبْرانُ: تَعَلَّمْتُ الصَّمْتَ مِنَ الثَّرْثارِ، وَالْكَرَمَ مِنَ الْبَخِيلِ، وَالْإِجْتِهادَ مِنَ الْكَسُولِ، وَالْغَرِيبُ إِنِّي لا أُقِرُّ بِفَضْلِ هٰؤُلاءِ الْمُعَلِّمِينَ.

۲ـ ثَلاثَةٌ لا يُعْرَفُونَ إِلّا عِنْدَ ثَلاثَةٍ: اَلْحَلِيمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالشُّجاعُ عِنْدَ الْحَرْبِ، وَالصَّدِيقُ عِنْدَ الْحاجَةِ.

۳ـ مِنَ النّاسِ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْ وَظِيفَتِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ أَقَلُّ مِنْها.

۴ـ فَضْلُ الْقَوْلِ عَلَى الْعَمَلِ عارٌ، وَفَضْلُ الْعَمَلِ عَلَى الْقَوْلِ زِينَةٌ.

۵ـ عَدُوٌّ عاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جاهِلٍ.

۲ـ افعال جملات زیر را بنویسید:

۱ـ ثَلاثَةٌ تُكَبِّرُ الْإِنْسانَ عَمّا هُوَ: اَلرَّزانَةُ، وَالْكَرَمُ، وَالْعَفْوُ. وَثَلاثَةٌ تُصَغِّرُ الْإِنْسانَ عَمّا هُوَ: اَلتَّشَبُّثُ بِالرَّأْيِ، وَالْإِحْتِفاظُ بِالْفَوائِدِ، وَالْبُعْدُ عَنِ النَّصِيحَةِ.

۲ـ لا تَذْهَبْ إِلَى ما تُرِيكَ الْعَيْنُ، وَاذْهَبْ إِلَى ما يُرِيكَ الْعَقْلُ.

۳ـ اِثْنانِ لا يَشْبَعانِ: طالِبُ عِلْمٍ، وطالِبُ مالٍ.

۳ـ حروف عبارات زیر را بیان دارید:

۱ـ اَلْعَقْلُ مِصْباحٌ وَمَنارَةٌ، مِصْباحٌ يُنِيرُ دُرُوبَ النّاسِ، وَمَنارَةٌ تَكْشِفُ عَنِ الْحَقائِقِ الْإِنْسانِيَّةِ الثّابِتَةِ.

۲ـ عِلْمٌ بِلا عَمَلٍ كَشَجَرَةٍ بِلا ثَمَرٍ، وَكَمَرِيضٍ يَعْرِفُ داءَهُ وَلايَنْتَفِعُ بِدَوائِهِ.

بخش اوّل

مَبْحَث فعل

فعل، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی مستقلّی باشد همراه با زمان.

فعل از نظر زمان بر سه نوع است: ۱ـ ماضی ۲ـ مضارع ۳ـ امر

۱ـ **فعل ماضی**، فعلی است‌که بر انجام کاری یا حدوث حالتی در زمان گذشته دلالت می‌نماید. **مانند:** قَتَلَ، تَرْجَمَ، ضَحِكَ، رَكِبَ، سَأَلَ، فَهِمَ.

۲ـ **فعل مضارع**، فعلی است‌که بر انجام کاری یا حدوث حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌نماید. **مانند:** يَقْتُلُ، يُتَرْجِمُ، يَضْحَكُ، يَرْكَبُ، يَسْأَلُ، يَفْهَمُ.

۳ـ **فعل امر**، فعلی است‌که بر طلب کاری یا حدوث حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌نماید. **مانند:** أُقْتُلْ، تَرْجِمْ، اِضْحَكْ، اِرْكَبْ، اِسْأَلْ، اِفْهَمْ.

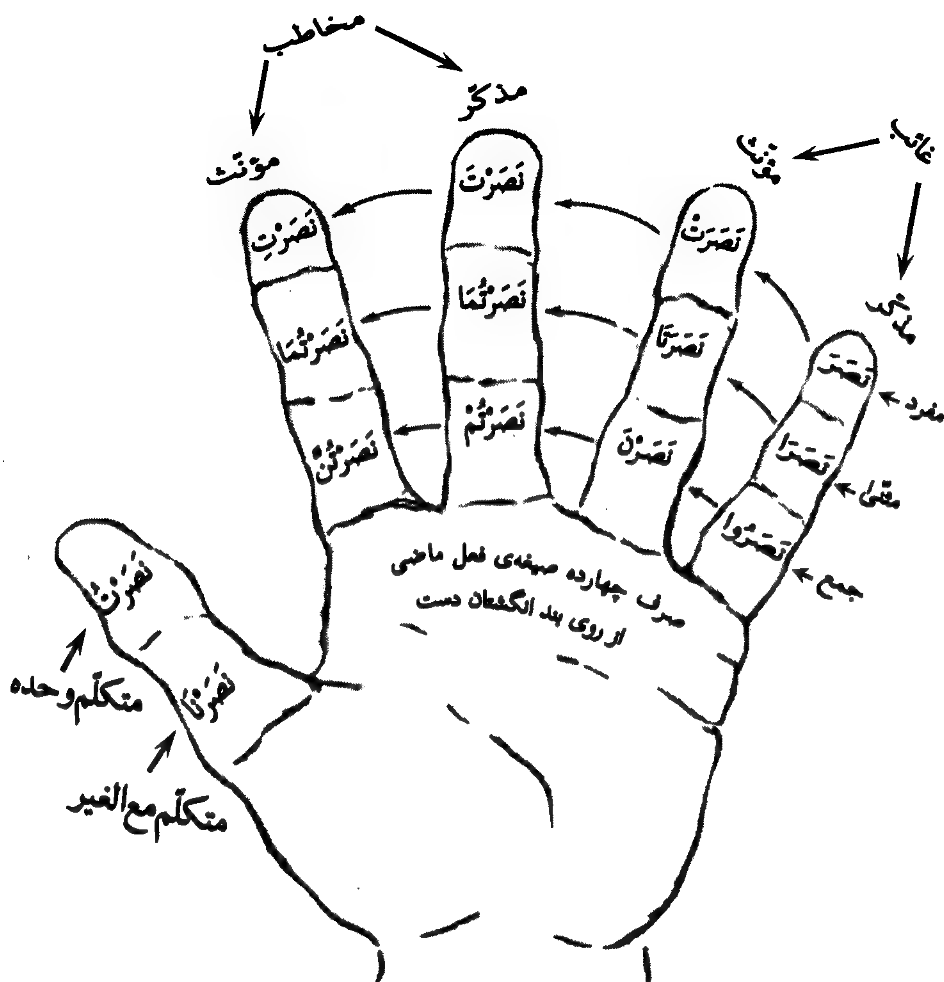
فعل ماضی

فعل ماضی، اصل افعال دیگر است و دارای چهارده صیغه است:
شش صیغه برای غائب، و شش صیغه برای مُخاطَب، و دو صیغه برای متکلّم.
علّت این‌که فعل ماضی در عربی چهارده صیغه است ولی در فارسی شش صیغه، این است‌که در عربی تثنیه و تأنیث وجود دارد، ولی در فارسی وجود ندارد.

صرف چهارده صیغه‌ی ماضی

در زبان عربی، صرف افعال از غائب شروع و بعد از آن به مُخاطَب پرداخته و سپس به متکلّم خاتمه می‌پذیرد، برعکس زبان فارسی که از متکلّم شروع و به مُخاطَب و غائب خاتمه می‌یابد.

برای سهولت حفظ چهارده صیغه‌ی ماضی، از بند انگشتان دست استفاده می‌نماییم. هریك از بندها بیانگر صیغه‌ی ویژه و هریك از انگشت‌ها متعلّق به مذکّر و یا مؤنّث می‌باشد، بجز متکلّم وحده و مع‌الغیر که مذکّر و مؤنّث و تثنیه و جمع در آن یکسان است. انگشت **خِنْصِر** برای مذکّر و انگشت **بِنْصِر** برای مؤنّث، انگشت **میانه (وُسطَیٰ)** برای مذکّر، و انگشت **سَبّابَه** برای مؤنّث، و انگشت **ابهام** برای متکلّم می‌باشد. انگشت‌های **خِنْصِر** و **بِنْصِر** به غائب، و انگشت‌های **وُسطَیٰ** و **سَبّابَه** به مُخاطَب اختصاص دارد:



فعل ماضی در مواردی معنی حال یا استقبال دارد. از جمله:

الف- هرگاه برای دعا بکار رود. **مانند:** غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ. || رَحِمَهُ اللّٰهُ.

ب- هرگاه برای عقود باشد. **مانند:** بِعْتُكَ ٱلدّٰارَ. || وَهَبْتُكَ هٰذَا الْكِتٰابَ.

ج- هرگاه بعد از «إِذٰا» و «إِنْ» شرطیّه قرار گیرد. **مانند:**

إِذٰا زُرْتَنِي زُرْتُكَ. || إِنِ ٱسْتَقٰامَ ٱلتِّلْمِيذُ عَفَوْتُ عَنْهُ.

د- هرگاه در اوّل فعل ماضی حرف نفی بوده و مسبوق به قسم باشد. **مانند:**

تَاللّٰهِ لا كَلَّمْتُكَ حَتّٰى تَسْتَقِيمَ. || وَحَيٰاتِكَ لا نَكَثْتُ عَهْدَكَ مٰادُمْتُ حَيّاً.

فعل ماضی را چهار نوع دانسته‌اند: ۱ـ کامل ۲ـ سابق ۳ـ اکمل ٤ـ ناقص.

۱ـ فعل ماضی کامل، به فعلی گفته می‌شود که در گذشته انجام پذیرفته است و با هیچ فعل دیگری پیوندی ندارد. **مانند:** بَرِئَ الْمَرِيضُ. || وَعَدَ اللّٰهُ اَلصّٰابِرِينَ أَجْراً عَظِيماً. || ذَهَبْتُ إِلَى الْجٰامِعَةِ.

۲ـ فعل ماضی سابق، به فعلی گفته می‌شود که در گذشته به دنبال فعل دیگری بلافاصله انجام پذیرفته است. **مانند:** عَلَتِ اَلصَّيْحَةُ بَعْدَ أَنْ لَفَظَ الْمَرِيضُ رُوحَهُ.

۳ـ فعل ماضی اکمل، به فعلی گفته می‌شود که در گذشته پیش از فعل دیگری انجام پذیرفته است. **مانند:** كُنْتُ كَتَبْتُ اَلرِّسٰالَةَ قَبْلَ قُدُومِهِ.

این فعل را در زبان فارسی **ماضی بعید** می‌گویند. طرز ساختن آن بدین طریق است‌که فعل«كٰانَ» را به اوّل فعل ماضی دیگری اضافه می‌نمایند. با این توضیح که «كٰانَ» برابر صیغه‌ی فعل مورد نظر تغییر می‌نماید. **مانند:** كٰانَ ضَرَبَ(زده بود)، كٰانٰا ضَرَبٰا، كٰانُوا ضَرَبُوا.

یادآوری:

فعل«كٰانَ» می‌تواند چندین فعل بعد از خود را به ماضی اکمل تبدیل کند. **مانند:** كٰانَ ذَهَبَ وَقَعَدَ وَأَكَلَ وَرَجَعَ ... كٰانٰا ذَهَبٰا وَقَعَدٰا وَرَجَعٰا...

٤ـ فعل ماضی ناقص، به فعلی گفته می‌شود که در گذشته همراه فعل دیگری انجام پذیرفته باشد. **مانند:** كُنْتُ أَكْتُبُ لَمّٰا دَخَلَ.

این فعل را در زبان فارسی **ماضی استمراری** می‌گویند. طرز تشکیل آن بدین نحو است‌که فعل«كٰانَ» را به اوّل فعل مضارع دیگری اضافه می‌کنند، و «كٰانَ» در این‌جا نیز برابر صیغه‌ی فعل مضارع مورد نظر تغییر می‌یابد. **مانند:** كٰانَ يَضْرِبُ(می‌زد)، كٰانٰا يَضْرِبٰانِ، كٰانُوا يَضْرِبُونَ ...

یادآوری:

فعل«كٰانَ» می‌تواند چندین فعل مضارع بعد از خود را به ماضی ناقص تبدیل کند.
مانند: كٰانَ يَذْهَبُ وَيَقْعُدُ وَيَأْكُلُ وَيَرْجِعُ ... كٰانٰا يَذْهَبٰانِ وَيَقْعُدٰانِ وَيَأْكُلٰانِ وَيَرْجِعٰانِ...

فعل مضارع

فعل مضارع از فعل ماضی ساخته می‌شود. بدین ترتیب که یکی از حروف مضارعه، یعنی: «ي، ت، ا، ن» را به اوّل فعل ماضی در می‌آوریم و حرف آخر آن را مضموم می‌نماییم. **مانند:**

ذَهَبَ ← يَذْهَبُ، تَذْهَبُ، أَذْهَبُ، نَذْهَبُ. ‖ قَتَلَ ← يَقْتُلُ، تَقْتُلُ، أَقْتُلُ، نَقْتُلُ.

در این‌صورت اگر فعل ماضی مورد نظر سه حرف باشد، فاءالفعل ساکن می‌گردد، و به‌طور سَماعی عین‌الفعل مضموم یا مفتوح یا مکسور خواهد بود و برای تشخیص آن باید به فرهنگ‌های زبان عربی مراجعه کرد. **مانند:**

شَكَرَ ← يَشْكُرُ. ‖ فَتَحَ ← يَفْتَحُ. ‖ ضَرَبَ ← يَضْرِبُ.

و اگر فعل ماضی مورد نظر بیش از سه حرف باشد و همزه‌ی زایدی در اوّل داشته‌باشد، همزه را حذف و حرف پیش از آخر را مکسور می‌نماییم. **مانند:**

أَكْرَمَ ← يُكْرِمُ. ‖ اِنْكَسَرَ ← يَنْكَسِرُ. ‖ اِحْتَرَمَ ← يَحْتَرِمُ. ‖ اِحْمَرَّ ← يَحْمَرُّ. ‖ اِسْتَخْرَجَ ← يَسْتَخْرِجُ. ‖ اِحْرَنْجَمَ ← يَحْرَنْجِمُ. ‖ اِطْمَأَنَّ ← يَطْمَئِنُّ.

و اگر فعل ماضی مورد نظر بیش از سه حرف باشد و «تاء» زایدی در اوّل داشته‌باشد، به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:**

تَجاهَلَ ← يَتَجاهَلُ. ‖ تَعَلَّمَ ← يَتَعَلَّمُ. ‖ تَدَحْرَجَ ← يَتَدَحْرَجُ.

و اگر فعل ماضی مورد نظر بیش از سه حرف باشد و اوّل آن همزه و «تاء» زاید نباشد، فقط حرف پیش از آخر آن مکسور می‌گردد و بس. **مانند:**

عَظَّمَ ← يُعَظِّمُ. ‖ كاتَبَ ← يُكاتِبُ. ‖ قَلْقَلَ ← يُقَلْقِلُ.

استعمال حروف مضارعه

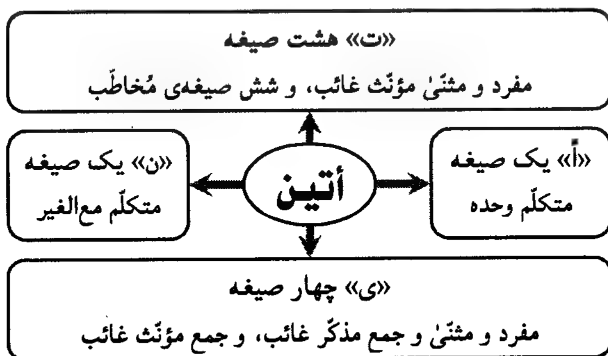
هریك از چهار حرف مضارعه که در واژه‌ی «أَتَيْنَ» گرد آمده‌اند، اختصاص به یك یا چند صیغه دارند. به ترتیب زیر:

«**أ**» برای یك صیغه بکار می‌رود که متکلّم وحده است. **مانند:** أَنْصُرُ.

«**ت**» برای هشت صیغه بکار می‌رود که عبارتند از: مفرد و مثنّیٰ مؤنّث غائب، و شش صیغه‌ی مُخاطَب. **مانند:** تَنْصُرُ، تَنْصُرَانِ، تَنْصُرُ، تَنْصُرَانِ، تَنْصُرُونَ، تَنْصُرِينَ، تَنْصُرَانِ، تَنْصُرْنَ.

«**ی**» برای چهار صیغه بکار می‌رود که عبارتند از: مفرد و مثنّیٰ و جمع مذکّر غائب، و جمع مؤنّث غائب. **مانند:** يَنْصُرُ، يَنْصُرَانِ، يَنْصُرُونَ، يَنْصُرْنَ.

«**ن**» برای یك صیغه بکار می‌رود که متکلّم معالغیر است. **مانند:** نَنْصُرُ.



حرکت حروف مضارعه

اگر فعل مضارع از ماضی چهار حرفی تشکیل شده باشد، حرف مضارعه مضموم است. **مانند:** زَلْزَلَ ← يُزَلْزِلُ. || أَكْرَمَ ← يُكْرِمُ. || قَاتَلَ ← يُقَاتِلُ.

و اگر فعل مضارع از ماضی چهار حرفی نباشد، یعنی سه حرفی یا پنج حرفی یا شش حرفی باشد، حرف مضارعه مفتوح است. **مانند:**

رَكِبَ ← يَرْكَبُ. || اِكْتَسَبَ ← يَكْتَسِبُ. || اِسْتَكْبَرَ ← يَسْتَكْبِرُ.

در مواردی فعل مضارع معنی ماضی دارد. از جمله:

۱ـ هرگاه در اوّل آن «لَمْ» جازمه باشد. مانند: لَمْ يَقُمْ بِالْوَاجِبِ. || زُرْتُكَ وَلَمْ تَكُنْ فِي ٱلدَّارِ. || مَنْ لَمْ يَعْرِفِ ٱلشَّرَّ، يَقَعْ فِيهِ.

۲ـ هرگاه در اوّل آن «لَمَّا» جازمه باشد. مانند: لَمَّا يُثْمِرِ الْبُسْتَانُ. || قَطَفْتُ ٱلثَّمَرَةَ وَلَمَّا تَنْضَجْ.

در مواردی فعل مضارع بر زمان حال دلالت دارد. از جمله:

الف- هرگاه به اوّل آن «مٰا» نافیه افزوده شود. مانند:

﴿وَمٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰا تَكْسِبُ غَدًا﴾. (لقمان: ٣٤) || مٰا أُعْطِيكَ مٰا طَلَبْتَ.

ب- هرگاه به اوّل آن «إِنْ» نافیه افزوده شود. مانند:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاٰحَ﴾. (هود: ٨٨)

ج- هرگاه همراه «لَيْسَ» ذکر شود. مانند:

لَيْسَ لِي أَقُولُ إِلَّا الْوٰاقِعَ. || لَسْتُ أَرْضىٰ عَنْكَ.

د- هرگاه «لَ» ابتدائیّه در اوّل آن ذکر گردد. مانند:

﴿إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾. (یوسف: ١٣) || إِنَّ الأُسْتٰاذَ لَيَشْرَحُ الدَّرْسَ.

هـ- هرگاه واژه‌ی «اَلْآنَ» یا «اَلسّٰاعَةَ» همراه آن بیاید. مانند:

أُسٰافِرُ الآنَ. || أَذْهَبُ اَلسّٰاعَةَ.

فعل مضارع در مواردی اختصاص به زمان آینده دارد. از جمله:

۱- هرگاه به اوّل آن حرف استقبال «سَ» یا «سَوْفَ» افزوده گردد. مانند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. (الشعراء: ٢٢٧) || سَوفَ تَنْدِمُ عَلَىٰ كَسَلِكَ.

۲- هرگاه بعد از جوازمی جز «لَمْ» و «لَمّٰا» قرار گیرد. مانند:

إِنْ تَكْتُبْ مَا اَسْتَفَدْتَهُ تَنْجَحْ. || مَنْ يَكْسَلْ يَخْسَرْ.

۳- هرگاه بعد از حروف ناصبه قرار گیرد. مانند:

لَنْ يَنْجَحَ الْكَسُولُ. || أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ.

٤- هرگاه بعد از ادات توقّع و ترجّی ذکر شود. مانند:

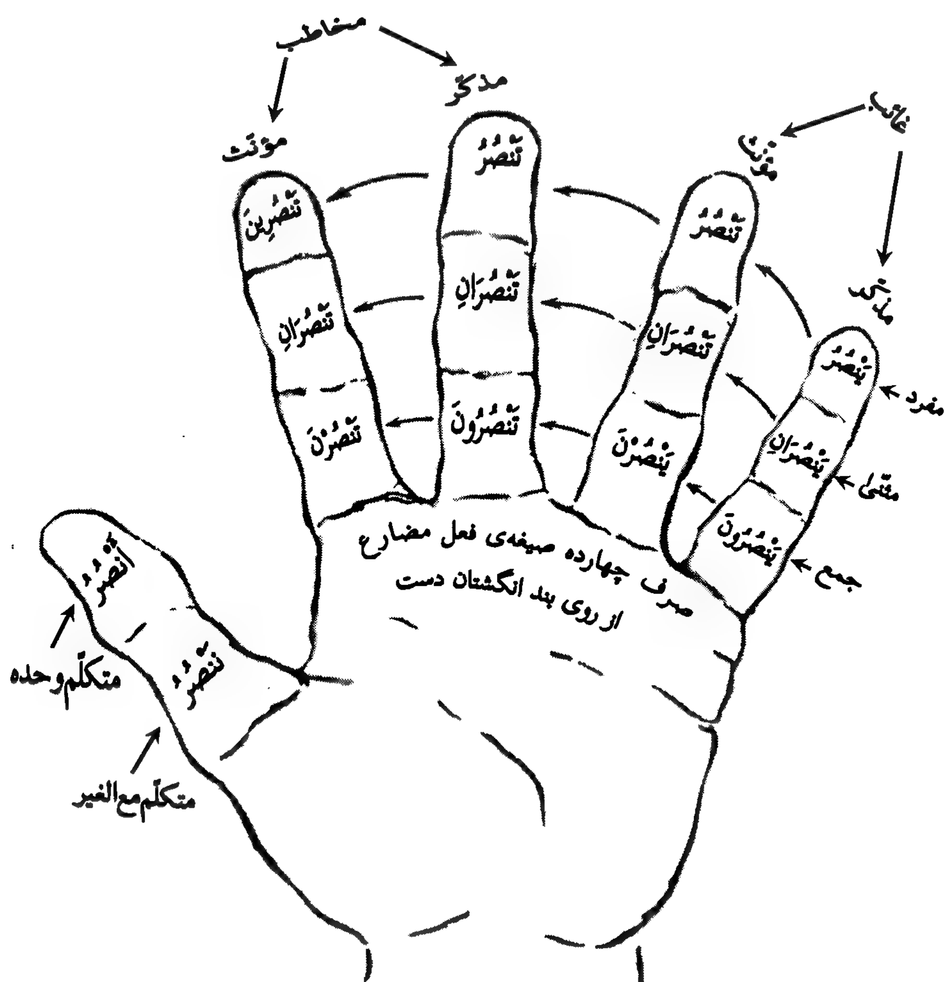
قَدْ يَبْرَأُ الْمَرِيضُ. || لَعَلِّي أَبْلُغُ قَصْدِي.

۵- هرگاه مضارع متضمّن دعا باشد. مانند:

يَهْدِيكَ اللّٰهُ. || يَرْحَمُكَ اللّٰهُ.

صرف چهارده صیغه‌ی فعل مضارع

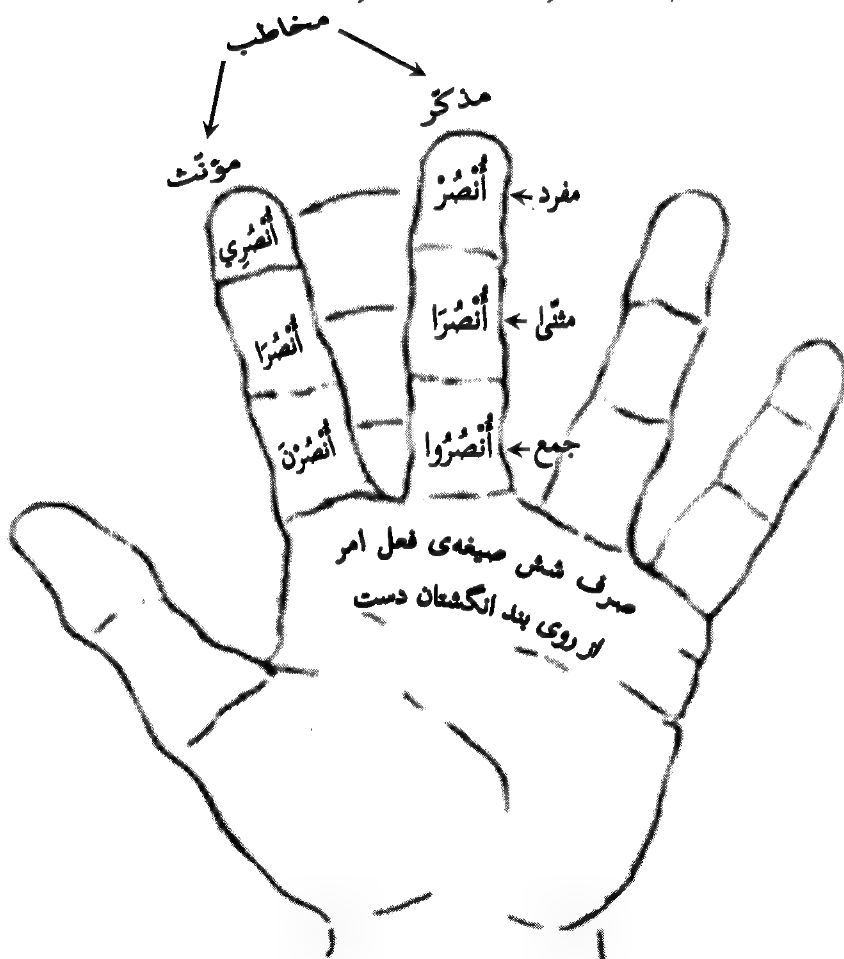
فعل مضارع نیز دارای چهارده صیغه است. به قرار زیر:



فعل امر

فعل امر دو قسم است: ۱ـ امر حاضر ۲ـ امر غائب

۱ـ **امر حاضر**، برای طلب کار یا حدوث حالتی از مُخاطَب یا مُخاطَبان بکار می‌رود. **مانند:** کَلِّمْ، اُنْصُرْ، اَکْرِمُوا، اِضْحَكْ، اِمْشِ.



۲ـ **امر غائب**، که آن را **امر به لام** نیز می‌گویند، برای طلب کار یا حدوث حالتی از اشخاص غائب و متکلّم و گاهی مُخاطَب بکار می‌رود. **مانند:** لِیَجْلِسْ، لِیَضْحَكْ، لِنَعْبُدْ، لِتَكْتُبُوا.

طرز تشکیل امر حاضر

امر حاضر از فعل مضارع مفرد مذکّر مُخاطَب ساخته می‌شود. برای ساختن آن، حرف مضارعه را از اوّل فعل مضارع برمی‌داریم و آخرین حرف آن را ساکن می‌نماییم. در این‌صورت به نخستین حرف واژه‌ی باقیمانده نگاه می‌کنیم، اگر متحرّك بود امر ساخته شده است. **مانند:** تُكَلِّمُ ← كَلِّمْ. ‖ تُدَحْرِجُ ← دَحْرِجْ. ‖ تَصِفُ ← صِفْ. ‖ تُقَاتِلُ ← قَاتِلْ.

اگر هم نخستین حرف واژه‌ی باقیمانده ساکن بود، همزه‌ای به نام همزه‌ی امر به اوّل آن می‌افزاییم. **مانند:** تَكْتُبُ ← اُكْتُبْ. ‖ تَشْكُرُ ← اُشْكُرْ. ‖ تَجْلِسُ ← اِجْلِسْ. ‖ تَضْرِبُ ← اِضْرِبْ. ‖ تُكْرِمُ ← أَكْرِمْ. ‖ تُحْسِنُ ← أَحْسِنْ.

حرکه‌ی همزه‌ی امر

همزه‌ای که بر سر فعل امر در می‌آید، مضموم و مکسور و مفتوح خواهد شد. به قرار زیر:

هرگاه عین‌الفعل مضارع مورد نظر مضموم باشد، همزه‌ی امر **مضموم** می‌گردد. **مانند:** تَقْتُلُ ← اُقْتُلْ. ‖ تَخْرُجُ ← اُخْرُجْ. ‖ تَنْصُرُ ← اُنْصُرْ.

هرگاه عین‌الفعل مضارع مورد نظر مضموم نباشد، یعنی **مکسور** یا **مفتوح** باشد، همزه‌ی امر مکسور می‌گردد. **مانند:**
تَغْفِرُ ← اِغْفِرْ. ‖ تَعْدِلُ ← اِعْدِلْ. ‖ تَفْهَمُ ← اِفْهَمْ. ‖ تَعْلَمُ ← اِعْلَمْ.

هرگاه فعل مورد نظر از باب إفعال باشد، همزه‌ی امر **مفتوح** می‌شود. **مانند:**
تُحْسِنُ ← أَحْسِنْ. ‖ تُكْرِمُ ← أَكْرِمْ. ‖ تُجْلِسُ ← أَجْلِسْ. ‖ تُنْفِقُ ← أَنْفِقْ. ‖ تُعْلِنُ ← أَعْلِنْ.

یادآوری:

همزه‌ی امر و همزه‌ی اصلی در ثلاثی مجرّد «أَخَذَ» و «أَكَلَ» همیشه حذف می‌شود. **مانند:** خُذْ، خُذَا، خُذُوا ... كُلْ، كُلَا، كُلُوا ...

و همزه‌ی امر و همزه‌ی اصلی در ثلاثی مجرّد «أَمَرَ» و «سَأَلَ» می‌تواند حذف گردد و یا باقی بماند. **مانند:** مُرْ یا: اُؤْمُرْ. ‖ سَلْ یا: اِسْأَلْ.

طرز تشکیل امر غائب

امر غائب نیز از فعل مضارع ساخته می‌شود. بدین ترتیب که حرف «لِ» را که لام امر نام دارد، به اوّل فعل مضارع مورد نظر می‌افزاییم و آخرین حرف آن را ساکن می‌نماییم. **مانند:** يُكَلِّمُ ← لِيُكَلِّمْ. ‖ يُدَحْرِجُ ← لِيُدَحْرِجْ. ‖ يَصِفُ ← لِيَصِفْ. ‖ يَكْتُبُ ← لِيَكْتُبْ. ‖ يَشْكُرُ ← لِيَشْكُرْ. ‖ يَجْلِسُ ← لِيَجْلِسْ.

امر غائب در اصل همان فعل مضارع مجزوم به لام است، لذا به صورت معلوم و مجهول استعمال دارد و برای همه‌ی اشخاص اعمّ از غائب و مُخاطَب و متکلّم بکار می‌رود. **مانند:** لِيُكَلَّمْ. لتُكَلَّمْ. لِنُكَلِّمْ. لِأُكَلَّمْ. ‖ لِيَنْصُرْ. لِتَنْصُرْ. لِنَنْصُرْ. لِأَنْصُرْ.

حرکت لام امر

لام امر در همه جا مکسور است، همانگونه که در مثال‌های گذشته مشاهده می‌شود. ولی بعد از حروف عطف «وَ» و «فَ» و «ثُمَّ» می‌تواند ساکن هم باشد. **مانند:** ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾. (الحشر: ١٨) ‖ فَلْيُنْصَفِ الْأَبْرِياءُ، وَلْيُعاقَبِ الْمُجْرِمُونَ، ثُمَّ لْيَمْضِ الْقَوْمُ.

یادآوری:

۱ـ در فعل امر، اعمّ از حاضر و غائب، نون فعل‌های مثنّیٰ و جمع ـ بجز جمع مؤنّث غائب و حاضر ـ حذف می‌گردد. **مانند:**

أُنْصُرْ أُنْصُرا أُنْصُرُوا ... لِيَنْصُرْ لِيَنْصُرا لِيَنْصُرُوا ...

۲ـ هرگاه آخرین حرف فعل مضارع، «واو» یا «یاء» باشد، بجای ساکن کردن «واو» یا «یاء»، آن را حذف می‌نماییم. **مانند:** يَدْعُو ← اُدْعُ، لِيَدْعُ. ‖ يَرْمِي ← اِرْمِ، لِيَرْمِ.

تمرین

۱ـ بیان دارید افعال زیر کدام ماضی و کدام مضارع و کدام امر است:

تَذْهَبِينَ. أَحْسَنْتُمْ. يَسْأَلُونَ. تَجْلِسْنَ. اِسْتَغْفِرْ. أَكْرِمُوا. اِعْلَمُوا.

تَكْتُبُ. اِسْأَلْنَ. يَقْرَأْنَ سَأَلْتُ. خَرَجْنا. شَكَرَا.

۲ـ چهارده صیغه‌ی افعال ماضی: (خَرَجَ، شَرِبَ، شَرُفَ) و مضارع: (يَذْهَبُ، يَجْلِسُ، يَقْتُلُ) را از روی بند انگشتان دست صرف کنید.

۳ـ بیان دارید افعال ماضی عبارات زیر به چه علّت معنی حال یا استقبال دارد:

۱ـ رَحِمَ اللّٰهُ اَمْرَءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ.
۲ـ أَنْتَ اَلزَّمانُ، إِنْ صَلُحْتَ، صَلُحَ اَلزَّمانُ.
۳ـ إِذا طَلَعَتِ اَلشَّمْسُ، اِخْتَفَتِ اَلنُّجُومُ.
۴ـ إِذا أَتاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ، فَأَكْرِمُوهُ.
۵ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
۶ـ إِنْ صَبَرْتَ وَصَلْتَ.
۷ـ إِنْ شاءَ اللّٰهُ.
۸ـ وَفَّقَكَ اللّٰهُ.

۴ـ بیان دارید افعال مضارع عبارات زیر به چه علّت معنی ماضی دارد:

۱ـ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾. (الاخلاص:۳)
۲ـ باشَرَ أَخُوكَ الْعَمَلَ وَلَمّا يَمُرَّهُ عَلَىٰ مِحَكِّ الْفِكْرَةِ.
۳ـ نَظَمْتُ اَلشِّعْرَ وَلَمّا أُحْسِنِ اَلنَّثْرَ.
۴ـ زُرْتُكَ وَلَمْ تَكُنْ فِي الْبَيْتِ.

۵ـ افعال مضارع زیر کدامیك به زمان حال و کدامیك به آینده دلالت دارد و چرا؟

۱ـ ﴿لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾. (یوسف: ۱۳)
۲ـ ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ﴾. (البقرة: ۱۸۴)
۳ـ ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾. (الضحیٰ:۵)
۴ـ ﴿وَما تَدْرِي نَفْسٌ ماذا تَكْسِبُ غَدًا﴾. (لقمان: ۳۴)
۵ـ ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ﴾. (آل‌عمران: ۱۶۰)
۶ـ ﴿لا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ﴾. (النساء: ۱۴۸)
۷ـ ﴿لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ﴾. (آل‌عمران: ۹۲)

٨- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾. (النساء:٥٧)

٦- فعل(كَانَ) را به اوّل افعال (ذَهَبَ) و (يَذْهَبُ) بيفزاييد و چهارده صيغه‌ی هر يك را صرف كنيد.

٧- از افعال ماضى زير فعل مضارع مفردمذكّرغائب، و فعل امر مفرد مذكّر مُخاطَب بسازيد:

اِكْتَسَبَ. اِسْتَمَعَ. ضَحِكَ. حَاسَبَ. عَالَجَ. تَقَبَّلَ. شَرِبَ.
جَعَلَ. زَلْزَلَ. دَخَلَ. مَنَعَ. عَلِمَ. كَرَّمَ. قَرَأَ.

٨- اگر از افعال ماضى زير فعل مضارع بسازيم، حروف مضارعه در كداميك مضموم و در كداميك مفتوح خواهد بود؟

اِسْتَخْرَجَ. اِنْكَسَرَ. شَارَكَ. ضَرَبَ. أَقْبَلَ. قَطَّعَ. قَتَلَ.

٩- علّت مضموم و مفتوح و مكسور بودن همزه‌ی امر در أفعال زير چيست؟

أُدْرُسْ. أَعْلِنْ. إِسْأَلْ. أَنْفِقْ. أُنْظُرْ. إِقْرَأْ.

١٠- زير افعالِ اشعارِ زير خطّ بكشيد و نوع و صيغه‌ی هر يك را بنويسيد:

١- وَمَنْ يَقْطَعِ السَّاعَاتِ فِي عَدِّ مَالِهِ — مَخَافَةَ فَقْرٍ فَالَّذِي فَعَلَ الْفَقْرُ
٢- عَلَى قَدْرِ أَهْلِ الْعَزْمِ تَأْتِي الْعَزَائِمُ — وَتَأْتِي عَلَى قَدْرِ الْكِرَامِ الْمَكَارِمُ
٣- وَمَنْ تَكُنِ الْعَلْيَاءُ هِمَّةَ نَفْسِهِ — فَكُلُّ الَّذِي يَلْقَاهُ فِيهَا مُحَبَّبٌ
٤- لَا تَقُلْ أَصْلِي وَفَصْلِي أَبَدًا — إِنَّمَا أَصْلُ الْفَتَى مَا قَدْ حَصَلَ
٥- وَمَا الْمَالُ إِلَّا أَنْ تَسُرَّ بِبَذْلِهِ — صَدِيقاً وَفِيّاً أَوْ تَكِيدُ بِهِ الْعُدَى
٦- أَحْسِنْ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدْ قُلُوبَهُمْ — فَلَطَالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانَ إِحْسَانٌ
٧- وَعَاجِزُ الرَّأْيِ مِضْيَاعٌ لِفُرْصَتِهِ — حَتَّى إِذَا فَاتَ أَمْرٌ عَاتَبَ الْقَدَرَا

میزان و موزون

برای پی بردن به ریشه‌ی أفعال و أسماء متصرّف، از حروف «ف، ع، ل» استفاده می‌کنیم. به طریق زیر:

وزن کلمه را با «ف، ع، ل» می‌سازیم. در این واژه که میزان نام دارد، هر حرفی بجز «ف، ع، ل» زاید بوده و عین حروف زاید در کلمه‌ی مورد نظر که موزون نام دارد موجود و زاید به‌شمار می‌آیند. حرف اصلی مقابلِ «ف» را فاءالفعل، و مقابلِ «ع» را عین‌الفعل، و مقابلِ «ل» را لام‌الفعل می‌گویند. اگر هم حروف اصلی به چهارتا رسید، حرف مقابلِ لامِ دوم را لام‌الفعل دوم می‌گویند. **مانند:**

موزون	میزان	حروف اصلی	حروف زاید
كَاتِبٌ	فَاعِلٌ	ك، ت، ب	ا
مَنْصُورٌ	مَفْعُولٌ	ن، ص، ر	م، و
مُبَاحَثَةٌ	مُفَاعَلَةٌ	ب، ح، ث	م، ا، ة
نَصَرَ	فَعَلَ	ن، ص، ر	
زَلْزَلَ	فَعْلَلَ	ز، ل، ز، ل	
اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَفْعَلَ	خ، ر، ج	ا، س، ت
اِسْتِغْفَار	اِسْتِفْعَال	غ، ف، ر	ا، س، ت، ا
تَبْدِيل	تَفْعِيل	ب، د، ل	ت، ي
تَزَلْزَلَ	تَفَعْلَلَ	ز، ل، ز، ل	ت
مُشَاوِرٌ	مُفَاعِلٌ	ش، و، ر	م، ا
مُسْتَعْمَل	مُسْتَفْعَل	ع، م، ل	م، س، ت

اقسام فعل از لحاظ حروف اصلی

فعل از لحاظ حروف اصلی، بر دو قسم است: ۱ـ ثلاثی ۲ـ رباعی.

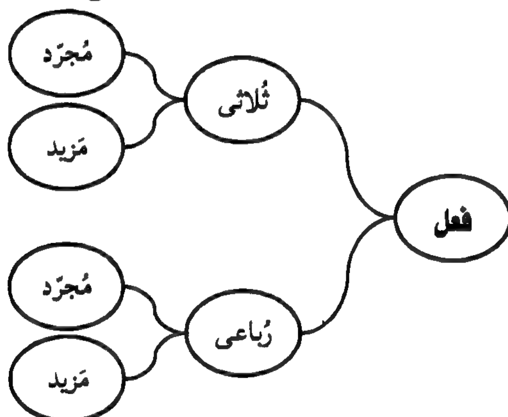
۱ـ **فعل ثلاثی،** فعلی است‌که اصل آن[1] سه حرف باشد. **مانند:**

عَلِمَ، نَصَرَ، ضَرَبَ، أَكْرَمَ، تَجاهَلَ، اِسْتَخْدَمَ.

۲ـ **فعل رباعی،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد. **مانند:**

زَلْزَلَ، دَحْرَجَ، اِحْرَنْجَمَ، اِطْمَأَنَّ.

هریك از افعال ثلاثی و رباعی نیز بر دو نوع است: ۱ـ مُجرّد ۲ـ مَزید.



۱ـ **فعل ثلاثی مُجرّد،** فعلی است‌که اصل آن سه حرف باشد و حرف زاید نداشته‌باشد. **مانند:** ذَهَبَ، قَرَأَ، ضَحِكَ، نَظَرَ، كَتَبَ.

۲ـ **فعل ثلاثی مَزید،** فعلی است‌که اصل آن سه حرف باشد و یك یا دو یا سه حرف بدان افزوده شده باشد. **مانند:** أَحْسَنَ، أَعْلَمَ، اِحْتَرَمَ، اِنْكَسَرَ، اِسْتَعْلَمَ، اِسْتَشْهَدَ.

۱ـ **فعل رباعی مُجرّد،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد و حرف زاید نداشته‌باشد. **مانند:** وَسْوَسَ، تَرْجَمَ.

۲ـ **فعل رباعی مزید،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد و یك یا دو حرف بدان افزوده شده باشد. **مانند:** تَزَلْزَلَ، اِضْمَحَلَّ.

---

(۱)ـ اصل افعال، فعل ماضی مفردمذكّرغایب است.

میزان و موزون

برای پی بردن به ریشه‌ی أفعال و أسماء متصرّف، از حروف «ف، ع، ل» استفاده می‌کنیم. به طریق زیر:

وزن کلمه را با «ف، ع، ل» می‌سازیم. در این واژه که میزان نام دارد، هر حرفی بجز «ف، ع، ل» زاید بوده و عین حروف زاید در کلمه‌ی مورد نظر که موزون نام دارد موجود و زاید به‌شمار می‌آیند. حرف اصلی مقابلِ «ف» را فاءالفعل، و مقابلِ «ع» را عین‌الفعل، و مقابلِ «ل» را لام‌الفعل می‌گویند. اگر هم حروف اصلی به چهارتا رسید، حرف مقابلِ لامِ دوم را لام‌الفعل دوم می‌گویند. **مانند:**

موزون	میزان	حروف اصلی	حروف زاید
كَاتِبٌ	فَاعِلٌ	ك، ت، ب	ا
مَنْصُورٌ	مَفْعُولٌ	ن، ص، ر	م، و
مُبَاحَثَةٌ	مُفَاعَلَةٌ	ب، ح، ث	م، ا، ة
نَصَرَ	فَعَلَ	ن، ص، ر	
زَلْزَلَ	فَعْلَلَ	ز، ل، ز، ل	
اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَفْعَلَ	خ، ر، ج	ا، س، ت
اِسْتِغْفَار	اِسْتِفْعَال	غ، ف، ر	ا، س، ت، ا
تَبْدِيل	تَفْعِيل	ب، د، ل	ت، ي
تَزَلْزَلَ	تَفَعْلَلَ	ز، ل، ز، ل	ت
مُشَاوِرٌ	مُفَاعِلٌ	ش، و، ر	م، ا
مُسْتَعْمَل	مُسْتَفْعَل	ع، م، ل	م، س، ت

اقسام فعل از لحاظ حروف اصلی

فعل از لحاظ حروف اصلی، بر دو قسم است: ۱ـ ثلاثی ۲ـ رباعی.

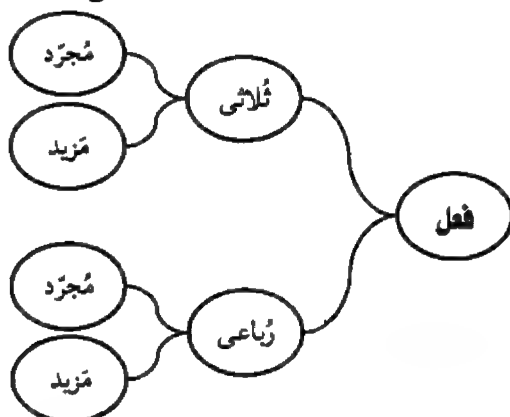
۱ـ **فعل ثلاثی،** فعلی است‌که اصل آن [1] سه حرف باشد. **مانند:**

عَلِمَ، نَصَرَ، ضَرَبَ، أَکْرَمَ، تَجاهَلَ، إِسْتَخْدَمَ.

۲ـ **فعل رباعی،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد. **مانند:**

زَلْزَلَ، دَحْرَجَ، إِحْرَنْجَمَ، إِطْمَأَنَّ.

هریك از افعال ثلاثی و رباعی نیز بر دو نوع است: ۱ـ مُجرّد ۲ـ مَزید.



۱ـ **فعل ثلاثی مُجرّد،** فعلی است‌که اصل آن سه حرف باشد و حرف زاید نداشته‌باشد. **مانند:** ذَهَبَ، قَرَأَ، ضَحِكَ، نَظَرَ، كَتَبَ.

۲ـ **فعل ثلاثی مَزید،** فعلی است‌که اصل آن سه حرف باشد و یك یا دو یا سه حرف بدان افزوده شده باشد. **مانند:** أَحْسَنَ، أَعْلَمَ، إِحْتَرَمَ، إِنْكَسَرَ، إِسْتَعْلَمَ، إِسْتَشْهَدَ.

۱ـ **فعل رباعی مُجرّد،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد و حرف زاید نداشته‌باشد. **مانند:** وَسْوَسَ، تَرْجَمَ.

۲ـ **فعل رباعی مزید،** فعلی است‌که اصل آن چهار حرف باشد و یك یا دو حرف بدان افزوده شده باشد. **مانند:** تَزَلْزَلَ، إِضْمَحَلَّ.

---

(۱)ـ اصل افعال، فعل ماضی مفردمذکّرغایب است.

یادآوری:

میزان و ملاک تشخیص ثلاثی و رباعی و مُجرّد و مَزید، فعل ماضی، مفرد مذکّر غائب است. بنابراین: ضَرَبَ، ضَرَبٰا، ضَرَبُوا، ضَرَبْتُ ... يَضْرِبُ، يَضْرِبٰانِ، يَضْرِبُونَ، تَضْرِبُ، ... اِضْرِبْ، اِضْرِبٰا، ... و ... ***همه ثلاثی مُجرّد هستند. زیرا فعل ماضی مفرد مذکّر غائب همه (ضَرَبَ) است.*** و: عَلَّمَ، عَلَّمٰا، عَلَّمُوا، عَلَّمْتُ، ... يُعَلِّمُ، يُعَلِّمٰانِ، يُعَلِّمُونَ، تُعَلِّمُ، ... عَلِّمْ، عَلِّمٰا، ... ***همه ثلاثی مزیدند. زیرا فعل ماضی مفرد مذکّر غائبِ همه (عَلِمَ) است. و ...***

تمرین

۱ـ وزن کلمات زیر را بیان دارید:

مُسْتَحْكَم مَسْمُوع اِحْتَمَلَ اِسْتَمَعَ يَشْرَبُ مُفْسِد كَسَبَ
تَشٰابَهَ مُقَدَّم كِتٰاب إِبْلاغ يَأْكُلُ سَمِعَ قَرُبَ بٰالَغَ

۲ـ حروف اصلی کلمات زیر را بنویسید:

اِسْتِحْضٰار قِرْطٰاس تَخٰاصُم سِكِّين مَنْظُور اِحْمِرٰار سَكْرٰان
مُدَرِّس حُكَمٰاء شَرِيف تَجْرِبَة إِنْكٰار تَكَبُّر

ابواب ثلاثی مُجرّد

فعل ثلاثی مُجرّد با توجه به حرکت عین‌الفعل در ماضی و مضارع، دارای شش باب است:

باب اوّل

فَعَلَ ، يَفْعُلُ

در این باب، عین‌الفعل در ماضی مفتوح، و در مضارع مضموم است. **مانند:** نَصَرَ، يَنْصُرُ. || قَعَدَ، يَقْعُدُ. || أَخَذَ، يَأْخُذُ. || كَتَبَ، يَكْتُبُ. || أَكَلَ، يَأْكُلُ. || حَضَرَ، يَحْضُرُ. || صَدَقَ، يَصْدُقُ. || طَلَبَ، يَطْلُبُ. || أَمَرَ، يَأْمُرُ. || دَرَسَ، يَدْرُسُ.

باب دوم

فَعَلَ ، يَفْعِلُ

در این باب، عین‌الفعل در ماضی مفتوح، و در مضارع مکسور است. **مانند:** ضَرَبَ، يَضْرِبُ. || جَلَسَ، يَجْلِسُ. || ظَلَمَ، يَظْلِمُ. || صَرَفَ، يَصْرِفُ. || كَذَبَ، يَكْذِبُ. || صَبَرَ، يَصْبِرُ. || قَسَمَ، يَقْسِمُ. || عَرَفَ، يَعْرِفُ. || عَرَضَ، يَعْرِضُ. || عَطَفَ، يَعْطِفُ. || حَبَسَ، يَحْبِسُ.

باب سوم

فَعَلَ ، يَفْعَلُ

در این باب، عین‌الفعل در ماضی و مضارع مفتوح است. **مانند:** فَتَحَ، يَفْتَحُ. || ذَهَبَ، يَذْهَبُ. || سَأَلَ، يَسْأَلُ. || قَرَأَ، يَقْرَأُ. || شَرَعَ، يَشْرَعُ. || ظَهَرَ، يَظْهَرُ. || جَعَلَ، يَجْعَلُ. || قَطَعَ، يَقْطَعُ. || رَفَعَ، يَرْفَعُ. || بَرَأَ، يَبْرَأُ. || مَدَحَ، يَمْدَحُ. || زَهَدَ، يَزْهَدُ. || صَفَحَ، يَصْفَحُ.

یادآوری:

هر فعلی‌که مربوط به باب سوم باشد، عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن یکی از حروف حَلق است. امّا نباید فراموش کرد، هر فعلی‌که عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن حرف حَلق باشد، لازم نیست‌که حتماً از این باب باشد. واژه‌هایی از قبیل: أَبَیٰ، یَأْبَیٰ. ‖ قَلَیٰ، یَقْلَیٰ. ‖ بَقَیٰ، یَبْقَیٰ. شاذّند.

باب چهارم

فَعِلَ ، یَفْعَلُ

در این باب، عین‌الفعل در ماضی مکسور، و در مضارع مفتوح است. **مانند:** عَلِمَ، یَعْلَمُ. ‖ فَرِحَ، یَفْرَحُ. ‖ أَمِنَ، یَأْمَنُ. ‖ سَئِمَ، یَسْأَمُ. ‖ فَهِمَ، یَفْهَمُ. ‖ شَهِدَ، یَشْهَدُ. ‖ حَمِدَ، یَحْمَدُ. ‖ قَنِعَ، یَقْنَعُ. ‖ حَذِرَ، یَحْذَرُ. ‖ خَسِرَ، یَخْسَرُ. ‖ صَحِبَ، یَصْحَبُ. ‖ طَرِبَ، یَطْرَبُ. ‖ غَضِبَ، یَغْضَبُ. ‖ شَبِعَ، یَشْبَعُ. ‖ عَطِشَ، یَعْطَشُ. ‖ حَبِطَ، یَحْبَطُ. ‖ ضَحِكَ، یَضْحَكُ.

باب پنجم

فَعِلَ ، یَفْعِلُ

در این باب، عین‌الفعل در ماضی و مضارع مکسور است. **مانند:** حَسِبَ، یَحْسِبُ. ‖ نَعِمَ، یَنْعِمُ. ‖ وَثِقَ، یَثِقُ. ‖ وَلِيَ، یَلِي. ‖ وَرِثَ، یَرِثُ. ‖ وَرِعَ، یَرِعُ. ‖ وَرِكَ، یَرِكُ. ‖ وَرِمَ، یَرِمُ. ‖ وَمِقَ، یَمِقُ. ‖ عَجِلَ، یَعْجِلُ.

باب ششم

فَعُلَ ، یَفْعُلُ

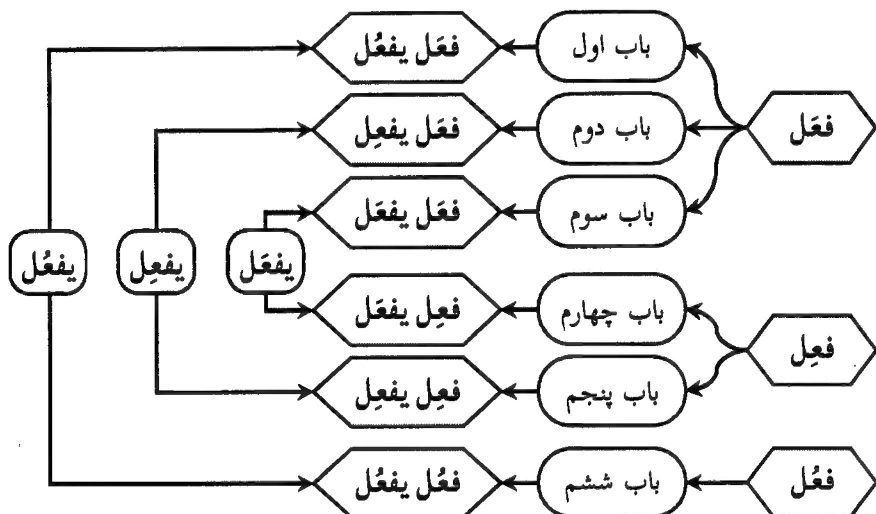
در این باب، عین‌الفعل در ماضی و مضارع مضموم است. **مانند:** شَرُفَ، یَشْرُفُ. ‖ حَسُنَ، یَحْسُنُ. ‖ عَظُمَ، یَعْظُمُ. ‖ یَمُنَ، یَیْمُنُ. ‖ لَؤُمَ، یَلْؤُمُ. ‖ وَسُمَ، یَوْسُمُ. ‖ جَرُؤَ، یَجْرُؤُ. ‖ كَبُرَ، یَكْبُرُ. ‖ صَغُرَ، یَصْغُرُ. ‖ كَثُرَ، یَكْثُرُ. ‖ كَثُفَ، یَكْثُفُ. ‖ سَهُلَ، یَسْهُلُ. ‖ نَبُهَ، یَنْبُهُ. ‖ بَعُدَ، یَبْعُدُ.

یادآوری:

۱ـ ابواب ششگانه‌ی ثلاثی مُجرّد، سَماعی است و برای تعیین باب فعل مورد نظر باید به فرهنگ‌ها مراجعه کرد.

۲ـ برخی از افعال، اوزان گوناگونی دارند و از ابواب مختلفی آمده‌اند. **مانند:** کَدِرَ، یَکْدَرُ. ‖ کَدُرَ، یَکْدُرُ. ‖ بَرَزَ، یَبْرُزُ. ‖ بَرِزَ، یَبْرَزُ. ‖ کَمَنَ، یَکْمُنُ. ‖ کَمِنَ، یَکْمَنُ. ‖ نَبَغَ، یَنْبُغُ. ‖ نَبَغَ، یَنْبَغُ. ‖ حَسِبَ، یَحْسَبُ. ‖ حَسِبَ، یَحْسِبُ.

۳ـ در تمام این ابواب، فاءالفعل و لام‌الفعل ماضی مفتوح، و فاءالفعل مضارع ساکن، و لام‌الفعل آن مضموم است. امّا حرکت عین الفعل در ماضی و مضارع دارای حرکات سه‌گانه‌ی فتحه و کسره و ضمّه است:



فَتْحُ ضَمٍّ، فَتْحُ كَسْرٍ، فَتْحَتَانِ   كَسْرُ فَتْحٍ، كَسْرُ كَسْرٍ، ضَمَّتَانِ

۴ـ مصادر افعال ثلاثی مُجرّد سَماعی است و گاهی فعلی چندین مصدر دارد.

مانند: نَصْر، عِلْم، شُغْل، رَحْمَة، نِشْدَة(دنبال گم‌شده گشتن)، قُدْرَة، دَعْوَیٰ، ذِکْرَیٰ، بُشْرَیٰ، لَیَّان(پیچیدن، پنهان‌کردن)، حِرْمَان، غُفْرَان، خَفَقَان، طَلَب، خَنِق(خفه‌کردن)، صِغَر، هُدَیٰ، غَلَبَة، سَرِقَة، ذَهَاب(رفتن)، إِیَاب(برگشتن)، سُعَال(سرفه‌کردن)، زَهَادَة(پرهیزگاری)، دِرَایَة، بُغَایَة(طلب وکسب)، کَرَاهِیَة، دُخُول، قَبُول، صُهُوبَة(سرخ‌رنگ یا سیاه و سفید شدن)، صَهِیل(شیهه)،

سُؤْدَة(آقایی)، جَبَرُوة، صَیْرُورَة(شدن)، شَبِیبَة(جوانی)، تَهْلُکَة.

با وجود این‌که همه‌ی مصادر ثلاثی مُجرّد سَماعی بوده امّا برخی تا اندازه‌ای قیاسی و دارای اوزان معیّنی هستند. از جمله:

۱ـ افعالی که بر **امتناع و سرپیچی** دلالت کنند، مصادر آنها بر وزن (فِعَال) می‌آید. **مانند:** نِفَار، إبَاء، جِمَاح، شِرَاد، إبَاق.

۲ـ افعالی که بر **حرکت و اضطراب** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن (فَعَلان) می‌آید. **مانند:** غَلَیَان، جَوَلان، سَیَلان، طَوَفَان، جَرَیَان، ضَرَبَان، خَفَقَان.

۳ـ افعالی که بر **درد و بیماری** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن (فُعَال) می‌آید. **مانند:** سُعَال(سرفه)، دُوَار(سرگیجه)، زُکَام، زُحَار(تنگی‌نفس، اسهال).

٤ـ افعالی که بر **صوت** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن(فُعَال) یا (فَعِیل) می‌آید. **مانند:** بُکَاء(گریه). || بُغَام(صدای آهو). || ضُبَاح(نوعی از صدای اسب). || نُعَاب(صدای کلاغ). || أُزَاز(صدای دیگ). || صُرَاخ(داد و فریاد). || صَهِیل(شیهه‌ی اسب). || نَعِیب(صدای کلاغ). || صَرِیخ(داد و فریاد). || نَعِیق(صدای کلاغ، هی‌هی چوپان). || صَخِید(صدای بوم).

٥ـ افعالی که بر **کوچ و سفر** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن (فَعِیل) می‌آید. **مانند:** رَحِیل(کوچ کردن). || ذَمِیل(رفتن خوشایند و تند شتر). || رَسِیم(نوعی از رفتن شتر که بالاتر از ذمیل است).

٦ـ افعالی که بر **حرفه و پیشه** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن (فِعَالَة) می‌آید. **مانند:** تِجَارَة، زِرَاعَة، حِیَاکَة(جولایی)، خِیَاطَة، إمَارَة(ریاست)، سِفَارَة.

۷ـ افعالی که بر **لون و رنگ** دلالت داشته باشند، مصادر آنها بر وزن (فُعْلَة) می‌آید. **مانند:** حُمْرَة(سرخی)، زُرْقَة(کبودی)، صُفْرَة(زردی).

تمرین

افعالِ زیر از چه بابی هستند:

ضَعُفَ، یَضْعُفُ　　مَرِضَ، یَمْرَضُ　　عَجِبَ، یَعْجَبُ

سَکَنَ، یَسْکُنُ　　جَذَبَ، یَجْذِبُ　　قَطَفَ، یَقْطِفُ

نَضِجَ، يَنْضَجُ	أَسِفَ، يَأْسَفُ	رَكِبَ، يَرْكَبُ
صَلُحَ، يَصْلُحُ	حَكَمَ، يَحْكُمُ	سَرِعَ، يَسْرَعُ
جَهِلَ، يَجْهَلُ	قَصَدَ، يَقْصِدُ	هَبَطَ، يَهْبِطُ
شَهِقَ، يَشْهَقُ	عَجِزَ، يَعْجَزُ	عَرَجَ، يَعْرِجُ
جَمَعَ، يَجْمَعُ	أَنِسَ، يَأْنَسُ	لَحِقَ، يَلْحَقُ
حَزِنَ، يَحْزَنُ	حَمِدَ، يَحْمَدُ	مَنَحَ، يَمْنَحُ
طَهُرَ، يَطْهُرُ	رَجَعَ، يَرْجِعُ	كَفَرَ، يَكْفُرُ
قَبُحَ، يَقْبُحُ	طَرَأَ، يَطْرَأُ	زَرَعَ، يَزْرَعُ
فَلَحَ، يَفْلَحُ	قَبِلَ، يَقْبَلُ	قَدِمَ، يَقْدَمُ
بَذَلَ، يَبْذُلُ	قَفَزَ، يَقْفِزُ	

ابواب ثلاثی مَزید

فعل ثلاثی مَزید را به نام **وزن مصدر** نامگذاری می‌کنند. ابواب ثلاثی مَزید **دوازدهتا** و عبارتند از: إفْعال، تَفْعِيل، مُفاعَلَة، تَفَعُّل، تَفاعُل، اِفْتِعال، اِنْفِعال، اِفْعِلال، اِسْتِفْعال، اِفْعِيلال، اِفْعِيعال، اِفْعِوّال.

این ابواب در صرف دارای اهمّیّت فراوانی است، لذا پیش از شروع به بحث در باره‌ی هریك، جدول زیر با دقّت حفظ شود:

ردیف	باب	وزن ماضی	وزن مضارع	وزن مصدر	مثال
١	إفْعال	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إفْعال	أَحْسَنَ، يُحْسِنُ، إِحْسان
٢	تَفْعِيل	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	عَلَّمَ، يُعَلِّمُ، تَعْلِيم
٣	مُفاعَلَة	فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَة	كاتَبَ، يُكاتِبُ، مُكاتَبَة
٤	تَفَعُّل	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّل	تَمَرَّدَ، يَتَمَرَّدُ، تَمَرُّد
٥	تَفاعُل	تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُل	تَجاهَلَ، يَتَجاهَلُ، تَجاهُل
٦	اِفْتِعال	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعال	اِحْتَرَمَ، يَحْتَرِمُ، اِحْتِرام
٧	اِنْفِعال	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعال	اِنْكَسَرَ، يَنْكَسِرُ، اِنْكِسار
٨	اِفْعِلال	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلال	اِحْمَرَّ، يَحْمَرُّ، اِحْمِرار
٩	اِسْتِفْعال	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعال	اِسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، اِسْتِخْراج
١٠	اِفْعِيلال	اِفْعالَّ	يَفْعالُّ	اِفْعِيلال	اِحْمارَّ، يَحْمارُّ، اِحْمِيرار
١١	اِفْعِيعال	اِفْعَوْعَلَ	يَفْعَوْعِلُ	اِفْعِيعال	اِعْشَوْشَبَ، يَعْشَوْشِبُ، اِعْشِيشاب
١٢	اِفْعِوّال	اِفْعَوَّلَ	يَفْعَوِّلُ	اِفْعِوّال	اِعْلَوَّطَ، يَعْلَوِّطُ، اِعْلِوّاط

اگر به فعل ماضی ابواب ثلاثی مَزید توجّه شود، مشاهده می‌گردد که در سه باب اوّل یك حرف، و در پنج باب بعد دو حرف، و در چهار باب آخر سه حرف زاید، به حروف اصلی افزوده شده است.

۱ـ باب إفعال

ماضی باب إفْعال بر وزن **(أَفْعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يُفْعِلُ)** و مصدر آن بر وزن **(إِفْعال)** می‌آید. **مانند:** أَكْرَمَ، يُكْرِمُ، إِكْرام. || أَخْرَجَ، يُخْرِجُ، إِخْراج. || أَجْلَسَ، يُجْلِسُ، إِجْلاس. || أَرْشَدَ، يُرْشِدُ، إِرْشاد.

هرگاه عین‌الفعل کلمه‌ای «واو» یا «یاء» باشد و بدین باب نقل شود، بر اثر اعلال ـ چنان‌که خواهد آمد ـ وزن آن تغییر می‌کند. مثلاً اگر واژه‌های **«عون، عود، میل، بیع»** بدین باب برده شود، ماضی و مضارع و مصدر آنها چنین خواهد بود:

أَعانَ، يُعِينُ، إِعانَة. || أَعادَ، يُعِيدُ، إِعادَة. || أَمالَ، يُمِيلُ، إِمالَة. || أَباعَ، يُبِيعُ، إِباعَة.

معانی مشهور باب إفعال

هرگاه فعل ثلاثی مُجرّدی به ابواب ثلاثی مَزید نقل شود، معمولاً معنی تازه‌ای پیدا می‌کند. معانی مشهور باب **إفْعال** عبارت است از:

الف ـ تعدیه: هرگاه فعل لازمی را بدین باب ببرند، متعدّی می‌شود. **مانند:** ضَحِكَ(خندید). ← أَضْحَكَ(خنداند). || ذَهَبَ(رفت). ← أَذْهَبَ(بُرد). || خَرَجَ(بیرون رفت). ← أَخْرَجَ(بیرون کرد). || جَلَسَ(نشست). ← أَجْلَسَ(نشاند).

اگر فعل متعدّی یك مفعولی را بدین باب ببرند، به فعل متعدّی دو مفعولی تبدیل می‌گردد. **مانند:** قَرَأَ زَيْدٌ كِتاباً. ← أَقْرَأْتُ زَيْداً كِتاباً.

اگر فعل متعدّی دو مفعولی را بدین باب ببرند، به فعل متعدّی سه مفعولی تبدیل می‌گردد. **مانند:**

عَلِمَ زَيْدٌ بَكْراً قائِماً. ← أَعْلَمْتُ زَيْداً بَكْراً قائِماً.
رَأَىٰ زَيْدٌ بَكْراً قائِماً. ← أَرَيْتُ زَيْداً بَكْراً قائِماً.

ب ـ صَيْرورت: یعنی دارای چیزی شدن. **مانند:** أَفْلَسَ(دارای فلوس شد). || أَتْمَرَ(دارای خرما شد). || أَلْبَنَ(صاحب شیر شد). || أَثْمَرَ(میوه داد). || أَقْفَرَ(خشك گردید).

ج ـ دخول به مکان یا زمان. مانند: أَصْبَحَ(به صبح رسید). || أَعْرَقَ(وارد عراق شد). ||

أَشْأَمَ(وارد شام شد). || أَمْسَىٰ(به شب رسید).

د ـ چیزی یا کسی را بر صفتی دیدن. **مانند:** أَحْمَدْتُ زَيْداً(زید را پسندیده و درخورِ ستایش دیدم). || أَبْخَلْتُ زَيْداً(زید را بخیل دیدم). || أَكْرَمْتُ زَيْداً(زید را کریم و بزرگوار دیدم).

یادآوری:

۱ـ گاهی فعل لازمی را بدین باب می‌برند و باز هم لازم خواهدبود. **مانند:** أَفْلَحَ(رستگار شد). || أَسْرَىٰ(شب‌روی کرد).

۲ـ گاهی هم فعل متعدّی را بدین باب می‌برند و لازم می‌گردد. **مانند:** نَسَلَ بَهْرَامُ رِيشَ الطَّائِرِ(بهرام پَرِ پرنده را بیرون کشید). || أَنْسَلَ ٱلرِّيشُ(پَرِ پرنده بیرون آمد). || عَرَضْتُ شَيْئاً(چیزی را نشان دادم). || أَعْرَضَ شَيْءٌ(چیزی نمودار شد). || كَبَبْتُ زَيْداً عَلَىٰ وَجْهِهِ(زید را بر روی افکندم). || أَكَبَّ زَيْدٌ عَلَىٰ وَجْهِهِ(زید بر روی افتاد). || قَشَعَتِ ٱلرِّيحُ ٱلسَّحَابَ(باد ابر را زدود). || أَقْشَعَ ٱلسَّحَابُ(ابر زدود).

تمرین

واژه‌های زیر را به باب إِفْعَال ببرید و ماضی و مضارع و مصدر آنها را بیان دارید:

صلح. ثبت. نطق. سمع. حکم. نعم. شهد. علم. فهم. صدر.

۲ـ باب تَفْعِيل

ماضی باب تَفْعِيل بر وزن **(فَعَّلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يُفَعِّلُ)** و مصدر آن بر وزن **(تَفْعِيل)** می‌آید. **مانند:** فَرَّقَ، يُفَرِّقُ، تَفْرِيق. || عَظَّمَ، يُعَظِّمُ، تَعْظِيم. || كَذَّبَ، يُكَذِّبُ، تَكْذِيب.

باب **تَفْعِيل** دارای سه مصدر است:

اوّلی بر وزن **(تَفْعِيل)** می‌آید. **مانند:** تَشْكِيل، تَحْسِين، تَعْلِيم، تَدْرِيس، تَكْرِيم.

و دومی بر وزن **(تَفْعِلَة)**. **مانند:** تَجْرِبَة، تَعْرِفَة، تَكْرِمَة، تَفْرِقَة.

و سومی بر وزن **(تَفْعَال)**. **مانند:** تَكْرَار، تَذْكَار، تَرْدَاد، تَخْلَاق، تَجْوَال، تَطْوَاف.

مصدر (**تَفْعِلَة**) و (**تَفْعال**) برای همه‌ی افعال قیاسی نیست. یعنی تمام افعال در این باب دارای مصدری بر وزن (**تَفْعِلَة**) یا (**تَفْعال**) نمی‌باشند. این را نیز باید بخاطر سپرد که واژه‌های ناقص، یعنی کلماتی که آخرین حرف اصلی آنها «واو» یا «یاء» باشد، جملگی در باب تفعیل مصدرشان بر وزن (**تَفْعِلَة**) می‌آید. **مانند:**

تَزْكِيَة، تَدْعِيَة، تَحْلِيَة، تَصْفِيَة، تَحْشِيَة، تَسْمِيَة، تَوْلِيَة، تَجْلِيَة.

یادآوری:

گاهی مصدر این باب بر وزن (**فِعّال**) *آمده است.* **مانند:**

كَلَّمْتُهُ كِلّاماً. || ﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً﴾. (النبأ:۲۸)

معانی مشهور باب تَفْعِيل

الف- تعدیه: فعل لازم با نقل بدین باب، متعدّی می‌گردد. **مانند:**

قَعَدَ(نشست). ← قَعَّدَ(نشاند). || كَرُمَ(بزرگوار شد). ← كَرَّمَ(بزرگ‌داشت). || نَزَلَ(نازل شد). ← نَزَّلَ(نازل کرد).

ب- تکثیر در فعل. مانند: قَطَّعَ(پاره‌پاره کرد). || طَوَّفَ(بسی طواف کرد). || جَوَّلَ(بسی گردید). || مَوَّتَتِ الْإِبِلُ(شتران بسی مُردند).

ج- شدن چیزی شبیه چیزی. مانند: قَوَّسَ زَيْدٌ(زید همچون کمان، خمیده شده‌است). || حَجَّرَ الطِّينُ(گِل همچون سنگ شده‌است).

د- ساختن فعل از اسم. مانند: خَيَّمَ(خیمه زد). || جَصَّصَ(گچ‌اندود کرد).

هـ- نسبت دادن مفعول به اصل فعل. مانند: فَسَّقَ(نسبت فسق داد). || كَفَّرَ(نسبت کفر داد).

و- روکردن به چیزی یا جایی. مانند: شَرَّقَ(به مشرِق روکرد). || غَرَّبَ(به مغرب روکرد).

تمرین

واژه‌های زیر را به باب تَفْعِيل ببرید و ماضی و مضارع و مصدر آنها را بیان دارید:

صرف، عرف، قسم، ثبت، کذب، سهل، نظم، قرن، صدق، شکل.

۳ـ باب مُفاعَلَه

ماضی باب **مُفاعَلَة** بر وزن **(فاعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يُفاعِلُ)** و مصدر آن بر وزن **(مُفاعَلَة)** می‌آید. **مانند:** قاتَلَ، يُقاتِلُ، مُقاتَلَة. || جاهَدَ، يُجاهِدُ، مُجاهَدَة. || كاتَبَ، يُكاتِبُ، مُكاتَبَة. || شاهَدَ، يُشاهِدُ، مُشاهَدَة.

باب **مُفاعَلَة** دارای دو مصدر دیگر می‌باشد که بر وزن **(فِعال)** یا **(فِيعال)** می‌آیند. و وزن (فِعال) استعمال بیشتر دارد. **مانند:** حِساب، قِتال، جِهاد، نِزاع، وِصال.

یادآوری:

هرگاه لام‌الفعل کلمه‌ای «واو» یا «یاء» باشد و بدین باب نقل شود، وزن مصدر آن بر اثر اعلال ـ چنان‌که خواهد آمد ـ اندکی تغییر پیدا می‌کند. **مانند:** مُراماة، مُحاكاة، مُداراة، مُساواة، مُوازاة، مُحاذاة، مُوالاة.

معانی مشهور باب مُفاعَلَه

الفـ مشارکت: این باب غالباً کار دو جانبه را می‌رساند. یعنی یکی از دو طرف، کاری را در حقّ طرف دیگری انجام می‌دهد که طرف مقابل نیز عین همان کار را در حقّ او انجام می‌دهد. **مانند:** ضارَبَ زَيْدٌ عَمْرًاً(زید و عمرو همدیگر را زدند). || صارَعَ زَيْدٌ عَمْرًاً(زید و عمرو با هم کُشتی گرفتند).

در این مورد هرچند به ظاهر یکی فاعل است و دیگری مفعول، ولی در حقیقت هر دو فاعل و انجام دهنده‌ی کارند.

بـ گاهی نیز دارای همان معنی فعل ثلاثی مُجرّد است. مانند:

شَهِدَ(دید)= شاهَدَ(دید). || سَفَرَ(سفرکرد) = سافَرَ(سفرکرد). || دَفَعَ(راند) = دافَعَ(راند).

تـمـریـن

واژه‌های زیر را به باب مُفاعَلَه ببرید و ماضی و مضارع و مصدر آنها را بنویسید:

نسب، انس، وفق، اخذ، بعد، قطع، سبق، فرق، حکم، عرف.

٤ـ باب تَفَعُّل

ماضی باب **تَفَعُّل** بر وزن **(تَفَعَّلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يَتَفَعَّلُ)** و مصدر آن بر وزن **(تَفَعُّل)** می‌آید. **مانند:** تَعَلَّمَ، يَتَعَلَّمُ، تَعَلُّم. ‖ تَفَهَّمَ، يَتَفَهَّمُ، تَفَهُّم. ‖ تَنَزَّلَ، يَتَنَزَّلُ، تَنَزُّل. ‖ تَكَبَّرَ، يَتَكَبَّرُ، تَكَبُّر. ‖ تَقَبَّلَ، يَتَقَبَّلُ، تَقَبُّل.

بر اثر اعلال، مصدر ناقص باب تَفَعُّل بر وزن **(تَفَعِّي)** می‌آید. **مانند:** تَرَقِّي، تَبَنِّي، تَشَفِّي، تَجَلِّي، تَسَرِّي، تَمَنِّي، تَوَلِّي، تَعَدِّي، تَصَدِّي.

معانی مشهور باب تَفَعُّل

الفـ تکلّف. مانند: تَصَبَّرَ(بردباری پیشه کرد). ‖ تَحَلَّمَ(به زور توانست بخوابد).

بـ تجنّب. مانند: تَحَرَّجَ(از گناه دوری کرد). ‖ تَهَجَّدَ(از خفتن خودداری کرد).

جـ تدریج. مانند: تَجَرَّعَ الْمَاءَ(آب را جرعه‌جرعه نوشید). ‖ تَحَفَّظَ الْعِلْمَ(دانش را مسأله به مسأله از بر کرد).

دـ مطاوعه از باب تفعیل. مانند: نَبَّهْتُهُ فَتَنَبَّهَ. ‖ كَسَّرْتُهُ فَتَكَسَّرَ. ‖ فَهَّمْتُهُ فَتَفَهَّمَ.

تمرین

ماضی و مضارع و مصدر باب تَفَعُّل کلمات زیر را بنویسید:

شرف، وجه، صدق، فضل، صرف، رحم، قبل، وهم، غیر، شهد.

٥ـ باب تَفاعُل

ماضی باب تَفاعُل بر وزن **(تَفاعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يَتَفاعَلُ)** و مصدر آن بر وزن **(تَفاعُل)** می‌آید. **مانند:** تَواضَعَ، يَتَواضَعُ، تَواضُع. ‖ تَعارَفَ، يَتَعارَفُ، تَعارُف. ‖ تَنازَعَ، يَتَنازَعُ، تَنازُع.

بر اثر اعلال مصدر ناقص باب تَفاعُل بر وزن **(تَفاعِي)** می‌آید. **مانند:** تَبانِي، تَلاقِي، تَعالِي، تَحاشِي، تَراخِي، تَقاضِي، تَوارِي، تَوازِي.

معانی مشهور باب تَفاعُل

الف- مشارکت: این باب نیز مانند باب مُفاعَلَة غالباً دلالت بر مشارکت، یعنی فعل دو جانبه دارد. با این فرق که در این باب هر دو طرف در لفظ، فاعل؛ و در معنی، مفعول به‌شمارند. **مانند:** تَجاذَبَ زَیْدٌ وَعَمْرٌو. || زَیْدٌ وَخالِدٌ تَبادَلا ثَوْبَیْهِما.

ب- تظاهر به کاری که حقیقت ندارد. مانند: تَجاهَلَ(خود را به نادانی زد). || تَمارَضَ(خود را به بیماری زد). || تَناوَمَ(خود را به خواب زد). || تَغافَلَ(خود را بی‌خبر نشان‌داد).

ج- پیدایش تدریجی. مانند: تَزایَدَ النِّیلُ(رودخانه‌ی نیل کم‌کم افزایش یافت). || تَوالَدَتِ الإِبِلُ(شتران کم‌کم زیاد شدند).

د- مُطاوعه از باب مُفاعَلَة. مانند: باعَدْتُهُ فَتَباعَدَ.

تمرین

ماضی و مضارع و مصدر باب تَفاعُل کلمات زیر را بنویسید:

نقص، صدف، نزع، کسل، خصم، بدل، وفق، عهد، قطع، نسب.

۶- باب اِفْتِعال

ماضی باب **إِفْتِعال** بر وزن **(اِفْتَعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(یَفْتَعِلُ)** و مصدر آن بر وزن **(اِفْتِعال)** می‌آید. **مانند:**

اِجْتَمَعَ، یَجْتَمِعُ، اِجْتِماع. || اِنْتَظَمَ، یَنْتَظِمُ، اِنْتِظام. || اِلْتَزَمَ، یَلْتَزِمُ، اِلْتِزام.

در مبحث إبدال خواهیم خواند که هرگاه فاءالفعلِ واژه‌ای یکی از حروف مُطْبِقَة، یعنی«ص، ض، ط، ظ» باشد و به باب اِفْتِعال نقل شود، «تاء» منقوط این باب، به طاء مؤلّف تبدیل می‌گردد. **مانند:** اِصْطَبَرَ، یَصْطَبِرُ، اِصْطِبار. || اِضْطَرَّ، یَضْطَرُّ، اِضْطِرار. || اِطَّلَعَ، یَطَّلِعُ، اِطِّلاع. || اِظْطَلَمَ، یَظْطَلِمُ، اِظْطِلام.

و هرگاه فاءالفعل واژه‌ای یکی از حروف«د، ذ، ز» باشد و به باب اِفْتِعال نقل شود، «تاء» منقوط این باب، به «دال» تبدیل می‌گردد. **مانند:** اِدَّخَلَ، یَدَّخِلُ، اِدِّخال. || اِذْدَخَرَ، یَذْدَخِرُ، اِذْدِخار. || اِزْدَوَجَ، یَزْدَوِجُ، اِزْدِواج.

معانی مشهور باب اِفْتِعال

الف- برگزیدن. مانند: اِخْتَتَمَ(انگشتری به‌دست کرد). ‖ اِخْتَدَمَ(خادمی را بکار گماشت). ‖ اِتَّخَذَ، اِنْتَخَبَ.

ب- تلاش و مُبالَغه. مانند: اِکْتَسَبَ(در کسب کوشش‌کرد). ‖ اِجْتَهَدَ(بسیار کوشید). ‖ اِکْتَتَبَ(در نگارش تلاش‌کرد).

ج- مشارکت. مانند: اِخْتَصَمَ الْقَوْمُ(قوم با هم دشمنی کردند). ‖ اِقْتَتَلَ زَیْدٌ وَعَمْرُوٌ(زید و عمرو با هم جنگیدند). ‖ اِتَّفَقَ الرَّجُلانِ(دو مرد باهم همداستان شدند).

د- إظهار کردن. مانند: اِعْتَذَرَ(عذرخواهی کرد). ‖ اِعْتَظَمَ(بزرگی نمود).

هـ- مُبالَغَه در معنی فعل. مانند: اِقْتَدَرَ(در قدرت مبالغه کرد). ‖ اِرْتَدَّ(در رِدّت، یعنی: برگشت از دین، زیاده‌روی کرد).

و- مُطاوعه از ثلاثی مُجرّد. مانند: عَدَلْتُهُ فَاعْتَدَلَ. ‖ جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ. ‖ نَشَرْتُهُ فَانْتَشَرَ. ‖ وَعَظْتُهُ فَاتَّعَظَ.

تـمـریـن

ماضی و مضارع و مصدر باب اِفْتِعال کلمات زیر را بنویسید:

عرف. رکب. وصف. سمع. صنع. صحب. قرب. شمل. جمع. حمل.

۷- باب اِنْفِعال

ماضی باب **اِنْفِعال** بر وزن **(اِنْفَعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(یَنْفَعِلُ)** و مصدر آن بر وزن **(اِنْفِعال)** می‌آید. **مانند:** اِنْقَطَعَ، یَنْقَطِعُ، اِنْقِطاع. ‖ اِنْفَصَلَ، یَنْفَصِلُ، اِنْفِصال. ‖ اِنْقَلَبَ، یَنْقَلِبُ، اِنْقِلاب.

معنی باب اِنْفِعال

باب اِنْفِعال تنها دارای یك معنی است و آن مُطاوعه از ثلاثی مُجرّد به‌طور وفور و از ثلاثی مَزید به گونه‌ی اندك است. **مانند:** کَسَرْتُهُ فَانْکَسَرَ. ‖ قَطَعْتُهُ فَانْقَطَعَ. ‖ أَطْلَقْتُهُ فَانْطَلَقَ. ‖ عَدَّلْتُهُ فَانْعَدَلَ.

یادآوری:

از آنجا که این باب تنها برای مطاوعه می‌آید، و مُطاوعه هم به معنی تأثیرپذیری است، افعال مربوط بدین باب همیشه لازم می‌باشند. **مانند:** اِنْقَسَمَ، اِنْکَشَفَ، اِنْحَصَرَ، اِنْدَرَسَ، اِنْهَزَمَ، اِنْحَرَفَ.

تمرین

ماضی و مضارع و مصدر باب اِنْفِعال واژه‌های زیر را بنویسید:

صرف. جذب. قبض. بسط. هدم. شرح. حلّ. ضبط. سدّ. فجر.

۸ـ باب اِفْعِلال

ماضی باب **اِفْعِلال** بر وزن **(اِفْعَلَّ)**، مضارع آن بر وزن **(یَفْعَلُّ)** و مصدر آن بر وزن **(اِفْعِلال)** می‌آید. **مانند:**

اِحْمَرَّ، یَحْمَرُّ، اِحْمِرار. || اِسْوَدَّ، یَسْوَدُّ، اِسْوِداد. || اِعْوَجَّ، یَعْوَجُّ، اِعْوِجاج.

معنی باب اِفْعِلال

این باب بیشتر برای شدّت رنگ یا عیب می‌آید و همیشه لازم است. **مانند:** اِصْفَرَّ، یَصْفَرُّ، اِصْفِرار. || اِعْوَرَّ، یَعْوَرُّ، اِعْوِرار. || اِخْضَلَّ، یَخْضَلُّ، اِخْضِلال(سبز و خرّم و تر و تازه شدن).

تمرین

ماضی و مضارع و مصدر باب اِفْعِلال واژه‌های زیر را بنویسید:

بَیاض. || خُضْرَة. || عَمَش(سستی بینایی همراه با ریزش آب از چشم). || زَرْق(نگریستن با گوشه‌ی چشم و پدیدار شدن سفیده‌ی آن). || شُقْرَة(رنگی فراهم آمده از سرخی و زردی).

۹ـ باب اِسْتِفْعال

ماضی باب **اِسْتِفْعال** بر وزن **(اِسْتَفْعَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(يَسْتَفْعِلُ)** و مصدر آن بر وزن **(اِسْتِفْعال)** می‌آید. **مانند:**

اِسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، اِسْتِخْراج. || اِسْتَعْلَمَ، يَسْتَعْلِمُ، اِسْتِعْلام.

هرگاه عین‌الفعل کلمه‌ای «واو» یا «یاء» باشد، مصدر این باب بر وزن **(اِسْتِعانَة)** می‌آید. **مانند:** اِسْتِعانَة، اِسْتِشارَة، اِسْتِقالَة، اِسْتِخارَة، اِسْتِحالَة.

معانی مشهور باب اِسْتِفْعال

الف ـ طلب. **مانند:** اِسْتَغْفَرَ، اِسْتَعْلَمَ، اِسْتَهْدَىٰ.

ب ـ صَيْرُورت. **مانند:** اِسْتَحْجَرَ الطِّينُ(گِل، سنگ شد). || اِسْتَحْصَنَ الْمَهْرُ(کرّه، اسب گردید). || اِسْتَنْسَرَ(کرکس شد).

ج ـ مفعول را بر صفتی یافتن. **مانند:** اِسْتَحْسَنَ الْأَمْرَ وَاسْتَصْوَبَهُ(کار را نیکو و پسندیده یافت). || اِسْتَعْظَمَ الْأَمْرَ(کار را بزرگ شمرد).

د ـ مُطاوعه از باب إفعال. **مانند:** أَحْكَمْتُهُ فَاسْتَحْكَمَ. || أَقَمْتُهُ فَاسْتَقامَ. || أَراحَهُ فَاسْتَراحَ.

تمرین

ماضی و مضارع و مصدر باب **اِسْتِفْعال** کلمات زیر را بنویسید:

فتح. رحم. کبر. غرق. خبر. خدم. عطف. عرض. بعد. قبل.

۱۰ـ باب اِفْعِیلال

ماضی باب **اِفْعِيلال** بر وزن **(اِفْعالَّ)**، مضارع آن بر وزن **(يَفْعالُّ)** و مصدر آن بر وزن **(اِفْعِيلال)** می‌آید. **مانند:** اِحْمارَّ، يَحْمارُّ، اِحْمِيرار. || اِدْهامَّ، يَدْهامُّ، اِدْهِيمام(سیاه شدن). اِسْوادَّ، يَسْوادُّ، اِسْوِيداد. || اِشْهابَّ، يَشْهابُّ، اِشْهِيهاب(سفید و سیاه شدن، زرد رنگ شدن کشتزار).

۱۱ـ باب اِفْعِیعال

ماضی باب **اِفْعِیعال** بر وزن (**اِفْعَوْعَلَ**)، مضارع آن بر وزن (**یَفْعَوْعِلُ**) و مصدر آن بر وزن (**اِفْعِیعال**) می‌آید. **مانند:** اِخْشَوْشَنَ، یَخْشَوْشِنُ، اِخْشِیشان(بسیار خشن شدن). || اِعْشَوْشَبَ، یَعْشَوْشِبُ، اِعْشِیشاب(بسیار پُر گیاه شدن). || اِغْدَوْدَنَ، یَغْدَوْدِنُ، اِغْدِیدان(سبز رنگ شدن گیاه تا آنجا که به سیاهی بزند، بلند شدن موها).

۱۲ـ باب اِفْعِوّال

ماضی باب **اِفْعِوّال** بر وزن (**اِفْعَوَّلَ**)، مضارع آن بر وزن (**یَفْعَوِّلُ**) و مصدر آن بر وزن (**اِفْعِوّال**) می‌آید. **مانند:** اِعْلَوَّطَ، یَعْلَوِّطُ، اِعْلِوّاط(گردنِ شتر را گرفتن و بدو آویختن). || اِجْلَوَّذَ، یَجْلَوِّذُ، اِجْلِوّاذ(دراز شدن شب، گذشتن شب، شتابان رفتن).

یادآوری:

*سه باب **اِفْعِیلال** و **اِفْعِیعال** و **اِفْعِوّال** چندان مشهور نیستند و برای مبالغه‌ی در معنی فعل ثلاثی مُجرّد خود می‌آیند.*

تمرین

۱ـ مضارع و مصدرِ افعال ماضی زیر را بنویسید:

اِحْدَوْدَبَ(گوژپشت شد). اِسْتَعْطَفَ. اِنْقَبَضَ. تَباحَثَ. تَعَجَّبَ. حاسَبَ. اِعْتَقَدَ. اِحْمَرَّ. أَدَّبَ. أَقْبَلَ.

۲ـ ماضی و مضارعِ مصادر زیر را بیان دارید:

اِسْتِکْمال. اِعْراض. اِنْضِباط. تَصادُف. اِقْتِباس.
اِسْوِداد. مُوازَنَة. تَکْبِیر. تَجَدُّد.

۳ـ تعیین کنید هر یك از این أفعال، از کدام باب و چه صیغه‌ای هستند:

اِنْصَرَفْتُنَّ. نَسْتَعِینُ. یَتَعَلَّمُونَ. اِسْتَمَعْتَ. تُقَدِّمُونَ. تُبَشِّرِینَ.
أَسْرَفْتُمْ. اِسْتَغْفَرَ. شابَهَتْ. اِحْتَرَمَ. تَبادَلا. تَشابَهَ. اِتَّسَعَ.

فعل رُباعی مُجرّد

فعل رُباعی مُجرّد، فعلی استکه اصل آن چهار حرف باشد و حرف زاید نداشته‌باشد. فعل رباعی مُجرّد تنها دارای یك وزن است. ماضی آن بر وزن **(فَعْلَلَ)** و مضارع آن بر وزن **(يُفَعْلِلُ)** و مصدر اوّل آن بر وزن **(فَعْلَلَة)** و مصدر دوم آن بر وزن **(فِعْلال)** می‌آید. **مانند:** زَلْزَلَ، يُزَلْزِلُ، زَلْزَلَة، زِلْزال. || دَحْرَجَ، يُدَحْرِجُ، دَحْرَجَة، دِحْراج. || تَرْجَمَ، يُتَرْجِمُ، تَرْجَمَة، تِرْجام. || وَسْوَسَ، يُوَسْوِسُ، وَسْوَسَة، وِسْواس.

یادآوری:

۱ـ عرب‌ها برای اختصار، از جمله‌های مشهور، أفعالی را ساخته و در قالب رُباعی مُجرّد ریخته‌اند. از جمله: حَمْدَلَ(گفت: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ). || حَسْبَلَ(گفت: حَسْبِيَ اللّٰهُ). || بَسْمَلَ(گفت: بِسْمِ اللّٰهِ). || حَوْقَلَ(گفت: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللّٰهِ). || طَلْبَقَ(گفت: أطالَ اللّٰهُ بَقاءَكَ). || دَمْعَزَ(گفت: أدامَ اللّٰهُ عِزَّكَ). || جَعْفَلَ(گفت: جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِداءَكَ). || سَبْحَلَ(گفت: سُبْحانَ اللّٰهِ).

۲ـ گاهی حرفی به ثلاثی مُجرّد افزوده‌اند و آن را در قالب رُباعی گونه‌ای ذکر نموده‌اند. این نوع أفعال را مُلحق به رُباعی می‌گویند. مُلحق به رُباعی دارای هفت وزن و عبارتند از:

۱ـ **فَعْلَلَ. مانند:** جَلْبَبَ(جلباب «پیراهن گشاد» پوشید).

۲ـ **فَوْعَلَ. مانند:** جَوْرَبَ(جوراب پوشید).

۳ـ **فَعْوَلَ. مانند:** جَهْوَرَ(صدا را بلندکرد).

۴ـ **فَيْعَلَ. مانند:** بَيْطَرَ(بیطاری کرد).

۵ـ **فَعْيَلَ. مانند:** شَرْيَفَ(شِریاف کشتزار یعنی: برگهای دراز آن را قطع‌کرد).

۶ـ **فَعْلَىٰ. مانند:** سَلْقَىٰ(بر پشت افتاد).

۷ـ **فَعْنَلَ. مانند:** قَلْنَسَ(کلاه پوشید).

ابواب رُباعی مَزید

فعل رُباعی مَزید، دارای سه باب است: ۱ـ تَفَعْلُل ۲ـ اِفْعِنْلال ۳ـ اِفْعِلّال ، و هر سه باب لازمند.

۱ـ باب تَفَعْلُل

ماضی باب **تَفَعْلُل** بر وزن **(تَفَعْلَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(یَتَفَعْلَلُ)**، و مصدر آن بر وزن **(تَفَعْلُل)** می‌آید. **مانند:** تَزَلْزَلَ، یَتَزَلْزَلُ، تَزَلْزُل. || تَدَحْرَجَ، یَتَدَحْرَجُ، تَدَحْرُج. || تَبَصْبَصَ، یَتَبَصْبَصُ، تَبَصْبُص.

۲ـ باب اِفْعِنْلال

ماضی باب **اِفْعِنْلال** بر وزن **(اِفْعَنْلَلَ)**، مضارع آن بر وزن **(یَفْعَنْلِلُ)**، و مصدر آن بر وزن **(اِفْعِنْلال)** می‌آید. **مانند:** اِحْرَنْجَمَ، یَحْرَنْجِمُ، اِحْرِنْجام(جمع آمدن و برگشتن شتران). || اِفْرَنْقَعَ، یَفْرَنْقِعُ، اِفْرِنْقاع(انصراف و تفرّق).

۳ـ باب اِفْعِلّال

ماضی باب **اِفْعِلّال** بر وزن **(اِفْعَلَلَّ)**، مضارع آن بر وزن **(یَفْعَلِلُّ)**، و مصدر آن بر وزن **(اِفْعِلّال)** می‌آید. **مانند:** اِضْمَحَلَّ، یَضْمَحِلُّ، اِضْمِحْلال. || اِطْمَأَنَّ، یَطْمَئِنُّ، اِطْمِئْنان. || اِقْشَعَرَّ، یَقْشَعِرُّ، اِقْشِعْرار(برخود لرزیدن).

یادآوری:

گاهی با افزودن یك یا دو حرف به رُباعی مَزید، اوزانی را می‌سازند که مُلحَق به رُباعی مَزید نام دارند و آنها هشتتا هستند و عبارتند از:

۱ـ **تَفَعْلَلَ. مانند:** تَجَلْبَبَ.

۲ـ **تَفَعْوَلَ. مانند:** تَرَهْوَكَ(تکبّر ورزید).

۳ـ **تَفَیْعَلَ. مانند:** تَشَیْطَنَ(اهریمنی کرد).

۴ـ **تَفَوْعَلَ. مانند:** تَجَوْرَبَ(جوراب پوشید).

۵ـ **تَمَفْعَلَ**. **مانند:** تَمَسْكَنَ(گدا صفتی کرد).

۶ـ **تَفَعْلَیٰ**. **مانند:** تَسَلْقَیٰ(برپشت افتاد).

۷ـ **اِفْعَنْلَلَ**. **مانند:** اِقْعَنْسَسَ(برگشت و تأخیرکرد).

۸ـ **اِفْعَنْلَیٰ**. **مانند:** اِسْلَنْقَیٰ(برپشت افتاد).

فرق وزن «اِحْرَنْجَمَ» و «اِقْعَنْسَسَ» در این است که در واژه‌ی اوّل هر دو لام اصلی و در واژه‌ی دوم یکی از دو لام زاید و برای إلحاق است.

تبصره: فعل از حیث حروف اصلی و زاید چهار نوع بود: ۱ـ ثلاثی مُجرّد ۲ـ ثلاثی مَزید ۳ـ رُباعی مُجرّد ۴ـ رُباعی مَزید. لازم نیست که هر مجرّدی، مَزید ویا هر مَزیدی، مُجرّد داشته‌باشد، و یا این‌که فعلی به همه‌ی ابواب مَزید برده شود. بلکه مدار در همه‌ی اینها بر سَماع است.

تمرین

۱ـ فعل ماضی و مضارعِ مصادر رُباعی مُجرّد عبارات زیر را بیان دارید:

اَلْإِسْلاٰمُ لَيْسَ هَمْهَمَةً بِالْأَدْعِيَةِ، وَلاٰ طَقْطَقَةً بِالْمَسٰابِحِ، وَلاٰ تَمْتَمَةً بِالتَّعٰاوِيذِ. بَلْ هُوَ كِفٰاحٌ لاٰ يَهْدَأُ، وَجِهٰادٌ لاٰ يَنْقَطِعُ، وَاسْتِشْهٰادٌ فِي سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ وَالْمُسٰاوٰاةِ.

«سیّدقطب»

۲ـ فعل مضارع و مصدرِ افعال ماضی زیر را بیان دارید:

تَرَهْيَأَ(تردیدکرد، آماده‌ی باریدن شد امّا نبارید).	تَبَخْتَرَ(تکبّر ورزید).	بَرْهَمَ(خیره شد).
اِحْرَنْبَیٰ(خروس آماده‌ی جنگ و دفاع شد).	صَرْصَرَ(بوم خواند).	تَكَوْثَرَ(زیاد شد).
فَرْقَعَ(پشت‌کرد و پای به فرار گذاشت).	اِكْفَهَرَّ(تیره شد).	تَسَقْلَبَ(به زمین خورد).
تَجَعْبَیٰ(گرد آمدند و به‌هم پریدند).	بَلْبَلَ(برانگیخت).	تَسَرْوَكَ(تلوتلو راه افتاد).
حَصْحَصَ(روشن و واضح گردید).	تَمَعْدَدَ(دور شد).	تَسَرْوَلَ(شلوار پوشید).
هَلْهَلَ(سر و صدا راه انداخت).	تَسَيْطَرَ(غلبه یافت).	

فعل لازم و فعل متعدّی

فعل لازم، فعلی است‌که فقط به فاعل نیازمند باشد و به مفعولٌ‌بِه احتیاج نداشته‌باشد. **مانند:** لا یَذْهَبُ الْعُرْفُ[1] بَیْنَ اللّٰهِ وَالنّاسِ. ‖ إِذا زَلَّ الْعالِمُ، زَلَّ بِزَلَّتِهِ عالَمٌ. ‖ إِذا تَمَّ الْعَقْلُ، نَقَصَ الْکَلامُ. ‖ قَعَدَ مُحَمَّدٌ. ‖ خَرَجَ عَلِيٌّ. ‖ ذَهَبَ التِّلْمِیذُ. ‖ قامَ الْمُعَلِّمُ. ‖ جاءَ عَلِيٌّ.

فعل متعدّی، فعلی است که علاوه از فاعل به مفعولٌ‌بِه نیز نیازمند باشد. **مانند:** أَکَلَ الصَّبِيُّ الْخُبْزَ. ‖ حَفِظَ مُحَمَّدٌ الدَّرْسَ. ‖ ضَرَبَ بَهْرامُ خالِداً.

برخی از افعال فقط نیازمند **یك مفعول** هستند. **مانند:** فَهِمَ خالِدٌ الْمَسْأَلَةَ. ‖ لا یَضُرُّ السَّحابَ نَبْحُ[2] الْکِلابِ. ‖ تُقَطِّعُ أَعْناقَ الرِّجالِ الْمَطامِعُ. ‖ تُذْهِبُ الْمُزاحَةُ الْمَهابَةَ.

برخی دیگر به **دو مفعول** نیازمندند. **مانند:** أَعْطَیٰ بَهْرامُ خالِداً کِتاباً. ‖ مَنَحَ الْمُعَلِّمُ الطّالِبَ جائِزَةً. ‖ عَلَّمَ فَرِیدُونُ سَعِیداً الْأَدَبَ. ‖ جَعَلَ الزُّجَّ[3] قُدّامَ السِّنانِ.

و برخی هم به **سه مفعول** نیازمندند. **مانند:** أَرَیٰ خالِدٌ سَعِیداً الْأَمْرَ واضِحاً. ‖ أَعْلَمَ خالِدٌ سَعِیداً الْأَمْرَ صَحِیحاً. ‖ أَنْبَأْتُ خَلِیلاً الْخَبَرَ واقِعاً.

أفعال لازم

۱ـ افعالی که بر سجایا و غرایز دلالت داشته باشند. **مانند:** شَجُعَ، حَسُنَ، جَبُنَ، قَبُحَ.

۲ـ افعالی که بر پاکی یا ناپاکی دلالت داشته باشند. **مانند:** طَهُرَ، نَظُفَ، وَسِخَ، دَنِسَ، قَذَرَ.

۳ـ افعالی که بر رنگ یا عیب دلالت داشته باشند. **مانند:** اِحْمَرَّ، اِخْضَرَّ،

---

(۱)ـ خوبی و نیکویی.

(۲)ـ عوعو.

(۳)ـ دسته.

أَدِمَ(گندمگون شد)، زَرِقَ، دَكِنَ، عَمِشَ، عَوِرَ، غَيِدَ(گردن کج شد).

٤ـ افعالی که بر عوارض طبیعی دلالت داشته باشند. مانند: مَرِضَ، غَضِبَ، كَسِلَ، نَشِطَ، فَرِحَ، حَزِنَ، شَبِعَ، عَطِشَ.

٥ـ افعالی که برای مُطاوعه‌ی فعل متعدّی یك مفعولی بکار روند. مانند: مَدَدْتُ الْحَبْلَ فَٱمْتَدَّ. ‖ كَسَرْتُ ٱلزُّجاجَ فَٱنْكَسَرَ.

راه تبدیل فعل لازم به فعل متعدّی

فعل لازم را می‌توان با یکی از راههای زیر متعدّی ساخت:

١ـ بردن به باب **إفْعال. مانند:** أَخْرَجَ، أَجْلَسَ، أَضْحَكَ، أَكْرَمَ، أَحْسَنَ.

٢ـ بردن به باب **تَفْعِيل. مانند:** فَرَّحَ، كَذَّبَ، كَرَّمَ، حَقَّرَ، عَظَّمَ.

٣ـ بردن به باب **مُفاعَلَة. مانند:** جالَسَ، جاهَدَ، رافَقَ، حادَثَ، سارَعَ.

٤ـ بردن به باب **إسْتِفْعال. مانند:** اِسْتَخْرَجَ، اِسْتَكْبَرَ، اِسْتَغْرَقَ، اِسْتَكْثَرَ، اِسْتَكْمَلَ.

٥ـ تعدیه به حرف جرّ. مانند: ﴿ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ﴾. (البقرة: ١٧) ‖ أَعْرِضْ عَنِ ٱلرَّذِيلَةِ، وَتَمَسَّكْ بِالْفَضِيلَةِ. ‖ رَغِبْتُ فِي الْعِلْمِ.

اَلْعِلْمُ يَنْهَضُ بِالْخَسِيسِ إِلَى الْعُلَىٰ   وَالْجَهْلُ يَقْعُدُ بِالْفَتَىٰ الْمَنْسُوبِ

٦ـ تضمین: بدین صورت که فعل لازم را در معنی فعل متعدّی بکار برند. **مانند:** ﴿وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾. (البقرة: ٢٣٥)

(لَا تَعْزِمُوا، در معنی لَا تَنْوُوا، به‌کار رفته است).

٧ـ حذف حرف جرّ. مانند:

تَمُرُّونَ ٱلدِّيارَ وَلَمْ تَعُوجُوا   كَلامُكُمْ عَلَيَّ إِذَنْ حَرامٌ

اصل آن: تَمُرُّونَ بِٱلدِّيارِ است.

یادآوری:

راههای تبدیل فعل لازم به فعل متعدّی سَماعی است، و هر فعلی را نمی‌توان با همه‌ی این راهها متعدّی نمود.

راه تبدیل فعل متعدّی به فعل لازم

فعل متعدّی را می‌توان با یکی از راههای زیر لازم ساخت:

۱ـ برای مُطاوعه بکار بردن. **مانند:**

جَمَعْتُهُ فَتَجَمَّعَ. || قَلَبْتُهُ فَٱنْقَلَبَ. || جَمَعْتُهُ فَٱجْتَمَعَ. || دَحْرَجْتُهُ فَتَدَحْرَجَ.

۲ـ تبدیل وزن فعل متعدّی به (فَعُلَ) برای تعجّب و مُبالَغه. **مانند:**

كَتُبَ ٱلرَّجُلُ خَالِدٌ! (نویسنده‌ترین مرد خالد است). || فَهُمَ ٱلتِّلْمِيذُ زُهَيْرٌ! (فهمیده‌ترین شاگرد زهیر است). || ضَرُبَ زَيْدٌ! (زید چه زننده‌ای است).

۳ـ ضعف عامل بر اثر تأخیر. **مانند:**

﴿إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾. (یوسف: ٤٣)

٤ـ تضمین: بدین صورت که فعل متعدّی را در معنی فعل لازم بکار برند. **مانند:**

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾. (النور: ٦٣)

(در این آیه، «يُخَالِفُونَ» در معنی «يَخْرُجُونَ» به‌کار رفته است).

فعل معلوم و فعل مجهول

فعل معلوم، فعلی است‌که فاعل آن معلوم باشد. **مانند:**

يَرَى الشّاهِدُ ما لا يَرَى الْغائِبُ. ‖ مَنْ أَجْمَلَ قِيلاً، سَمِعَ جَمِيلاً.

فعل مجهول، فعلی است‌که فاعل آن ذکر نشده باشد. **مانند:**

مَنْ خَدَمَ الرِّجالَ، خُدِمَ. ‖ إِنَّ الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يُفْلَحُ. ‖ لا رَأْيَ لِمَنْ لا يُطاعُ. ‖ هَلْ يُخْفَى عَلَى النّاسِ الْقَمَرُ. ‖ إِنْ سَأَلَ أَلْحَفَ، وَإِنْ سُئِلَ سَوَّفَ.

چگونه فعل معلوم، مجهول می‌شود؟

برای مجهول کردن فعل ماضی، حرف پیش از آخر را مکسور، و همه‌ی حروف متحرّك قبل از آن را مضموم می‌نماییم. **مانند:** قَتَلَ ← قُتِلَ. ‖ دَحْرَجَ ← دُحْرِجَ. ‖ اِسْتَغْفَرَ ← أُسْتُغْفِرَ. ‖ اِسْتَخْرَجَ ← أُسْتُخْرِجَ.

برای مجهول کردن فعل مضارع، حرف پیش از آخر را مفتوح، و نخستین حرف، یعنی حرف مضارعه را مضموم می‌نماییم. **مانند:** يَقْتُلُ ← يُقْتَلُ. ‖ يُدَحْرِجُ ← يُدَحْرَجُ. ‖ يَسْتَغْفِرُ ← يُسْتَغْفَرُ. ‖ يَسْتَخْرِجُ ← يُسْتَخْرَجُ.

یادآوری:

۱ـ فعل امر غائب، فعل مضارع محسوب است و طریقه‌ی مجهول کردن آن گذشت، و فعل امر حاضر مجهول ندارد.

۲ـ تنها فعل متعدّی مجهول می‌شود، ولی اگر نائب فاعل مصدر مختصّ یا ظرف متصرّف باشد، فعل لازم نیز مجهول می‌گردد. **مانند:** سُهِرَ سِهْرٌ طَوِيلٌ. ‖ جُلِسَ جُلُوسٌ حَسَنٌ. ‖ فُرِحَ بِقُدُومِ مُحَمَّدٍ. ‖ سِيرَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ. ‖ وُقِفَ أَمامُ الأَمِيرِ. ‖ صِيمَ رَمَضانُ[1].

---

(۱)ـ در بخش نحو، مبحث نایب‌فاعل، صحبت بیشتری در این باره خواهیم داشت.

تمرین

۱ـ أفعال زیر کدام لازم و کدام متعدّی است:

اِسْتَشْهَدَ. اِكْتَسَبَ. اِنْحَرَفَ. اِسْتَمَرَّ. حَبَسَ.
صَلُبَ. نَشَطَ. سَرِقَ. تَعَذَّرَ. تَعَلَّمَ.

۲ـ أفعال معلوم زیر را مجهول کنید:

يَسْتَبْدِلُ. يَتَعَلَّمُ. يُرْسِلُ. يَنْصُرُ. أَكْرَمَ.
يَأْكُلُ. عَرَفَ. شَكَرَ. عَلِمَ. أَكَلَ.

۳ـ در عبارات زیر أفعال معلوم و مجهول را مشخّص کنید:

۱ـ لا تَخْرُجُ ٱلنَّفْسُ مِنَ الْأَمَلِ، حَتَّىٰ تَدْخُلَ فِي الْأَجَلِ.
۲ـ مَنْ لَمْ يَرْكَبِ الْأَهْوالَ، لَمْ يَنَلِ الْآمالَ.
۳ـ قَدْ يُؤْخَذُ الْجارُ بِذَنْبِ الْجارِ.
٤ـ لا تُؤَخِّرْ عَمَلَ الْيَوْمِ لِغَدٍ.
٥ـ ما كُلُّ ما يُعْلَمُ يُقالُ.
٦ـ إِنَّما يُضَنُّ بِالضَّنِينِ.
۷ـ إِيّاكَ وَما يُعْتَذَرُ مِنْهُ.
۸ـ كَما تَدِينُ تُدانُ.

سالم و غیر سالم

سالم، کلمه‌ای است‌که در اصل آن همزه یا حرف علّه یا دو حرف همجنس نباشد. **مانند:** ذَهَبَ، دَحْرَجَ، رَجُلٌ، جَعْفَرٌ، فَرَزْدَقٌ.

غیرسالم، کلمه‌ای است‌که در اصل آن همزه یا حرف علّه یا دو حرف همجنس باشد. **مانند:** أَکَلَ، سَأَلَ، قَرَأَ، أَمَرَ، رَأْسٌ، جُزْءٌ، وَدَعَ، یَسُرَ، وَزَرَ، یَقَظَةٌ، قالَ(قَوَلَ)، باعَ(بَیَعَ)، عَوْدٌ، مَیْلٌ، دَعا(دَعَوَ)، رَمَی(رَمَیَ)، حُلْوٌ، بَغْیٌ، مُرٌّ(مُرْرٌ)، زَلْزَلَ، ضِدٌّ(ضِدْدٌ)، بَلْبَلَ.

اقسام غیرسالم

غیرسالم بر سه قسم است: ۱ـ مُعْتَلّ. ۲ـ مَهْمُوز. ۳ـ مُضاعَف.

۱ـ مُعْتَلّ، کلمه‌ای است‌که در اصل آن حرف علّه باشد. و آن بر سه قسم است:

الف ـ مُعْتَلّ‌الفاء یا مِثال، و آن کلمه‌ای است‌که فاءالفعل یعنی اوّلین حرف اصلی آن حرف علّه باشد. **مانند:** وَعَدَ، یَقِظَ، وَزْنٌ، یُمْنٌ.

ب ـ مُعْتَلّ‌العین یا أَجْوَف، و آن کلمه‌ای است‌که عین‌الفعل یعنی دومین حرف اصلی آن حرف علّه باشد. **مانند:** قامَ(قَوَمَ)، شاعَ(شَیَعَ)، صَوْمٌ، لَیْلٌ.

ج ـ مُعْتَلّ‌اللام یا ناقِص، و آن کلمه‌ای است‌که لام‌الفعل یعنی سومین حرف اصلی آن حرف علّه باشد. **مانند:** عَلا(عَلَوَ)، کَفَی(کَفَیَ)، صَحْوٌ، سَقْیٌ.

یادآوری:

همچنان‌که از مثال‌ها برمی‌آید هر یك از اقسام مُعْتَلّ خود بر دو قسم است: ۱ـ واوی. ۲ـ یائی.

و از آنجا که اسم متصرّف و فعل متصرّفی وجود ندارد که در آن «الف» حرف اصلی باشد، اسم و فعل مُعْتَلُّ‌الالف نخواهیم داشت.

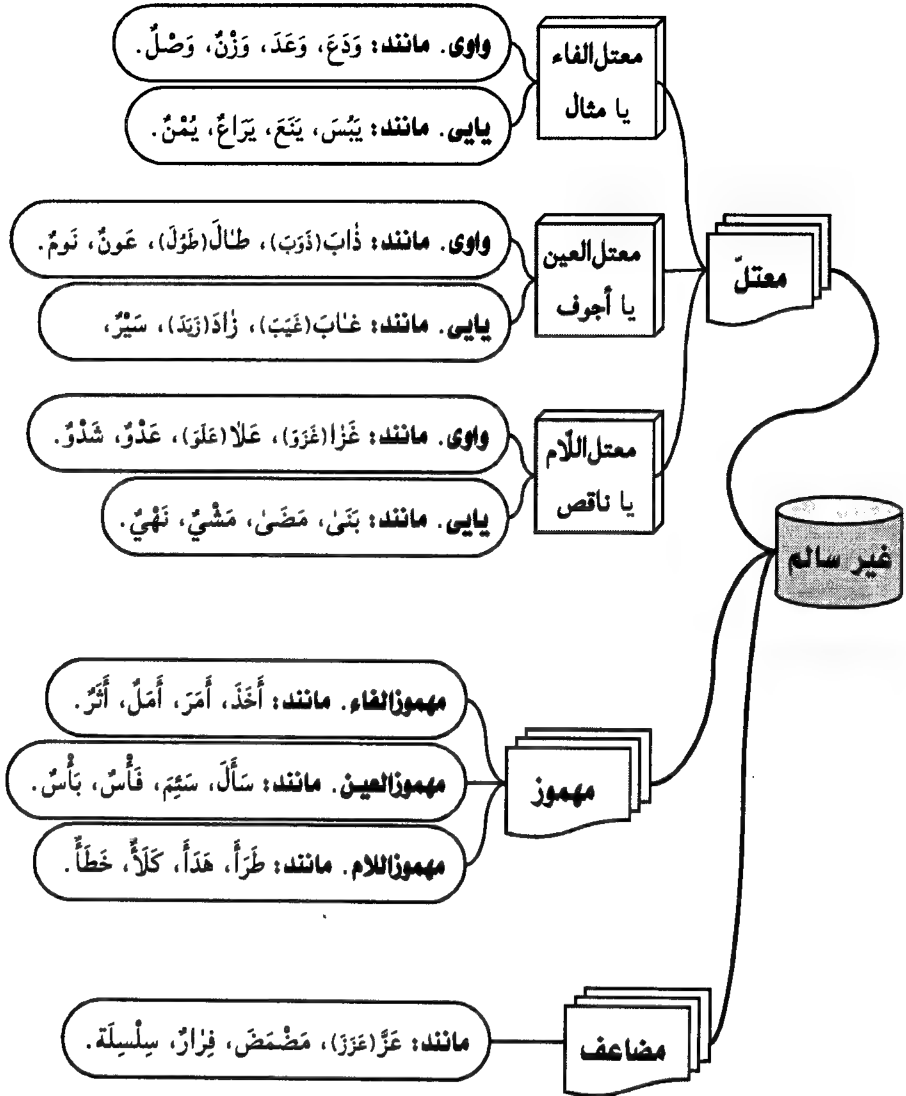
لفیف و اقسام آن

لفیف، کلمه‌ای است‌که در اصل آن، دو حرف علّه باشد. و آن نیز بر دو قسم است:
۱ـ مقرون. ۲ـ مفروق.

لفیف مقرون، آن است‌که دو حرف علّه نزد هم باشند. **مانند:**
طَوَیٰ، حَیِیَ، وَیْلٌ، یَوْمٌ.
لفیف مفروق، آن است‌که دو حرف علّه نزد هم نباشند. **مانند:**
وَقَیٰ، وَفَیٰ، وَشْيٌ، وَحْيٌ.

۲ـ مَهْمُوز، کلمه‌ای است‌که در اصل آن، همزه باشد. و آن بر سه قسم است:
الفـ **مهموزالفاء. مانند:** أَکَلَ، أَخَذَ، أَمَرَ، أَزَلٌ، أَبَدٌ، أَجَلٌ.
بـ **مهموزالعین. مانند:** سَأَلَ، سَئِمَ، رَؤُسَ، بَأْسٌ، بِئْرٌ، فَأْرٌ.
جـ **مهموزاللام. مانند:** بَدَأَ، ظَمِئَ، نَشَأَ، رُزْءٌ، مَلَأٌ، هَنَأَ.

۳ـ مُضَاعَف، کلمه‌ای است‌که در اصل آن، دو حرف همجنس باشد. **مانند:**
قَرَّ(قَرَرَ)، فَرَّ(فَرَرَ)، مَدَّ(مَدَدَ)، زَحْزَحَ، بَلْبَلَ، هَلْهَلَ، ضِدٌّ(ضِدْدٌ)، غَضٌّ(غَضْضٌ)، بُلْبُلٌ، مُهَلْهِلٌ.

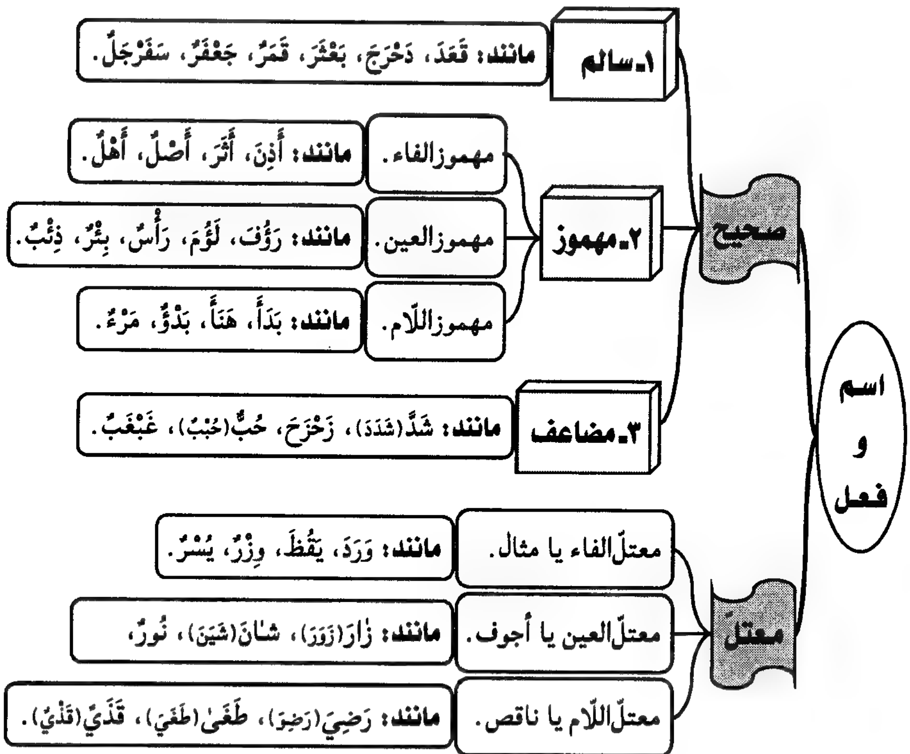

غیر سالم
معتلّ
معتل‌الفاء یا مثال
واوی. مانند: وَدَعَ، وَعَدَ، وَزْنٌ، وَصْلٌ.
یایی. مانند: یَبِسَ، یَنَعَ، یَرَاعٌ، یُمْنٌ.
معتل‌العین یا أجوف
واوی. مانند: ذَابَ(ذَوَبَ)، طَالَ(طَوَلَ)، عَونٌ، نَومٌ.
یایی. مانند: غَابَ(غَیَبَ)، زَادَ(زَیَدَ)، سَیْرٌ،
معتل‌اللّام یا ناقص
واوی. مانند: غَزَا(غَزَوَ)، عَلَا(عَلَوَ)، عَدْوٌ، شَدْوٌ.
یایی. مانند: بَنَیٰ، مَضَیٰ، مَشْیٌ، نَهْیٌ.
مهموز
مهموزالفاء. مانند: أَخَذَ، أَمَرَ، أَمَلٌ، أَثَرٌ.
مهموزالعین. مانند: سَأَلَ، سَئِمَ، فَأْسٌ، بَأْسٌ.
مهموزاللام. مانند: طَرَأَ، هَدَأَ، کَلَأٌ، خَطَأٌ.
مضاعف
مانند: عَزَّ(عَزَزَ)، مَضْمَضَ، فِرَارٌ، سِلْسِلَةٌ.

صحیح و مُعْتَلّ

صحیح، کلمه‌ای است‌که در اصل آن حرف علّه نباشد. و آن بر سه قسم است:

۱ـ سالم. ۲ـ مهموز. ۳ـ مضاعف.

مُعْتَلّ ـ چنان‌که بیان گردید ـ کلمه‌ای است‌که در اصلِ آن حرف علّه باشد . . .



یادآوری:

۱ـ *گاهی کلمه‌ای هم مهموز و هم مضاعف است.* **مانند:** أَمَّ، أُمٌّ.

وگاهی نیز مهموز و معتلّ. ازقبیل: أَتَىٰ، أَذَىٰ، أَوَىٰ، أَوْسٌ، وَطَأَ، وَأَدَ، وَأْيٌ.

و زمانی هم معتلّ و مضاعف می‌باشد. **مانند:** وَدَّ، وُدٌّ.

۲ـ *در هر یك از اقسام غیر سالم تغییراتی برای تخفیف رخ می‌دهد، به اسم إعلال، إبدال، و إدغام که به شرح قواعد آنها می‌پردازیم.*

تمـریـن

انواع غیر سالم را در کلمات زیر معیّن کنید:

يَقْضُونَ	مَوْضِعٌ	مَأْمُولٌ	كَوْكَبٌ	يَمِينٌ
إِقٰامَةٌ	وِسٰادَةٌ	إِيمٰانٌ	مَحَبَّةٌ	تَوَكُّلٌ
صَدِئَ	شَوَىٰ	وَقَفَ	مَوْجٌ	لَيْلٌ
رُوحٌ	وَيْلٌ	سَخٰا	سُوءٌ	خَيْرٌ
يَوْمٌ	لَوَىٰ	وَقَىٰ	خَفَّ	دَعٰا
رَأَىٰ	جٰاوَرَ	أَمْنٌ	عَفَّ	وَرِفَ
سَبَبٌ	ضَرَرٌ	غَوْرٌ	طُولٌ	فَوْقٌ
يَنَعَ	شَلَّ	زَلَّةٌ	لاٰنَ	قٰالَ
دٰارَ	ذُلٌّ	شَرٌّ	آفَةٌ	زُرْ

إدغـــام

إدغام، بیشتر مربوط به کلمه‌ی مضاعف می‌باشد و آن عبارت است از داخل کردن حرفی در حرف دیگر، به‌طوری‌که هر دو حرف، یك حرف مشدّد را تشکیل دهند. **مانند:** ظَنْنٌ ← ظَنٌّ. ‖ ضِدْدٌ ← ضِدٌّ.

شرایط إدغام

شرایط إدغام سه چیز است:

۱ـ ساکن بودن حرف اوّل از **متجانسَیْنِ**، اعمّ از این‌که خودش ساکن باشد و یا برای حصول إدغام ساکن شود، و متحرّك بودن حرف دوم آنها.

۲ـ نزد هم بودن، یعنی فاصله نداشتن دو حرف همجنس.

۳ـ حرف اوّل و دوم کلمه نبودن **متجانسَیْنِ**. **مانند:**

ضِدْدٌ ← ضِدٌّ. ‖ عِزْزٌ ← عِزٌّ. ‖ مَدَدَ ← مَدْدَ ← مَدَّ. ‖ قَرَرَ ← قَرْرَ ← قَرَّ.

اگر حرف اوّل ساکن و حرف دوم متحرّك باشد، اوّلی را در دومی إدغام می‌کنیم. **مانند:** حَقْقٌ ← حَقٌّ. ‖ سِرْرٌ ← سِرٌّ.

و اگر هر دو حرف متحرّك باشند دو صورت پیش می‌آید:

۱ـ حرف ماقبل آنها متحرّك است. در این‌صورت حرکت حرف اوّلِ دو حرف همجنس را برداشته در دومی إدغام می‌نماییم. **مانند:**

مَرَرَ ← مَرْرَ ← مَرَّ. ‖ شَدَدَ ← شَدْدَ ← شَدَّ. ‖ إِشْتَدَدَ ← إِشْتَدْدَ ← إِشْتَدَّ.

۲ـ حرف ماقبل آنها ساکن است. در این‌جا نیز دو صورت پیش می‌آید:

الف‌ـ حرف ساکن قبل از آنها از حروف مدّ است. که در این‌صورت حرکت حرف اوّل دو حرف متجانس حذف می‌گردد و در دومی إدغام می‌شود. **مانند:**

حابَبَ ← حابْبَ ← حابَّ. ‖ حُوبِبَ ← حُوبْبَ ← حُوبَّ. ‖ رادِدٌ ← رادْدٌ ← رادٌّ. ‖ دالِلٌ ← دالْلٌ ← دالٌّ. ‖ شاقِقٌ ← شاقْقٌ ← شاقٌّ.

بـ‌ حرف ساکن قبل از دو حرف همجنس از حروف صحّه، و یا از حروف علّه است، ولی حرف علّه از حروف مدّ نمی‌باشد. در این‌صورت حرکت حرف اوّل را برداشته آن را به حرف پیش از آنها نقل می‌کنیم و دو حرف همجنس را در هم إدغام می‌نماییم. **مانند:** یَمْدُدُ ← یَمُدْدُ ← یَمُدُّ. ‖ یَجْلِلُ ← یَجِلْلُ ← یَجِلُّ. ‖ یَوْدَدُ ← یَوَدْدُ ← یَوَدُّ. ‖ یَوْجُجُ ← یَوُجْجُ ← یَوُجُّ.

یادآوری:

حرف «الف» ساکن ماقبل منصوب، و «واو» ساکن ماقبل مضموم، و «یاء» ساکن ماقبل مکسور را حرف مدّ می‌گویند. **مانند:** *«الف،و،ي» در کلمات: مال، غفور، بصیر.*

اقسام إدغام

إدغام بر دو قسم است:

۱ـ إدغام دو حرف **متماثل**. **مانند:** جَنَنَ ← جَنْنَ ← جَنَّ. ‖ ذَبْبٌ ← ذَبٌّ.

۲ـ إدغام دو حرف **متقارب در مخرج**، که بعد از همجنس کردن حرف اوّل، آن را در دومی إدغام می‌کنند. **مانند:** عَبَدْتُ ← عَبَدتُّ. ‖ مِنْ والٍ ← مِن وّالٍ.

و هر یك از آنها بر سه قسم است: ۱ـ واجب. ۲ـ جایز. ۳ـ مُمْتَنِع.

باید دانست که وجوب إدغام و جواز و امتناع آن، به اعتبار حرکت و سکون حرف دوم است. یعنی: هرجا که حرکت حرف دوم حرکت لازمه باشد، إدغام **واجب** است. **مانند:** مَدَدَ ← مَدْدَ ← مَدَّ. ‖ یَمْدُدُ ← یَمُدْدُ ← یَمُدُّ.

و هر جا که حرکت حرف دوم حرکت عارضه باشد، إدغام **جایز** است. **مانند:** لَمْ یَمُدَّ، یا: لَمْ یَمْدُدْ. ‖ مُدَّ، یا: اُمْدُدْ.

و هر جا که حرف دوم ساکن باشد، إدغام **مُمْتَنِع** است. **مانند:** مَدَدْنَ، مَرَرْتُ، مَرَرْتَ، مَرَرْنا.

یادآوری:

حرکت عارضه حرکتی است‌که بر اثر عوامل جزم یا بناء امر، عارض کلمه می‌گردد. **مانند:** لَمْ یَمُنَّ، مُنَّ.

*در غیر این‌صورت حرکت را **حرکتِ لازمه** گویند.* **مانند:** صَبَّ، یَشُدُّ، حَدٌّ، مَنٌّ.

إدغام واجب و موارد آن

إدغام واجب، در جایی است‌که تلفّظ به دو حرف متماثل یا متقارب در مَخرَج به طوری که از هم جدا باشند صحیح نباشد.

إدغام واجب در دو مورد است:

۱ـ شرایط إدغام در یك کلمه باشد. **مانند:** حُرْرٌ ← حُرٌّ. || سَدْدٌ ← سَدٌّ. || یَشْدُدُ ← یَشُدُّ. || مٰارِرٌ ← مٰارٌّ.

۲ـ شرایط إدغام در دو کلمه بوده و حرف اوّلِ دو حرف متماثل یا متقارب در مَخرَج ساکن باشد. در این‌صورت کلمه‌ی دوم یا ضمیر است و یا غیر ضمیر.

اگر کلمه‌ی دوم ضمیر باشد و هر دو حرف متماثل باشند، إدغام در تلفّظ و در کتابت واجب است. **مانند:**

سَکَتْتُ ← سَکَتُّ. || سَکَتْنٰا ← سَکَنّٰا. || عَنْنٰا ← عَنّٰا. || عَلَیْیَ ← عَلَیَّ.

و اگر کلمه‌ی دوم ضمیر نباشد و هر دو حرف متماثل باشند، إدغام فقط در تلفّظ است. **مانند:**

قُلْ لَهُ ← قُل لَّهُ. || اِسْمَعْ عِلْماً ← اِسْمَع عِّلْماً. || اِرْکَبْ بَعِیراً ← اِرْکَب بَّعِیراً.

و اگر دو حرف متقارب در مَخرَج باشند، کلمه‌ی دوم چه ضمیر باشد و چه غیر

ضمیر، إدغام منحصراً در تلفّظ است نه در کتابت. **مانند:** قَعَدْتُ ← قَعَدتُّ. ‖ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ← مِن رَّسُولِ اللّٰهِ.

یادآوری:

۱ـ إدغامِ تنوین و نون ساکن در یکی از حروف یَرْمَلُونَ، حکم دو حرف متقارب در مَخرَج را دارد. **مانند:** مِن يَّوْمٍ، مِن رَّاشِدٍ، مِن مَّا، مِن لَّيْلٍ، مِن وَّالٍ، مِن نُّورٍ، يَوْمٌ لَّكَ، يَوْمَاً مَّا.

۲ـ لام تعریف در حروف شمسی وجوباً إدغام می‌گردد. **مانند:** اَلرَّجُلُ، اَلسَّبْتُ.

۳ـ هرگاه دو حرف متقارب در مَخرَج در یك کلمه جمع شود، إدغام انجام نمی‌گیرد. **مانند:** دُنْيَا، بُنْيَانٌ، صِنْوَانٌ، قُنْيَةٌ.

۴ـ حروف متقارب در مَخرَج، نون ساکن، تنوین و لام تعریف بعد از همجنس کردن آنها با حرف مابعد خود، در آن إدغام می‌گردند.

۵ـ در بعضی از کلمات با وجود وجوب إدغام آنها را به فكّ إدغام استعمال می‌کنند. از قبیل: ذَبَبَ ٱلرَّجُلُ(در صورتِ مَرد مو رویید). ‖ ضَبَبَتِ الْأَرْضُ(سوسمار در زمین زیاد شد). ‖ قَطَطَ ٱلشَّعْرُ(جعودت و پیچ و خم مو زیاد شد).

إدغام جایز و موارد آن

إدغام جایز، در جایی است‌که می‌توان دو حرف متجانس را در هم إدغام کرد و یا به فكّ إدغام عمل نمود. و آن در چهار مورد است:

۱ـ در صیغه‌های پنجگانه، یعنی: مضارع مجزوم مفرد مذکّر و مؤنّث غائب، و امر و مضارع مجزوم مفرد مذکّر مُخاطَب، و مضارع مجزوم متکلّم وحده و مع‌الغیر. مانند: لَمْ يَمُدَّ، یا: لَمْ يَمْدُدْ. ‖ لَمْ تَمُدَّ، یا: لَمْ تَمْدُدْ. ‖ مُدَّ، یا: أُمْدُدْ. ‖ لَمْ أَمُدَّ، یا: لَمْ أَمْدُدْ. ‖ لَمْ نَمُدَّ، یا: لَمْ نَمْدُدْ.

تبصره: از آنجا که فعل مضارع مفردمؤنّث‌غائب، و فعل مضارع مفردمذکّرمخاطب همگون هستند، یك صیغه به حساب آمده‌اند.

یادآوری:

هرگاه عین‌الفعل در مضارع صیغه‌های فوق مضموم باشد، در آخر آنها در حال إدغام حرکات سه‌گانه، یعنی فتحه و کسره و ضمّه، درست است. و اگر عین‌الفعل مضموم نباشد، یعنی مفتوح یا مکسور باشد، فتحه و کسره جایز می‌باشد. مانند:

مثال			امر حاضر				جَحْد			
باب	ماضی	مضارع	ضمّه	فتحه	کسره	فكّ إدغام	ضمّه	فتحه	کسره	فكّ إدغام
١ـ نَصَرَ يَنْصُرُ	مَنَّ	يَمُنُّ	مُنُّ	مُنَّ	مُنِّ	أُمْنُنْ	لَمْ يَمُنُّ	لَمْ يَمُنَّ	لَمْ يَمُنِّ	لَمْ يَمْنُنْ
٢ـ ضَرَبَ يَضْرِبُ	فَرَّ	يَفِرُّ		فِرَّ	فِرِّ	اِفْرِرْ		لَمْ يَفِرَّ	لَمْ يَفِرِّ	لَمْ يَفْرِرْ
٣ـ مَنَعَ يَمْنَعُ	غَضَّ	يَغَضُّ		غَضَّ	غَضِّ	اِغْضِضْ		لَمْ يَغَضَّ	لَمْ يَغَضِّ	لَمْ يَغْضَضْ

٢ـ در جایی که عین‌الفعل و لام‌الفعل کلمه هر دو «یاء» متحرّك به حرکت لازمه باشند. **مانند:** حَيِيَ، یا: حَيَّ. || عَيِيَ، یا: عَيَّ.

که اگر حرکت یکی، حرکت عارضه باشد إدغام مُمْتَنِع است. **مانند:** لَنْ يُحْيِيَ.

٣ـ در جایی که دو «تاء» در اوّل فعل ماضی واقع شود. **مانند:** تَتَابَعَ که می‌توان همزه‌ای به اوّل آن درآورده و «تاء» اوّل را ساکن و در «تاء» دوم إدغام نمود. **مانند:**

تَتَابَعَ ← اِتْتَابَعَ ← اِتَّابَعَ.

٤ـ در جایی که شرایط إدغام در دو کلمه و هر دو حرف هم متحرّك و کلمه‌ی دوم ضمیر نباشد، که إدغام یا فكّ فقط در تلفّظ است نه در کتابت، به شرط آنکه حرف ماقبل آنها حرف صحّه‌ی ساکن، یا مُدغَمٌ‌فِيهِ، و یا متجانِسَيْن هر دو همزه نباشند. **مانند:** جَعَلَ لِي، یا: جَعَل لِّي. || ضَرَبَ بَشِيرٌ، یا: ضَرَب بَّشِيرٌ. || ثَوْبُ بَكْرٍ، یا: ثَوْب بَّكْرٍ. || يَعُودُ دَاوُدُ، یا: يَعُود دّاوُدُ.

که اگر ماقبل آنها حرف صحّه‌ی ساکن یا مُدغَمٌ‌فِيهِ، و یا متجانِسَيْن همزه باشد

إدغام مُمْتَنِع است. مانند: عَدْوُ وَلِیدٍ، رَبُّ بَكْرٍ، قَرَأَ أَبُوكَ.

إدغام مُمْتَنِع و موارد آن

إدغام مُمْتَنِع، آن است‌که نمی‌توان دو حرف همجنس را در هم إدغام نمود. و آن در هفت مورد است:

۱ـ در جایی که دو حرف متجانس، حرف اوّل و دوم کلمه باشند. **مانند:** مَمُوتٌ، دَدَنٌ(لهو و لعب).

۲ـ در جایی که به حرف دوم از حروف همجنس، ضمیر رفع متحرّك متّصل باشد. **مانند:** مَرَرْنَ، مَرَرْتَ، مَرَرْتُمٰا، مَرَرْتُمْ، مَرَرْتُنَّ، مَرَرْنٰا، یَمْرُرْنَ، تَمْرُرْنَ.

که اگر به حرف دوم از حروف همجنس، ضمیر رفع ساکن متّصل شود إدغام واجب است. **مانند:** مَرّٰا، مَرُّوا، لَمْ یَمُرّٰا، لَمْ یَمُرُّوا، لَمْ تَمُدِّي.

۳ـ در جایی که دو حرف متجانس در یك کلمه یا دو کلمه به هم رسند و حرف اوّل متحرّك و حرف دوم ساکن باشد. زیرا متحرّك بودن حرف دوم از شروط إدغام است. **مانند:** أَمْلَلْتُ، ظَلَلْتُ، رَسُولُ الْجِنِّ، سَبِیلُ الْقَوْمِ.

٤ـ در جایی که سه حرف همجنس پشت سر هم قرار گرفته باشد و دو حرف اوّل آنها در همدیگر إدغام شده باشند. **مانند:** تَجَسُّسٌ، مُؤَسِّسٌ، مُهَلِّلٌ.

۵ـ در جایی که حرف متجانس برای الحاق به بنای دیگر اضافه شده باشد. یعنی ثلاثی را با زیادت حرفی رُباعی کنند و یا مُجرّد را به زیادت حرفی مَزید گردانند. **مانند:** قَرَدَ(جمع‌کرد) ← قَرْدَدَ(سخت و مرتفع شد). || شَمِلَ(شامل شد) ← شَمْلَلَ(شتاب‌کرد). || جَلَبَ ← جَلْبَبَ(جِلباب پوشید‌که پیراهن گشاد را گویند). || قَتَلَ ← اِقْتَتَلَ. || خَتَمَ ← اِخْتَتَمَ.

٦ـ در اسم‌های سه حرفی متحرّك‌العین. **مانند:** صُفَفٌ، سُرُرٌ، حِلَلٌ، كِلَلٌ، طَلَلٌ، سَبَبٌ.

۷ـ در افعل تعجّب، هرگاه به صورت امر بیان گردد. **مانند:** أَعْزِزْ بِزَیْدٍ!

یادآوری:

۱ـ گاهی یکی از دو حرف متجانس را به همزه یا یه «یاء» تبدیل، و یا این‌که آن را حذف می‌کنند. **مانند:** شَدادِدُ ← شَدائِدُ(جمع: شِدَّة). ‖ أَمْلَلْتُ ← أَمْلَيْتُ. ‖ ظَلَلْتُ ← ظَلْتُ یا: ظِلْتُ.

۲ـ در تصریف مضاعف هر وقت به یکی از ضمایر «ا، و، ي» رسیدیم یا این‌که ضمیری نداشتیم، إدغام نموده، در غیر این‌صورت باید به فکّ إدغام عمل کنیم. **مانند:**

صرف فعل مضاعف	صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جحد
	مذکّرغایب	مفرد	مَدَّ	يَمُدُّ		لَمْ يَمُدَّ ـ لَمْ يَمْدُدْ
		مثنّیٰ	مَدّا	يَمُدّانِ		لَمْ يَمُدّا
		جمع	مَدُّوا	يَمُدُّونَ		لَمْ يَمُدُّوا
	مؤنّث‌غایب	مفرد	مَدَّتْ	تَمُدُّ		لَمْ تَمُدَّ ـ لَمْ تَمْدُدْ
		مثنّیٰ	مَدَّتا	تَمُدّانِ		لَمْ تَمُدّا
		جمع	مَدَدْنَ	يَمْدُدْنَ		لَمْ يَمْدُدْنَ
	مذکّرمخاطب	مفرد	مَدَدْتَ	تَمُدُّ	مُدَّ ـ اُمْدُدْ	لَمْ تَمُدَّ ـ لَمْ تَمْدُدْ
		مثنّیٰ	مَدَدْتُما	تَمُدّانِ	مُدّا	لَمْ تَمُدّا
		جمع	مَدَدْتُمْ	تَمُدُّونَ	مُدُّوا	لَمْ تَمُدُّوا
	مؤنّث‌مخاطب	مفرد	مَدَدْتِ	تَمُدِّينَ	مُدِّي	لَمْ تَمُدِّي
		مثنّیٰ	مَدَدْتُما	تَمُدّانِ	مُدّا	لَمْ تَمُدّا
		جمع	مَدَدْتُنَّ	تَمْدُدْنَ	اُمْدُدْنَ	لَمْ تَمْدُدْنَ
	متکلّم	وحده	مَدَدْتُ	أَمُدُّ		لَمْ أَمُدَّ ـ لَمْ أَمْدُدْ
		مع‌الغیر	مَدَدْنا	نَمُدُّ		لَمْ نَمُدَّ ـ لَمْ نَمْدُدْ

تمرین

۱ـ افعال زیر را به صیغه‌ی ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول صرف کنید:

وَدَّ عَزَّ عَدَّ

۲ـ بر سر فعل‌های مضارع زیر، حرف جازمی داخل کرده، آنها را صرف کنید:

يَشُدُّ يَعِزُّ يَغَضُّ يَوَدُّ يَنْصَبُّ يَفِرُّ

۳ـ افعال زیر را به باب‌های افعال، افتعال، و تفعیل نقل کنید و در هر باب ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را بنویسید:

حَقَّ عَزَّ شَدَّ مَدَّ

٤ـ علّت فكّ إدغام در کلمات مضاعف زیر کدام است؟

دَبَبٌ(گوساله‌ی نوبر)	اِسْتِمْرٰارٌ	لَمْ يَشْدُدْ	أَجْلِلْ بِهِ
وَسْوَسَ	اِمْتِدٰادٌ	مُمْكِنٌ	مَمُوتٌ
مَرَرْتُ	مُجَلَّلٌ	مَدَدْنٰا	تَحَقُّقٌ
جَلْبَبَ	مُرُورٌ	عِلَلٌ	حُلُولٌ
ضَرَرٌ	لَجَجٌ	زَلْزَلَ	مِلَلٌ
تَبَدُّدٌ	عَدَدٌ	هِمَمٌ	لَبَبٌ
أُمَمٌ	دَدَنٌ	دُرَرٌ	

٥ـ اوّلین صیغه‌ی فعل جحد و امر حاضر افعال زیر را بنویسید و بیان نمایید که به چند صورت می‌توان آنها را خواند:

يَضُرُّ يَمُدُّ يَشُدُّ

إعــلال و قواعد مهمّ آن

إعلال، عبارت از تغییراتی است‌که بر حروف علّه در کلمات وارد می‌شود. و آن بر سه قسم است: ۱ـ إعلال به حذف. ۲ـ إعلال به قلب. ۳ـ إعلال به إسکان.

۱ـ **إعلال به حذف**، عبارت از این است‌که حرف علّه در کلمه حذف شود. **مانند:**
قُولْ ← قُلْ. ‖ بِيعْ ← بِعْ.

۲ـ **إعلال به قلب**، عبارت از این است‌که حرف علّه به حرف علّه‌ی دیگری تبدیل شود. **مانند:** قَوَلَ ← قَالَ. ‖ بَيَعَ ← بَاعَ. ‖ رَضِوَ ← رَضِيَ.

۳ـ **إعلال به إسکان**، عبارت از این است‌که حرکت حرف علّه را بردارند و آن را ساکن نمایند. **مانند:** يَقْوُلُ ← يَقُولُ. ‖ يَبْيِعُ ← يَبِيعُ.

قواعد مهمّ إعلال

قواعد مهمّ إعلال عبارتند از:

۱ـ «واو» متحرّك ماقبل مفتوح به «الف» تبدیل می‌شود. مانند:
قَوَلَ ← قَالَ. ‖ طَوُلَ ← طَالَ. ‖ خَوِفَ ← خَافَ.

۲ـ «یاء» متحرّك ماقبل مفتوح به «الف» تبدیل می‌شود. مانند:
غَيَبَ ← غَابَ. ‖ هَيِبَ ← هَابَ.

۳ـ «واو» ساکن ماقبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند:
مِوْزَان ← مِيزَان. ‖ مِوْعَاد ← مِيعَاد.

۴ـ «یاء» ساکن ماقبل مضموم به «واو» تبدیل می‌شود. مانند:
مُيْسِر ← مُوسِر. ‖ مُيْقِظ ← مُوقِظ.

۵ـ «الف» ماقبل مضموم به «واو» تبدیل می‌شود. مانند: ضَارَبَ ← ضُارِبَ ← ضُورِبَ(مجهول ضَارَبَ). ‖ قَابَلَ ← قُابِلَ ← قُوبِلَ(مجهول قابَلَ).

۶ـ «الف» ماقبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند: مَصَابَاحُ ← مَصَابِيحُ(جمع مُکسّر مِصْبَاح). ‖ مَفَاتِاحُ ← مَفَاتِيحُ(جمع مکسّر مِفتَاح).

۷ـ هرگاه «واو» و «یاء» در یك کلمه به هم برسند و اوّلی ساکن باشد، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود و در «یاء» دیگر إدغام می‌گردد. **مانند:** طَوْيٌ ← طَيْيٌ ← طَيٌّ. || مَيْوِتٌ ← مَيْيِتٌ ← مَيِّتٌ.

۸ـ هرگاه دو حرف علّه پهلوی هم قرار گیرند و اوّلی متحرّك باشد، معمولاً یکی را حذف می‌کنند. **مانند:** يَدْعُوُونَ ← يَدْعُونَ. || يَرْمِيُونَ ← يَرْمُونَ. || يَرْمِيِينَ ← يَرْمِينَ. || مَبْيُوعٌ ← مَبِيعٌ. || مَدْيُونٌ ← مَدِينٌ. || قَاضِيُونَ ← قَاضُونَ.

یادآوری:

در اسم و فعل اجوف حرف دوم، و در ناقص حرف اوّل حذف می‌گردد.

۹ـ هرگاه حرف علّه‌ی ساکن به حرف صحّه‌ی ساکن برسد، حرف علّه حذف می‌گردد و این قاعده را **اِلْتِقاءُ السّاكِنَيْن** می‌گویند. **مانند:**

قُولْ ← قُلْ. || بِيعْ ← بِعْ.

۱۰ـ حروف علّه‌ی بعد از «الف» زاید به **همزه** تبدیل می‌شوند. **مانند:**

إِرْضَاوٌ ← إِرْضَاءٌ. || اِسْتِدْعَاوٌ ← اِسْتِدْعَاءٌ.

إِرْمَايٌ ← إِرْمَاءٌ. || اِسْتِرْمَايٌ ← اِسْتِرْمَاءٌ.

قَاوِل ← قَائِل. || بَايِع ← بَائِع.

إعلال در مِثال یا مُعْتَلُّ‌الْفاء

مهمّترین إعلالاتی که در مِثال یا مُعْتَلُّ‌الْفاء رخ می‌دهد به قرار زیر است:

۱ـ «واو» ساکن ماقبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌شود. **مانند:**

إوْقاد ← إیقاد. || مِوْقات ← میقات.

۲ـ «یاء» ساکن ماقبل مضموم به «واو» تبدیل می‌شود. **مانند:**

مُیْقِن ← مُوقِن. || مُیْقِظ ← مُوقِظ.

۳ـ «واو» و «یاء» در باب إفتعال به «تاء» تبدیل می‌شوند و در «تاء» باب مذکور إدغام می‌گردند. **مانند:**

(إوْتَحَدَ، یَوْتَحِدُ، اِوْتِحاد، مُوتَحِد، مُوتَحَد) ← (اِتَّحَدَ، یَتَّحِدُ، اِتِّحاد، مُتَّحِد، مُتَّحَد).

(اِیتَسَرَ، یَیْتَسِرُ، اِیتِسار، مُیْتَسِر، مُیْتَسَر) ← (اِتَّسَرَ، یَتَّسِرُ، اِتِّسار، مُتَّسِر، مُتَّسَر).

۴ـ هرگاه دو «واو» متحرّك در اوّلِ کلمه‌ای جمع شود، «واو» اوّل، وجوباً به **همزه** تبدیل می‌گردد. **مانند:** وَواصِل ← أَواصِل(جمع واصِلَة). || وَواعِد ← أَواعِد(جمع واعِدَة).

وُوَیْعِد ← أُوَیْعِد(مصغّر واعِد). || وُوَیْصِل ← أُوَیْصِل(مصغّر واصِل).

و چنانچه «واو» دوم ساکن باشد جایز است‌که «واو» نخستین را به **همزه** بدل کنند. **مانند:**

وُورِيَ، یا: أُورِيَ.

۵ـ در مصادر مِثالِ «**واوی**» بر وزن **فِعْل**، «واو» حذف می‌گردد و عوض آن **تایی** به آخر مصدر افزوده می‌شود و **عین‌الفعل** را مکسور و **لام‌الفعل** را **مفتوح** می‌کنند. **مانند:**

وِعْد ← عِدَة. || وِثْق ← ثِقَة. || وِصْف ← صِفَة.

و چنان‌که این‌گونه مصادر بر وزن **فَعْل** باشند، «واو» حذف نمی‌گردد و به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** وَزْن، وَعْد، وَصْف.

یادآوری:

کلمات «سَعَة» و «ضَعَة» به فتح عین نیز استعمال می‌گردند.

۶ـ «واو» در مضارع مِثال «**واوی**» ثلاثی مُجرّد بر وزن **یَفْعِلُ** و در امر آن حذف

می‌گردد. **مانند:** يَوْعِدُ ← يَعِدُ، عِدْ. ‖ يَوْثِقُ ← يَثِقُ، ثِقْ.

همچنین «واو» در مضارع مِثال **«واوی»** فعل ثلاثی مُجرّد بر وزن **يَفْعَلُ** و در امر آن حذف می‌گردد به شرط این‌که **عین‌الفعل** یا **لام‌الفعل** از حروف **حلق** باشد. **مانند:**

يَوْضَعُ ← يَضَعُ، ضَعْ. ‖ يَوْدَعُ ← يَدَعُ، دَعْ. ‖ يَوْهَبُ ← يَهَبُ، هَبْ.

یادآوری:

۱ـ حروف حلق شش‌تا است‌که در شعر زیر جمع گردیده است:

حرف حلق شش بُوَد ای نور عین　　هاء و همزه، حاء و خاء و عین و غین

۲ـ حذف «واو» در «يَذَرُ» که در اصل «يَوْذَرُ» می‌باشد، نادر است.

۷ـ هرگاه «واو» مضموم **فاءالفعل** یا **عین‌الفعل** کلمه باشد، جایز است‌که آن را به **همزه** بدل کنند. **مانند:**

وُجُوه، یا: أُجُوه. ‖ وُقِّتَتْ، یا: أُقِّتَتْ. ‖ أَدْوُر، یا: أَدْؤُر. ‖ أَعْوُر، یا: أَعْؤُر.

۸ـ گاهی **سَماعاً** در اوّل بعضی از کلمات، «واو» به «تاء» یا به **همزه** تبدیل می‌شود.

مانند:

وُرٰاث، یا: تُرٰاث. ‖ وِجٰاه، یا: تِجٰاه. ‖ وِرْث، یا: إِرْث. ‖ وَحَدٌ، یا: أَحَدٌ. ‖ وَنٰاة، یا: أَنٰاة. ‖ وَسْمٰاء، یا: أَسْمٰاء(نام زنی است).

صرف مثال واوی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جحد
مذکّرغایب	مفرد	وَعَدَ	یَعِدُ		لَمْ یَعِدْ
	مثنّی	وَعَدا	یَعِدانِ		لَمْ یَعِدا
	جمع	وَعَدُوا	یَعِدُونَ		لَمْ یَعِدُوا
مؤنّثغایب	مفرد	وَعَدَتْ	تَعِدُ		لَمْ تَعِدْ
	مثنّی	وَعَدَتا	تَعِدانِ		لَمْ تَعِدا
	جمع	وَعَدْنَ	یَعِدْنَ		لَمْ یَعِدْنَ
مذکّرمخاطب	مفرد	وَعَدْتَ	تَعِدُ	عِدْ	لَمْ تَعِدْ
	مثنّی	وَعَدْتُما	تَعِدانِ	عِدا	لَمْ تَعِدا
	جمع	وَعَدْتُمْ	تَعِدُونَ	عِدُوا	لَمْ تَعِدُوا
مؤنّثمخاطب	مفرد	وَعَدْتِ	تَعِدِينَ	عِدِي	لَمْ تَعِدِي
	مثنّی	وَعَدْتُما	تَعِدانِ	عِدا	لَمْ تَعِدا
	جمع	وَعَدْتُنَّ	تَعِدْنَ	عِدْنَ	لَمْ تَعِدْنَ
متکلّم	وحده	وَعَدْتُ	أَعِدُ		لَمْ أَعِدْ
	معالغیر	وَعَدْنا	نَعِدُ		لَمْ نَعِدْ

صرف مثال یایی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جحد
مذکّرغایب	مفرد	یَسُرَ	یَیْسُرُ		لَمْ یَیْسُرْ
	مثنّی	یَسُرا	یَیْسُرانِ		لَمْ یَیْسُرا
	جمع	یَسُرُوا	یَیْسُرُونَ		لَمْ یَیْسُرُوا
مؤنّثغایب	مفرد	یَسُرَتْ	تَیْسُرُ		لَمْ تَیْسُرْ
	مثنّی	یَسُرَتا	تَیْسُرانِ		لَمْ تَیْسُرا
	جمع	یَسُرْنَ	یَیْسُرْنَ		لَمْ یَیْسُرْنَ
مذکّرمخاطب	مفرد	یَسُرْتَ	تَیْسُرُ	أُوسُرْ	لَمْ تَیْسُرْ
	مثنّی	یَسُرْتُما	تَیْسُرانِ	أُوسُرا	لَمْ تَیْسُرا
	جمع	یَسُرْتُمْ	تَیْسُرُونَ	أُوسُرُوا	لَمْ تَیْسُرُوا
مؤنّثمخاطب	مفرد	یَسُرْتِ	تَیْسُرِینَ	أُوسُرِي	لَمْ تَیْسُرِي
	مثنّی	یَسُرْتُما	تَیْسُرانِ	أُوسُرا	لَمْ تَیْسُرا
	جمع	یَسُرْتُنَّ	تَیْسُرْنَ	أُوسُرْنَ	لَمْ تَیْسُرْنَ
متکلّم	وحده	یَسُرْتُ	أَیْسُرُ		لَمْ أَیْسُرْ
	معالغیر	یَسُرْنا	نَیْسُرُ		لَمْ نَیْسُرْ

تمرین

۱ـ اصل کلمات زیر را بنویسید و إعلالات وارده در هر کلمه را بیان نمایید:

إِیجاب مِیقات مِیثاق إِیجاز اِتِّصال
مُتَّقِي مُتَّحِد یَتَّکِلُ اِتِّسار یُوقِظُ
یَصِفُ إِیراث اِتِّفاق اِتِّقان یُوقِنُ
صِفْ یَرِثُ إِیعاد صِفَة إِیراد
یَفِي یَلِجُ یَمِقُ عِدَة یَهِنُ
نَعِدُ هَبْ صِلْ یَثِقُ یَلِدُ یَرِدُ

۲ـ چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع و شش صیغه‌ی امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول افعال زیر را صرف کنید:

وَصَلَ وَعَظَ یَسُرَ یَقِظَ

۳ـ ماضی و مضارع و امرِ مصادر زیر را بنویسید:

عِظَة زِنَة سِمَة هِبَة عِدَة سَعَة صِفَة ضَعَة ثِقَة

٤ـ کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند و اصل آنها کدام است؟

إِیجاب أَوْصاف مَیْسُور مَوْعُود یَصِفُونَ
مَیْمَنَة مَیْسَرَة أَواسِط مِیزان مُوقِظ
إِیجاز مِیعاد مُتَّفِق اِتِّحاد وَدائِع
یَقَظَة مُوجَز وُعّاظ وُکَلاء مَوْرِد
إِیقاظ وَجِیه واعِد وَرَثَة یاسِر
یَقِي یَلِي وَزِیر یَزِنُ

إعلال در أَجْوَف یا مُعْتَلُّ الْعَیْن

مهمترین إعلالاتی که در أَجْوَف یا مُعْتَلُّ الْعَیْن رخ می‌دهد به قرار زیر است:

۱ـ «واو» و «یاء» متحرّك ماقبل مفتوح به «الف» تبدیل می‌شود. مانند:

قَوَلَ ← قَالَ. || طَوُلَ ← طَالَ. || خَوِفَ ← خَافَ.

بَیَعَ ← بَاعَ. || هَیِبَ ← هَابَ. || بَوَبٌ ← بَابٌ. || نَیَبٌ ← نَابٌ.

موارد زیر از این قاعده مستثنی است:

اوّل: هر کلمه‌ای که در آن حرکت «واو» یا «یاء» **عارضی** باشد. **مانند:**

جَوَبَةٌ(چشمه). || جَیَلٌ(کفتار ماده).

زیرا در اصل جَوْأَبَةٌ و جَیْأَلٌ بودند و حرکت **همزه** را به ماقبل نقل و خود **همزه** را حذف نمودند.

یادآوری:

کلمات «أَیِمَّة» و «أَوُمٌّ» و مانند اینها از اعلال سالم می‌مانند، به علّت این‌که «واو» و «یاء» در آنها بدل از همزه هستند. و در اصل «أَئِمَّة» و «أَأُمٌّ» می‌باشند.

دوم: هرگاه «واو» یا «یاء» **عین‌الفعل** کلمه‌ای واقع شوند و بعد از آنها **حرف علّه‌ی ساکنی** باشد. **مانند:** بَیَان، غَیُور، طَوِیل، جَوَاد، عَیُون، زَوَال.

سوم: کلماتی که در آنها اعلال دیگری رخ داده باشد. به عبارت دیگر کلماتی که در **عین‌الفعل** و **لام‌الفعل** آنها در آنِ واحد شرایط إعلال به وقوع پیوندد، إعلال **لام‌الفعل** را بر اعلال **عین‌الفعل** مقدّم می‌دارند و تعلیل آن موجب سلب تعلیل **عین‌الفعل** کلمه می‌گردد.

مانند: هَوَيَ ← هَوَىٰ. || شَوَيَ ← شَوَىٰ. || طَوَيَ ← طَوَىٰ. || قَوِوَ ← قَوِيَ.

یادآوری:

إعلال در تثنیه‌ی چنین کلماتی نیز انجام نمی‌گیرد. **مانند:** هَوَیَا، شَوَیَا، طَوَیَا، قَوِیَا.

چهارم: أفعالی که بر مشارکت یا بر عیب و رنگ دلالت دارند و «واو» یا «یاء» عین‌الفعل آنها باشد. **مانند:** یَزْدَوِجُ، اِجْتَوَرَ، یَجْتَوِرُ، عَوِرَ، هَیِفَ.

پنجم: مصادر و کلماتی که دلالت بر اضطراب و پریشانی یا حرکت و جنبش دارند و بر وزن **فَعَلان** یا **فَعَلیٰ** باشند. **مانند:** جَوَلان، سَیَلان، فَیَضان، رَیَعان، حَیَوان، صَوَرَیٰ (نام آبی است)، حَیَدَیٰ (خر ماده‌ای‌که به سبب نشاط از سایه‌ی خود برجهد و برمد).

یادآوری:

کلمه‌ی «مَوَتان» که نقیض «حَیَوان» است به سبب حمل بر «حَیَوان» از إعلال سالم مانده است.

۲ـ «واو» و **یایی** که بعد از «الف» اسم فاعل قرار گیرند وجوباً به **همزه** تبدیل می‌شوند. به شرط این‌که در ماضی آنها «واو» یا «یاء» را به «الف» بدل کرده باشند. **مانند:**

قاوِل ← قائِل، بایِع ← بائِع.

چه در ماضی آنها «واو» و «یاء» به «الف» تبدیل شده است:

قَوَلَ ← قالَ، بَیَعَ ← باعَ.

امّا در «عاوِر(یک چشم)، صایِد(مغرور و سربلند از کبر)، مُقاوِل، مُقاوِم، مُبایِع، مُعایِن، مُبایِن، طاوٍ، و راوٍ»؛ «واو» و «یاء» به همزه تبدیل نشد، به سبب این‌که در ماضی آنها «واو» و «یاء» به «الف» تبدیل نشده است‌که عبارتند از: عَوِرَ، صَیِدَ، قاوَلَ، قاوَمَ، بایَعَ، عایَنَ، بایَنَ، طَوَیٰ، رَوَیٰ.

۳ـ هرگاه «واو» و «یاء» در کلمه‌ای جمع شوند و اوّلی ساکن و دومی متحرّك باشد، «واو» به «یاء» تبدیل و در «یاء» إدغام می‌گردد. **مانند:** سَیْوِدٌ ← سَیْیِدٌ ← سَیِّدٌ. || جَیْوِدٌ ← جَیْیِدٌ ← جَیِّدٌ. || أَیْوامٌ ← أَیْیامٌ ← أَیّامٌ. || طَوْيٌ ← طَيْيٌ ← طَيٌّ. || لَوْیان ← لَیْیان ← لَیّان.

یادآوری:

این قاعده در غیر اجوف نیز مُجری است. یعنی هرگاه «واو» و «یاء» در یك کلمه یا شبه یك کلمه جمع شوند و اوّلی ساکن و دومی متحرّك باشد، «واو» به «یاء» تبدیل و در «یاء» دیگر اِدغام می‌گردد. **مانند:** مَرْمُويٌ ← مَرْمُيْيٌ ← مَرْمِيٌّ. || مَقْضُويٌ ← مَقْضُيْيٌ ← مَقْضِيٌّ. || ضارِبُويَ ← ضارِبُيْيَ ← ضارِبِيَّ.

یادآوری:

الف- کلماتی که «واو» و «یاء» در آنها بر اثر اِعلال یا تخفیف همزه پیدا شده باشد، یا این‌که اِعلال در کلمه‌ای موجب اِلتباس با کلمه‌ی دیگری شود، از این قاعده مستثنی است. **مانند:** بُويِعَ(مجهول بايَعَ)، رُويَة(مخفّف رُؤيَة)، دِيْوان(دِوّان)، أَيْوَم(روز روشن).

اگر در کلمه‌ی «دِيْوان»، اِعلال انجام گیرد، با مصادری بر وزن «فِعّال» از قبیل کِذّاب ملتبس می‌شود.

همچنین هرگاه در کلمه‌ی «أَيْوَم» اِعلال انجام گیرد با کلمه‌ی أَيِّم(مرد بی‌زن یا زن بی‌شوهر) ***اِلتباس پیدا می‌کند.***

ب- به‌طور کلّی هرگاه «واو» در اسم مکبّرِ چنین کلماتی متحرّك باشد، در اسم مصغّر آنها، هم اِدغام و هم عدم اِدغام جایز است. **مانند:**

أَسْوَد ← أُسَيْوِد، یا أُسَيِّد. || جَدْوَل ← جُدَيْوِل، یا جُدَيِّل.

و اگر «واو» در اسم مکبّر آنها ساکن باشد، در اسم مصغّر آنها اِدغام واجب است.

مانند: عَجُوزٌ ← عُجَيْوِزٌ ← عُجَيْيِزٌ ← عُجَيِّزٌ. || عَمُودٌ ← عُمَيْوِدٌ ← عُمَيْيِدٌ ← عُمَيِّدٌ.

٤- هرگاه «واو» و «یاء» مفتوح، عین‌الفعل کلمه‌ای واقع شوند و ماقبل آنها حرف صحّه‌ی ساکن باشد، فتحه‌ی «واو» و «یاء» را به حرف ماقبل، نقل سپس «واو» و «یاء» را به «الف» تبدیل می‌نمایند. **مانند:** يُقْوَلُ ← يُقَوْلُ ← يُقالُ. || أَقْوَمَ ← أَقَوْمَ ← أَقامَ. || أَبْيَنَ ← أَبَيْنَ ← أَبانَ. || اِسْتَبْيَنَ ← اِسْتَبَيْنَ ← اِسْتَبانَ. || مَقْوَلٌ

← مَقْوُلٌ ← مَقالٌ. || مَرْوَحٌ ← مَرَوْحٌ ← مَرَاحٌ.

برخلاف مُقاوَمَة و مُبایَنَة که قبل از «واو» و «یاء» حرف علّه می‌باشد، و خَلْوَة و حِلْیَة که حرف علّه لام‌الفعل است و عین‌الفعل نمی‌باشد.

۵ـ هرگاه «واو» مکسور، عین‌الفعل کلمه‌ای واقع شود و ماقبل آن حرف صحّه‌ی ساکن باشد کسره‌ی «واو» را به ماقبل نقل و «واو» را به «یاء» تبدیل می‌نمایند. **مانند:** یُقْوِمُ ← یُقِوْمُ ← یُقِیمُ. || یَسْتَقْوِمُ ← یَسْتَقِوْمُ ← یَسْتَقِیمُ.
مُغْوِثٌ ← مُغِوْثٌ ← مُغِیثٌ. || مُسْتَغْوِثٌ ← مُسْتَغِوْثٌ ← مُسْتَغِیثٌ.

از قواعد شماره‌ی ٤و٥ این موارد مستثنی است:

الفـ اسم تفضیل. **مانند:** أَجْوَدُ، أَنْوَرُ، أَزْیَنُ، أَزْیَدُ.

بـ اسم آلت. **مانند:** مِقْوَدٌ، مِقْوَالٌ، مِرْوَحَةٌ، مِخْیاطٌ.

جـ أفعال وصفی. **مانند:** أَسْوَدُ، أَحْوَلُ، أَبْیَضُ، أَشْیَبُ.

دـ أفعال تعجّب. **مانند:** ماأَقْوَمَهُ! || ماأَطْوَلَهُ! || ماأَطْیَبَهُ! || ماأَبْیَعَهُ!

هـ أفعالی که دلالت بر رنگ یا عیب دارند. **مانند:** اِزْوَرَّ، اِصْیَدَّ.

وـ کلمات مُلْحَق به رُباعی. **مانند:** جَهْوَرَ، شَرْیَفَ.

زـ کلماتی که در آنها بعد از «واو» مکسور یا «یاء» مکسور، **حرف علّه‌ی ساکن** باشد. **مانند:** تَجْوِید، تَنْوِیر، تَغْیِیر، تَبْیِین.

حـ کلماتی که در **لام‌الفعل** آنها إعلال صورت گرفته باشد. **مانند:** یَطْوِي(یطوِيُ). || یُطْوَی(یُطوَيُ). || یَرْوِي(یَروِيُ). || أَشْوَی(أَشوَيَ). || أَحْیَی(أَحیَيَ). || یُحْیِي(یُحیِيُ).

یادآوری:

در «خَلْوَة» و «حِلْیَة» و مانند آنها إعلال انجام نمی‌گیرد، چون «واو» و «یاء» عین‌الفعل کلمه نمی‌باشند و لام‌الفعل هستند. و «اِسْتَحْوَذَ، اِسْتَصْوَبَ، أَخْیَلَتْ، أَغْیَلَتْ»، که با وجود شرایط إعلال از تعلیل سالم مانده‌اند، شاذّ است.

٦ـ «واو» ماقبل مکسور در سه مورد به «یاء» تبدیل می‌شود:

الف: در مصادری که «واو» در آنها میان **کسره** و «الف» قرار گیرد و در عین‌الفعل ماضی آنها إعلال صورت گرفته باشد. **مانند:** قِوْام ← قِیام. || عِوْاذ ← عِیاذ. || صِوْام ← صِیام. || اِنْقِوْاد ← اِنْقِیاد. || اِحْتِوْاج ← اِحْتِیاج.

که ماضی آنها به ترتیب عبارت است از: قامَ(قَوَمَ). || عاذَ(عَوَذَ). || صامَ(صَوَمَ). || اِنْقادَ(اِنْقَوَدَ). || اِحْتاجَ(اِحْتَوَجَ).

برخلاف جِوْاز و قِوْام که مصادر باب مُفاعَلَة می‌باشند و چون در ماضی آنها که جاوَزَ و قاوَمَ هستند، إعلال صورت نگرفته از تعلیل سالم ماندند. همچنین صِوْان و سِوْار و خِوْان از إعلال سالم ماندند چون اسمند و مصدر نیستند. و حِوَل و عِوَد به سبب نبودن «الف» بعد از «واو» آنها، از إعلال برکنار ماندند.

ب: در جمع‌هایی که «واو» در آنها میان **کسره** و «الف» قرار گیرد و عین‌الفعل در مفرد آنها ساکن باشد. **مانند:** حِوْاض ← حِیاض (جمع حَوْض). || سِوْاط ← سِیاط (جمع سَوْط). || رِوْاض ← رِیاض (جمع رَوْضَة). || ثِوْاب ← ثِیاب (جمع ثَوْب).

برخلاف طِوْال جمع طَوِیل، که چون عین‌الفعل در مفرد آن متحرّك است از إعلال برکنار ماند. و عِوَدَة جمع عُودٌ و کِوَزَة جمع کُوزٌ، که هرچند عین‌الفعل در مفرد آنها ساکن است ولی چون در جمع، «الف» بعد از «واو» قرار نگرفته است از إعلال سالم ماندند.

یادآوری:

إعلال در ثِیَرَة(در اصل ثِوَرَة) جمع «ثَوْر» شاذ است.

ج: در جمع‌هایی‌که در مفرد آنها إعلال صورت گرفته باشد، چه بعد از «واو»، «الف» باشد و چه «الف» نباشد به شرط این‌که ناقص نباشد. **مانند:**

دِوْارٌ ← دِیارٌ (جمع دارٌ در اصل دَوَرٌ). || رِوْاحٌ ← رِیاحٌ (جمع رِیحٌ در اصل رِوْحٌ). || جِوْادٌ ← جِیادٌ (جمع جَیِّدٌ در اصل جَیْوِدٌ). || دِوَمٌ ← دِیَمٌ (جمع دِیمَةٌ در اصل دِوْمَةٌ). || حِوَلٌ ← حِیَلٌ (جمع حِیلَةٌ در اصل حِوْلَةٌ). || قِوَمٌ ← قِیَم (جمع قِیمَةٌ در اصل قِوْمَةٌ).

برخلاف کلمات زیر که ناقصند و به علّت إعلال در لام‌الفعل، عین‌الفعل از تعلیل سالم

مانده است: نِوٰاءٌ (جمع ناوٍ اصل آن نِوٰايٌ). || رِوٰاءٌ (جمع رَیّان اصل آن رِوٰايٌ). || جِوٰاءٌ (جمع جَوٌّ اصل آن جِوٰاوٌ).

یادآوری:

عدم إعلال در «حِوَجٌ» جمع «حٰاجَة»، شاذّ است.

۷ـ «واو» و «یاء» در فعل ماضی أجوف ثلاثی مُجرّد در صورتی که حرف بعد از آنها به سبب اتّصال ضمیر رفع ساکن شده باشد حذف می‌شود. سپس اگر حرف محذوف، «واو» مفتوح یا مضموم باشد حرف ماقبل آن را مضموم می‌کنند. **مانند:**

قَوَمْتُ ← قُمْتُ. || طَوُلْتُ ← طُلْتُ.

و چنانچه حرف محذوف «یاء»، یا «واو» مکسور باشد، حرف پیش از آن را مکسور می‌نمایند. **مانند:** بَیَعْتُ ← بِعْتُ. || هَیَبْتُ ← هِبْتُ. || خَوِفْتُ ← خِفْتُ.

یادآوری:

الف ـ «لَیْسَ» که در اصل «لَیِسَ» است از این قاعده مستثنی است. **مانند:**

لَیِسْتُ ← لَسْتُ.

*ب ـ برای این‌که مجهول چنین فعل‌هایی با معلوم آنها فرق داشته‌باشد، برعکس قاعده‌ی فوق عمل می‌شود. یعنی: اگر فاءالفعل در فعل معلوم، **مضموم** می‌گردید، در فعل مجهول، **مکسور** می‌شود، و اگر فاءالفعل در فعل معلوم، **مکسور** می‌گردید، در فعل مجهول، **مضموم** می‌شود.* **مانند:**

قِلْنَ(مجهول قُلْنَ). || بُعْنَ(مجهول بِعْنَ). || لِمْتُ(مجهول لُمْتُ). || زُدْتُ(مجهول زِدْتُ).

۸ـ «واو» و «یاء» در مصدر بابهای **إفعال** و **إستفعال** أجوف حذف می‌گردد و عوض آن به آخر مصدر، «تاء» افزوده می‌شود. **مانند:** إِقْوٰام ← إِقٰامَة. || اِسْتِقْوٰام ← اِسْتِقٰامَة. || إِمْیٰال ← إِمٰالَة. || اِسْتِمْیٰال ← اِسْتِمٰالَة.

یادآوری:

بعضی از صرفیین، ذکر نکردن و نیاوردنِ «تاء» را در آخر مصدر که عوض «واو» یا «یاء» محذوف می‌باشد در همه جا جایز می‌شمارند. ولی بیشتر دانشمندان، حذف «تاء» را فقط در حال اضافه، جایز می‌دانند. **مانند:**

الف: أَرَیٰ إِرٰاءً(إراءة). || أَجٰابَ إِجٰابًا(إجابة).

ب: إِقٰامُ ٱلصَّلاةِ(إقامة). || إِسْتِنٰارُ الْبَدْرِ(إستنارة).

۹ـ هرگاه «واو» یا «یاء» مکسور بوده، و حرف ماقبل آنها مضموم باشد، ضمّه‌ی حرف پیش از آنها را حذف و کسره‌ی «واو» یا «یاء» را به ماقبل نقل می‌کنند. در این حال «واو» ساکن ماقبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌شود. **مانند:**

قُوِلَ ← قِوْلَ ← قِيلَ(مجهول قال). || أُنْقُوِدَ ← أُنْقِوْدَ ← أُنْقِيدَ(مجهول إنقاد).

بُيِعَ ← بِيعَ(مجهول باع). || أُخْتُيِرَ ← أُخْتِيرَ(مجهول إختار).

یادآوری:

لفیف مقرون از این قاعده مستثنی است. **مانند:** طُوِيَ، رُوِيَ.

۱۰ـ «یاء» در اسم بر وزن فُعْلَیٰ به «واو» تبدیل می‌شود. **مانند:**

طُيْبَیٰ ← طُوبَیٰ. || كُيْسَیٰ ← كُوسَیٰ.

یادآوری:

«طُوبَیٰ» و «کُوسَیٰ» مؤنّث «أَطْیَب» و «أَکْیَس» هستند. در اصل صفت می‌باشند ولی به جای اسم استعمال می‌گردند.

ولی «یاء» در صفت بر وزن فُعْلَیٰ به «واو» تبدیل نمی‌شود، فقط حرف ماقبل آن مکسور می‌گردد. **مانند:**

ضُيْزَیٰ ← ضِيزَیٰ(قسمَةٌ ضِيزَیٰ). || حُيْكَیٰ ← حِيكَیٰ(مَشْيَةٌ حِيكَیٰ).

*همچنین در جمع مکسّر بر وزن **فُعْل**، «یاء» به «واو» تبدیل نمی‌گردد، بلکه ماقبل «یاء»، مکسور می‌شود.* **مانند:**

بُیْض ← بِیض(جمع أبیض وبَیْضاء). || عُیْن ← عِین(جمع أعْیَن وعَیْناء).

۱۱ـ هرگاه اِلتقاءالساکِنَیْن، میان یك حرفِ صحّه و یك حرفِ عِلّه به وقوع پیوندد، حرف علّه حذف می‌گردد. **مانند:** قُوْلْ ← قُلْ. || لَمْ یَبِیـعْ ← لَمْ یَبِعْ.

و هرگاه اِلتقاءالساکِنَیْن، میان دو حرف علّه به وقوع بپیوندد، در صورتی که کلمه‌ی مورد نظر، أجوف باشد، حرف دوم را حذف و در صورتی که ناقص باشد، حرف اوّل را حذف می‌کنند. **مانند:**

اجوف:
مَقْوُولٌ ← مَقوولٌ ← مَقُولٌ. || مَصْوُونٌ ← مَصُوونٌ ← مَصُونٌ.
مَبْیُوعٌ ← مَبْیْوعٌ ← مَبِیعٌ. || مَدْیُونٌ ← مَدُیْونٌ ← مَدِینٌ.

ناقص:
قاضِیُونَ ← قاضِیْونَ ← قاضُونَ. || رامِیُونَ ← رامِیْونَ ← رامُونَ.
یَدْعُوُونَ ← یَدْعُوونَ ← یَدْعُونَ. || یَرْمِیُونَ ← یَرْمِیْونَ ← یَرْمُونَ.

یادآوری:

چنانچه اِلتقاءالساکِنَین، میان دو حرف صحّه رخ دهد، حرف اوّل را مکسور می‌نمایند تا اِلتقاءالساکِنَین برطرف گردد. **مانند:** ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ﴾. (غافر: ۱۶) || کَمْ اَلسّاعَةُ؟ ← کَمِ اَلسّاعَةُ؟

صرف أجوف واوی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جَحْد
مذکّرغایب	مفرد	قالَ	یَقُولُ		لَمْ یَقُلْ
	مثنّی	قالا	یَقُولانِ		لَمْ یَقُولا
	جمع	قالُوا	یَقُولُونَ		لَمْ یَقُولُوا
مؤنّث غایب	مفرد	قالَتْ	تَقُولُ		لَمْ تَقُلْ
	مثنّی	قالَتا	تَقُولانِ		لَمْ تَقُولا
	جمع	قُلْنَ	یَقُلْنَ		لَمْ یَقُلْنَ
مذکّرمخاطب	مفرد	قُلْتَ	تَقُولُ	قُلْ	لَمْ تَقُلْ
	مثنّی	قُلْتُما	تَقُولانِ	قُولا	لَمْ تَقُولا
	جمع	قُلْتُمْ	تَقُولُونَ	قُولُوا	لَمْ تَقُولُوا
مؤنّث مخاطب	مفرد	قُلْتِ	تَقُولِینَ	قُولِي	لَمْ تَقُولِي
	مثنّی	قُلْتُما	تَقُولانِ	قُولا	لَمْ تَقُولا
	جمع	قُلْتُنَّ	تَقُلْنَ	قُلْنَ	لَمْ تَقُلْنَ
متکلّم	وحده	قُلْتُ	أَقُولُ		لَمْ أَقُلْ
	معالغیر	قُلْنا	نَقُولُ		لَمْ نَقُلْ

صرف أجوف یایی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جَحْد
مذکّرغایب	مفرد	باعَ	یَبِیعُ		لَمْ یَبِعْ
	مثنّی	باعا	یَبِیعانِ		لَمْ یَبِیعا
	جمع	باعُوا	یَبِیعُونَ		لَمْ یَبِیعُوا
مؤنّث غایب	مفرد	باعَتْ	تَبِیعُ		لَمْ تَبِعْ
	مثنّی	باعَتا	تَبِیعانِ		لَمْ تَبِیعا
	جمع	بِعْنَ	یَبِعْنَ		لَمْ یَبِعْنَ
مذکّرمخاطب	مفرد	بِعْتَ	تَبِیعُ	بِعْ	لَمْ تَبِعْ
	مثنّی	بِعْتُما	تَبِیعانِ	بِیعا	لَمْ تَبِیعا
	جمع	بِعْتُمْ	تَبِیعُونَ	بِیعُوا	لَمْ تَبِیعُوا
مؤنّث مخاطب	مفرد	بِعْتِ	تَبِیعِینَ	بِیعِي	لَمْ تَبِیعِي
	مثنّی	بِعْتُما	تَبِیعانِ	بِیعا	لَمْ تَبِیعا
	جمع	بِعْتُنَّ	تَبِعْنَ	بِعْنَ	لَمْ تَبِعْنَ
متکلّم	وحده	بِعْتُ	أَبِیعُ		لَمْ أَبِعْ
	معالغیر	بِعْنا	نَبِیعُ		لَمْ نَبِعْ

تمـرین

۱ـ إعلالات وارده در هر کلمه را بیان نمایید:

إِسْتِقٰامَة إِسْتِفٰادَة مُسْتَزٰاد مُرْتٰاب مَصُون مُنْقٰاد يَخٰافُ مَقُول
أَجٰابَ جَوٰائِز صِيٰام يَجُولُ مَيِّت إِشٰارَة اِخْتٰارَ إِجٰازَة مَقٰام
مَزِيد مُقٰام إِرٰادَة مُفٰاد نُمْتُ هَيِّن يَزِيدُ زٰائِد دٰائِر دٰارَ

۲ـ کلمات زیر را به بابهای إفعال و مُفاعَلَة و إستفعال نقل کنید و ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول و همچنین مصدر آنها را بنویسید.

جٰابَ قٰامَ بٰاعَ بٰانَ قٰالَ

۳ـ کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند و اصل آنها کدام است؟

مُسْتَنِير إِسْتِطٰالَة إِسْتِبٰانَة إِسْتِعٰانَة مُشٰاوَرَة مُخْتٰاط إِحْتِيٰاج مَخُوف
مُشِير مُخْتٰار مَهِيب مُبِين قَبٰائِل حِيٰاض إِعٰادَة مَقُول مَبِيع
مُقِيم إِبٰاعَة إِهٰانَة مُدِير شٰائِق رِيٰاح إِنٰارَة قُلْتُ بٰائِع قٰائِم
أَقِمْ قُلْ

٤ـ علّت عدم إعلال کلمات زیر را بیان کنید:

مٰا أَصْوَبَ رَأْيَهُ! اَلْمُحْتَوِي اِعْوِجٰاجٌ مُشٰاوِرٌ تَشْوِيقٌ نَوَسٰانٌ دَوَرٰانٌ
أَشْوَىٰ أَغْيَدُ أَقْوَمُ رَمَيٰا أَحْوَرُ قَوِيَ

۵ـ چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع و شش صیغه‌ی امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول کلمات زیر را صرف کنید:

إِسْتَفٰادَ أَغٰاثَ اِرْتٰاحَ هٰابَ هَوَىٰ حَوَىٰ صٰادَ زٰانَ قٰامَ نٰالَ

إعلال در ناقِص یا مُعْتَلُّ اللام

مهمترین اعلالاتی که در ناقِص یا مُعْتَلُّ اللّام رخ می‌دهد، به شرح زیر است:

۱ـ «واو» و «یاء» متحرّك ماقبل مفتوح، به «الف» تبدیل می‌گردد. **مانند:**

دَعَوَ ← دَعا. || غَزَوَ ← غَزا. || عَصَوٌ ← عَصًا. || رَمَيَ ← رَمیٰ. || سَعَيَ ← سَعیٰ. || هُدَيٌ ← هُدًى.

یادآوری:

۱ـ در این حال «الف» بدل از «واو» در ماضی فعل ثلاثی مجرّد به صورت خودِ «الف» نوشته می‌شود و در غیر این‌صورت، یعنی «الف» بدل از «یاء» در ماضی و مضارع مُجرّد و مَزید، یا «الف» بدل از «واو» در مضارع مُجرّد و ماضی و مضارع مَزید به صورت «یاء» نوشته می‌شود. **مانند:**

عَلَوَ ← عَلا. || شَكَوَ ← شَكا. || صَفَوَ ← صَفا. || هَجَوَ ← هَجا.

هَدَيَ ← هَدیٰ. || بَغَيَ ← بَغیٰ. || بَكَيَ ← بَكیٰ.

اِشْتَكَوَ ← اِشْتَكیٰ. || اِهْتَدَيَ ← اِهْتَدیٰ. || يَرْضَوُ ← يَرْضیٰ.

۲ـ موارد زیر از این قاعده مستثنی است:

الف ـ هر کلمه‌ای که در آن حرکت «واو» یا «یاء» عارضی باشد. **مانند:**

﴿وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾. (البقرة: ۲۳۷) || ﴿دَعَوُا اللّٰهَ﴾. (یونس: ۲۲) || اِخْشَيَنَّ. || إِرْقَيِ السُّلَّمَ.

که حرکت «واو» یا «یاء» در آنها عارضی است و بر اثر إلتقاءالساکنَین پیدا شده است.

ب ـ کلماتی که در آنها «واو» یا «یاء» لام‌الفعل واقع شود، ولی بعد از «واو» یا «یاء»، «الف» یا این‌که «یاء» مشدّد واقع شده باشد. **مانند:**

رَمَيا، غَزَوا، طَوَيا، شَوَيا، فَتَيانِ، عَصَوانِ، جَرَيانٌ، غَلَيانٌ، عَلَوِيٌّ، غَنَوِيٌّ.

۲ـ «واو» و «یاء» از آخر صیغه‌های پنجگانه، یعنی فعل مضارع مجزوم مفرد

مذکّر و مؤنّث غائب، و امر حاضر مفرد مذکّر مُخاطَب و فعل مضارع مجزوم مفرد مذکّر مُخاطَب و متکلّم وحده و معالغیر حذف می‌گردد. **مانند:**
لَمْ يَدْعُو ← لَمْ يَدْعُ. || لَمْ يَغْزُو ← لَمْ يَغْزُ. || لَمْ يَخْشَیٰ ← لَمْ يَخْشَ. || لَمْ تَدْعُو ← لَمْ تَدْعُ. || لَمْ يَرْمِي ← لَمْ يَرْمِ.
لِيَدْعُ. || لِيَغْزُ. || لِيَرْمِ. || اُدْعُ(اُدْعُو). || اُغْزُ(اُغْزُو). || اِرْمِ(اِرْمِي). || لَمْ أَدْعُ. || لَمْ نَدْعُ.

یادآوری:

واو و «یاء» در فعل أجوف مضارع مجزوم و امر حاضر مفرد مذکّر نیز به سبب اجتماع ساکِنَین حذف می‌گردد. **مانند:** لَمْ يَقُلْ(لَمْ يَقُولْ). || لَمْ يَبِعْ(لَمْ يَبِيعْ). || لَمْ يَخَفْ(لَمْ يَخَافْ). || قُلْ(قُولْ). || بِعْ(بِيعْ). || خَفْ(خَافْ).

۳ـ چنان‌که در أجوف بیان گردید، هرگاه «واو» و «یاء» در کلمه‌ای جمع شوند و اوّلی ساکن و دومی متحرّك باشد، «واو» به «یاء» تبدیل و در «یاء» دیگر إدغام می‌گردد، و چنانچه حرف ماقبل ایشان مضموم باشد، ضمّه‌ی آن را به کسره بدل می‌کنند. مانند:
عَلِيوٌ ← عَلِييٌ ← عَلِيٌّ. || مَرْمُويٌ ← مَرْمُيْيٌ ← مَرْمِيٌّ. || مَهْدُويٌ ← مَهْدُيْيٌ ← مَهْدِيٌّ.

یادآوری:

۱ـ کلماتی که بر اثر قلب و إدغام با کلمات دیگری مُلْتَبِس شوند از این قاعده مستثنی است. **مانند:** حَيْوَة(اسم عَلَم است)، *که اگر إدغام گردد با* حَيَّة(مار) *ملتبس می‌شود.*

۲ـ چنان‌که گفته شد، اگر «واو» در اسم مکبّرِ چنین کلماتی متحرّك باشد در اسم مصغّر آنها، هم إدغام و هم عدم إدغام، جایز است. و چنانچه «واو» در اسم مکبّر، ساکن باشد، إدغام واجب است. **مانند:** جَدْوَلٌ ← جُدَيْوِلٌ، یا: جُدَيِّلٌ.
كَذُوبٌ ← كُذَيْوِبٌ ← كُذَيْيِبٌ ← كُذَيِّبٌ.

۴ـ هرگاه «واو» در مرتبه‌ی سوم واقع شود و ماقبل آن مکسور باشد به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند:

رَضِوَ ← رَضِيَ. || قَوِوَ ← قَوِيَ. || دُعِوَ ← دُعِيَ. || قُضِوَ ← قُضِيَ.

و چنانچه «واو» در مرتبه‌ی چهارم یا بیشتر واقع گردد، ماقبل آن، چه مفتوح و چه مکسور باشد، به «یاء» تبدیل می‌شود. **مانند:** غَازِوٌ ← غَازِي. || قَاضِوٌ ← قَاضِي. || دَاعِوَةٌ ← دَاعِيَةٌ. || رَاضِوَةٌ ← رَاضِيَةٌ. || أَغْزَوْتُ ← أَغْزَيْتُ. || أَعْلَوُ ← أَعْلَيٰ. || عُصَيْفِورٌ ← عُصَيْفِيرٌ(مصغر عُصفور). || مُسْتَدْعِوَانِ ← مُسْتَدْعِيَانِ.

برخلاف **عُلُوٌّ** و **يَدْعُوَانِ** که چون «واو» ماقبل مضموم است به حال خود باقی می‌ماند.

۵ـ هرجا که «واو» یا «یاء» در اسم فاعل لام‌الفعل کلمه بوده و ماقبل آنها مکسور باشد، «واو» به جهت ماقبل مکسور بودن، به «یاء» تبدیل می‌گردد و در حالت رفع و جرّ وجوباً، «یاء» مبدل از «واو» یا «یاء» اصلی را ساکن می‌نمایند و به سبب إلتقاءالساکِنَیْن، میان «یاء» و تنوین که به منزله‌ی نون ساکن است، «یاء» حذف می‌شود.

مانند: دَاعِوٌ(دَاعِوُنْ) ← دَاعِيٌ(دَاعِيُنْ ← دَاعِيْنْ) ← دَاعٍ. || قَاضِوٌ(قَاضِوُنْ) ← قَاضِيٌ(قَاضِيُنْ ← قَاضِيْنْ) قَاضٍ. || رَامِيٌ(رَامِيُنْ ← رَامِيْنْ) ← رَامٍ. || هَادِيٌ(هَادِيُنْ ← هَادِيْنْ) ← هَادٍ.

در صورتی که اسم فاعل مُعرَّف به «ال» باشد، تمام قواعد مذکور در فوق إجراء می‌گردد، جز این‌که به سبب زوال تنوین، إلتقاءالساکِنَیْن به وقوع نمی‌پیوندد، لذا «یاء» حذف نمی‌شود. مانند: اَلدَّاعِوُ ← اَلدَّاعِيُ ← اَلدَّاعِي. || اَلرَّامِيُ ← اَلرَّامِي.

یادآوری:

گاهی به علّت رعایت سجع و قافیه «یاء» را از آخر اسم فاعل یا فعل ناقص حذف می‌کنند. **مانند:** ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾. (الفجر: ٤) || ﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ﴾. (القمر: ٦) || ﴿الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾. (الرعد: ٩)

۶ـ حرف ماقبل «واو» و «یاء» در مصادر باب‌های تفاعُل و تفعُّل ناقص، مکسور می‌گردد، و در ناقص واوی چون «واو» بعد از کسره واقع می‌شود به «یاء» تبدیل، سپس إعلال ذاعٍ و رامٍ در باره‌ی آنها إجراء می‌گردد. **مانند:** تَدَاعُوٌ ← تَدَاعِيٌ ← تَدَاعٍ. || تَقَاضُوٌ ← تَقَاضِيٌ ← تَقَاضٍ. || تَرَجُّوٌ ← تَرَجِّيٌ ← تَرَجٍّ. || تَجَلُّوٌ ← تَجَلِّيٌ ← تَجَلٍّ. || تَوَارُيٌ ← تَوَارِيٌ ← تَوَارٍ. || تَوَالُيٌ ← تَوَالِيٌ ← تَوَالٍ. || تَمَنُّيٌ ← تَمَنِّيٌ ← تَمَنٍّ. || تَرَقُّيٌ ← تَرَقِّيٌ ← تَرَقٍّ.

یادآوری:

*در مصادر ناقص باب تفعیل دو «یاء» جمع می‌گردد و یکی از آنها را حذف می‌کنند و به جای آن «تاء» زایدی اضافه می‌کنند. به عبارت دیگر مصادر ناقص باب **تفعیل** همیشه بر وزن تَفْعِلَة می‌آید.* **مانند:** تَزْكِيَة، تَقْوِيَة، تَنْقِيَة، تَسْمِيَة، تَعْدِيَة.

۷ـ هرگاه «واو» یا «یاء» بعد از «**الف**» زاید در طرف یا حکم طرف واقع گردد، مثلاً بعد از آنها «تاء» تأنیث زاید باشد، به همزه تبدیل می‌شود. **مانند:**

إِرْضَاوٌ ← إِرْضَاءٌ. || اِكْتِفَايٌ ← اِكْتِفَاءٌ. || كِسَاوٌ ← كِسَاءٌ. || رِدَايٌ ← رِدَاءٌ. || عَدَّاوَةٌ ← عَدَّاءَةٌ(مؤنّث عَدّاء). || سَقَّايَةٌ ← سَقَّاءَةٌ(مؤنّث سَقّاء).

یادآوری:

تاء تأنیث وقتی زاید محسوب می‌گردد که بتوان آن را از آخر اسم مورد نظر حذف کرد. یعنی کلمه‌ی ماقبل به صورت مذکّر نیز استعمال داشته‌باشد. **مانند:** عَدَّاءَة و سَقَّاءَة که می‌توان گفت: رَجُلٌ سَقَّاءٌ و اَمْرَاةٌ سَقَّاءَة. همچنین: رَجُلٌ عَدَّاءٌ و اَمْرَاةٌ عَدَّاءَة.

در غیر این‌صورت «تاء» را «تاء» تأنیث لازم گویند که از نفس خود کلمه جدا نمی‌شود، یعنی کلمه‌ی مورد نظر به صورت مذکّر استعمال ندارد. در چنین کلماتی «واو» یا «یاء» به همزه تبدیل نمی‌گردد. **مانند:** دِرَايَة، هِدَايَة، سِقَايَة، غَبَاوَة، شَقَاوَة، عَدَاوَة.

۸ـ هر «واو» و یایی که مضموم یا مکسور باشد و لام‌الفعل کلمه واقع گردد و حرف ماقبل آنها نیز مضموم یا مکسور باشد، آن «واو» و «یاء» را بدون نقل حرکت یا با نقل حرکت به ماقبل ساکن می‌کنند. مانند:

یَدْعُوُ ← یَدْعُو. || یَقْضِوُ ← یَقْضِي. || یَرْمِيُ ← یَرْمِي. || یَکْفِيُ ← یَکْفِي. || تَدْعُوِینَ ← تَدْعِوْیَنَ ← تَدْعِیِیْنَ ← تَدْعِینَ. || تَرْمِیِینَ ← تَرْمِیْیْنَ ← تَرْمِینَ.

یَدْعُو ٱلدَّاعِي إِلَی ٱلنَّادِي(در اصل: یَدْعُوُ ٱلدَّاعِيُ إِلَی ٱلنَّادِيِ).

یَقْضِي الْقَاضِي عَلَی الْجَانِي(در اصل: یَقْضِيُ الْقَاضِيُ عَلَی الْجَانِيِ).

برخلاف دَلْوٌ و ظَبْيٌ که چون حرف ماقبل آنها ساکن است از إعلال سالم ماندند.

یادآوری:

در «یَدْعُونَ» جمع‌مذکّرغائب و «تَدْعُونَ» جمع‌مذکّرمخاطب، که در اصل «یَدْعُوُونَ» و «تَدْعُوُونَ» می‌باشند. چون طبق قانون مذکور عمل کردند، دو ساکن به هم رسیدند به ناچار یکی را حذف کردند. امّا «یَدْعُونَ» جمع‌مؤنّث‌غائب و «تَدْعُونَ» جمع‌مؤنّث‌مخاطب بر اصل خود می‌باشند و در آنها، یعنی در جمع مذکّر و مؤنّث مخاطب و غائب، اشتراك لفظی وجود دارد نه التباس و از قراین و علایم در جمله، آن دو از هم تفکیك می‌گردند. و گویند: «اَلْإِشْتِرَاكُ جَائِزٌ وَ الْإِلْتِبَاسُ مَمْنُوعٌ».

۹ـ «واو» چنان‌که لام‌الفعل کلمه باشد در اسم بر وزن فُعْلَیٰ به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند: دُنْوَیٰ ← دُنْیَا. || عُلْوَیٰ ← عُلْیَا.

و لفظ قُصْوَیٰ بدون إعلال شاذّ است، که به صورت قُصْیَا با إعلال نیز استعمال گردیده است.

برخلاف صفت بر وزن فُعْلَیٰ، که «واو» در آن به «یاء» تبدیل نمی‌گردد و به حال خود باقی می‌ماند. مانند: غُزْوَیٰ(مؤنّث أغزیٰ). || عُدْوَیٰ(مؤنّث أعدیٰ).

یادآوری:

در صورتی‌که «یاء» لام‌الفعل صفت بر وزن فُعْلَیٰ باشد به حال خود باقی می‌ماند.

مانند: فُتْیا(مؤنّث أفتیٰ). || قُصْیا(مؤنّث أقصیٰ).

۱۰ـ «یاء» هرگاه لام‌الفعل کلمه باشد در اسم بر وزن فَعْلَیٰ به «واو» تبدیل می‌شود. **مانند:** بَقْیا ← بَقْوَیٰ(از بَقَیٰ یَبْقَیٰ، به معنی رحمت و عنایت). || تَقْیا ← تَقْوَیٰ(از وَقَیٰ یَقِي، که در اصل وَقْیا بود، «واو» اول را به «تاء» بدل کردند و «یاء» را نیز به واو).

برخلاف صفت بر وزن فَعْلَیٰ که «یاء» در آن به «واو» تبدیل نمی‌گردد و از إعلال سالم می‌ماند. **مانند:** صَدْیا(مؤنّث صَدْیان). || رَیّا(مؤنّث رَیّان).

یادآوری:

در صورتی‌که لام‌الفعل کلمه در اسم و صفت بر وزن فَعْلَیٰ «واو» باشد، «واو» به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** *اسم:* دَعْوَیٰ. || *صفت:* شَرْوَیٰ.

۱۱ـ «واو» و «یاء» از آخر بعضی از اسماء سَماعاً حذف شده‌اند. **مانند:** أَبٌ(أبَوٌ). || أَخٌ(أخَوٌ). || یَدٌ(یَدَيٌ). || دَمٌ(دَمَوٌ). || إِسْمٌ(سَمَوٌ). || إِبْنٌ(بَنَوٌ). || أُخْتٌ(أخوَة).

۱۲ـ هرگاه حروف علّه در جمع بر وزن فَعائِل بعد از «الف» قرار گیرند و در مفرد زاید باشند، یا این‌که در هنگام جمع قبل از «الف» وزنِ فَعائِل «واو» یا «یاء» باشد، به همزه تبدیل می‌شوند. **مانند:** صَحائِفُ(جمع صَحِیفَة). || عَجائِزُ(جمع عَجُوزَة). || رَسائِلُ(جمع رِسالَة). || أَوائِلُ(جمع أوّل). || خَیائِرُ(جمع خَیِّر).

که در اصل: «صَحایِف، عَجاوِز، رَسااِل، أَواوِل، و خَیایِر» می‌باشند.

برخلاف «مَعایِشُ» و «مَقاوِمُ»، که چون «یاء» در «مَعِیشَة» مفرد «مَعایِشُ» و «الف» در «مَقامٌ» مفرد «مَقاوِمُ» زاید نیستند به همزه تبدیل نشدند. و إبدال «یاء» به همزه در «مَصائِب» با وجود این‌که «یاء» در «مُصِیبَة» اصلی است شاذّ می‌باشد.

صرف ناقص واوی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جحد
مذکّرغایب	مفرد	غَزَا	يَغْزُو		لَمْ يَغْزُ
	مثنّیٰ	غَزَوَا	يَغْزُوَانِ		لَمْ يَغْزُوَا
	جمع	غَزَوْا	يَغْزُونَ		لَمْ يَغْزُوا
مؤنّث‌غایب	مفرد	غَزَتْ	تَغْزُو		لَمْ تَغْزُ
	مثنّیٰ	غَزَتَا	تَغْزُوَانِ		لَمْ تَغْزُوَا
	جمع	غَزَوْنَ	يَغْزُونَ		لَمْ يَغْزُونَ
مذکّرمخاطب	مفرد	غَزَوْتَ	تَغْزُو	أُغْزُ	لَمْ تَغْزُ
	مثنّیٰ	غَزَوْتُمَا	تَغْزُوَانِ	أُغْزُوَا	لَمْ تَغْزُوَا
	جمع	غَزَوْتُمْ	تَغْزُونَ	أُغْزُوا	لَمْ تَغْزُوا
مؤنّث‌مخاطب	مفرد	غَزَوْتِ	تَغْزِينَ	أُغْزِي	لَمْ تَغْزِي
	مثنّیٰ	غَزَوْتُمَا	تَغْزُوَانِ	أُغْزُوَا	لَمْ تَغْزُوَا
	جمع	غَزَوْتُنَّ	تَغْزُونَ	أُغْزُونَ	لَمْ تَغْزُونَ
متکلّم	وحده	غَزَوْتُ	أَغْزُو		لَمْ أَغْزُ
	مع‌الغیر	غَزَوْنَا	نَغْزُو		لَمْ نَغْزُ

صرف ناقص یایی

صیغه		ماضی	مضارع	امر حاضر	جحد
مذکّرغایب	مفرد	رَمَىٰ	يَرْمِي		لَمْ يَرْمِ
	مثنّیٰ	رَمَيَا	يَرْمِيَانِ		لَمْ يَرْمِيَا
	جمع	رَمَوْا	يَرْمُونَ		لَمْ يَرْمُوا
مؤنّث‌غایب	مفرد	رَمَتْ	تَرْمِي		لَمْ تَرْمِ
	مثنّیٰ	رَمَتَا	تَرْمِيَانِ		لَمْ تَرْمِيَا
	جمع	رَمَيْنَ	يَرْمِينَ		لَمْ يَرْمِينَ
مذکّرمخاطب	مفرد	رَمَيْتَ	تَرْمِي	اِرْمِ	لَمْ تَرْمِ
	مثنّیٰ	رَمَيْتُمَا	تَرْمِيَانِ	اِرْمِيَا	لَمْ تَرْمِيَا
	جمع	رَمَيْتُمْ	تَرْمُونَ	اِرْمُوا	لَمْ تَرْمُوا
مؤنّث‌مخاطب	مفرد	رَمَيْتِ	تَرْمِينَ	اِرْمِي	لَمْ تَرْمِي
	مثنّیٰ	رَمَيْتُمَا	تَرْمِيَانِ	اِرْمِيَا	لَمْ تَرْمِيَا
	جمع	رَمَيْتُنَّ	تَرْمِينَ	اِرْمِينَ	لَمْ تَرْمِينَ
متکلّم	وحده	رَمَيْتُ	أَرْمِي		لَمْ أَرْمِ
	مع‌الغیر	رَمَيْنَا	نَرْمِي		لَمْ نَرْمِ

تمرین

۱ـ إعلالات وارده در هر کلمه را بیان نمایید:

إِسْتِدْعَاءٌ اَلْمَاحِي اَلتَّوَالِي مُحَاكَاةٌ اَلتَّرَقِّي
مُرَاعَاةٌ إِعْتِنَاءٌ مُتَلَاقٍ يَشْفِي يَشْكُو
إِقْتِفَاءٌ إِرْتِقَاءٌ تَعَالَىٰ اِلْغَاءٌ دُعِيَ
غُزِيَ دُعَاةٌ جَافٍ سَوَاءٌ شَاكٍ
عَالٍ أُتْلُ غَزَا

۲ـ أفعال زیر را به بابهای إفعال و إستفعال نقل کنید و ماضی و مضارع و امر حاضر و مصدر مربوطه و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را در آن بابها بنویسید:

رَضِيَ غَنِيَ سَعَىٰ وَلِيَ دَعَا عَلَا

۳ـ مضارع و مصادر أفعال ماضی زیر را بنویسید:

إِسْتَشْفَىٰ إِشْتَكَىٰ إِغْتَرَىٰ حَاكَىٰ تَجَلَّىٰ
تَعَالَىٰ تَغَنَّىٰ نَاجَىٰ رَامَىٰ أَبْلَىٰ

۴ـ اسم فاعل و اسم مفعول سه فعل ناقص ثلاثی مُجرّد و سه فعل ناقص ثلاثی مَزیدٌفِیهِ را به اختیار خود بنویسید.

۵ـ کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند و حروف اصلی آنها کدام است؟

اَلْمُتَجَلِّي مُسْتَشْفَىٰ إِصْطِفَاءٌ مِشْكَاةٌ مَرْضِيٌّ
أَغْنِيَاءُ مُبَالَاةٌ مُلَاقَاةٌ إِهْتِدَاءٌ مَدْعُوٌّ
مَعْلَاةٌ إِحْيَاءٌ تَعَالَىٰ قَاضٍ أَغْلَىٰ فِ
عَلِيٌّ كُفَاةٌ سَامٍ هَادٍ حَيٌّ قِ

تخفیف همزه یا إعلال در همزه

همزه نیز مانند حروف علّه تغییرپذیر و در آن إعلال به قلب و حذف رخ می‌دهد، ولی إعلال به اسکان در آن نیامده است. به شرح زیر:

۱ـ هرگاه دو همزه در اوّل کلمه‌ای جمع شوند و همزه‌ی اوّل متحرّك و همزه‌ی دوم ساکن باشد، همزه‌ی دوم وجوباً به حرف همجنس حرکت همزه‌ی ماقبل تبدیل می‌گردد. یعنی همزه‌ی ماقبل مفتوح به «**الف**»، و ماقبل مضموم به «**واو**»، و ماقبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌شود. **مانند:**

أَأْمَنَ ← آمَنَ. || أَأْلَمَ ← آلَمَ. || أَأْكَلَ ← آكَلَ.
أُأْمِنُ ← أُومِنُ. || أُأْلِمُ ← أُولِمُ. || أُأْكِلُ ← أُوكِلُ.
إِأْمَان ← إِيمَان. || إِأْلام ← إِيلام. || إِأْكَال ← إِيكَال.

یادآوری:

چنانچه همزه‌ی اول، همزه‌ی وصل باشد و کلمه در وسط جمله واقع شود، به سبب از بین رفتن همزه‌ی وصل در داخل کلام، همزه‌ی دوم عودت می‌کند. **مانند:** فَأْتِنِي بِالْكِتَابِ وَأْذَنْ لِي بِقِرَاءَتِهِ. *که در اصل چنین بوده است:* اِيتِنِي(= اِأْتِنِي). || اِيذَنْ(= اِأْذَنْ).

۲ـ هرگاه دو همزه‌ی متحرّك در اول کلمه‌ای جمع شوند، دومی در صورت مفتوح یا مضموم بودن ـ در غیر فعل مضارع به طور وجوب، و در فعل مضارع به طور جواز ـ به «واو» تبدیل می‌گردد، و اگر همزه‌ی دوم مکسور باشد، در همه جا به گونه‌ی جواز به «**یاء**» تبدیل می‌شود. **مانند:** أَأَنُّ(بر وزن أَشَدُّ). ← أَوَنُّ(اسم تفضیل أَنِينٌ). || أَأْوُبٌ(بر وزن أَفْلُس). ← أَوُبٌ(جمع أَبّ، یعنی: چراگاه و علفزار). || أُأَيْدِم ← أُوَيْدِم(مصغّر آدَم). || أَأُذِّنُ یا أُوَذِّنُ(فعل مضارع، متکلّم‌وحده‌ی تَأْذِين). || أَئِمَّة یا أَيِمَّة(جمع مکسّر إِمَام). || أَأُمُّ یا أَوُمُّ(فعل مضارع، متکلّم‌وحده‌ی إِمَامَة). || أَئِنُّ یا أَيِنُّ(فعل مضارع، متکلّم‌وحده‌ی أَنِين).

برخلاف أَأَنْتَ، که همزه در دو کلمه است.

۳ـ هرگاه همزه ساکن باشد و پیش از آن حرف متحرّك غیر از همزه موجود باشد، جایز است به حرف همجنس حرکت حرف ماقبل خود تبدیل گردد. یعنی در صورت ماقبل مفتوح بودن، به «**الف**» و در صورت ماقبل مضموم بودن، به «**واو**» و در صورت ماقبل مکسور بودن، به «**یاء**» تبدیل شود. **مانند:**

رَأْسٌ ← رَاسٌ. ‖ فَأْسٌ ← فَاسٌ. ‖ كَأْسٌ ← كَاسٌ. ‖ رُؤْيَة ← رُويَة. ‖ بُؤْسٌ ← بُوسٌ. ‖ شُؤْمٌ ← شُومٌ. ‖ بِئْرٌ ← بِيرٌ. ‖ ظِئْرٌ ← ظِيرٌ. ‖ شِئْمَة ← شِيمَة.

٤ـ هرگاه همزه متحرّك و حرف ماقبل آن «واو» یا «یاء» ساکن زاید باشد، جایز است همزه‌ی بعد از «**واو**»، به «واو» و بعد از «**یاء**»، به «یاء» تبدیل گردد و در «واو» یا «یاء» إدغام شود. **مانند:**

مَبْدُوءٌ ← مَبْدُووٌ ← مَبْدُوٌّ. ‖ مُرُوءَةٌ ← مُرُووَةٌ ← مُرُوَّةٌ.
بَرِيئَةٌ ← بَرِييَةٌ ← بَرِيَّةٌ. ‖ خَطِيئَةٌ ← خَطِييَةٌ ← خَطِيَّةٌ.

برخلاف سُوءٌ و شَيْءٌ، که چون «واو» و «یاء» اصلی است همزه به حال خود باقی می‌ماند.

٥ـ هرگاه همزه متحرّك و ماقبل آن حرف ساکن غیر از «**واو**» یا «**یاء**» ساکن زاید باشد، می‌توان حرکت همزه را به ماقبل نقل کرد و همزه را حذف نمود. **مانند:**

مَسْأَلَة ← مَسَأْلَة ← مَسَلَة. ‖ يَسْأَلُ ← يَسَأْلُ ← يَسَلُ.

یادآوری:

*هرگاه پیش از همزه‌ی متحرّك، «**واو**» یا «**یاء**» اصلی باشد، می‌توان همزه را ـ بدون نقل حرکت آن به ماقبل ـ حذف نمود.* **مانند:** شَيْءٌ ← شَيْ. ‖ سُوءٌ ← سُو.

٦ـ هرگاه همزه، مفتوح و در وسط کلمه واقع شود، جایز است در صورت ماقبل مضموم بودن، به «واو» و در صورت ماقبل مکسور بودن، به «یاء» تبدیل شود. **مانند:**
يُؤَاخِذُ ← يُوَاخِذُ. ‖ سُؤَالٌ ← سُوَالٌ. ‖ مُؤَانَسَةٌ ← مُوَانَسَةٌ. ‖ مِئَرَةٌ ← مِيَرَةٌ. ‖ ذِئَابٌ ← ذِيَابٌ. ‖ رِئَاسَةٌ ← رِيَاسَةٌ.

۷ـ هرگاه همزه در آخر واقع شود و ماقبل آن متحرّك باشد، جایز است‌که آن را به حرف همجنس حرکت ماقبل تبدیل کنند. **مانند:** بَدَأَ ← بَدٰا. || هَدَأَ ← هَدٰا. || قَرَأَ ← قَرٰا. || قُرِئَ ← قُرِيَ. || أَلْقٰارِئُ ← أَلْقٰارِي. || صَدِئَ ← صَدِيَ. || مُلْتَجِئٌ ← مُلْتَجِي. || مُبْتَدِئٌ ← مُبْتَدِي.

۸ـ در هنگام ساختن فعل مضارع از فعل ماضی، اگر همزه‌ی زایدی در اول فعل ماضی باشد وجوباً آن را حذف می‌کنند. **مانند:** أَكْرَمَ ← يُكْرِمُ. || اِنْكَسَرَ ← يَنْكَسِرُ. || اِقْتَحَمَ ← يَقْتَحِمُ. || اِسْتَخْرَجَ ← يَسْتَخْرِجُ.

یادآوری:

تمام صیغه‌هایی که از چنین فعل مضارعی ساخته می‌شود با پیروی از مضارع فاقد همزه خواهند بود، از قبیل اسم فاعل، اسم مفعول، و ... **مانند:**
مُنْكَسِر، مُسْتَخْرِج، مُسْتَخْرَج، مُقْتَحِم، مُقْتَحَم.

۹ـ مضارع و امر حاضر فعل ثلاثی مُجرّد مادّه‌ی «رأی» و متصرّفات باب إفعال آن همزه وجوباً حذف می‌شود. **مانند:** رَأَىٰ ← يَرَىٰ، رَ، أَرَىٰ، يُرِي، أَرِ، مُرِي، مُرَىٰ، إِرٰائَة.
که در اصل چنین بوده است: يَرْأَيُ، إِرْءَ، أَرْأَيَ، يُرْئِي، أَرْءِ، مُرْئِي، مُرْئَيٌ، إِرْاايٌ.

۱۰ـ در امر حاضر مادّه‌ی «أَخْذ» و «أَكْل»، همزه‌ی اصلی و همزه‌ی زاید هر دو به سبب کثرت استعمال حذف می‌شوند. **مانند:** خُذْ، كُلْ.
که در اصل أُؤْخُذْ، أُؤْكُلْ بوده است.

۱۱ـ در امر حاضر مادّه‌ی «أَمْر»، جایز است که همزه‌ی اصلی و همزه‌ی زاید حذف گردد. **مانند:** مُرْ یا أُومُرْ (در اصل: أؤمُرْ).

یادآوری:

هرگاه چنین امر حاضری در اول جمله قرار گیرد و قبل از آن چیزی نباشد، زیباتر آن است‌که به صورت «مُرْ» استعمال گردد. و چنانچه در وسط جمله قرار گیرد، یعنی قبل

از آن حرف عطف و غیره باشد، به صورت «أومُرْ» استعمال شود. **مانند:** قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾. (طه: ۱۳۲) || قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعاً وَاضْرِبُوهُمْ إِذَا بَلَغُوا عَشْراً».

۱۲ـ در امر حاضر فعل سَأَلَ نیز تخفیف همزه جایز است. مانند: اِسْأَلْ یا سَلْ.

تمرین

۱ـ موجباتی را که در کلمات زیر سبب إعلال همزه شده است بیان نمایید:

اِسْتِيذَانٌ	مُوَاكَلَةٌ	مَبَادِي	إِينَاس	مُهَنِّي	
أَوَامِر	إِيثَارٌ	بَارِي	وُضُوٌّ	إِرَائَة	
خُذُوا	نَبِيّ	هُدُوٌّ	آذَانٌ	رَدِيَّة	
ذِيبٌ	رَزِيَّة	شَانٌ	مِرْآة	فُوَادٌ	
آنَسَ	بِيرٌ	رِيمٌ	آخَذَ	رَيَا	آثَرَ

۲ـ کلمات زیر را به باب إفعال نقل کنید و ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را بنویسید:

أنس أكل رأى أخذ إذن أثر

طرز کتابت همزه

همزه بر حسب واقع شدن در اوّل یا وسط یا آخر کلمه، أحکام مخصوصی برای نوشتن دارد. گاهی به صورت «الف»، و گاهی به صورت «واو»، و گاهی به صورت «یاء»، و در مواردی به صورت اصلی خود «ء» نوشته می‌شود:

۱ـ طرز کتابت همزه‌ی اول کلمه:

هر همزه‌ای که در اول کلمه واقع شود به صورت **«الف»** نوشته می‌شود، چه مفتوح و چه مضموم و یا مکسور، و چه اصلی باشد و چه زاید. **مانند:**

أَحْمَدُ، أَكْل، أُذُنٌ، أُشْدُدْ، إِبِلٌ، اِسْتِخْرَاج.

یادآوری:

۱ـ هرگاه به اول چنین کلماتی حرف عطف یا جرّ و غیره افزوده شود باز هم همزه به صورت ***«الف»*** *نوشته می‌شود، جز در دو کلمه‌ی «لَئِنْ» و «لِئَلَّا» که اصل آنها «لَإِنْ» و «لِأَنْلَا» است.* **مانند:** بِأَحْسَنَ، لِأُنْثَىٰ، كَإِبِلٍ، اَلْإِصْبَعُ.

۲ـ همزه از اول کلمه در سه مورد به سبب کثرت استعمال حذف می‌شود:

الف. همزه‌ی کلمه‌ی «اِسْمٌ» در جمله‌ی بِسْمِ اللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ که در غیر این جمله همزه‌ی آن ثابت می‌ماند. **مانند:** بِٱسْمِهِ تَعَالَىٰ، بِٱسْمِ رَبِّهِ، و ...

ب. کلمه‌ی «اِبْنٌ» اگر بین دو اسم عَلَم(اسم خاصّ) واقع شود و صفت اسم پیشین باشد، همزه‌ی آن حذف می‌گردد. **مانند:** حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، أَبُوبَكْرِ بْنُ سَعْدٍ.

برخلاف: هٰذَا ٱلرَّجُلُ ٱبْنُ سَعِيدٍ. || و: هٰذَا ٱلْعَالِمُ ٱبْنُ عَالِمٍ.

ج. هرگاه به اول کلمه‌ای که «ال» افزوده باشند، حرف جرّ لام اضافه گردد، همزه‌ی «ال» حذف می‌گردد. **مانند:** اَلرَّجُلُ ← لِلرَّجُلِ، اَلنَّاسُ ← لِلنَّاسِ.

۲ـ طرز کتابت همزه‌ی وسط کلمه:

همزه، اگر در وسط کلمه واقع شود و ساکن باشد، به صورت حرف مُتَجانِس، با حرکت حرف پیش از خود نوشته می‌شود. یعنی همزه‌ی ماقبل مفتوح به صورت «الف»، و همزه‌ی ماقبل مضموم به صورت «**واو**»، و همزه‌ی ماقبل مکسور به صورت «**یاء**»، نوشته می‌شود. **مانند:** رَأْسٌ، لُؤْمٌ، ذِئْبٌ.

و اگر متحرّك باشد به صورت حرف مُتجانِس با حرکت خود نوشته می‌شود، چه ماقبل آن ساکن باشد و چه متحرّك. یعنی همزه‌ی مفتوح به صورت «الف»، و همزه‌ی مضموم به صورت «**واو**»، و همزه‌ی مکسور به صورت «**یاء**»، نوشته می‌شود. **مانند:** مَسْأَلَةٌ، سَأَلَ، رَئِیسٌ، یَئِسُ، رَؤُوفٌ، أَرْؤُس(جمع رأس).

مگر آن‌که همزه‌ی وسط مفتوح و ماقبل آن مضموم یا مکسور باشد، که در این حال به صورت حرف مُتجانِس با حرکت حرف ماقبلِ خود نوشته می‌شود. **مانند:** رِئاسَةٌ، رِئالٌ، مُؤَذِّنٌ، سُؤالٌ.

۳ـ طرز کتابت همزه‌ی آخر کلمه:

هرگاه همزه در آخر کلمه واقع شود و حرف پیش از آن ساکن باشد، به صورت اصلی خود «ء» نوشته می‌شود. **مانند:** شَيْءٌ. || بَقاءٌ. || ضَوْءٌ. || سُوءٌ. || جُزْءٌ. || مَرْءٌ.

و هرگاه همزه در آخر کلمه واقع گردد و بعد از آن «**تاء**» تأنیث(ة) ذکر شود، در صورتی که حرف پیش از همزه، از حروف صحّه و ساکن باشد، همزه به صورت «**الف**» نوشته می‌شود. **مانند:** نَشْأَةٌ، مَرْأَةٌ، جُزْأَةٌ.

و اگر حرف پیش از آن، از حروف صحّه و متحرّك باشد، همزه به صورت حرف مُتجانِس با حرکت حرف پیش از خود نوشته می‌شود. **مانند:** فِئَةٌ، اِمْرَأَةٌ، لُؤْلُؤَةٌ.

و امّا هرگاه حرف پیش از همزه، از حروف علّه‌ی ساکن باشد، بعد از «**یاء**»، به صورت «**یاء**» و بعد از «**واو**» و «**الف**»، به صورت اصلی خود «ء» نوشته می‌شود. **مانند:** خَطِیئَةٌ، هَیْئَةٌ، حُطَیْئَةٌ، قِراءَة، مُرُوءَةٌ.

تمرین

علّت نوشتن همزه به صورت‌های ذیل و سبب تغییراتی را که مشاهده می‌گردد بیان کنید:

زَيْدُبْنُعَلِي	بِاسْمِرَبِّي	مُتَأَهِّلٌ	مُؤَجَّلٌ	تَأْلِيفٌ	
لِلدُّنْيَا	أُصُولٌ	يُطْفِئُ	جُؤْجُؤٌ	إِعَانَةٌ	
مَأْوَى	يَسْأَمُ	فِئَاتٌ	خَؤُونٌ	هَيْئَةٌ	
لَئِيمٌ	يَلْجَأُ	بُؤْسٌ	زَئِيرٌ	جِئْتُ	
سُئِلَ	مُؤَثِّرٌ	مُؤَيَّدٌ	سَائِلٌ	جَرِيءٌ	
وَطْأَةٌ	رَأْفَةٌ	رُؤْيَةٌ	أَكْبَرُ	سَئِمَ	
لِئَامٌ	فُؤَادٌ	وَفَاءٌ	رِثَاءٌ	رِئْمٌ	بِئْرٌ

إبـــدال

إبدال، عبارت است از تبدیل نمودن حرف صحّه به حرف صحّه‌ی دیگر یا حرف علّه به حرف صحّه.

مهمّترین إبدالات به شرح زیر است:

۱ـ هرگاه فاءالفعل کلمه‌ای یکی از حروف مُطْبِقَه‌ی «ص، ض، ط، ظ» باشد و به باب إفتعال نقل گردد «تاء» منقوط زاید این باب، وجوباً به «طاء» مؤلَّف تبدیل می‌شود. **مانند:** (صلح)اِصْتِلاح ← اِصْطِلاح. || (صبر)اِصْتِبار ← اِصْطِبار. || (ضرب)اِضْتِراب ← اِضْطِراب. || (ضرر)اِضْتِرار ← اِضْطِرار. || (طلع)اِطْتِلاع ← اِطْطِلاع ← اِطِّلاع. || (طرد)اِطْتِراد ← اِطْطِراد ← اِطِّراد.

یادآوری:

بعد از تبدیل کردن «تاء» منقوط باب إفتعال به «طاء» مؤلَّف، می‌توان «طاء» مؤلَّف را نیز به یکی از حروف مُطْبِقَه، که فاءالفعل واقع شده باشد بدل کرد و در آن إدغام نمود. **مانند:** اِصْطِلاح ← اِصْصِلاح ← اِصِّلاح. || اِصْطِبار ← اِصْصِبار ← اِصِّبار. || اِضْطِراب ← اِضْضِراب ← اِضِّراب. || اِضْطِرار ← اِضْضِرار ← اِضِّرار. || اِظْطِلام ← اِظْظِلام ← اِظِّلام. || اِظْطِفار ← اِظْظِفار ← اِظِّفار.

نباید فراموش کرد، در کلمه‌ای که فاءالفعل «ظ» باشد عکس این قاعده نیز جایز است. یعنی می‌توان «ظ» را به «ط» تبدیل و در آن إدغام نمود. **مانند:**

اِظْطِلام ← اِطْطِلام ← اِطِّلام.

ولی در بقیّه‌ی حروف عکس قاعده‌ی بالا جایز نمی‌باشد، مثلاً: «اِطِّلاح، اِطِّبار، اِطِّراب، اِطِّرار» *درست نیست.*

۲ـ هرگاه فاءالفعل کلمه‌ای یکی از حروف «د، ذ، ز» باشد و به باب إفتعال نقل شود، «تاء» زاید این باب وجوباً به «د» تبدیل می‌شود. **مانند:** (دخل) اِدْتِخال ← اِدْدِخال

← اِدِّخال. || (دعو) اِدْتِعاء ← اِدْدِعاء ← اِدِّعاء. || (ذکر) اِذْتِکار ← اِذْدِکار. || (ذخر) اِذْتِخار ← اِذْدِخار. || (زوج) اِزْتِواج ← اِزْدِواج. || (زحم) اِزْتِحام ← اِزْدِحام.

یادآوری:

هرگاه فاءالفعل باب إفتعال «ذ، ز» باشد، می‌توان «دال» مُبدله از «تاء» را به حرف همجنس فاءالفعل بدل و در آن إدغام نمود، و اگر فاءالفعل «ذ» باشد، عکس آن نیز جایز است. **مانند:** اِذْدِکار ← اِذْذِکار ← اِذِّکار. || اِذْدِخار ← اِذْذِخار ← اِذِّخار.

یا این‌که: اِذْدِکار ← اِدْدِکار ← اِدِّکار. || اِذْدِخار ← اِدْدِخار ← اِدِّخار. || اِزْدِواج ← اِزْزِواج ← اِزِّواج. || اِزْدِحام ← اِزْزِحام ← اِزِّحام.

۳ـ هرگاه فاءالفعل باب إفتعال «ث» باشد، واجب است‌که «تاء» باب إفتعال را به «ثاء» تبدیل و یا برعکس، «ثاء» را به «تاء» بدل کنند و در همدیگر إدغام نمایند و عدم إدغام جایز نیست. مانند: «ثَأْر» اِثْتَأَرَ اِثَّأَرَ یا: اِتَّأَرَ.

۴ـ چنانچه عین‌الفعل کلمه‌ای «ت» باشد و به باب إفتعال نقل شود، می‌توان «تاء» اصلی را در «تاء» زاید این باب، إدغام و یا با فکّ إدغام عمل نمود و همزه‌ی زاید را از اوّل آن برداشت. مانند: (قتل) اِقْتَتَلَ یا قَتَّلَ، قَتَّلَ، قِتِّلَ، قِتَّلَ ...

۵ـ هرگاه فاءالفعل کلمه‌ای یکی از حروف «س، ج» باشد و به این باب نقل شود، جایز است‌که «تاء» زاید باب إفتعال به «س» یا به «ج» تبدیل و در آنها إدغام گردد و عکس آن جایز نیست. مانند: اِسْتَمَعَ یا اِسَّمَعَ. || اِجْتَمَعَ یا اِجَّمَعَ.

۶ـ هرگاه فاءالفعل کلمه‌ای «واو» یا «یاء» باشد و به باب إفتعال نقل شود، «واو» یا «یاء»، به «تاء» تبدیل و در «تاء» باب إفتعال إدغام می‌گردد. مانند:

اِوْتِصال ← اِتْتِصال ← اِتِّصال. || اِوْتِحاد ← اِتْتِحاد ← اِتِّحاد.

اِیْتِسار ← اِتْتِسار ← اِتِّسار. || اِیْتِقاظ ← اِتْتِقاظ ← اِتِّقاظ.

۷ـ هرگاه فاءالفعل کلمه‌ای یکی از حروف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد و به باب تَفَعُّل یا تَفاعُل نقل شود، جایز است‌که «تاء» زاید باب تَفَعُّل

و تَفاعُل، به حرف مُتجانِس فاءالفعل تبدیل، سپس در هم إدغام گردند. در این حال چه ماضی باشند یا امر یا مصدر، برای خواندن آنها همزه‌ی وصلی به اوّل آنها افزوده می‌شود. **مانند:** اِتَّرَسَ، اِتّارَكَ، اِثَّرَدَ، اِثّاقَلَ، اِجَّمَّعَ، اِجّامَعَ، اِدَّثَّرَ، اِدّارَكَ، اِذَّكَّرَ، اِذّابَحَ، اِزَّيَّنَ، اِزّاوَرَ، اِسَّمَّعَ، اِسّاقَطَ، اِشَّجَّعَ، اِشّاجَرَ، اِصَّبَّرَ، اِصّابَرَ، اِضَّرَّعَ، اِضّاغَنَ، اِطَّيَّرَ، اِطّايَرَ، اِظَّلَّمَ، اِظّالَمَ.

که در اصل چنین بوده است: تَتَرَّسَ(سپر پیش داشت). || تَتارَكَ(واگذاشت). || تَثَرَّدَ(ترید ساخت). || تَثاقَلَ(در جنگ بددلی کرد). || تَجَمَّعَ(فراهم آمد). || تَجامَعَ(فراهم آمد). || تَدَثَّرَ(جامه پوشید). || تَدارَكَ(چیزی به چیزی رسید). || تَذَكَّرَ(به یاد آورد). || تَذابَحَ(ذبح نمود). || تَزَيَّنَ(آراسته شد). || تَزاوَرَ(بی چیزی‌گشت). || تَسَمَّعَ(شنید،کم‌کم شنید). || تَساقَطَ(پی‌درپی افتاد). || تَشَجَّعَ(به تکلّف دلیری نمود). || تَشاجَرَ(ستیزه و خلاف‌کرد). || تَصَبَّرَ(شکیبایی‌کرد). || تَصابَرَ(دشوار شد و بالا برآمد). || تَضَرَّعَ(زاری نمود و عجز و خواری‌کرد). || تَضاغَنَ(کینه ورزید و آنرا پنهان داشت). || تَطَيَّرَ(فال بدگرفت). || تَطايَرَ(گنده شد و درازگردید). || تَظَلَّمَ(دادخواهی‌کرد). || تَظالَمَ(ستم‌کرد).

۸ـ هرگاه یکی از حروف بالا عین‌الفعل باب إفتعال واقع شود، جایز است‌که **تای** این باب، به حرف همجنس مابعد خود تبدیل و در آن إدغام گردد. در این‌صورت همزه‌ی زاید بابِ إفتعال به سبب إستغناء از آن حذف می‌شود. **مانند: ماضی:** اِهْتَدَىٰ ← هَدَّىٰ یا هَدِّيَ یا هِدَّىٰ یا هِدِّيَ. || **مضارع:** يَهْتَدِي ← يَهِدِّي. || امر: اِهْتَدِ ← هَدِّ یا هِدِّ. || **مصدر:** اِهْتِداء ← هِدّاء. || **اسم‌فاعل و اسم‌مفعول:** مُهِدٌّ و مُهَدٌّ.

نباید فراموش کرد که هر قسم از أقسام مذکور دارای انواع و احکامی است‌که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

یادآوری کلّی:

الفـ هرگاه در کلمه‌ای شرایط إدغام و إعلال، هر دو با هم رخ دهد، إدغام بر إعلال، مُقدّم می‌شود. یعنی اوّل إدغام انجام می‌گیرد سپس إعلال. **مانند:** أَيِمَّة که اصل آن أَأْمِمَة بود، حرکت میم اوّل را به همزه‌ی ساکن داده، میم را در میم إدغام، سپس همزه را به «یاء» تبدیل کردند.

همچنین: أُوَمُّ (مضارع مجهول متکلّم‌وحده، مادّه‌ی أَمٌّ به معنی قصد کردن) که در اصل أُؤْمَمُ بود. حرکت میم اوّل را به ماقبل نقل کردند و میم اوّل را در میم دوم إدغام نمودند.

بـ هرگاه إعلال به حذف و إعلال به قلب در کلمه‌ای رخ دهد، إعلال به حذف بر إعلال به قلب مُقدّم است. **مانند:** عِدْ که در اصل اِوْعِدْ بود.

تمرین

۱ـ کلمات زیر را به باب إفتعال نقل کنید و ماضی و مضارع و مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول آنها را بنویسید:

ضَعُفَ ضَحِكَ صَلُبَ ذَهَبَ يَبِسَ ضَجِرَ طَبِقَ يَقُظَ زَهُقَ
دَغَمَ صَبَرَ ظَهَرَ ظَفِرَ طَرَزَ زَهِدَ وَهَمَ وَفَقَ وَحَدَ ذَرَأَ

۲ـ حروف اصلی کلمات زیر را بیان کنید:

اِضْطِجَاع مُضْطَرِب اِصْطِبَار مُزْدَوَج مُضْطَرّ اِطِّلَاع
مُزَّمِّل مُطَرَّز اِتِّفَاق اِتِّهَام اِدِّبَار مُدَّثِّر جَيِّد

۳ـ الفـ إبدال و إعلال را تعریف کنید و فرق میان آن دو را بیان نمایید.

بـ إبدال و إعلالات لازمه را در کلمات زیر انجام دهید:

اِسْتِمْيَال إِعْيَاش اِذْتِخَار اِزْتِوَاج اِيتِقَاظ عُرَيْوَة
اِوْتِحَاد اِذْتِبَار إِهْوَان إِشْوَار إِدْوَام قَاوِمٌ دُعِوَ

۴ـ کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند و حروف اصلی آنها کدام است؟

اِسْتِيضَاح مُتَوَازِي مَظْنُون مَرْضِيّ مُلَاقَاة مُخْتَار مَدْعُوّ
مُتَّحِد إِقَامَة مُوجِد إِيجَاد إِيمَان مُطَّلِع تَوَافُق مُحِقّ قَائِل

۵ـ کلمات ذیل چه صیغه‌ای هستند و از چه بابی می‌باشند و حروف اصلی آنها چیست؟

مُلْتَجِي تَمْشِيَة مُتَّعِظ تَقْوِيَة مُلَاقِيَ مُلَاقٍ مَعَاذ

فعل مُؤَكَّد و غير مُؤَكَّد

فعل مُؤَکَّد، آن است‌که به آخر آن **نون** تأکید ثقیله «نَّ» یا خفیفه «نْ» افزوده شده باشد.
مانند: ﴿وَلا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غافِلاً عَمّا يَعْمَلُ الظّالِمُونَ﴾. (ابراهیم: ۴۲) || لا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ. || وَلا يَكُونَنَّ أَخُوكَ عَلَىٰ مُقاطَعَتِكَ أَقْوىٰ مِنْكَ عَلىٰ صِلَتِهِ. || وَلا يَكُونَنَّ عَلَى الْإساءَةِ أَقْوىٰ مِنْكَ عَلَى الْإِحْسانِ. || لا تُعادِيَنَّ أَحَداً. || وَلا تَسْتَصْغِرَنَّ أَمْرَ عَدُوِّكَ إِذا حارَبْتَهُ، لِأَنَّكَ إِنْ ظَفِرْتَ بِهِ لَمْ تُحْمَدْ، وَإِنْ ظَفِرَ بِكَ لَمْ تُعْذَرْ. || لا تَكْتُبَنْ. || مَتىٰ تُسافِرَنْ أُسافِرْ. || مَنْ نَثْقَفَنْ[1] مِنْهُمْ فَلَيْسَ بِآئِبٍ.

فعل غیر مُؤَکَّد آن است‌که به آخر آن **نون** تأکید ثقیله یا **خفیفه** افزوده نشده باشد.
مانند: ﴿قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ﴾. (النمل: ٦٥) || ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾. (آل‌عمران: ٨٥) || ﴿قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَيَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الْأَرْضِ﴾. (آل‌عمران: ٢٩)

نون تأکید هرگز به آخر فعل ماضی افزوده نمی‌شود، مگر این‌که در معنی مُسْتَقْبَل بکار رود. **مانند:**

دامَنَّ سَعْدُكَ لَوْ رَحِمْتِ مُتَيَّماً لَوْلاكِ لَمْ يَكُ لِلصَّبابَةِ جانِحاً

در این شعر فعل دامَنَّ در معنی لَيَدُومَنَّ بکار رفته است.

نون تأکید به آخر هر نوع فعل امر حاضری افزوده می‌گردد. **مانند:**

أُكْتُبَنَّ، اِجْتَهِدَنْ.

افزودن **نون** تأکید به آخر فعل مضارع، گاهی واجب و گاهی جایز و در مواردی مُمْتَنِع است.

موارد وجوب نون تاکید

افزودن **نون** تأکید وقتی واجب است‌که فعل مضارع مثبت بوده و معنی مُسْتَقْبَل

---

(۱)ـ هرکه را فراچنگ آوریم ... .

داشته‌باشد و در جواب قسم ذکر گردد و با لام جواب قسم فاصله نداشته‌باشد. **مانند:**

﴿وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾. (الانبياء: ٥٧) || وَاللّٰهِ لَأَفْعَلَنَّ. || بِاللّٰهِ لَأَزُورَنَّكَ.

موارد جواز نون تأکید

در چهار مورد فعل مضارع می‌تواند با **نون تأکید**، مؤکّد گردد و یا بدون آن ذکر شود:

۱ـ هرگاه فعل مضارع بعد از یکی از ادوات طلب[۱] قرار گیرد. **مانند:**

اِجْتَهِدَنَّ. || لِيَقُومَنَّ زَيْدٌ. || لَا تَكْسَلَنَّ. || لَا يَهْلِكَنَّ قَوْمِي. || هَلْ تَفْعَلَنَّ الْخَيْرَ؟ || لَيْتَكَ تَجِدَنَّ. || لَعَلَّكَ تَفُوزَنَّ. || هَلَّا تُرْشِدَنَّ الْغَاوِيَ عَنْ غَيِّهِ.

۲ـ هرگاه فعل مضارع بعد از ادات شرطی قرار گیرد که همراه با «ما»ی زایده باشد.

مانند:

﴿وَإِمَّا[۲] يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ﴾. (الأعراف: ٢٠٠) || حَيْثُمَا تَكُونَنَّ آتِكَ. || مَتَىٰ مَا تُسَافِرَنْ أُسَافِرْ.

۳ـ هرگاه فعل مضارع بعد از «لا»ی نافیه قرار گیرد. **مانند:**

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾. (الأنفال: ٢٥)

۴ـ هرگاه فعل مضارع بعد از «ما»ی زایدی قرار گیرد و مسبوق به «إِنْ» شرطیّه نباشد.

مانند: قَلِيلاً بِهِ مَا يَحْمَدَنَّكَ وَارِثٌ *** إِذَا نَالَ مِمَّا كُنْتَ تَجْمَعُ مَغْنَمَا
إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ سَرِقَ ابْنُهُ *** وَمِنْ عِضَةٍ[۳] مَا يَنْبُتَنَّ شَكِيرُهَا[۴]

موارد امتناع نون تأکید

افزودن **نون** تأکید به آخر فعل مضارع وقتی مُمْتَنِع استکه فعل مضارع منفی و در جواب قسم آمده باشد، یا این‌که معنی حال داشته‌باشد، و یا این‌که لامِ جواب قسم با فعل

---

(۱)ـ ادوات طلب عبارتند از: امر، نهی، دعا، استفهام، تمنّی، عرض، تحضیض.

(۲)ـ إِمَّا = إِنْ + مَا.

(۳)ـ درخت خاردار.

(۴)ـ خار.

مضارع مورد نظر فاصله داشته‌باشد.

بنابراین در چهار مورد افزودن **نون** تأکید مُمْتَنِع است:

۱ـ هنگامی‌که فعل مضارع منفی بوده و در جواب قسم آمده باشد. **مانند:**

وَاللّٰهِ لا أَنْقُضُ عَهْدَكَ. || تَاللّٰهِ لا يَذْهَبُ الْعُرْفُ بَيْنَ اللّٰهِ وَالنّاسِ.

چنان‌که حرف نفی مذکور نبوده و بلکه مُقدّر باشد، باز هم افزودن **نون** تأکید مُمْتَنِع خواهد بود. **مانند:** ﴿تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ﴾. (يوسف: ٨٥)

که در اصل چنین است: ... تَاللّٰهِ لا تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ ...

۲ـ فعل مضارع برای حال باشد. **مانند:** وَاللّٰهِ لَتَذْهَبُ الْآنَ.

يَمِيناً لَأُبْغِضُ كُلَّ امْرِئٍ يُزَخْرِفُ قَوْلاً وَلا يَفْعَلُ

۳ـ فعل مضارع با لام قسم فاصله داشته‌باشد. **مانند:** ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾. (الضحی: ٥) || ﴿وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُونَ﴾. (آل‌عمران: ١٥٨)

٤ـ هرگاه شروط وجوب و جواز **نون** تأکید منتفی باشد. **مانند:**

إِيّاكَ وَما يُعْتَذَرُ مِنْهُ. || تُقَطِّعُ أَعْناقَ الرِّجالِ الْمَطامِعُ.

حکم آخرِ فعل مُؤَكَّد به نون تأكيد

نون تأکید هنگامی‌که به آخر افعال افزوده گردد، موجب تغییراتی می‌شود. به این شرح:

۱ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل مفردی اضافه شود که مُسنَد به اسم ظاهر یا ضمیر مُسْتَتِر باشد، آخرین حرف فعل، مفتوح می‌گردد و بس. **مانند:**

لَيَنْصُرَنَّ زَيْدٌ. || هَلْ تَنْصُرَنَّ. || أُنْصُرَنَّ، لَيَغْزُوَنَّ، لَيَقْضِيَنَّ، أُغْزُوَنَّ، إِرْمِيَنَّ.

یادآوری:

*همچنان‌که از مثال‌ها برمی‌آید، هنگام افزودن **نون** تأکید به آخر فعل ناقص، حرف علّه‌ی محذوف فعل، عودت داده می‌شود.*

۲ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل تثنیه اضافه شود، **نون** تأکید، مکسور می‌گردد[(۱)]، و اگر **نون** تثنیه در آخر فعل باشد، آن هم حذف می‌شود[(۲)]. **مانند:**

أُنْصُرٰانِّ، أُغْزُوٰانِّ، اِرْمِیٰانِّ، لِیَنْصُرٰانِّ، لِیَغْزُوٰانِّ، لِتَقْضِیٰانِّ، هَلْ تَنْصُرٰانِّ.

۳ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل صحیحی افزوده شود که دارای «واو» جمع باشد، «واو» جمع حذف می‌گردد[(۳)] و حرکه‌ی ماقبل، به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:**

هَلْ یَنْصُرُنَّ، لَتَنْصُرُنَّ، اُنْصُرُنَّ، اِذْهَبُنَّ.

۴ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل ناقصی افزوده شود که دارای «واو» جمع باشد، چنان‌که عین‌الفعل مضموم یا مکسور باشد، «واو» جمع را حذف[(۲)] و حرکه‌ی ضمّه‌ی ماقبل آن، به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** لَتَغْزُنَّ، لَتَقْضُنَّ.

ولی اگر عین‌الفعل، مفتوح باشد، «واو» جمع به حال خود باقی می‌ماند و مضموم می‌گردد، و ماقبل آن با فتحه خوانده می‌شود. **مانند:** هَلْ تَخْشَوُنَّ؟ || اِخْشَوُنَّ.

۵ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل صحیحی افزوده شود که دارای «یاء» مُخاطَبَه باشد، «**یاء» مُخاطَبَه**[(۴)] حذف می‌گردد و حرکه‌ی کسره‌ی ماقبل به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** لَتَنْصُرِنَّ، اِضْرِبِنَّ، هَلْ تَذْهَبِنَّ؟

۶ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعل ناقصی افزوده شود که دارای «یاء» مُخاطَبَه باشد، چنان‌که عین‌الفعل مضموم یا مکسور باشد، «یاء» مُخاطَبَه[(۳)] را حذف و حرکه‌ی کسره‌ی ماقبل آن، به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** لَتَغْزِنَّ، لَتَرْمِنَّ.

مگر این‌که عین الفعل، مفتوح باشد، که در این‌صورت «یاء» به حال خود باقی و مکسور می‌گردد، و ماقبل آن با فتحه خوانده می‌شود. **مانند:** لَتَسْعَیِنَّ، لَتَخْشَیِنَّ، اِسْعَیِنَّ، اِخْشَیِنَّ.

۷ـ هرگاه **نون** تأکید به آخر فعلی افزوده شود که دارای **نون** جمع مؤنّث باشد، الفی میان

---

(۱)ـ چون شبیه به نون تثنیه خواهدبود.

(۲)ـ به سبب توالی سه نون.

(۳)ـ به سبب التقاءالسّاکنین! اگر هم پیش از آن نون رفع باشد، آن هم بر اثر توالی سه نون حذف می‌گردد.

(۴)ـ و نون بعد از آن.

آن و **نون** تأکید اضافه می‌شود و **نون** تأکید هم مکسور می‌گردد[1]. **مانند:** لَيَنْصُرْنانِّ، لَتَنْصُرْنانِّ، لَتَسْعَيْنانِّ، لَتَغْزُونانِّ، لَتَرْمِينانِّ، يَكْتُبْنانِّ، اُكْتُبْنانِّ، اُنْصُرْنانِّ.

احکام چهارگانه‌ی نون خفیفه

نون تأکید خفیفه همچون نون تأکید ثقیله است، با این تفاوت که:

۱ـ نون تأکید خفیفه به آخر فعلی افزوده نمی‌شود که دارای نون جمع مؤنّث باشد.

۲ـ نون تأکید خفیفه به آخر فعلی افزوده نمی‌شود که مثنّیٰ باشد.

۳ـ هرگاه إلتقاءالساكِنَيْن میان **نون** تأکید خفیفه و حرف دیگری روی دهد، **نون** تأکید خفیفه حذف می‌گردد. **مانند:** أَكْرِمِ الْكَرِيمَ(در اصل: أَكْرِمَنْ الْكَرِيمَ بوده‌است).

٤ـ به هنگام وقف بر **نون** تأکید خفیفه، می‌توان آن را به تنوین قلب کرد. مثلاً به جای أُكْتُبَنْ، أُكْتُبًا گفت. أعشی گوید:

وَإِيّاكَ وَالْمَيْتاتِ، لا تَقْرَبَنَّها وَلا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ، وَاللّهَ فَاعْبُدا

---

(۱)ـ به سبب وقوع بعد از الف.

فعل مُتَصَرِّف و غیر مُتَصَرِّف

فعل مُتَصَرِّف، فعلی است‌که به صورت ماضی و مضارع و امر بکار می‌رود. **مانند:** ذَهَبَ، يَذْهَبُ، إذْهَبْ. || قَالَ، يَقُولُ، قُلْ. || إسْتَغْفَرَ، يَسْتَغْفِرُ، إسْتَغْفِرْ.

فعل غیرمُتَصَرِّف(۱)، آن است‌که به صورت ماضی و مضارع و امر بکار نرود. **مانند:** لَيْسَ، نِعْمَ، عَسَىٰ.

افعال مُتَصَرِّف زیادند، ولی افعال غیر مُتَصَرِّف اندك و محدودند، و آنها عبارتند از:

۱ـ **افعال مَدْح و ذَمّ. مانند:** نِعْمَ، حَبَّذَا، بِئْسَ، سَاءَ، که فقط به همین صورت ماضی گونه آمده‌اند و مضارع و امر ندارند.

۲ـ **برخی از افعال ناقصه. مانند:** مَازَالَ، مَابَرِحَ، مَافَتِئَ، مَاآنْفَكَّ(۲)، که هر چهارتا ماضی و مضارع دارند، لیکن امر ندارند. و لَيْسَ و مَادَامَ که فقط ماضی دارند.

۳ـ **افعال مُقارَبَه. مانند:** كَادَ، أَوْشَكَ، عَسَىٰ، حَرَىٰ، إخْلَوْلَقَ. چرا که كَادَ و أَوْشَكَ ماضی و مضارع دارند و بقیّه‌ی افعال مقاربه تنها به صورت ماضی استعمال می‌شوند.

۴ـ **افعال تعجّب**، که بر وزن مَاأَفْعَلَهُ! || و أَفْعِلْ بِهِ! می‌آیند.

هرچند که در نحو مفصّلاً در باره‌ی احکام افعال مَدْح و ذَمّ، و افعال ناقصه، و افعال مُقارَبَه، و افعال تعجّب، صحبت خواهیم کرد، در این‌جا نیز ضروری است نگاه گذرایی به آنها بیندازیم:

---

(۱)ـ فعل غیر متصرّف را فعل جامد نیز می‌گویند.

(۲)ـ هر چهار فعل به معنی: همیشه و پیوسته.

افعال مَدْح و ذَمّ

افعال مَدْح و ذَمّ، افعالی هستند که برای ستایش یا نکوهش به گونه‌ی مُبالَغه بکار می‌روند. افعالی که برای مَدْح بکار می‌روند، **دو تا** و عبارتند از: نِعْمَ، حَبَّذا. **مانند:** اَلْكِتابُ نِعْمَ الْأَنِيسُ في ساعَةِ الْوَحْدَةِ، وَنِعْمَ الْمَعْرِفَةُ في دارِ الْغُرْبَةِ، وَحَبَّذا بُسْتانٌ يُحْمَلُ في خُرْجٍ.

افعالی که برای ذَمّ بکار می‌روند، نیز **دو تا** و عبارتند از: بِئْسَ، ساءَ. **مانند:** ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها[۱] وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ[۲] يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَساءَتْ مُرْتَفَقاً[۳]﴾. (الکهف:۲۹)

اگر پیش از حَبَّذا، لای نافیه درآید، مَدْح به ذَمّ تبدیل می‌شود. **مانند:**
لاحَبَّذَا الرَّجُلُ الْكَسْلانُ. || لاحَبَّذَا التِّلْمِيذُ الْمُتَوانِي. || لاحَبَّذَا الْمُتَكَبِّرُ.

کسی یا چیزی‌که مورد مَدْح قرار می‌گیرد، **مخصوص به مَدْح** نامیده می‌شود. **مانند:**
نِعْمَ الْمُؤَدِّبُ الدَّهْرُ. || نِعْمَ الذُّخْرُ الْعِلْمُ. || نِعْمَ الثَّوابُ الْجَنَّةُ.

کسی یا چیزی‌که مورد ذَمّ قرار می‌گیرد، **مخصوص به ذَمّ** نامیده می‌شود. **مانند:**
بِئْسَ الشَّرابُ الْخَمْرُ. || بِئْسَ التِّجارَةُ النَّمِيمَةُ.

گاهی مخصوص به مَدْح یا ذَمّ در جمله حذف می‌گردد. **مانند:** ﴿حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾. (آل‌عمران: ۱۷۳) || ﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾. (الحج: ۷۸)

مطابقه‌ی افعال مَدْح و ذَمّ با فاعل خود، همچون مطابقه‌ی سایر افعال با فاعلی است‌که اسم ظاهر باشد[۴]، بجز حَبَّذا که با هر نوع فاعلی به همین صورت می‌آید.

---

(۱)ـ سراپرده، خیمه. مراد آتشی است که از هر سو ایشان را فرا گیرد.

(۲)ـ هر نوع فلز گداخته.

(۳)ـ تکیه‌گاهی که انسان برای استراحت، بازو بر آن می‌اندازد. در اینجا مراد ریشخند است.

(۴)ـ به مبحث مطابقه‌ی فعل و فاعل در بخش نحو مراجعه شود.

أفعال ناقِصَه

افعال ناقِصَه، افعالی هستند که بر سر مُبتدا و خبر درمی‌آیند[1]، مُبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌دارند. به مبتدا اسم این افعال، و به خبرِ مبتدا، خبر این افعال گفته می‌شود.

مانند:

عَلِيٌّ شاعِرٌ. ← کانَ عَلِيٌّ شاعِراً. || اَلْبَرْدُ قارِسٌ. ← صارَ اَلْبَرْدُ قارِساً.

این افعال را بدان سبب ناقصه گویند که علاوه از اسم مرفوع خود، نیازمند خبر منصوبند. یعنی معنی کلام با ذکر مرفوع آنها کامل نمی‌شود و باید خبر منصوب آنها هم بیان شود.

افعال ناقصه **سیزده‌تا** و عبارتند از: «کانَ، أَمْسَیٰ، أَصْبَحَ، أَضْحَیٰ، ظَلَّ، باتَ، صارَ، لَیْسَ، مازالَ، ماانْفَکَّ، مافَتِئَ، مابَرِحَ، مادامَ».

تمام مُتَصَرِّفات این افعال، از قبیل: ماضی و مضارع و امر و مصدر و صفت، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند. **مانند:** إِنْ کانَ عَدُوُّكَ نَمْلَةً فَلا تَنَمْ لَهُ. || یُمْسِي الْمُجْتَهِدُ مَسْرُوراً. || کَوْنُكَ مُجْتَهِداً خَیْرٌ لَكَ.

کُنْ عَلَی اَلدَّهْرِ مِعْواناً لِذِي أَمَلٍ   یَرْجُو نَداكَ فَإِنَّ الْحُرَّ مِعْوانٌ
کانُوا بَنِي أُمٍّ فَفَرَّقَ شَمْلَهُمْ   عَدَمُ الْعُقُولِ وَخِفَّةُ الْأَحْلامِ
مادُمْتَ حَیّاً فَدارِ النّاسَ کُلَّهُمُ   فَإِنَّما أَنْتَ فِي دارِ الْمُداراةِ
إِیّاكَ أَنْ تَعِظَ اَلرِّجالَ وَقَدْ   أَصْبَحْتَ مُحْتاجاً إِلَی الْوَعْظِ

افعال: «آضَ، رَجَعَ، إِسْتَحالَ، عادَ، حارَ، إِرْتَدَّ، تَحَوَّلَ، غَدا، إِنْقَلَبَ، تَبَدَّلَ»، که همه به معنی «صارَ» هستند، مُلحَق به افعال ناقصه‌اند.

افعال ناقصه وقتی‌که مانند افعال لازم، تنها به فاعل اکتفاء کنند، تامّه بشمارند. **مانند:**

کانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. || باتَ الْوَلَدُ. || ﴿فَسُبْحانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ﴾. (الروم:۱۷) || ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ﴾. (یس:۸۲)

---

(۱)ـ به مبحث مبتدا و خبر در بخش نحو مراجعه شود.

یادآوری:

برای اطّلاع از مُطابَقه‌ی این افعال با اسم خود، مُطابقه‌ی اسم و خبر، شروط عمل، و دیگر مُتصرِّفات این افعال، به مبحث نواسخ در بخش نحو مراجعه شود.

أفعال مُقـارَبَه

افعال مُقارَبَه، بر نزدیکی وقوع فعل و امید به وقوع آن یا آغاز بدان، دلالت می‌نمایند[1]. این افعال بر سر مُبتدا و خبر درمی‌آیند، و مُبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند. **مانند:**

كادَ النَّهارُ يَنْقَضِي. ‖ عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَرَجِ. ‖ طَفِقَ الْغَرِيقُ يَسْتَغِيثُ.

افعال مُقارَبَه عبارتند از:

الف ـ «كادَ، كَرَبَ، أَوْشَكَ» که بر نزدیکی وقوع فعل دلالت دارند. مانند:

كادَ النَّصْرُ يَتِمُّ. ‖ كَرَبَ الْعِلْمُ يَنْتَشِرُ فِي الْبِلادِ. ‖ أَوْشَكَ النَّهْرُ يَزِيدُ.

ب ـ «عَسَىٰ، حَرَىٰ، إِخْلَوْلَقَ» که بر امید به وقوع فعل دلالت دارند. مانند:

عَسَى الصَّفاءُ أَنْ يَدُومَ. ‖ حَرَى التَّلامِيذُ أَنْ يَنْجَحُوا. ‖ إِخْلَوْلَقَتْ سُحُبُ الصَّيْفِ أَنْ تَنْقَشِعَ.

ج ـ «شَرَعَ، أَنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، هَبَّ، أَخَذَ، أَقْبَلَ، إِنْبَرَىٰ، قامَ، إِبْتَدَأَ، بَدَأَ» که بر شروع به فعل دلالت دارند. مانند:

شَرَعَ الشّاعِرُ يُنْشِدُ. ‖ أَنْشَأَ السّائِقُ يَحْدُو. ‖ طَفِقْتُ أَتَنَسَّمُ أَخْبارَكَ مِنَ الرّائِحِ وَالْغادِي. ‖ جَعَلَ الْخَطِيبُ يَعِظُ النّاسَ بِبَلِيغِ كَلامِهِ. ‖ هَبَّ الْمُصْلِحُونَ يَعْمَلُونَ لِمَصْلَحَةِ الْوَطَنِ. ‖ أَخَذَ الثَّوْبُ يَبْلَىٰ. ‖ أَقْبَلَ الْكاتِبُ يَتْلُو ما كَتَبَ. ‖ إِنْبَرَىٰ أَهْلُ الْمُرُوءَةِ يَتَسابَقُونَ فِي إِنْجادِ الْمَنْكُوبِينَ. ‖ قامَ الأُدَباءُ يُعِيدُونَ لِلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ نَضْرَتَها.

عمل افعال مقارَبَه همچون عمل افعال ناقِصه است، با این تفاوت که خبر افعال مُقارَبَه ـ همچنان‌که از مثال‌ها برمی‌آید ـ پیوسته جمله است. امّا به‌طور نادر، خبر برخی از

---

(۱)ـ ولی از راه تسمیه‌ی کلّ به اسم جزء، آنها را افعال مُقاربه می‌نامند.

آنها به صورت مُفرد آمده است. **مانند:**

أَكْثَرْتَ فِي الْعَذْلِ مُلِحَّاً دٰائِماً لا تَكْثِرَنْ إِنِّي عَسَيْتُ صٰائِماً[1]

همه‌ی این افعال، غیرمُتَصَرِّف و به صورت ماضی بکار می‌روند، مگر چهار فعل: «كٰادَ، أَوْشَكَ، طَفِقَ، و جَعَلَ»، که مضارع آنها بیش از ماضی آنها استعمال دارد.

فعل‌های: «عَسَىٰ، اِخْلَوْلَقَ، أَوْشَكَ»، گاهی مستغنی از خبرند و به صورت تامّه بکار می‌روند. و آن وقتی است‌که فعل مضارع بعد از آنها مسبوق به «أَنْ» باشد، و این افعال به مصدر فراهم آمده از «أَنْ» و فعل مضارع بعد از آن، نسبت داده شود. **مانند:**

﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾. (البقرة: ۲۱۶) || اِخْلَوْلَقَ أَنْ أَفُوزَ. || أَوْشَكَ أَنْ يَتِمَّ مُرٰادِي.

وقتی‌که اسمی پیش از این افعال قرار گیرد و واژه‌ی «أَنْ» و فعل مضارع بعد از آنها، بدان اسم[2] نسبت داده شوند، تامّه به‌شمار می‌آیند، و أفصح آن است‌که با هر نوع اسمی اعمّ از مفرد و مثنّیٰ و جمع و مذکّر و مؤنّث، به همین صورت بکار روند. **مانند:**

﴿لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرَاً مِنْهُمْ وَلا نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرَاً مِنْهُنَّ﴾. (الحجرات: ۱۱) || هِنْدٌ عَسَىٰ أَنْ تَزُورَنٰا. || اَلرَّجُلاٰنِ عَسَىٰ أَنْ يُسٰافِرٰا. || اَلرِّجٰالُ عَسَىٰ أَنْ يَعُودُوا.

یا این‌که: هِنْدٌ عَسَتْ أَنْ تَزُورَنٰا. || اَلرَّجُلاٰنِ عَسَيٰا أَنْ يُسٰافِرٰا. || اَلرِّجٰالُ عَسَوْا أَنْ يَعُودُوا. و ...[3]

فعل تعجّب

فعل تعجّب، به فعلی گفته می‌شود که برای بزرگداشت کاری یا شگفت از امری بکار می‌رود. **مانند:** مٰا أَحْسَنَ اَلصِّدْقَ! || أَكْرِمْ بِرَجُلٍ يُجٰاهِدُ فِي خِدْمَةِ بِلاٰدِهِ!

برای تعجّب سَماعاً صیغه‌های فراوان و مختلفی است. **مانند:**

---

(۱)ـ خودداری کننده از سخن گفتن با تو یا شنیدن از تو.

(۲)ـ در معنی فاعلِ این افعال بشمار است.

(۳)ـ برای اطّلاع بیشتر از احکام افعال مقاربه، به مبحث نواسخ در بخش نحو مراجعه شود.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْيٰاكُمْ﴾. (البقرة: ٢٨) || لِلّٰهِ دَرُّهُ فٰارِسًا! || يٰا لَكَ مِنْ رَجُلٍ!

ولی قیاساً دارای دو صیغه است: ۱ـ مٰا أَفْعَلَهُ! ۲ـ أَفْعِلْ بِهِ! **مانند:**

مٰا أَجْمَلَ ٱلرَّبيعَ! || أَحْسِنْ بِفَوٰائِدِ الْاِجْتِهٰادِ!

أَكْرِمْ بِقَوْمٍ يَزِينُ الْقَوْلَ فِعْلُهُمُ ... مٰا أَقْبَحَ الْخُلْفَ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ

مٰا أَحْسَنَ ٱلدِّينَ وَٱلدُّنْيٰا إِذٰا ٱجْتَمَعٰا ... وَأَقْبَحَ الْكُفْرَ وَالْإِفْلاٰسَ بِٱلرَّجُلِ

فعل تعجّب غیرِمُتَصَرِّف است و جز دو صیغه‌ی مذکور، صیغه‌ی دیگری از آن نیامده است.

فعل تعجّب فقط از **فعل ثلاثی مُجرّد، معلوم، مثبت، تامّ، مُتَصَرِّف، قابل زیاده و نقصان، و دالّ بر رنگ و عیب نباشد**، ساخته می‌شود.

بنابراین، از امثال افعال زیر فعل تعجّب ساخته نمی‌شود:

أَكْرَمَ، زَلْزَلَ، ضُرِبَ، مٰا أَكَلَ، كٰانَ، نِعْمَ، مٰاتَ، حَمُرَ، عَمِيَ.

اگر بخواهند از فعلی که فاقد شرایط مذکور است ـ همچون مثال‌های بالا ـ اظهار تعجّب کنند، مصدر منصوب آن را بعد از مٰاأَكْثَرَ و مٰاأَشَدَّ و مٰاأَعْظَمَ، و یا مجرور آن را بعد از باء زاید، به دنبال أَكْثِرْ و أَشْدِدْ و أَعْظِمْ و امثال اینها ذکر می‌نمایند. **مانند:** مٰا أَكْثَرَ إِكْرٰامَهُ! || مٰا أَشَدَّ زَلْزَلَةَ ٱلسّٰاعَةِ! || أَعْظِمْ بِتَقَدُّمِ ٱلصِّنٰاعٰاتِ! || أَشْدِدْ بِإِكْرٰامِهِ!

برای تعجّب از کاری یا چیزی در گذشته، لفظ «كٰانَ» میان «مٰا» و فعل تعجّب ذکر می‌شود. **مانند:** مٰاكٰانَ أَعْدَلَ عُمَرًا!

مٰاكٰانَ أَسْعَدَ مَنْ أَجٰابَكَ آخِذاً ... بِهُدٰاكَ، مُجْتَنِبٰا هَوَىً وَعِنٰاداً

گاهی برای تعجّب از کاری یا چیزی در گذشته، بعد از فعل تعجّب، «مٰاكٰانَ»[1] ذکر می‌کنند. **مانند:** مٰا أَحْسَنَ مٰاكٰانَ الْبَدْرُ لَيْلَةَ أَمْسِ!

و برای تعجّب از کاری یا چیزی در آینده، بعد از فعل تعجّب، «مٰايَكُونُ»[1] ذکر می‌نمایند. **مانند:** مٰا أَحْسَنَ مٰايَكُونُ الْبَدْرُ لَيْلَةَ الْغَدِ!

(۱)ـ لفظ «مٰا» مصدریّه، و «كٰانَ» و «يَكُونُ» تامّه می‌باشند.

فعل مُعْرَب و مَبْنی

فعل مُعْرَب، فعلی است‌که برابر عواملی که به اوّل آن افزوده می‌شود، آخر آن تغییر می‌کند. **مانند:** یَنْصُرُ ← لَمْ یَنْصُرْ، لَنْ یَنْصُرَ.

فعل مَبْنِی، فعلی است‌که آخر آن بر اثر عوامل داخل بر آن، تغییرپذیر نباشد. **مانند:** نَصَرَ ← إِنْ نَصَرَ نَصَرْتُ.

در میان افعال سه‌گانه، فعل ماضی و امر **مَبْنِی** هستند و مضارع **مُعْرَب** است مگر جمع مؤنّث غائب و حاضر آن، و یا این‌که **نون** تأکید به آخر آن افزوده شده باشد.

بنای فعل ماضی:

فعل ماضی مَبْنِی بر فتح است. **مانند:** کَتَبَ، حَسِبَ، شَرُفَ.

هرگاه ضمیر رفع متحرّك بدان افزوده شود، برخی آن را مَبْنِی بر سکون می‌دانند، و برخی آن را مَبْنِی بر فتح می‌شمارند و فتحه‌ی آن را مقدّر می‌گیرند. **مانند:**

کَتَبْنَ، کَتَبْتَ، کَتَبْتُمٰا. || حَسِبْنَ، حَسِبْتَ، حَسِبْتُمٰا.

هرگاه «**واو**» جمع بدان افزوده شود، برخی آن را مَبْنِی بر ضمّ می‌دانند، و برخی دیگر آن را مَبْنِی بر فتح می‌شمارند و فتحه‌ی آن را مُقدّر می‌گیرند. **مانند:**

کَتَبُوا، حَسِبُوا، شَرُفُوا.

بنای فعل امر:

فعل امر مَبْنِی بر سکون است. **مانند:** أُکْتُبْ، اِضْرِبْ، اِعْلَمْ.

ولی هرگاه به آخر آن، «**الف**» تثنیه افزوده شود مَبْنِی بر فتح، و «**واو**» جمع افزوده شود مَبْنِی بر ضمّ، و «**یاء**» مُخاطَبه افزوده گردد مَبْنِی بر کسر خواهد بود. **مانند:** أُکْتُبٰا، أُکْتُبُوا، أُکْتُبِي.

اگر فعل مورد نظر ناقص باشد، فعل امر مَبْنِی بر حذف حرف علّه خواهد بود. **مانند:**

أُدْعُ، اِرْمِ، اِخْشَ[۱].

بناء و إعراب فعل مضارع

هرگاه به آخر فعل مضارع، نون جمع مؤنّث افزوده گردد، مَبْنِی بر سکون خواهد بود. **مانند:** يَنْصُرْنَ، تَنْصُرْنَ.

هرگاه به آخر فعل مضارع نون تأکید افزوده گردد، مَبْنِی بر فتح یا ضمّ یا کسر خواهد بود، که در مبحث نون تأکید گذشت. **مانند:** ﴿لَيُنْبَذَنَّ﴾. (الهمزة: ٤) || ﴿فَإِمّٰا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً﴾. (مریم: ٢٦) || ﴿وَلا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيٰاتِ اللّٰهِ﴾. (القصص: ٨٧) || ﴿وَلا تَتَّبِعٰانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾. (یونس: ٨٩) || ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوٰالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾. (آل‌عمران: ١٨٦)

دوازده صیغه‌ی فعل مضارع ـ اگر **نون** تأکید بدان افزوده نشده باشد ـ **مُعْرَب** است و إعراب رفع و نصب و جزم می‌پذیرد. به شرح زیر:

فعل مضارع وقتی مرفوع است‌که پیش از آن، عامل ناصبه یا جازمه‌ای ذکر نشده باشد. **مانند:** ﴿لا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ﴾. (الروم: ٦) || ﴿يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾. (البقرة: ١٨٥) || ﴿رَبَّنٰا إِنَّكَ تَعْلَمُ مٰا نُخْفِي وَمٰا نُعْلِنُ﴾. (ابراهیم: ٣٨)

فعل مضارع در صورتی منصوب می‌شود که یکی از عوامل نصب[۲] در اوّل آن ذکر شده باشد. **مانند:** أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ. || لَنْ يَعْظُمَ فِي عَيْنِ الْكَبِيرِ مٰا عَظُمَ فِي عَيْنِ الصَّغِيرِ. || لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّٰى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مٰا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.

فعل مضارع وقتی مجزوم می‌گردد که یکی از عوامل جزم در اوّل آن ذکر شده باشد. **مانند:** ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صٰالِحاً يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ﴾. (الطلاق: ١١) || اَلدَّهْرُ يَوْمٰانِ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ، فَإِنْ كٰانَ لَكَ فَلا تَبْطَرْ وَإِنْ كٰانَ عَلَيْكَ فَلا تَضْجَرْ.

---

(۱)ـ هرگاه نون تأکید به آخر امر یا فعل مضارع افزوده گردد، در بنای آن دو، تغییراتی پدید می‌آورد. به مبحث نون تأکید مراجعه شود.

(۲)ـ درباره‌ی عوامل نصب و عوامل جرم، و علایم رفع و نصب و جزم، در بخش نحو صحبت خواهیم کرد.

بخش دوم

مَبحث اسم

اسم، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی مستقلّ بوده و نیازی به زمان نداشته‌باشد. **مانند:** مُحَمَّدٌ، رَجُلٌ، عُصْفُورٌ، بَبْغَاءٌ، شَجَرٌ، وَرْدٌ، تُرَابٌ، حَجَرٌ، سَمَاءٌ، أَرْضٌ، سَحَابٌ، نَجْمٌ، جَبَلٌ.

اسم دارای انواع متعدّدی است. از جمله:

۱ـ مُتَصَرِّف ۲ـ غیرمُتَصَرِّف ۳ـ مَقْصُور ٤ـ مَمْدُود ٥ـ مَنْقُوص ٦ـ صحیح‌الآخر ۷ـ مُفْرَد ۸ـ مُثَنّیٰ ۹ـ جمع ۱۰ـ اسم جمع ۱۲ـ مذکّر ۱۲ـ مؤنّث ۱۳ـ جامِد ۱٤ـ مُشْتَق ۱٥ـ نَکِرَه ۱٦ـ مَعْرِفَه ۱۷ـ مُعْرَب ۱۸ـ مُنْصَرِف ۱۹ـ غیرمُنْصَرِف ۲۰ـ مَبْنی ۲۱ـ اسم ثلاثی ۲۲ـ اسم رُباعی ۲۳ـ اسم خُماسی ۲٤ـ اسم‌الفعل.

اسم مُتَصَرِّف و غیرمُتَصَرِّف

اسم **مُتَصَرِّف**، اسمی‌است‌که به صورت مفرد و مثنّیٰ و جمع و منسوب و مصغّر بکار رود. **مانند:** أَسَدٌ، أَسَدٰانِ و أَسَدَيْنِ، أُسُودٌ، أَسَدِيٌّ، أُسَيْدٌ. || بَحْرٌ، بَحْرٰانِ و بَحْرَيْنِ، بِحٰارٌ، بَحْرِيٌّ، بُحَيْرَةٌ.

اسم **غیرمُتَصَرِّف**، اسمی‌است‌که به همه‌ی صورت‌های مذکور یا برخی از آنها بکار نرود. **مانند:** مَنْ، هُوَ، اَلَّذِي، هٰذٰا.

اقسام اسم از لحاظ حرف آخر

اسم از لحاظ حرف آخر بر چهار قسم است:

مَقْصُور، مَمْدُود، مَنْقُوص، صحيح‌الآخر.

اسم مَقْصُور

مَقْصُور، اسم مُعْرَبی است‌که آخرین حرف آن **«الف»** باشد، خواه به صورت خود **«الف»** نوشته شده باشد و یا به شکل «یاء». **مانند:** عَصٰا، رِضٰا، رِبٰا، فَتَیٰ، مِکْوَیٰ، هُدَیٰ.

«الفِ» اسم مَقْصُور را، «الف **مَقْصُوره**» می‌گویند و هرگز جزو حروف اصلی نمی‌باشد، بلکه یا مُنْقَلِب از «واو» یا «یاء» است. **مانند:**

مُصْطَفَیٰ، مُدَّعَیٰ، أَدْنَیٰ، مُسْتَشْفَیٰ، مَسْعَیٰ، مُوسَیٰ.

و یا این‌که زاید است و برای تأنیث یا الحاق افزوده می‌گردد. **مانند:**

حُبْلَیٰ. || عَطْشَیٰ. || أَرْطَیٰ(نوعی درخت). || ذِفْرَیٰ(استخوان پشت گوش).

الف مَقْصُوره اگر در مرتبه‌ی سوم بوده و مُبْدَل از «واو» باشد، به شکل «الف» نوشته می‌شود[1]. **مانند:** قَطٰا(مرغ سنگخواره). || سُهٰا(نام ستاره‌ای است). || دُجٰا(تاریکی). || صَبٰا(باد صبا، کودکی). || سَخٰا(سخاوت). || بُغٰا(چیز مورد علاقه). || شِقٰا(بدبختی).

ولی اگر «الف» مَقْصُوره در مرتبه‌ی سوم بوده و مُبْدَل از «یاء» باشد، و یا این‌که در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر قرار گرفته باشد، خواه مُبْدَل و خواه زاید به صورت «یاء» نوشته می‌شود. **مانند:** غِنَیٰ، عَمَیٰ، سُدَیٰ(بیهوده)، مَبْنَیٰ، مَرْمَیٰ، سُعْدَیٰ، بُشْرَیٰ، مُجْتَبَیٰ، مُصْطَفَیٰ، مُسْتَدْعَیٰ.

هرگاه اسم مَقْصُور دارای تنوین باشد، «الف» آن در گفتار حذف می‌گردد، ولی در نوشتار بر جای می‌ماند. **مانند:** جٰاءَ فَتًیٰ یَطْلُبُ هُدًیٰ.

اسم مَقْصُور بر دو قسم است: ۱ـ قیاسی ۲ـ سَماعی.

اسم مَقْصُور در ده اسم معتلّ‌اللامی که حرف پیش از آخر آن مفتوح باشد، قیاسی است:

۱ـ مصدر بر وزن فَعَل، که ماضی آن لازم و بر وزن فَعِلَ باشد. **مانند:**

هَوًیً، جَوًیً، عَمًیً، رِضٰا، غِنًیً.

که ماضی آنها عبارت است از: هَوِيَ، جَوِيَ، عَمِيَ، رَضِيَ، غَنِيَ.

۲ـ وزن فِعَل، جمع مکسّر فِعْلَة. **مانند:** فِرًیً، حِلًیً، مِرًیً.

---

(۱)ـ این نوع واژه‌ها را به شکل «یاء» نیز نوشته‌اند. **مانند:** رِشًیً(جمع رُشْوَة)، عُرًیً، رِضًیً، ضُحَیٰ، خُطَیٰ.

که مفرد آنها عبارت است از: فِرْیَة(دروغ، تهمت). || حِلْیَة(زیور). || مِرْیَة(جدل، ستیزه).

۳ـ وزن فُعَل، جمع مکسّر فُعْلَة. مانند: عُرَیً، مُدَیً، دُمَیً، رُبَیً، زُبَیً.

که مفرد آنها عبارت است از: عُرْوَة(دستاویز). || مُدْیَة(کارد). || دُمْیَة(مجسمه‌ای از سنگ مرمر یا عاج). || رُبْوَة(تپه). || زُبْیَة(اجاق، تپه).

٤ـ وزن فَعَل اسم جنسی که به همین صورت بر جمع دلالت دارد و با افزودن «ة» به آخر آن بر مفرد دلالت می‌نماید. مانند: حَصَیً، قَطًا.

که در مفرد آنها می‌گویند: حَصَاة، قَطَاة.

۵ـ اسم مفعولی که فعل ماضی آن بیش از سه‌حرف باشد. مانند:

مُعْطَی، مُصْطَفَی، مُرْتَضَی، مُسْتَشْفَی.

که ماضی آنها عبارت است از: أَعْطَی، اِصْطَفَی، اِرْتَضَی، اِسْتَشْفَی.

٦ـ وزن مَفْعَل چه اسم زمان و چه اسم مکان و چه مصدر میمی باشد. مانند:

مَحْیَا، مَأْتَی، مَرْقَی، مَلْهَی، مَسْعَی.

۷ـ وزن مِفْعَل اسم آلت. مانند: مِکْوَی، مِهْدَی، مِفْرَی، مِرْمَی.

۸ـ وزن أَفْعَل، چه برای تفضیل باشد یا جز آن. مانند:

أَدْنَی، أَقْصَی، أَعْلَی، أَعْمَی، أَحْوَی(سیاهی‌که به سرخی یا سبزی زند).

۹ـ جمع مکسّر اسم تفضیل فُعْلَی، که مؤنّث أَفْعَل است. مانند:

دُنَا(جمع دُنْیَا، مؤنّث أَدْنَی). || قُصَا(جمع قُصْوَی، مؤنّث أَقْصَی).

۱۰ـ وزن فُعْلَی، مؤنّث أَفْعَل، چه معتلّ و چه صحیح. مانند:

دُنْیَا، قُصْوَی، حُسْنَی، فُضْلَی.

اسم مَقْصُور در غیر موارد دهگانه‌ی مذکور، سَماعی است. **مانند:** فَتَیً. || حِجَیً(عقل). || حَجَا(ناحیه، پناهگاه). || ثَرَی(شبنم، زمین). || سَنَا(نور). || هُدَی. || رَحَی(آسباب).

اسم مَمْدُود

اسم مَمْدُود، اسم مُعرَبی که حرف پیش از آخر آن «الف» زاید[۱] و حرف بعد از آن همزه باشد. **مانند:** صَحْرٰاء، کِسٰاء، رِدٰاء.

همزه‌ی آخر اسم **مَمْدُود**، یا **اصلی** است. **مانند:**

قُرّٰاء(خوانندگان، از ماده‌ی قَرَأ). || وُضّٰاء(زیبا، از ماده‌ی وَضُؤ).

یا **زاید** است و برای تأنیث و یا الحاق افزوده شده است. **مانند:**

حَسْنٰاء. || حَمْرٰاء. || حِرْبٰاء(آفتاب پرست). || زَیْزٰاء(تپه‌ی کوچك، پر پرندگان).

و یا این‌که **مُبْدَل** از «واو» و «یاء» است. **مانند:** سَمٰاء(از ماده‌ی سمو). || عَدّٰاء(بسیار دونده، از ماده‌ی عَدْو). || بَنّٰاء(از ماده‌ی بني). || مَشّٰاء(بسیار راه رونده، از ماده‌ی مَشْي).

اسم مَمْدُود بر دو قسم است: ۱ـ قیاسی ۲ـ سَماعی.

اسم مَمْدُود در هفت مورد از اسماء معتلّ‌اللام، قیاسی است:

۱ـ در مصادر مزیدی که در اوّل آنها همزه است. **مانند:**

إعْطٰاء، اِعْتِدٰاء، اِنْجِلاٰء، اِسْتِقْصٰاء.

۲ـ مصدری‌که بر صوت دلالت کند و ماضی آن بر وزن فَعَلَ و مضارع آن بر وزن یَفْعَلُ باشد. **مانند:** رُغٰاء(مصدرِ رَغا يَرْغو). || ثُغٰاء(مصدرِ ثَغا يَثْغو).

۳ـ مصدر بر وزن فِعٰال. **مانند:** عِدٰاء، مِرٰاء، رِثٰاء، نِدٰاء، رِمٰاء.

٤ـ اسم چهارحرفیی‌که بر وزن أَفْعِلَة جمع بسته می‌شود. **مانند:**

کِسٰاء، رِدٰاء، غِطٰاء، قَبٰاء.

که جمع آنها عبارتند از: أَکْسِيَة، أَرْدِيَة، أَغْطِيَة، أَقْبِيَة.

٥ـ مصادری‌که بر وزن تَفْعٰال یا تِفْعٰال باشد. **مانند:**

تَعْدٰاء(مصدرِ عَدا يَعْدو). || تِمْشٰاء(مصدرِ مَشَیٰ يَمْشِي).

٦ـ صیغه‌ی مُبالَغه‌ی بر وزن فَعّٰال یا مِفْعٰال. **مانند:** عَدّٰاء، مِعْطٰاء.

---

(۱)ـ اگر الف مختوم به الف و همزه، منقلب از حرف دیگری از قبیل «واو» و «یاء» باشد، چنین اسمی ممدود بشمار نمی‌آید. **مانند:** مٰاءٌ(از: مَوَءٌ)، دٰاءٌ(از: دَوَءٌ).

۷ـ مؤنّث **أفعَل** وصفی، که بر وزن فَعْلاٰء می‌آید، اعمّ از مُعتلّ یا صحیح. **مانند:** حَمْراٰء، عَرْجاٰء، نَجْلاء، حَوّٰاء، عَمْياٰء، لَمْياٰء.

اسم **مَمْدُود** سَماعی، آن استکه دارای ضابطه و قاعده‌ای نیست. **مانند:** سَناٰء، خِفاٰء، فَناٰء، ثَراٰء.

یادآوری:

گاهی همزه را از آخر اسم مَمْدُود حذف می‌نمایند و آن را به اسم مَقْصُور تبدیل می‌کنند. **مانند:** دُعاٰ، صَفْراٰ، صَنْعاٰ. *به‌جای:* دُعاٰء، صَفْراٰء، صَنْعاٰء.

اسم مَنْقُوص

اسم مَنْقُوص، اسم مُعْرَبی است‌که در آخرش حرف «یاء» ثابتی بوده و حرف پیش از «یاء» مکسور باشد. **مانند:** رَاعِي، قَاضِي، سَاعِي.

یادآوری:

۱ـ واژه‌ی «أَخِي» در جمله‌ی: أَحْسِنْ إِلَیٰ أَخِيكَ، مَنْقُوص نیست. زیرا که «یاء» آن ثابت نمی‌باشد. واژه‌هایی از قبیل: «ظَبْي»، «سَعْي»، نیز مَنْقُوص به‌شمار نمی‌آیند. زیرا که حرف پیش از آخر مکسور نمی‌باشد.

۲ـ اسم مَنْقُوص تنوین‌دار، «یاء» آن در حالت رفع و جرّ، حذف می‌گردد. **مانند:**

حَكَمَ قَاضٍ عَلَى جَانٍ.

ولی در حالت نصب، «یاء» آن باقی می‌ماند. **مانند:**

جَعَلَكَ اللّٰهُ هَادِياً إِلَى الْحَقِّ وَسَاعِياً إِلَيْهِ.

چنانچه به اوّل آن«ال»افزوده شده باشد، و یا این‌که به واژه‌ای اضافه شده باشد، در همه‌ی احوال، «یاء» اسم مَنْقُوص به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:**

حَكَمَ الْقَاضِي عَلَى الْجَانِي لِقَتْلِهِ رَاعِيَ الْقَطِيعِ.

اسم صحیح‌الآخر

اسم صحیح‌الآخر، اسمی‌است‌که مختوم به «**الف**» مَمْدُوده و مَقْصُوره، و «یاء» ماقبل مکسور نباشد. **مانند:** رَجُلٌ، مُرٌّ، حُلْوٌ، رَمْيٌ.

تمـرین

بیان دارید اسم‌های عبارات زیر، کدامیك مَقْصُور، مَمْدُود، مَنْقُوص، و صحیح‌الآخر است:

۱ـ اَلْعِتَابُ قَبْلَ الْعِقَابِ.

۲ـ إِنَّ الْهَوَىٰ، شَرِيكُ الْعَمَىٰ.

۳ـ لا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ اَلصَّالِحِ.

۴ـ خُذْ مِنَ اَلدَّهْرِ مَا صَفَا، وَمِنَ الْعَيْشِ مَا كَفَىٰ.

۵ـ لِسَانُ الْحَالِ أَبْيَنُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ.

۶ـ أَنْتَ هَادٍ لِكُلِّ عَاصٍ وَإِنْ كَانَ عَاتِياً.

۷ـ مَا كُلُّ بَيْضَاءَ شَحْمَةٌ، وَلا كُلُّ سَوْدَاءَ تَمْرَةٌ.

اسم مُفْرَد

اسم مُفْرَد، اسمی‌است‌که بر ذات یا صفات یك شخص، یا یك حیوان، و یا یك چیز دلالت کند. **مانند:** رَجُلٌ، عُصْفُورٌ، قَلَمٌ.

اسم **مُفْرَد،** بر دو قسم است: ۱ـ بسیط ۲ـ مُرَكَّب.

اسم بسیط، کلمه‌ای است‌که از دو لفظ یا بیشتر تشکیل نشده باشد. **مانند:**

عَبْدٌ، بُلْبُلٌ، كِتَابٌ.

اسم مُرَكَّب، کلمه‌ای است‌که از دو لفظ یا بیشتر تشکیل شده باشد(۱). **مانند:**

عَبْدُ اللّٰهِ، سِيبَوَيْهِ، تَأَبَّطَ شَرًّا، عَبْدُ الرَّحْمٰنْ بِك.

اقسام اسم مُرَكَّب

اسم مُرَكَّب بر شش قسم است: ۱ـ إسنادی ۲ـ إضافی ۳ـ بیانی ٤ـ عطفی ٥ـ مَزْجی ٦ـ عددی.

مُرَكَّب إسنادی، آن است‌که جمله باشد. یعنی از مُسنَدٌإلیه و مُسنَد فراهم آمده باشد. از قبیل:

فعل و فاعل، فعل مجهول و نائب فاعل، مبتدا و خبر. مانند:

تَأَبَّطَ شَرًّا، جَادَ الْحَقّ، جَادَ الْمَوْلَىٰ، مُحَمَّدعَبْدُه، صَفْوَةُ الْبَيَانِ لِمَعَانِي الْقُرْآنِ.

مُرَكَّب إضافی، آن است‌که از مُضاف و مُضافٌإلیه فراهم آمده باشد. **مانند:**

عَبْدُالرَّحْمَن، عَبْدُالْمُطَّلِب، أَبُوطَالِب، لِسَانُالْعَرَب، وَصَّافُالْحَضْرَة، بَيْعَةُالرِّضْوَان.

مُرَكَّب بیانی، آن است‌که واژه‌ی دوم، توضیح دهنده‌ی واژه‌ی نخست باشد. یعنی واژه‌ی پسین، صفت یا بدل یا لقب واژه‌ی پیشین باشد. **مانند:**

اَلْمُصْحَفُ الْمُفَسَّرُ، اَلْقَامُوسُ الْمُحِيطُ، اَلْفَارُوقُ عُمَرُ، اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ، حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، إِلْيَاسُ أَبُوشَبْكَةَ، مُحَمَّد أَبُو زَهْرَة.

مُرَكَّب عطفی، آن است‌که از دو یا چند کلمه تشکیل شود که میان آنها حرف عطف

---

(۱)ـ در اسم مركّب، دست کم باید یکی از الفاظ تشکیل دهنده‌ی آن به تنهایی معنی داشته باشد.

قرار گیرد. **مانند:**

اَلصَّرْفُ وَالنَّحْوُ، مُرُوجُ الذَّهَبِ وَمَعَادِنُ الْجَوْهَرِ، لَجْنَةُ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ.

مُرَكَّب مَزْجی، آن است‌که از دو واژه تشکیل شود و میان آنها حرف عطف ذکر نگردد. **مانند:** بَعْلَبَكّ، حَضْرَمَوْت، سِيبَوَيْهِ، صَبَاحَ مَسَاءَ، شَذَرَ مَذَرَ، بَيْتَ بَيْتَ.

مُرَكَّب عددی، آن است‌که از أعداد فراهم آمده باشد، و آنها عبارتند از:

أَحَدَعَشَرَ تا تِسْعَةَعَشَرَ، اَلْحَادِيعَشَرَ تا اَلتَّاسِعَعَشَرَ.

اسم مُثَنَّیٰ

اسم مثنّیٰ، اسمی‌است‌که بر دو نفر یا دو حیوان، و یا دو چیز دلالت کند. **مانند:** رَجُلاٰنِ، رَجُلَیْنِ. || عُصْفُوراٰنِ، عُصْفُورَیْنِ. || قَلَماٰنِ، قَلَمَیْنِ.

علامت اسم مثنّیٰ «انِ» و «یْنِ» است، که با افزودن یکی از آنها به آخر اسم مُفرد و مفتوح‌کردن آخرین حرف آن، اسم مثنّیٰ ساخته می‌شود. «انِ» در حالت رفع، و «یْنِ» در حالت نصب و جرّ بکار برده می‌شود. **مانند:** ﴿وَٱسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجاٰلِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتاٰنِ﴾ (البقرة: ۲۸۲) || خَصْلَتاٰنِ فَرِيضَتاٰنِ عَلَى كُلِّ ذِي إِيماٰنٍ: طَلَبُ الْعِلْمِ وَطَلَبُ الْكَسْبِ، طَلَبُ الْعِلْمِ لِصَلاحِ دِينِهِ، وطَلَبُ الْكَسْبِ لِصَلاحِ دُنْياٰهُ. || لِي عَيْناٰنِ وَأُذُناٰنِ، أَرَى الْأَشْياٰءَ بِالْعَيْنَيْنِ، وَأَسْمَعُ الْأَصْواٰتَ بِالْأُذُنَيْنِ.

الفاظ مُلْحَق به اسم مُثَنّٰی

اسم وقتی مثنّیٰ به‌شمار می‌آید که بر دو انسان یا دو حیوان یا دو چیز دلالت داشته‌باشد و با برداشتن «انِ» و «یْنِ» از آخر آن، اسم مُفرد بدست آید و چنین اسم مُفردی بر خود قابل عطف باشد. **مانند:**

فَرَساٰنِ یا فَرَسَیْنِ ⟷ فَرَسٌ وَفَرَسٌ.

کِتاٰباٰنِ یا کِتاٰبَیْنِ ⟷ کِتاٰبٌ وَکِتاٰبٌ.

امّا برخی از ألفاظ، بر دو انسان یا حیوان یا چیز دلالت دارند و لیکن یا «انِ» و «یْنِ» در آخر ندارند. **مانند:** کِلا، کِلْتاٰ.

یا این‌که بدون «انِ» و «یْنِ» معنی ندارند. **مانند:** اِثْناٰنِ، اِثْنَتاٰنِ، ثِنْتاٰنِ. و یا این‌که از راه تَغلیب بیانگر دو فرد یا دو چیز جدا از هم هستند و مُفرد آنها قابل عطف نمی‌باشد. **مانند:** عُمَرَیْنِ (ابوبکر و عمر)، حَسَنَیْنِ (حسن و حسین)، شَمْسَیْنِ (خورشید و ماه)، قَمَرَیْنِ (خورشید و ماه)، أَبَوَیْنِ (پدر و مادر)، مَرْوَتَیْنِ (صفا و مروه). چنین الفاظی را مُلحَق به اسم مُثَنّیٰ می‌گویند.

یادآوری:

اگر کسی را با واژه‌ای از واژه‌های مثنّیٰ نامگذاری کنند، چنین نامی نیز جزو الفاظ مُلحَق به مُثَنّیٰ به‌شمار می‌آید. **مانند:** حَسَنَیْنِ، زَیْدٰانِ[1].

تثنیه‌ی اسم مَقْصُور

در تثنیه‌ی اسم مَقْصُور سه حرفی، «**الف**» مَقْصُوره به اصل خود، یعنی «واو» یا «یاء» برمی‌گردد. **مانند:**

عَصٰا ← عَصَوٰانِ، عَصَوَیْنِ. ‖ قَفٰا ← قَفَوٰانِ، قَفَوَیْنِ. ‖ مَنًا ← مَنَوٰانِ، مَنَوَیْنِ.

فَتًی ← فَتَیٰانِ، فَتَیَیْنِ. ‖ هُدًی ← هُدَیٰانِ، هُدَیَیْنِ. ‖ نَدًی ← نَدَیٰانِ، نَدَیَیْنِ.

در تثنیه‌ی اسم مَقْصُور چهارحرفی و بیشتر، «**الف**» مَقْصُوره به «یاء» بدل می‌گردد، خواه زاید باشد و یا این‌که اصل آن «واو» یا «یاء» باشد. **مانند:**

مُصْطَفیٰ ← مُصْطَفَیٰانِ، مُصْطَفَیَیْنِ. ‖ حُبْلیٰ ← حُبْلَیٰانِ، حُبْلَیَیْنِ. ‖ مُسْتَشْفیٰ ← مُسْتَشْفَیٰانِ، مُسْتَشْفَیَیْنِ. ‖ حُبٰاریٰ ← حُبٰارَیٰانِ، حُبٰارَیَیْنِ. ‖ مُسْتَلْقیٰ ← مُسْتَلْقَیٰانِ، مُسْتَلْقَیَیْنِ.

تثنیه‌ی اسم مَمْدُود

در تثنیه‌ی اسم مَمْدُود با توجّه به همزه‌ی آخر آن، سه حالت پیش می‌آید:

۱ـ همزه‌ی آخر، جزو حروف اصلی است. در این‌صورت، همزه به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** قُرّٰاء(پارسا) ← قُرّٰاءٰانِ، قُرّٰاءَیْنِ. ‖ وُضّٰاء(زیبا) ← وُضّٰاءٰانِ، وُضّٰاءَیْنِ.

۲ـ همزه‌ی آخر، برای تأنیث افزوده شده است. در این‌صورت، همزه به «واو» تبدیل می‌شود. **مانند:** حَمْرٰاء ← حَمْرٰاوٰانِ، حَمْرٰاوَیْنِ. ‖ سَمْرٰاء ← سَمْرٰاوٰانِ، سَمْرٰاوَیْنِ.

۳ـ همزه‌ی آخر، مُبْدَل از «واو» یا «یاء» است. در این‌صورت، می‌توان همزه را به حال خود باقی گذاشت و یا این‌که آن را به «واو» بدل کرد. **مانند:** دُعٰاء ← دُعٰاءٰانِ، دُعٰاءَیْنِ. یا: دُعٰاوٰانِ، دُعٰاوَیْنِ. ‖ کِسٰاء ← کِسٰاءٰانِ، کِسٰاءَیْنِ. یا: کِسٰاوٰانِ، کِسٰاوَیْنِ.

---

(۱)ـ برای اطّلاع از إعراب مثنّیٰ و الفاظ ملحق بدان، به بخش نحو مبحث انواع إعراب مراجعه شود.

تثنیه‌ی اسم مَنْقُوص

تثنیه‌ی اسم مَنْقُوص، همانند تثنیه‌ی اسم صحیح‌الآخر بدون هیچگونه تغییر و تبدیلِ اضافه انجام می‌گیرد. **مانند:**

قاضِي ← قاضِيانِ، قاضِيَيْنِ. || مُهْتَدِي ← مُهْتَدِيانِ، مُهْتَدِيَيْنِ.

در اسم‌های مَنْقُوصی که بر اثر إعلال، «یاء» آنها حذف شده است، به هنگام تثنیه، «یاء» را برمی‌گردانند. **مانند:** داعٍ ← داعِيانِ، داعِيَيْنِ. || رامٍ ← رامِيانِ، رامِيَيْنِ.

تثنیه‌ی اسم محذوف‌الآخر

اسم‌های محذوف‌الآخر، دو گروهند:

۱ـ اسم‌هایی‌که به هنگام اضافه، حرف محذوف آخر آنها برگشت داده می‌شود. از قبیل: أَبٌ، أَخٌ، حَمٌ، راعٍ، قاضٍ[۱]. در تثنیه‌ی این نوع واژه‌ها حرف محذوف را برمی‌گردانند و می‌گویند: أَبَوانِ، أَبَوَيْنِ. || أَخَوانِ، أَخَوَيْنِ. || حَمَوانِ، حَمَوَيْنِ. || راعِيانِ، راعِيَيْنِ. || قاضِيانِ، قاضِيَيْنِ[۲].

۲ـ اسم‌هایی‌که به هنگام اضافه، حرف محذوف الآخر آنها برگشت داده نمی‌شود. از قبیل: يَدٌ، دَمٌ، غَدٌ، فَمٌ، اِسْمٌ، اِبْنٌ، سَنَةٌ، لُغَةٌ، در تثنیه‌ی این واژه‌ها حرف محذوف را بر نمی‌گردانند و می‌گویند: يَدانِ، يَدَيْنِ. || دَمانِ، دَمَيْنِ. || غَدانِ، غَدَيْنِ. || فَمانِ، فَمَيْنِ. || اِسْمانِ، اِسْمَيْنِ. || اِبْنانِ، اِبْنَيْنِ. || سَنَتانِ، سَنَتَيْنِ. || لُغَتانِ، لُغَتَيْنِ[۳].

تثنیه‌ی اسم‌های مُرَکَّب

در تثنیه‌ی اسم‌های مُرَکَّب اضافی، جزء اوّل آن مثنّیٰ می‌گردد. با این توضیح‌که چون جزء اوّل به جزء دوم اضافه می‌شود، **نون مثنّیٰ حذف می‌گردد**، همانگونه‌که به هنگام اضافه‌ی مثنّیٰ به واژه‌ی دیگری در همه‌جا چنین است. **مانند:** عَبْدُ اللّٰه ← عَبْدَا اللّٰه، عَبْدَيِ اللّٰه. || خادِمُ الدّارِ ← خادِمَا الدّارِ، خادِمَيِ الدّارِ.

---

(۱)ـ در وقت اضافه خواهیم گفت: أَبُوكَ، أَخُوكَ، حَمُوكَ، راعِيكَ، قاضِيكَ.

(۲)ـ «راعٍ و قاضٍ» نمونه‌ی همه‌ی اسم‌های منقوص محذوف الآخرند.

(۳)ـ در وقت اضافه خواهیم گفت: يَدُكَ، دَمُكَ، غَدُكَ، فَمَكَ، اِسْمُكَ، اِبْنُكَ، سَنَتُكَ، لُغَتُكَ.

در تثنیه‌ی اسم‌های مُرَکَّبِ دیگر، یعنی: **إسنادی، بیانی، عطفی، مَزجی، عددی،** پیش از آنها واژه‌ی ذَوٰا در حالت رفع، و ذَوَيْ در حالت نصب و جرّ ذکر می‌گردد. **مانند:** شٰابَّ قَرْنٰاهٰا ← ذَوٰا شٰابَّ قَرْنٰاهٰا، ذَوَيْ شٰابَّ قَرْنٰاهٰا. ‖ سِيبَوَيْهِ ← ذَوٰا سِيبَوَيْهِ، ذَوَيْ سِيبَوَيْهِ.

یادآوری:

اسم وقتی مثنّیٰ می‌گردد که دارای شروط زیر باشد:

الف ـ مُفرَد باشد. یعنی مثنّیٰ و جمع، قابل تثنیه نیست و مثلاً گفته نمی‌شود:

رَجُلانٰانِ، رَجُلانَيْنِ. ‖ مُسْلِمُونٰانِ، مُسْلِمِينٰانِ.

ب ـ مُعْرَب باشد. واژه‌هایی چون: «اَللَّذٰانِ، اَللَّذَيْنِ. ‖ هٰذٰانِ، هٰذَيْنِ. ‖ اَللَّتٰانِ، اَللَّتَيْنِ. ‖ هٰاتٰانِ، هٰاتَيْنِ». *مثنّیٰ نیستند و بلکه به صورت مُثَنّیٰ می‌باشند.*

ج ـ مُتَّفِق در لفظ و وزن و معنی باشند، مثلاً: «عُمَرٰانِ» *در تثنیه‌ی* «عُمَر و عَمْرو»، *و* «عُمَرٰانِ» *در تثنیه‌ی* «أَبُوبَكْر و عُمَر»، *و* «عَيْنٰانِ» *در تثنیه‌ی* «عَيْن(چشمه) وعَيْن(چشم)»، *گفته نمی‌شود*[1].

د ـ عَلَم نباشد. اسم عَلَم مادام که بر عَلَمِیّت خود باقی باشد، به مثنّیٰ تبدیل نمی‌گردد. پس مُحَمَّدٰانِ، مُحَمَّدَيْنِ. ‖ زَيْدٰانِ، زَيْدَيْنِ. *گفته نمی‌شود*[1].

تمرین

اسم‌های زیر را مُثَنّیٰ کنید:

مُسْتَغْصِي مَسْتَلْقِي مُرْتَضَىٰ مُعْطِي عٰامِلَة خَضْرٰاء صُغْرَىٰ صَحْرٰاء

مُفْتِي مُتَرٰامٍ عَرْجٰاء شٰاكِي لِسٰان فَتْوَىٰ خَصْم اِمْرٰاة مَعْنَىٰ

سَمٰاء ظَبْي مَبْنَىٰ سَنٰاء أُخت بٰاقِي بَيْدٰاء سِمَة حُفْرَة مَوْلَىٰ

هَوَىٰ حِذٰاء شَفَة بِنْت دَلْو عَمّ رٰاوٍ أَهْدَىٰ‌مِنَ‌الْقَطٰا

---

(۱)ـ واژه‌هایی چون: عُمَرٰانِ، قَمَرٰانِ از راه تغلیب است و ملحق به مثنّیٰ محسوبند.

جمع

جمع، اسمی‌است‌که بر سه انسان یا سه حیوان یا سه چیز و بیشتر دلالت کند.
مانند: رِجالٌ، عَصافِیرُ، أَقْلامٌ، مُعَلِّمُونَ، باقِیاتٌ، صالِحاتٌ.

اقسام جمع

جمع بر سه قسم است: ۱ـ جمع مذکّر سالم ۲ـ جمع مؤنّث سالم ۳ـ جمع مُکَسَّر

جمع مذکّر سالم

جمع مذکّر سالم، جمعی است‌که برای مردان و اوصاف ایشان بکار برده می‌شود. برای تشکیل آن، به آخر اسم مُفرد «ونَ» در حالت رفع، و «ینَ» در حالت نصب و جرّ، افزوده می‌گردد. **مانند:** ﴿لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ﴾. (آل‌عمران: ۲۸)

واژه‌ای می‌تواند به صورت جمع مذکّر سالم، جمع بسته شودکه:

۱ـ عَلَم، یعنی اسم خاصّ مردان باشد.

۲ـ در آخر آن «ة» نباشد.

۳ـ صفت برای مردان بوده و در آخر آن «ة» تأنیث نباشد، ولی قابلیّت پذیرش آن را داشته‌باشد.

٤ـ از صفاتی نباشد که مذکّر و مؤنّث در آنها مساوی است.

٥ـ مُرَکَّب نباشد.

بنابراین واژه‌های زیر با «ونَ» و «ینَ» جمع بسته نمی‌شوند:

رَجُل و غُلام چون عَلَم نیستند، طَلْحَة و حَمْزَة چون دارای «ة» می‌باشند. مُرْضِع و حائِض چون صفت زنانند. أَفْضَل و أَحْمَر و سَکْران چون قابلیّت پذیرش «ة» را ندارند، یعنی مؤنّث آنها با افزودن «ة» ساخته نمی‌شود و بلکه مؤنّث آنها عبارت است از: فُضْلَیٰ، حَمْراء، سَکْرَیٰ. || صَبُور و غَرِیق، چون مذکّر و مؤنّث در آنها مساوی است.

بُخْتُنَصَر و عَبْدُ اللَّطِيف چون مُركّبند.

واژه‌هایی‌که دارای شروطِ جمع مذکّر سالم نباشند، یعنی از لفظ خود دارای مفرد نباشند، از قبیل: عِشْرُونَ، ثَلاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمانُونَ، تِسْعُونَ، أُولُوا، ذَوُو، یا واژه‌هایی‌که تنها برای مردان بکار نمی‌روند، **مانند:** أَهْلُونَ، أَرَضُونَ، عالَمُونَ، سِنُونَ، عِلِّيُّونَ، مِئُونَ، عِزُونَ، عِضُونَ، مُلحَق به جمع مذکّر سالم به‌شمارند و در إعراب، همچون جمع مذکّر سالم می‌باشند. **مانند:** ﴿إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ۞ وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ ۞﴾. (المطففين: ۱۸و۱۹)

یادآوری:

واژه‌هایی هم‌که جمع مذکّر سالمند، ولی به عنوان نام شخصی بکار برده می‌شوند، مُلحَق به جمع مذکّر سالم می‌باشند. **مانند:** زَيْدُونَ، عابِدُونَ.

جمع مذکّر سالم اسم مَقْصُور

به هنگام جمع بستن اسم مَقْصُور با «ونَ» یا ینَ، «**الف**» مَقْصُوره از آخر آن حذف می‌گردد و فتحه‌ی حرف پیش از «**الف**» مَقْصُوره به حال خود باقی می‌ماند تا بیانگر حذف آن باشد. **مانند:** رِضا ← رِضَوْنَ، رِضَيْنَ. || مُرْتَضَى ← مُرْتَضَوْنَ مُرْتَضَيْنَ. || مُصْطَفَى ← مُصْطَفَوْنَ، مُصْطَفَيْنَ.

جمع مذکّر سالم اسم مَمْدُود

به هنگام جمع بستن اسم مَمْدُود، همزه‌ی آخر همان حکمی را دارد که در تثنیه داشت، یعنی اگر همزه‌ی آخر جزو حروف اصلی است، همزه به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** قُرّاء ← قُرّاؤُونَ، قُرّائِينَ. || وُضّاء ← وُضّاؤُونَ، وُضّائِينَ.

اگر همزه‌ی آخر برای تأنیث افزوده شده است، همزه به «واو» تبدیل می‌گردد. **مانند:** وَرْقاء(اگر نام مردی باشد) ← وَرْقاوُونَ، وَرْقاوِينَ. || شَهْلاء(اگر نام مردی باشد) ← شَهْلاوُونَ، شَهْلاوِينَ.

اگر همزه‌ی آخر، مُبدَل از «واو» یا «یاء» باشد، همزه را به حال خود باقی می‌گذارد و یا این‌که آن را به «واو» بدل می‌کند. **مانند:**

رَجٰاء(اگر نام مردی باشد) ← رَجٰاؤُونَ، رَجٰائِينَ. یا: رَجٰاوُونَ، رَجٰاوِينَ.

عَطٰاء(اگر نام مردی باشد) ← عَطٰاؤُونَ، عَطٰائِينَ. یا: عَطٰاوُونَ، عَطٰاوِينَ.

جمع مذکّر سالم اسم مَنْقُوص

به هنگام جمع بستن اسم مَنْقُوص، «یاء» آخر آن حذف می‌گردد و حرف پیش از ونَ، مضموم و حرف پیش از «ينَ» مکسور می‌شود. **مانند:**

قٰاضِي ← قٰاضُونَ، قٰاضِينَ. || هٰادِي ← هٰادُونَ، هٰادِينَ.

جمع اسم مُرَكَّب

برای جمع بستن اسم مُرَكّب، پیش از آن واژه‌ی «ذَوُو» در حالت رفع، و «ذَوِي» در حالت نصب و جرّ، ذکر می‌گردد. **مانند:**

سِيبَوَيْهِ ← ذَوُو سِيبَوَيْهِ، ذَوِي سِيبَوَيْهِ.

عَبْدُ اللّٰه ← ذَوُو عَبْدُ اللّٰه، ذَوِي عَبْدُ اللّٰه.

یادآوری:

*به هنگام اضافه کردن جمع مذکّر سالم به واژه‌ی دیگر، **نون** از آخر آن حذف می‌گردد.* **مانند:**

مُعَلِّمُونَ ← مُعَلِّمُو الْمَدْرَسَة، مُعَلِّمِي الْمَدْرَسَة.

مُسْلِمُونَ ← مُسْلِمُو الدُّنْيٰا، مُسْلِمِي الدُّنْيٰا.

جمع مؤنّث سالم

جمع مؤنّث سالم، آن است‌که با «ات» جمع بسته می‌شود. **مانند:**
مَرْيَمٰات، مُؤْمِنٰات، تَعْرِيفٰات، طَلَحٰات.
واژه‌هایی‌که می‌توان با «ات» جمع بست، عبارتند از:
۱ـ عَلَم یا اسم خاصّ زنان. **مانند:**
دَعْد ← دَعَدٰات. ‖ مَرْيَم ← مَرْيَمٰات. ‖ هِنْد ← هِنْدٰات.
۲ـ واژه‌هایی‌که مختوم به «ة» باشند، نام مردان باشند یا نام زنان و جز آنها. در این واژه‌ها، حرف «ة» از آخر مفرد، حذف و «ات» به آخر آن افزوده می‌شود. **مانند:**
طَلْحَة ← طَلَحٰات. ‖ حَمْزَة ← حَمَزٰات. ‖ فٰاطِمَة ← فٰاطِمٰات.
هٰاجِرَة ← هٰاجِرٰات. ‖ شَجَرَة ← شَجَرٰات. ‖ ثَمَرَة ← ثَمَرٰات.

یادآوری:
واژه‌های: «اِمْرَأَة، شٰاة، أَمَة، شَفَة، مِلَّة، أُمَّة»، به صورت جمع مؤنّث سالم بکار نمی‌روند، و بلکه جمع مکسّر دارند و در جمع آنها می‌گویند: «نِسٰاءٌ، شِيٰاهٌ، إِمٰاءٌ، شِفٰاهٌ، مِلَلٌ، أُمَمٌ».

۳ـ صفت مؤنّث دارای «ة». **مانند:**
مُعَلِّمَة ← مُعَلِّمٰات. ‖ مُؤْمِنَة ← مُؤْمِنٰات. ‖ مُسْلِمَة ← مُسْلِمٰات.
صفات «حٰائِض، حٰامِل، صَبُور، جَرِيح»، با «ات» جمع بسته نمی‌شوند، چون مختوم به «ة» نیستند، بلکه جمع مکسّر دارند، که عبارت است از: «حَوٰائِض، حَوٰامِل، صُبُر، جَرْحَىٰ».
٤ـ صفت مؤنّث اسم تفضیل. **مانند:**
فُضْلَىٰ ← فُضْلَيٰات. ‖ كُبْرَىٰ ← كُبْرَيٰات. ‖ سُعْدَىٰ ← سُعْدَيٰات.
۵ـ صفات جمع مکسّری که برای غیر انسان باشد. **مانند:**

جِبٰالٌ شٰاهِقٰاتٌ. || حُصُنٌ سٰابِقٰاتٌ.

٦ـ مصدری‌که بیش از سه حرف باشد. **مانند:**

إِنْعٰام ← إِنْعٰامٰات. || تَعْرِیف ← تَعْرِیفٰات. || اِحْتِرٰام ← اِحْتِرٰامٰات.

۷ـ اسم‌های مصغّر مذکّری که برای غیر انسان باشد. **مانند:**

كُتَيِّب ← كُتَيِّبٰات. || دُرَيْهِم ← دُرَيْهِمٰات.

۸ـ اسم مفعول‌های مذکّری که برای غیر انسان بکار می‌روند. **مانند:**

مَعْدُودٌ ← مَعْدُودٰات.

۹ـ واژه‌های مختوم به «الف» ممدوده. **مانند:**

صَحْرٰاء(بیابان) ← صَحْرٰاوٰات. || خَضْرٰاء(سبز) ← خَضْرٰاوٰات.

یادآوری:

صفاتی‌که بر وزن فَعْلٰاء باشند، با «ات» جمع بسته نمی‌شوند، بلکه به صورت جمع مکسّر و بر وزن فُعْل می‌آیند. **مانند:**

حَمْرٰاء ← حُمْر. || سَوْدٰاء ← سُود. || صَفْرٰاء ← صُفْر.

۱۰ـ واژه‌هایی‌که دارای «الف» مَقْصُوره باشند. **مانند:**

ذِكْرَىٰ ← ذِكْرَيٰات. || حُبْلَىٰ ← حُبْلَيٰات. || عُظْمَىٰ ← عُظْمَيٰات.

یادآوری:

صفات بر وزن فَعْلَىٰ مؤنّث فَعْلان به صورت جمع مؤنّث سالم، جمع بسته نمی‌شوند، بلکه دارای جمع مکسّرند. **مانند:** *سَكْرَىٰ، عَطْشَىٰ، رَيّٰا. که مؤنّث: سَكْرٰان، عَطْشٰان، رَيّٰان، می‌باشند و جمع الفاظ مؤنّث و مذکّر آنها عبارت است از: سُكٰارَىٰ، سَكٰارَىٰ، سَكْرَىٰ. || عِطٰاش، عَطٰاشَىٰ. || رِوٰاء.*

۱۱ـ واژه‌هایی‌که برای غیر انسان بکار می‌روند و با «اِبْن» و «ذِي» آغاز

می‌گردند. **مانند:** اِبْنُ آوىٰ ← بَناتُ آوىٰ. ‖ ذِي الْقَعْدَة ← ذَواتُ الْقَعْدَة.

۱۲ـ اسم‌های غیر عربیی‌که جمع دیگری از آنها شنیده نشده است. مانند:
تِلْغِراف ← تِلْغِرافات. ‖ تِلِفُون ← تِلِفُونات. ‖ بَرْنامَج ← بَرْنامَجات.

یادآوری:

۱ـ غیر از موارد فوق، جمع بستن با «ات» سَماعی است. **مانند:**
أَرَضات، أُمَّهات، سِجِلّات، حَمّامات، شَمالات.

۲ـ گاهی برخی از جمع‌های مکسّر را نیز با «ات» جمع بسته‌اند. **مانند:**
رِجالات، كِلابات، بُيُوتات، حُمُرات، دُورات، دِيارات، قُطُرات، جِمالات.

۳ـ برخی از کلمات مُلحَق به جمع مؤنّث سالم به‌شمارند و آنها عبارتند از: جمع‌هایی‌که به عنوان اسم مُفرد بکار می‌روند. از قبیل: عَرَفات، أَذْرُعات، و واژه‌ی أُولات.

جمع مؤنّث سالم اسم مَقْصُور

در جمع مؤنّث سالم اسم مَقْصُور، همان‌گونه رفتار خواهیم کرد که در تثنیه‌ی اسم مَقْصُور می‌کردیم، یعنی در اسم مَقْصُور سه‌حرفی، «**الف**» مَقْصُوره به اصل خود چه «**واو**» باشد و چه «**یاء**»، برمی‌گردد. **مانند:**

رَجا(اگر نام زنی باشد) ← رَجَوات. ‖ هُدَىٰ(اگر نام زنی باشد) ← هُدَيات.

در اسم مَقْصُور چهار حرفی و بیشتر، «**الف**» مَقْصُوره به «**یاء**» بدل می‌گردد، خواه زاید باشد و یا این‌که اصل آن «**واو**» یا «**یاء**» باشد. **مانند:**

سُعْدَىٰ ← سُعْدَيات. ‖ سُهَيْلَىٰ ← سُهَيْلَيات.

یادآوری:

اگر واژه‌هایی چون: «صَلاة، زَكاة، فَتاة، نَواة»، را بخواهیم با «ات» جمع ببندیم که «الف» آنها مُبدَل از «واو» یا «یاء» است، بعد از حذف «ة»ی تأنیث، «الف» را به اصل خود برمی‌گردانیم و آنگاه «ات» می‌افزاییم، و می‌گوییم: صَلَوات، زَكَوات، فَتَيات، نَوَيات.

در واژه‌ی «حَیاة» که قبل از «الف» مبدل از «یاء»، حرف «یاء» قرار دارد، «الف» را به اصل خود بر نمی‌گردانیم و بلکه به «واو» تبدیل می‌نماییم تا به هنگام جمع، دو «یاء» مفتوح پشت سر یکدیگر ردیف نشود، و می‌گوییم: حَیاة ← حَیَوات.

جمع مؤنّث سالم اسم مَمْدُود

حکم جمع مؤنّث سالم اسم مَمْدُود، همان حکمی است‌که در تثنیه‌ی این کلمات رخ می‌داد، یعنی اگر همزه از حروف اصلی باشد، به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:**

قُرّاء(اگر نام زنی باشد) ← قُرّاءات. || وُضّاء(اگر نام زنی باشد) ← وُضّاءات.

اگر همزه برای تأنیث افزوده شده باشد، به «واو» بدل می‌گردد. **مانند:**

حَمْراء ← حَمْراوات. || سَمْراء ← سَمْراوات.

اگر همزه مُبدَل از «واو» یا «یاء» باشد، می‌تواند به حال خود باقی بماند و یا این‌که به «واو» بدل گردد. **مانند:**

سَماء(اگر نام زنی باشد) ← سَماءات یا سَماوات.

حَیاء(اگر نام زنی باشد) ← حَیاءات یا حَیاوات.

جمع مؤنّث سالم اسم مَنْقُوص

جمع مؤنّث سالم اسم مَنْقُوص همانند اسم صحیح‌الآخر بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی انجام می‌پذیرد. **مانند:** شادِي(اگر نام زنی باشد) ← شادِیات. || صَبْرِي(اگر نام زنی باشد) ← صَبْرِیات. || عالِیَة ← عالِیات. || آسِیَة ← آسِیات.

جمع اسم مؤنّث سالم سه‌حرفی ساکن‌الوسط

به هنگام جمع بستن اسم سه‌حرفی ساکن‌الوسط و غیر أجوف و غیر مُدْغَم، با «ات»، دگرگونی‌هایی به وقوع می‌پیوندد. به شرح زیر:

۱ـ در اسمی که فاءالفعل آن مفتوح بوده، چه بر وزن فَعْل و چه بر وزن فَعْلَة باشد، واجب است عین‌الفعل را به تبع فاءالفعل مفتوح نماییم. **مانند:**

دَعْد ← دَعَدٰات. ‖ ظَبْي ← ظَبَيٰات. ‖ شَمْع ← شَمَعٰات.

حَمْلَة ← حَمَلاٰت. ‖ حَسْرَة ← حَسَرٰات. ‖ عَبْرَة ← عَبَرٰات.

۲ـ اسمی که فاءالفعل آن مضموم یا مکسور باشد، چه بر وزن **فُعْل** و **فُعْلَة**، و چه بر وزن **فِعْل** و **فِعْلَة** باشد، در هر یك سه وجه جایز است:

الف‌ـ عین‌الفعل را به تبع فاءالفعل مضموم یا مکسور کنند. **مانند:**

عُرْس ← عُرُسٰات. ‖ ظُلْمَة ← ظُلُمٰات. ‖ هِنْد ← هِنِدٰات. ‖ قِطْعَة ← قِطِعٰات.

بـ مفتوح کردن عین‌الفعل. **مانند:**

جُمْلَة ← جُمَلاٰت. ‖ جُزْوَة ← جُزَوٰات. ‖ سِرْب(اگر نام زنی باشد) ← سِرَبٰات. ‖ کِسْرَة ← کِسَرٰات.

جـ عین‌الفعل را ساکن باقی گذاشتن. **مانند:**

حُسْن(اگر نام زنی باشد) ← حُسْنٰات. ‖ خُطْوَة ← خُطْوٰات. ‖ سِحْر(اگر نام زنی باشد) ← سِحْرٰات. ‖ سِجْدَة ← سِجْدٰات.

هرگاه اسم، سه‌حرفی بوده ولی متحرّك‌العین باشد. **مانند:** عِنَبَة، شَجَرَة.

یا این‌که سه حرفی و ساکن‌الوسط بوده ولی أجوف یا مُدغَم باشد. **مانند:** جَوْزَة، بَيْضَة، مَرَّة، حُجَّة.

و یا این‌که اسم چهار حرفی و بیشتر باشد. **مانند:** زَيْنَب، مَرْيَم.

یا اصلاً اسم مورد نظر به صورت صفت بکار رود. **مانند:** ضَخْمَة، عُبْلَة.

در همه‌ی این احوال به هنگام جمع بستن با «**ات**» عین‌الفعل بدون تغییر باقی می‌ماند. در جمع مؤنّث سالم کلمات فوق می‌گوییم: عِنَبٰات، شَجَرٰات، جَوْزٰات، بَيْضٰات، مَرّٰات، حُجّٰات، زَيْنَبٰات، مَرْيَمٰات، ضَخْمٰات، عُبْلاٰت.

جمع مکسّر

جمع مکسّر، جمعی است‌که صورت مفرد در آن دگرگون گردد. این دگرگونی خواه با افزایش بر مُفرد باشد. **مانند:**

خَبَر ← أَخْبار. || شَرْط ← شُرُوط. || اِسْم ← أَسْماء.

یا با کاهش از مُفرد. **مانند:**

كِتاب ← كُتُب. || رَسُول ← رُسُل. || سَبِيل ← سُبُل.

یا با کاهش و افزایش. **مانند:**

أَسِير ← أُسارىٰ. || بَخِيل ← بُخَلاء. || زاوِيَة ← زَوايا.

یا با تغییر حرکات. **مانند:**

أَسَد ← أُسْد. || خَشَب ← خُشُب. || نَمِر ← نُمُر.

انواع جمع مکسّر

جمع مکسّر بر دو قسم است: ۱ـ جمع قِلَّه ۲ـ جمع کَثْرَه

جمع قِلَّه و اوزان آن

جمع قِلَّه بر سه تا ده دلالت می‌کند، و دارای چهار وزن است:

۱ـ **أَفْعُل**. **مانند:** أَرْجُل، أَنْفُس، أَذْرُع، أَشْهُب.

۲ـ **أَفْعِلَة**. **مانند:** أَنْصِبَة، أَعْمِدَة، أَطْعِمَة، أَغْلِمَة.

۳ـ **أَفْعال**. **مانند:** أَخْبار، أَكْباد، أَوْقات، أَعْناق.

۴ـ **فِعْلَة**. **مانند:** فِتْيَة، صِبْيَة، شِجْعَة، غِزْلَة، وِلْدَة، جِلَّة.

جمع قِلّه بر آن کس که نکوحال بُوَد　　**أَفْعُل** و **أَفْعِلَة** و **فِعْلَة** و **أَفْعال** بُوَد

جمع کَثْرَة و اوزان آن

جمع کَثْرَة بر سه و بی‌نهایت دلالت می‌نماید، و دارای اوزان گوناگونی است. از جمله:

۱ـ **فُعْل**: این وزن برای صفت مُشَبَّهه بر وزن أَفْعَل و فَعْلاء، یعنی مذکّر و مؤنّث أفعل وصفی بکار می‌رود. **مانند:**

حُمْر(جمعِ أحْمَر، حَمْراء). || سُود(جمعِ أَسْوَد، سَوْدَاء). || عُور(جمعِ أعْوَر، عَوْراء).

یادآوری:

در أجوف یایی چنین واژه‌هایی، ضمّه‌ی فاءالفعل به کسره تبدیل می‌گردد. **مانند:**

بِیض(جمعِ أَبْیَض، بَیْضاء).

۲ـ **فُعُل**: این وزن برای فَعُول به معنی فَاعِل، و اسم چهار حرفیی بکار می‌رود که حرف پیش از آخر آن، از حروف مدّی باشد و مختوم به «ة» نباشد. **مانند:**

صُبُر(جمع صَبُور). || غُیُر(جمعِ غَیُور). || عُمُد(جمعِ عَمُود). || کُتُب(جمعِ کِتَاب). || سُرُر(جمعِ سَرِیر).

۳ـ **فُعَل**: این وزن برای صفت بر وزن فُعْلَیٰ و اسم بر وزن فُعْلَة بکار می‌رود. **مانند:** کُبَر(جمعِ کُبْرَیٰ). || صُغَر(جمعِ صُغْرَیٰ). || غُرَف(جمعِ غُرْفَة). || حُجَج(جمعِ حُجَّة).

۴ـ **فِعَل**: این وزن برای اسم بر وزن فِعْلَة بکار می‌رود. **مانند:**

قِطَع(جمعِ قِطْعَة). || لِحَیً(جمعِ لِحْیَة). || کِسَر(جمعِ کِسْرَة).

۵ـ **فُعَلَة**: این وزن برای صفت بر وزن فَاعِل مُعتَلُّ‌اللام بکار می‌رود. **مانند:**

قُضَاة(جمعِ قَاضِي). || دُعَاة(جمعِ دَاعِي). || رُمَاة(جمعِ رَامِي).

۶ـ **فَعَلَة**: این وزن برای صفت بر وزن فَاعِل غیر مُعتَلُّ‌اللام بکار می‌رود. **مانند:**

سَحَرَة(جمعِ سَاحِر). || کَتَبَة(جمعِ کَاتِب). || بَرَرَة(جمعِ بَارّ).

۷ـ **فَعْلَیٰ**: این وزن برای صفت بر وزن فَعِیل به معنی مفعولی بکار می‌رود، که بر هلاك و درد و بیماری و بلا و آفت دلالت داشته‌باشد. **مانند:** مَرْضَیٰ(جمعِ مَرِیض). || قَتْلَیٰ(جمعِ قَتِیل). || جَرْحَیٰ(جمعِ جَرِیح). || أَسْرَیٰ(جمعِ أَسِیر). || شَتَّیٰ(جمعِ شَتِیت).

این وزن گاهی برای واژه‌هایی غیر از فَعِیل بکار می‌رود، به شرط این‌که بر معانی

فوق دلالت داشته‌باشد. **مانند:** هَلْکَیٰ(جمعِ هالِك). || مَوْتَیٰ(جمعِ مَيِّت). || حَمْقَیٰ(جمعِ أَحْمَق). || سَکْرَیٰ(جمعِ سَکْران).

۸ـ **فِعَلَة:** این وزن برای اسم‌های سه‌حرفی صحیح‌اللام بکار می‌رود. **مانند:** دِرَجَة(جمعِ دُرج). || قِرَدَة(جمعِ قِرد). || دِبَبَة(جمعِ دُبّ).

۹ـ **فُعَّل:** این وزن برای صفت بر وزن فاعِل و فاعِلَة صحیح‌اللام بکار می‌رود. **مانند:** رُکَّع(جمعِ راکِع وراکِعَة). || صُوَّم(جمعِ صائِم وصائِمَة). || نُوَّم(جمعِ نائِم ونائِمَة).

گاهی مُعتَلُّ‌اللام چنین صفاتی را نیز بر وزن فُعَّل جمع بسته‌اند. **مانند:** غُزًّیٰ(جمعِ غازِي وغازِيَة). || عُفًّیٰ(جمعِ عافِي وعافِيَة).

۱۰ـ **فُعّال:** این وزن مانند وزن فُعَّل برای صفت بر وزن فاعِل و فاعِلَة صحیح‌اللام بکار می‌رود. **مانند:**

صُوّام(جمعِ صائِم وصائِمَة). || قُوّام(جمعِ قائِم وقائِمَة). || قُرّاء(جمعِ قارِي وقارِئَة).

گاهی مُعتَلُّ‌اللام چنین صفاتی را نیز بر وزن فُعّال جمع کرده‌اند. **مانند:** غُزّاء(جمعِ غازِي وغازِيَة).

۱۱ـ **فِعال. مانند:** کِلاب(جمعِ کَلْب وکَلْبَة). || صِعاب(جمعِ صَعْب وصَعْبَة). || طِوال(جمعِ طَوِيل وطَوِيلَة). || غِضاب(جمعِ غَضْبان وغَضْبَیٰ). || عِطاش(جمعِ عَطْشان وعَطْشَیٰ). || خِماص(جمعِ خُمْصان وخُمْصانَة). || رِعاء(جمعِ راعِي وراعِيَة). || قِيام(جمعِ قائِم وقائِمَة). || صِيام(جمعِ صائِم وصائِمَة). || ضِياف(جمعِ ضَيْف). || جِمال(جمعِ جَمَل). || رِقاب(جمعِ رَقَبَة). || قِداح(جمعِ قَدَح). || ذِئاب(جمعِ ذِئْب). || رِماح(جمعِ رُمْح). || جِباب(جمعِ جُبّ). || ضِياع(جمعِ ضَيْعَة). || ثِياب(جمعِ ثَوْب). || کِعاب(جمعِ کَعْب). || قِصاع(جمعِ قَصْعَة). || جِنان(جمعِ جَنَّة). || ثِمار(جمعِ ثَمَرَة). || ظِلال(جمعِ ظِلّ). || رِياح(جمعِ رِيح). || دِهان(جمعِ دُهْن). || خِيار(جمعِ خَيِّر). || إِناث(جمعِ أُنْثَیٰ). || نِطاف(جمعِ نُطْفَة). || ضِباع(جمعِ ضَبُع). || نِفاس(جمعِ نُفَساء). || عِشار(جمعِ عُشَراء). || قِباب(جمعِ قُبَّة).

۱۲ـ **فُعُول. مانند:** قُلُوب(جمعِ قَلْب). || کُبُود(جمعِ کَبِد). || وُعُول(جمعِ وَعِل). || نُمُور(جمعِ نَمِر). || کُعُوب(جمعِ کَعْب). || جُنُود(جمعِ جُنْد). || ضُرُوس(جمعِ ضِرْس). || أُسُود(جمعِ أَسَد). || ذُکُور(جمعِ ذَکَر). || شُجُون(جمعِ شَجَن). || لُيُوث(جمعِ لَيْث). || فُيُول(جمعِ فِيل). || طُلُول(جمعِ طَلّ). || بُرُود(جمعِ بُرْد).

۱۳ـ **فِعْلان**. **مانند:** غِرْبان(جمع غُراب). || صِرْدان(جمع صُرَد). || حِيتان(جمع حُوت). || كِيزان(جمع كُوز). || تِيجان(جمع تاج). || نِيران(جمع نار). || غِزْلان(جمع غَزال). || بِيبان(جمع باب). || جِيران(جمع جار). || صِنْوان(جمع صِنو). || قِنْوان(جمع قِنو). || حِيطان(جمع حائط). || خِرْفان(جمع خَرُوف). || ضِيفان(جمع ضَيف). || صِبْيان(جمع صَبي). || فِصْلان(جمع فَصيل).

۱۴ـ **فُعْلان**. **مانند:** ظُهْران(جمع ظَهر). || بُطْنان(جمع بَطن). || ذُكْران(جمع ذَكَر). || قُضْبان(جمع قَضِيب). || غُدْران(جمع غَدير). || رُكْبان(جمع راكِب). || كُثْبان(جمع كَثِيب). || بُعْران(جمع بَعير). || رُغْفان(جمع رَغِيف). || خُشْبان(جمع خَشَب). || عُبْدان(جمع عَبد). || رُجْلان(جمع راجِل). || وُحْدان(جمع واحِد). || جُدْران(جمع جِدار). || شُبّان(جمع شابّ). || شُجْعان(جمع شُجاع). || عُمْيان(جمع أعمَى).

۱۵ـ **فُعَلاء**. **مانند:** كُرَماء(جمع كَريم). || بُخَلاء(جمع بَخِيل). || ظُرَفاء(جمع ظَرِيف). || أُسَراء(جمع أسِير). || خُلَطاء(جمع خَلِيط). || جُلَساء(جمع جَلِيس). || صُلَحاء(جمع صالِح). || جُهَلاء(جمع جاهِل). || جُبَناء(جمع جَبان). || خُلَفاء(جمع خَلِيفَة). || نُبَهاء(جمع نَبِيه). || عُلَماء(جمع عَلِيم). || عُظَماء(جمع عَظِيم). || شُجَعاء(جمع شَجِيع). || رُفَقاء(جمع رَفِيق). || شُرَكاء(جمع شَرِيك). || نُدَماء(جمع نَدِيم). || شُعَراء(جمع شاعِر).

۱۶ـ **أَفْعِلاء**. **مانند:** أَغْنِياء(جمع غَنِيّ). || أَنْبِياء(جمع نَبِيّ). || أَشِدّاء(جمع شَدِيد). || أَعِزّاء(جمع عَزِيز). || أَصْدِقاء(جمع صَدِيق). || أَصْفِياء(جمع صَفِيّ). || أَوْصِياء(جمع وَصِيّ). || أَوْلِياء(جمع وَلِيّ). || أَذِلّاء(جمع ذَلِيل).

۱۷ـ **فَواعِل**. **مانند:** نَواصِي(جمع ناصِيَة). || كَواذِب(جمع كاذِبَة). || جَواهِر(جمع جَوْهَر). || صَوامِع(جمع صَوْمَعَة). || خَواتِم(جمع خاتَم). || كَواهِل(جمع كاهِل). || حَوائِض(جمع حائِض). || شَواهِق(جمع شاهِق). || فَوارِس(جمع فارِس). || طَوالِق(جمع طالِق). || نَواهِد(جمع ناهِد). || شَواعِر(جمع شاعِرَة).

۱۸ـ **فَعائِل**. **مانند:** سَحائِب(جمع سَحابَة). || رَسائِل(جمع رِسالَة). || صَحائِف(جمع صَحِيفَة). || ذَوائِب(جمع ذُؤابَة). || شَمائِل(جمع شِمال). || عَجائِز(جمع عَجُوز). || حَبائِر(جمع حُبارَى). || ذَبائِح(جمع ذَبِيحَة). || جَزائِر(جمع جَزِيرَة). || عَقائِب(جمع عُقاب). || كَرائِم(جمع كَرِيمَة). || بَدائِع(جمع بَدِيعَة). || لَطائِف(جمع لَطِيفَة). || نَطائِح(جمع نَطِيحَة).

۱۹ـ **فَعَالِي**. **مانند:** صَحَارِي(جمعِ صَحْرَاء). || عَذَارِي(جمعِ عَذْرَاء). || حَبَالِي(جمعِ حُبْلَىٰ). || فَتَاوِي(جمعِ فَتْوَىٰ). || سَعَالِي(جمعِ سِعْلاة). || تَرَاقِي(جمعِ تَرْقُوَة). || أَهَالِي(جمعِ أَهْل). || لَيَالِي(جمعِ لَيْل). || أَرَاضِي(جمعِ أَرْض).

۲۰ـ **فَعَالَىٰ**. **مانند:** صَحَارَىٰ. || عَذَارَىٰ. || حُبَالَىٰ. || فَتَاوَىٰ. || يَتَامَىٰ(جمعِ يَتِيم). || أَيَامَىٰ(جمعِ أَيِّم). || هَدَايَا(جمعِ هَدِيَّة). || زَوَايَا(جمعِ زَاوِيَة). || جَدَايَا(جمعِ جَدْيَة).

۲۱ـ **فَعَالِيّ**. **مانند:** كَرَاسِي(جمعِ كُرْسِي). || بَخَاتِي(جمعِ بُخْتِي). || قَمَارِي(جمعِ قُمْرِي). || أَنَاسِي(جمعِ إِنْسِي وإِنْسَان). || أَمَانِي(جمعِ أُمْنِيَّة). || زَرَابِي(جمعِ زِرْبِي). || حَرَابِي(جمعِ حِرْبَاء).

۲۲ـ **فَعَالِل**. **مانند:** جَعَافِر(جمعِ جَعْفَر). || بَرَاثِن(جمعِ بُرْثُن). || سَفَارِج(جمعِ سَفَرْجَل). || دَرَاهِم(جمعِ دِرْهَم). || بَلَابِل(جمعِ بُلْبُل). || غَضَافِر(جمعِ غَضَنْفَر). || سَنَابِل(جمعِ سُنْبُل).

۲۳ـ **فَعَالِيل**. **مانند:** قَرَاطِيس(جمعِ قِرْطَاس). || فَرَادِيس(جمعِ فِرْدَوْس). || قَنَادِيل(جمعِ قِنْدِيل). || دَنَانِير(جمعِ دِينَار). || سَكَاكِين(جمعِ سِكِّين). || سَرَاحِين(جمعِ سِرْحَان).

۲۴ـ **أَفَاعِل**. **مانند:** أَفَاضِل(جمعِ أَفْضَل). || أَصَابِع(جمعِ إِصْبَع). || أَنَامِل(جمعِ أُنْمُلَة).

۲۵ـ **أَفَاعِيل**. **مانند:** أَسَالِيب(جمعِ أُسْلُوب). || أَضَابِير(جمعِ إِضْبَارَة، يعنى: بسته‌ى كتاب و چوب و غيره). || أَحَادِيث(جمعِ حَدِيث). || أَنَاجِيل(جمعِ إِنْجِيل).

۲۶ـ **تَفَاعِل**. **مانند:** تَنَابِل(جمعِ تِنْبَل يعنى: قدكوتاه). || تَجَارِب(جمعِ تَجْرِبَة).

۲۷ـ **تَفَاعِيل**. **مانند:** تَقَاسِيم(جمعِ تَقْسِيم). || تَسَابِيح(جمعِ تَسْبِيح). || تَفَاسِير(جمعِ تَفْسِير). || تَمَاثِيل(جمعِ تِمْثَال).

۲۸ـ **مَفَاعِل**. **مانند:** مَسَاجِد(جمعِ مَسْجِد). || مَكَانِس(جمعِ مِكْنَسَة). || مَعَايِش(جمعِ مَعِيشَة). || مَعَايِب(جمعِ مَعِيبَة). || مَفَاوِز(جمعِ مَفَازَة). || مَغَاوِر(جمعِ مَغَارَة). || مَنَاوِر(جمعِ مَنَارَة). || مَدَائِن(جمعِ مَدِينَة). || مَصَائِب(جمعِ مُصِيبَة). || مَكَاتِب(جمعِ مَكْتَب). || مَرَاجِع(جمعِ مَرْجِع). || مَذَاهِب(جمعِ مَذْهَب).

۲۹ـ **مَفَاعِيل**. **مانند:** مَصَابِيح(جمعِ مِصْبَاح). || مَكَاتِيب(جمعِ مَكْتُوب). || مَشَاهِير(جمعِ مَشْهُور). || مَوَاثِيق(جمعِ مِيثَاق). || مَعَارِيف(جمعِ مَعْرُوف). || مَزَامِير(جمعِ مِزْمَار).

صیغه‌ی مُنْتَهَی الجُمُوع

هر جمع مکسّری که حرف سوم آن «الف» و بعد از آن دو یا سه حرف باشد، آن را صیغه‌ی مُنْتَهَی الجُمُوع می‌گویند. **مانند:** دَرَاهِم، دَنَانِیر، أَفَاضِل، أَسَالِیب، تَجَارِب، تَقَاسِیم، مَبَاحِث، مَوَاثِیق، یَنَابِیع، خَوَاتِم، طَوَامِیر(جمعِ طُومار)، صَحَائِف، قَنَادِیل.

اسم جمع

اسم جمع، آن استکه مُتضمّن معنی جمع بوده، ولی از لفظ خود دارای مُفرد نمی‌باشد. **مانند:** جَیْشٌ، شَعْبٌ، قَبِیلَةٌ، قَوْمٌ، رَهْطٌ، مَعْشَرٌ، ثُلَّةٌ، نِسَاءٌ، خَیْلٌ، إِبِلٌ، نَعَمٌ، غَنَمٌ، ضَأْنٌ.

اسم جنسِ جمعی

اسم جنسِ جمعی، آن استکه مُتضمّن معنی جمع بوده و مُفرد آن با «ة» یا «يّ» مشخّص و جدا می‌گردد. **مانند:** تُفّاحٌ(مفرد آن: تُفّاحَةٌ). || سَفَرْجَلٌ(مفرد آن: سَفَرْجَلَةٌ). || بِطِّیخٌ(مفرد آن: بِطِّیخَةٌ). || تَمْرٌ(مفرد آن: تَمْرَةٌ). || حَنْظَلٌ(مفرد آن: حَنْظَلَةٌ). || عَرَبٌ(مفرد آن: عَرَبِيٌّ). || تُرْكٌ(مفرد آن: تُرْكِيٌّ). || رُوم(مفرد آن: رُومِيٌّ). || يَهُود(مفرد آن: يَهُودِيٌّ). || مَجُوس(مفرد آن: مَجُوسِيٌّ).

اسم جنس افرادی

اسم جنس إفرادی، آن استکه بر جنسی دلالت کند و برداشت معنی قلیل و کثیر را داشته‌باشد. **مانند:** مَاءٌ، لَبَنٌ، عَسَلٌ، تُرَابٌ.

جمعُ الجمع

گاهی واژه‌ای که خود جمع است، جمع بسته می‌شود. **مانند:**

أَكَالِب(جمعِ أَكْلُب، و آن جمعِ كَلْب). || أَظَافِير(جمعِ أظفار، و آن جمعِ ظُفر). || بُيُوتَات(جمعِ بُيُوت،

و آن جمعِ بَیْت). || رِجَالات(جمعِ رِجَال، و آن جمعِ رَجُل). || کِلابات(جمعِ کِلاب، و آن جمعِ کَلْب). || قُطُرات(جمعِ قُطُر، و آن جمعِ قِطار). || أَزاهِیر(جمعِ أزْهار، و آن جمعِ زَهْر). || صَوَاحِبات(جمعِ صَوَاحِب، و آن جمعِ صاحِبَة). || أَفاضِلِینَ(جمعِ أفاضِل، و آن جمعِ أفْضَل).

جمعُ‌الجمع، سَماعی است.

یادآوری:

۱ـ برخی از واژه‌ها همیشه به صورت جمع بکار می‌روند و مُفرد آنها استعمال نمی‌گردد. **مانند:**

أَعاشِیب(انواع گیاهان). || تَعاجِیب(عجایب و غرایب). || تَباشِیر(مُژده‌ها). || تَجاوِید(باران‌های خوب و سودمند). || أَبابِیل(دسته‌ها و گروه‌ها).

۲ـ برخی از واژه‌ها برای مُفرد و جمع به یك شکل بکار می‌روند. **مانند:**

فُلْك(کشتی، کشتی‌ها)، جُنُب، عَدُوّ، ضَیْف.

مذكّر و مؤنّث

اسم از لحاظی دو نوع است: الفـ مذكّر. بـ مؤنّث.

الفـ مذكّر، اسمی‌است‌که بتوان با واژه‌ی «**هٰذا**» بدان اشاره کرد. **مانند:**

رَجُلٌ، حِصانٌ، قَمَرٌ، کِتابٌ.

مذكّر بر دو قسم است: ۱ـ مذكّر حقیقی. ۲ـ مذكّر مجازی.

۱ـ مذكّر حقیقی، آن است‌که برای مردان و حیوانات نر بکار می‌رود. **مانند:**

مَرْءٌ، أَخٌ، عَمٌّ، جَمَلٌ، دِیكٌ، ثَوْرٌ.

۲ـ مذكّر مجازی، آن است‌که برای غیر مردان و حیوانات نر بکار می‌رود. **مانند:**

بَدْرٌ، لَیْلٌ، قَمَرٌ، بابٌ، تُرابٌ.

بـ مؤنّث، اسمی‌است‌که بتوان با واژه‌ی «**هٰذِهِ**» بدان اشاره کرد. **مانند:**

مَرْأَةٌ، ناقَةٌ، دَجاجٌ، شَمْسٌ، دارٌ، سَماءٌ.

مؤنّث بر دو قسم است: ۱ـ مؤنّث حقیقی ۲ـ مؤنّث مجازی.

۱ـ مؤنّث حقیقی، آن است‌که برای زنان و حیوانات ماده بکار می‌رود. **مانند:**

مَرْیَمُ، فاطِمَةُ، سُعْدیٰ، أَتانٌ(الاغ ماده)، لَبُوءَةٌ(شیر ماده)، وَرْقاءُ(کبوتر ماده).

۲ـ مؤنّث مجازی، آن است‌که برای زنان و حیوانات ماده بکار نمی‌رود. **مانند:**

شَجَرَةٌ، شَمْسٌ، یَدٌ.

هر یك از آن دو، بر دو قسمند: ۱ـ مؤنّث لفظی ۲ـ مؤنّث معنوی.

۱ـ مؤنّث لفظی، اسمی‌است‌که یکی از سه‌تا علامت تأنیث، یعنی «تاء» مربوطه «ة»، **الف مَمْدُوده** «اء»، **الف مَقْصُوره** «یٰ»، در آخر آن باشد. **مانند:**

مُعَلِّمَة، بَقَرَة، تَمْرَة. || حَسْناء، بَبْغاء، صَحْراء. || کُبْریٰ، سَلْویٰ(بلدرچین)، بُشْریٰ.

۲ـ مؤنّث معنوی، اسمی‌است‌که به عنوان مؤنّث بکار می‌رود و در آخر آن هیچیك از علایم سه‌گانه‌ی تأنیث نمی‌باشد. **مانند:** زَیْنَب، سُعاد، أُخْت، دَجاج، أَتان، کَأْس، نَفْس.

یادآوری:

واژه‌های زیر مؤنّث معنوی هستند:

الف- اسامی زنان و حیوانات ماده. **مانند:**

هِنْد، مَرْیَم، زَیْنَب، أُمّ، بِنْت، دَجاج، أَتان.

ب- نام‌های حروف هجاء. **مانند:** أَلِف، باء، تاء، و ...

ج- نام‌های گوناگون بادها. **مانند:**

صَبا، قَبُول، جَنُوب، دَبُور، شَمال، حَرُور، سَمُوم.

د- نام‌های کشورها و شهرها و ناحیه‌ها. **مانند:**

إِیران، مِصْر، عِراق، رِیاض، بَغْداد، دِمَشْق، شام، حِجاز، کُرْدِسْتان.

هـ- نام‌های برخی از اعضای جفت بدن. **مانند:**

عَیْن، رِجْل، یَد، فَخِذ، ساق، قَدَم، کَتِف، کَفّ، ذِراع[۱].

و- نام‌های قبایل. **مانند:** قُرَیْش، خَزْرَج، أَوْس، طَيّ.

ز- نام‌های دوزخ. **مانند:** سَقَر، جَهَنَّم، جَحِیم، نار.

یادآوری:

موارد فوق کلّیّت ندارد، و جز آنها هم سَماعی است. **مانند:** أَرْض، أَرْنَب، إِصْبَع، أَفْعِي، بِئْر، حَرْب، دار، رَحِم، رَحْي، رِیح، سِنّ، شَمْس، ضَبُع، عَرُوض، عَقَب، فَأْس، فُلْك، قَوْس، کَأْس، نار، نَعْل، یَمِین.

قاعده‌ی تبدیل مذکّر به مؤنّث

اسم مذکّر انسان و حیوان با افزودن حرف «ة» به آخر آن، به اسم مؤنّث تبدیل می‌گردد. **مانند:** سَلِیم ← سَلِیمَة. || مُؤْمِن ← مُؤْمِنَة. || مُعَلِّم ← مُعَلِّمَة. || نَمِر ← نَمِرَة. || فَهْد ← فَهْدَة. || جامُوس ← جامُوسَة.

(۱)- از میان اعضای جفت بدن، این‌ها مذکّر بشمارند: صُدْغ، مِرْفَق، حاجِب، خَدّ.

یادآوری:

۱ـ اغلب، نام‌های جداگانه‌ای برای مذکّر و مؤنّث انسان بکار رفته است. **مانند:** رَجُل، اِمْرَاة، أَب، أُمّ، بَعْل، زَوْجَة، صِهْر، كَنَّة(زن پسر یا برادر).

ولی حیوانات نر و ماده کمتر دارای اسم‌های جداگانه‌ی همچون:

بَعِير و نَاقَة، أَسَد و لَبُوءَة، هستند و بلکه یك اسم برای هر دو جنس بکار می‌رود. **مانند:** أَرْنَب، عُقَاب، ضَبُع، صَقْر، أَفْعِي، حَيَّة، عَنْكَبُوت، فَرَس.

۲ـ افزودن «ة» به آخر اسم‌ها، برای ساختن اسم مؤنّث از اسم مذکّر است. **مانند:**

بَائِع ← بَائِعَة. || مَحْمُود ← مَحْمُودَة. || جَمِيل ← جَمِيلَة.

ولی گاهی هدف از افزودن آن، مفاهیم دیگری است. از جمله:

۱ـ جدا کردن واحد از جنس. **مانند:**

حَمَام ← حَمَامَة. || تَمْر ← تَمْرَة. || نَخْل ← نَخْلَة. || شَجَر ← شَجَرَة.

۲ـ مُبالَغه. **مانند:** عَلَّام ← عَلَّامَة. || فَهَّام ← فَهَّامَة. || رَحَّال ← رَحَّالَة.

۳ـ بدل از «یاء» محذوف برخی از اوزان جمع مکسّر. **مانند:** جَحَاجِحَة(جمعِ جِحْجَاح یعنی: آقا، سرور). || زَنَادِقَة(جمعِ زِنْدِيق). || أَسَاتِذَة(جمعِ أُسْتَاذ). || تَلامِذَة(جمعِ تِلْمِيذ).

۴ـ بدل از حرف محذوف. **مانند:** عِدَة، صِفَة، إِقَامَة، اِسْتِخَارَة، شَفَة، سَنَة.

۵ـ برای دلالت بر دسته‌ای از مردم. **مانند:** دَمَاشِقَة(دمشقی‌ها). || مَغَارِبَة(مغربی‌ها، مراکشی‌ها). || شَافِعِيَّة(شافعی‌ها). || حَنَفِيَّة(حنفی‌ها). || حَنَابِلَة(حنبلی‌ها). || صُوفِيَّة. || سُنِّيَّة. || مَالِكِيَّة. || مُعْتَزِلَة.

همه‌ی موارد پنج‌گانه‌ی فوق و همچنین اسم‌هایی‌که حرف «ة» بدان‌ها افزوده شده و برای مردان بکار می‌روند، از قبیل: «حَمْزَة، طَلْحَة، نِعْمَة، قُدْرَة»، مؤنّث لفظی بوده و حکم مؤنّث لفظی را دارند.

۳ـ در سه‌جا، برای تبدیل اسم مذکّر به اسم مؤنّث، حرف «ة» را نمی‌افزایند و بلکه بگونه‌ی دیگری عمل می‌کنند:

الف- صفت بر وزن فَعْلان، مؤنّث آن بر وزن فَعْلَیٰ آورده می‌شود. **مانند:**

سَکْرٰان ← سَکْرَیٰ. || عَطْشٰان ← عَطْشَیٰ. || غَضْبٰان ← غَضْبَیٰ[1].

ب- اسم تفضیل، که مذکّر آن بر وزن أَفْعَل است، مؤنّث آن را بر وزن فُعْلَیٰ می‌آورند. **مانند:** أَفْضَل ← فُضْلَیٰ. || أَسْعَد ← سُعْدَیٰ. || أَصْغَر ← صُغْرَیٰ.

ج- افعل وصفی که مذکّر آن بر وزن أَفْعَل است، مؤنّث آن را بر وزن فَعْلٰاء می‌آورند. **مانند:** أَحْمَر ← حَمْرٰاء. || أَسْوَد ← سَوْدٰاء. || أَبْیَض ← بَیْضٰاء.

مذکّر و مؤنّث یکسان

صفاتی، مذکّر و مؤنّث آنها، یکسان بکار برده می‌شود. از جمله:

۱- وزن مِفْعَل. **مانند:**

مِغْشَم(کسی که نتوان از او جلوگیری کرد). || مِقْوَل(خوش‌بیان و خوش‌گفتار).

۲- وزن مِفْعٰال. **مانند:** مِفْضٰال. || مِعْطٰار(کسی که عادت به خوشبوکردن و پاکیزه نگاه‌داشتن خود دارد). || مِقْوٰال(خوش‌بیان و خوش‌گفتار). || مِهْذٰار(یاوه‌گو).

۳- وزن مِفْعِیل. **مانند:**

مِعْطِیر(کسی که عادت به خوشبوکردن و پاکیزه نگاه‌داشتن خود دارد). || مِسْکِیر(بسیار باده‌نوش).

۴- وزن فَعُول به معنی فاعل. **مانند:** صَبُور، غَیُور، شَکُور.

۵- وزن فَعّٰالَة. **مانند:** عَلّٰامَة، فَهّٰامَة، رَحّٰالَة، بَحّٰاثَة.

۶- وزن فَعِیل به معنی مفعول. **مانند:** قَتِیل، جَرِیح.

۷- مصدری که به عنوان صفت بکار رود. **مانند:** عَدْل، حَقّ، خَلْق، ذِبْح، طِحْن.

۸- اسماء زیر به‌طور سماع به صورت مذکّر و مؤنّث بکار رفته‌اند:

عَجُز، قَفٰا، کَبِد، رُوح، نَفْس، فِرْدَوْس، قِدْر، خَمْر، حٰال، سِلْم، سِکِّین، سَمٰاء، إِبْط، حٰانُوت، دِرْع، دَلْو، سَبِیل، سُوق، ذِرٰاع، سِلاح، صٰاع، ذَهَبٌ، سَرٰاوِیل، ضُحَیٰ، عَضُد، عُقٰاب، عُنُق، عَنْکَبُوت، فَرَس، فِهْر، لِسٰان، مِسْك، مِلْح،

---

(۱)- در این وزن جایز است اسم‌های مذکّر را با افزودن حرف «ة» به مؤنّث تبدیل کرد و گفت: سَکْرٰانَة، عَطْشٰانَة، غَضْبٰانَة.

مَنْجَنِيق، مُوسَى(چاقوی تیز)، وَرَاء.

راههای تشخیص مؤنّث معنوی

اسم مؤنّث معنوی از آنجا که دارای هیچیک از علایم سه‌گانه‌ی تأنیث، یعنی: «**تاء تأنيث**» و «**الف** مقصوره» و «**الف** ممدوده» نمی‌باشد، تشخیص آن تا اندازه‌ای مشکل است. از راههای گوناگون می‌توان اسم مؤنّث معنوی را شناخت. از جمله:

۱ـ ذکر ضمیر مؤنّث. **مانند:**

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً﴾. (الانسان:۵) || ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾. (البقرة: ۲۵۸)

۲ـ ذکر اسم اشاره. **مانند:**

﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي﴾. (یوسف: ۱۰۸) || ﴿هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾. (الطور:۱۴)

۳ـ ذکر فعل آن به صورت مؤنّث. **مانند:**

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾. (التکویر:۱) || ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾. (یس: ۳۸) || ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَهِيلاً﴾. (المزّمّل:۱۴)

۴ـ ذکر موصول مؤنّث. **مانند:**

﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾. (آل‌عمران:۱۳۱)

۵ـ ذکر خبر، صفت، و حال آن به صورت مؤنّث. **مانند:**

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. (الأنعام:۳۲) || ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (البقرة:۹۴) || ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۞ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۞ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۞ تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً ۞ تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۞﴾. (الغاشية: ۱-۵)

اسم جامِد

اسم جامِد، اسمی‌است‌که برابر قوانین و ضوابط از فعل ساخته نشود. **مانند:** حَجَر، سَقْف، دِرْهَم، عِلْم، قِراءَة.

اسم **جامِد دو نوع** است: ۱ـ مصدری ۲ـ غیرمصدری.

اسم جامِد مصدری، عبارت است از مَصادر ثلاثی مُجرّد[۱]. **مانند:** تَعَب، قُعُود، إِباء، حِياكَة، خَفَقان، سُعال، بُكاء، رَحِيل، عُذُوبَة، فَصاحَة، قِيامَة، خُضْرَة، تِجارَة، كِبْر، لُطْف، كَرَم، رِضا، قُوَّة.

اسم جامِد غیرمصدری، آن است‌که مصدر نباشد. **مانند:** تُراب، جَبَل، نَهْر، حَدِيد، قَلَم، رُخام، سَيْف، رَجُل، اِمْرَأَة، أَسَد، زُجاج، نَرْجِس، عَقْرَب، سَبُع، وَرَق.

اسم مُشْتَقّ

اسم مُشْتَقّ، اسمی‌است‌که از واژه‌ی دیگری برابر قوانین و ضوابط ساخته شود. **مانند:** تَشْكِيل، مُسابَقَة، اِنْكِسار، اِحْتِرام، اِحْمِرار، تَقَدُّم، تَجاهُل، اِسْتِبْدال، وَسْوَسَة، زِلْزال، تَبَصْبُص، اِطْمِينان، مَغْفِرَة، اِنْسانِيَّة، شاهِد، مَنْصُور، أَفْضَل، عَلّامَة، مَطْلَع، مُسْتَجاب، مِنْشار.

اسمها یا از فعل مُشْتَقّ می‌گردند و یا از غیر فعل.

اسمهایی که از فعل مُشْتَقّ می‌گردند **دوازده‌تا** و عبارتند از:

۱ـ اسم فاعل ۲ـ اسم مفعول ۳ـ صفت مُشَبَّهه ٤ـ صیغه‌ی مُبالَغه ٥ـ اسم تفضیل ٦ـ اسم زمان ۷ـ اسم مکان ۸ـ مصدر میمی ۹ـ اسم آلت ۱۰ـ مصدر ثلاثی مَزید ۱۱ـ مصدر رُباعی مُجرّد ۱۲ـ مصدر رُباعی مَزید.

اسمهای مُشْتَقّ از غیرِ فعل سه‌تا و عبارتند از: ۱۳ـ مصدر صِناعی ۱٤ـ اسم مُصَغَّر ۱٥ـ اسم مَنْسُوب.

بنابراین اسمهای مُشْتَقّ، پانزده قسم بوده و طرز تشکیل آنها بدین قرار است:

---

(۱)ـ غیر از مصدر میمی که جزو مشتقّات بشمار است.

۱ـ اسم فاعل

اسم فاعل، کلمه‌ای است‌که بر انجام دهنده‌ی کاری یا دارنده‌ی حالتی دلالت می‌کند. **مانند:** شاکِر، کاتِب، طالِب، مُسْلِم، مُنْکَسِر، مُسْتَخْدِم.

اسم فاعل در فعل ثلاثی مُجرّد، بر وزن فاعِل آورده می‌شود. **مانند:**

ضَرَبَ ← ضارِب. || عَلِمَ ← عالِم. || شَهِدَ ← شاهِد.

یادآوری:

۱ـ گاهی وزن فاعِل معنی اسم مفعول دارد. **مانند:**

﴿في عِيشَةٍ راضِيَةٍ﴾. (الحاقة: ۲۱) *یعنی:* مَرْضِيَّة.

دَعِ الْمَكارِمَ، لا تَرْحَلْ لِبُغْيَتِها وَاقْعُدْ، فَإِنَّكَ أَنْتَ الطّاعِمُ الْكاسِي

یعنی: الْمُطْعَمُ الْمَكْسُوُّ.

۲ـ دو چیز به معنی اسم فاعل ذکر می‌شود:

الف ـ **فَعِيل. مانند:**

رَحِيم، عَلِيم، سَمِيع، شَهِيد. *به معنی:* راحِم، عالِم، سامِع، شاهِد.

ب ـ مصدر. **مانند:**

عَدْل، هُدَىٰ، فَتْح، سَمْع. *به معنی:* عادِل، هادِي، فاتِح، سامِع.

اسم فاعل در فعل غیر ثلاثی مُجرّد، یعنی در ثلاثی مَزید و رُباعی مُجرّد و مَزید، از فعل مضارع ساخته می‌شود. بدین طریق که:

حرف مضارعه را از اوّل مضارع برمی‌داریم و به‌جای آن میم مضمومی«مُـ» می‌گذاریم و حرف پیش از آخر را مکسور«ـِ» می‌نماییم. **مانند:**

يُكْرِمُ ← مُكْرِم. || يُدَرِّسُ ← مُدَرِّس. || يَتَقَدَّمُ ← مُتَقَدِّم. || يَسْتَغْفِرُ ← مُسْتَغْفِر. || يُوَسْوِسُ ← مُوَسْوِس. || يَتَزَلْزَلُ ← مُتَزَلْزِل. || يَطْمَئِنُّ ← مُطْمَئِنّ.

۲ـ اسم مفعول

اسم مفعول، کلمه‌ای است‌که برکسی یا چیزی دلالت می‌نماید که کاری بر آن واقع شده باشد. **مانند:** مَحْمُود، مَشْكُور، مُقَطَّع، مُحْتَرَم، مُسْتَحَبّ.

اسم مفعول در فعل ثلاثی مُجرّد بر وزن مَفْعُول آورده می‌شود. **مانند:**
قَتَلَ ← مَقْتُول. || قَطَعَ ← مَقْطُوع. || ضَرَبَ ← مَضْرُوب.

یادآوری:

الف ـ پنج چیز به‌طور سَماع به معنی اسم مفعول آمده است:

۱ـ **فَعِيل**. **مانند:** قَتِيل، كَحِيل، حَبِيب، أَسِير، طَرِيح.
به‌معنی: مَقْتُول، مَكْحُول، مَحْبُوب، مَأْسُور، مَطْرُوح.

۲ـ **فِعْل**. **مانند:** ذِبْح، طِحْن، طِرْح، رِعْي.
به‌معنی: مَذْبُوح، مَطْحُون، مَطْرُوح، مَرْعِيّ.

۳ـ **فَعَل**. **مانند:** قَنَص، جَزَر، عَدَد، سَلَب، جَلَب.
به‌معنی: مَقْنُوص، مَجْزُور، مَعْدُود، مَسْلُوب، مَجْلُوب.

٤ـ **فُعْلَة**. **مانند:** أُكْلَة، غُرْفَة، مُضْغَة، طُعْمَة.
به‌معنی: مَأْكُول، مَغْرُوف، مَمْضُوغ، مَطْعُوم.

۵ـ مصدر. **مانند:** خَلْق، ضَرْب، أَكْل، عِلْم، عَمَل.
به‌معنی: مَخْلُوق، مَضْرُوب، مَأْكُول، مَعْلُوم، مَعْمُول.

بـ بر اثر إعلال و یا إدغام، گاهی لفظ اسم فاعل با اسم مفعول همگون و همسان است. **مانند:** مُخْتَار، مُعْتَاد، مُكْتَال، مُضْطَرّ، مُعْتَدّ، مُحَابّ.

اسم مفعول در فعل غیر ثلاثی مُجرّد، یعنی در ثلاثی مَزید و رُباعی مُجرّد و مَزید، از فعل مضارع ساخته می‌شود. بدین طریق که: حرف مضارعه را از اوّل مضارع برمی‌داریم و به‌جای آن میم مضمومی«مُـ» می‌گذاریم و حرف پیش از آخر را مفتوح«ـَـ» می‌نماییم. **مانند:**

يُكْرِمُ ← مُكْرَم. || يُدَرِّسُ ← مُدَرَّس. || يَتَقَدَّمُ ← مُتَقَدَّم. || يَسْتَغْفِرُ ← مُسْتَغْفَرُ. || يُوَسْوِسُ ← مُوَسْوَس.

ج- اسم مفعول در اصل از فعلی ساخته می‌شود که خود متعدّی باشد. **مانند:** مَعْلُوم، مَجْهُول، مَنْصُور، مُحْسَن، مُعَظَّم، مُسْتَخْرَج.

یا این‌که به‌وسیله‌ی حرف جرّ متعدّی گردد. **مانند:** مَرْمُوقٌ بِهِ، مُشْفَقٌ عَلَيْهِ، مُنْطَلَقٌ بِهِ.

۳ـ صفت مُشبَّهه

صفت مُشبَّهه[1]، واژه‌ای است‌که بر دارنده‌ی صفت یا حالت ثابتی[2] دلالت می‌نماید.

مانند: شَرِيف، شُجاع، حَسَن، جَبان، جَيِّد، عَطْشان، فَرِح، أَزْرَق، حَرِيص.

صفت مُشبَّهه بیشتر از فعل لازم، مُشتقّ می‌گردد، و دارای قواعد چندان مضبوطی نیست.

اوزان مشهور صفت مُشبَّهه در ثلاثی مُجَرّد از این قرار است:

۱ـ **فَعِل**. **مانند:** طَرِب، ضَجِر، تَعِب، مَرِح، حَزِن، كَمِد، فَطِن، سَلِس.

۲ـ **أَفْعَل** برای مذکّر، و **فَعْلاء** برای مؤنّث. **مانند:**

أَحْمَر، حَمْراء. || أَبْيَض، بَيْضاء. || أَخْضَر، خَضْراء. || أَسْوَد، سَوْداء. || أَعْرَج، عَرْجاء. || أَحْوَر، حَوْراء. || أَنْجَل، نَجْلاء.

۳ـ **فَعْلان** برای مذکّر و **فَعْلَىٰ** برای مؤنّث. **مانند:** سَكْران، سَكْرَىٰ. || نَدْمان، نَدْمَىٰ. || غَضْبان، غَضْبَىٰ. || عَطْشان، عَطْشَىٰ. || لَهْفان، لَهْفَىٰ.

۴ـ **فَعِيل**. **مانند:** عَظِيم، كَرِيم، حَقِير، حَكِيم، ظَرِيف، عَفِيف، خَسِيس، عَلِيّ، زَكِيّ، جَلِيّ، بَخِيل، جَمِيل، قَبِيح، سَعِيد، جَلِيل، حَبِيب.

۵ـ **فَيْعِل**[3]. **مانند:** جَيِّد، سَيِّد، بَيِّن، ضَيِّق، مَيِّت، طَيِّب، هَيِّن.

۶ـ **فاعِل**. **مانند:**

طاهِر، ظاهِر، ضاجِر، ناعِم، قاصِر، جائِز، باطِن، خالِد، حاضِر، ثابِت.

صفت مُشبَّهه در غیر ثلاثی مُجرّد، بر وزن اسم فاعل خود می‌آید. **مانند:**

مُعْتَدِل، مُنْطَلِق، مُسْتَقِيم، مُنْهَدِم، مُنْجَمِد.

---

(۱)ـ به اسم فاعل. وجه شباهت از آن لحاظ است که صفت مشبّهه مانند اسم فاعل به صورت مثنّی و جمع و مذکّر و مؤنّث استعمال می‌شود.

(۲)ـ در زمان.

(۳)ـ این وزن مخصوص فعل‌های اجوف است.

٤ـ صیغه‌ی مُبالَغَه

صیغه‌ی مُبالَغَه، کلمه‌ای است‌که بر بسیار انجام دهنده‌ی کاری یا دارنده‌ی صفتی دلالت می‌کند. **مانند:** جَبّار، مِفْضال، صِدِّیق، عَلّامَة، مِسْکِین، شَرُوب، عَلِیم، حَذِر، کُبّار، قُدُّوس، قَیُّوم.

صیغه‌ی مُبالَغَه، تنها از فعل ثلاثی مجرّد ساخته می‌شود، و همه‌ی اوزان آن سَماعی بوده و مهمّترین آنها عبارتند از:

۱ـ **فَعّال**. **مانند:** عَلّام، فَهّام، سَتّار، ظَلّام، کَرّار، دَرّاك، سَمّاك، کَذّاب.

۲ـ **فَعّالَة**. **مانند:** نَسّابَة، رَحّالَة، فَهّامَة، لَوّامَة، جَوّالَة، خَوّانَة.

۳ـ **فِعِّیل**. **مانند:** شِرِّیر، سِکِّیر، صِدِّیق، سِرِّیر(بسیار شادکننده).

٤ـ **فاعِلَة**. **مانند:** راوِیَة، ساهِرَة، سارِیَة، عاشِبَة.

٥ـ **مِفْعال**. **مانند:** مِهْذار، مِکْثار، مِخْلاف، مِتْلاف، مِعْوان، مِزْواج، مِنْحار، مِدْرار.

٦ـ **فَعُول**. **مانند:** حَقُود، عَبُوس، أَکُول، خَلُوق، حَذُور، فَخُور، غَفُور، وَدُود، کَذُوب.

۷ـ **فَیْعُول**. **مانند:** قَیُّوم.

۸ـ **فُعُّول**. **مانند:** قُدُّوس، سُبُّوح.

۹ـ **فُعّال**. **مانند:** کُبّار، طُوّال.

۱۰ـ **مِفْعِیل**. **مانند:** مِسْکِین، مِعْطِیر، مِنْطِیق.

۱۱ـ **فَعِیل**. **مانند:** عَلِیم، سَمِیع، نَصِیر، بَصِیر، فَهِیم.

۱۲ـ **فَعِل**. **مانند:** حَذِر، أَشِر(بسیار خودستا و متکبّر).

۱۳ـ **فُعَلَة**. **مانند:** هُمَزَة، لُمَزَة، ضُحَکَة.

۱٤ـ **فاعُول**. **مانند:** فارُوق، عاشُور، غاسُول، ناموس(بسیار رازدار، کذّاب، نمّام).

۱٥ـ **مِفْعَل**. **مانند:** مِکَرّ، مِدَرّ، مِفَرّ.

۵ـ اسم تفضیل

هرگاه دو یا چند چیز دارای صفتی باشند و یکی از آنها از آن صفت بیشتر برخوردار باشد، واژه‌ای که بیانگر چنین افزایشی است، **اسم تفضیل** نام دارد. **مانند:**

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ﴾. (الحجرات: ١٣) || ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. (آل‌عمران:١٣٩) || سَعِيدٌ أَعْلَمُ مِنْ خَلِيلٍ. || حَاتِمٌ أَجْوَدُ اَلنَّاسِ.

مذکّر اسم تفضیل، بر وزن أَفْعَل و مؤنّث آن بر وزن فُعْلَىٰ ذکر می‌شود. مانند:

أَسْعَد، سُعْدَىٰ. || أَفْضَل، فُضْلَىٰ. || أَكْبَر، كُبْرَىٰ. || أَحْسَن، حُسْنَىٰ. || أَعْظَم، عُظْمَىٰ.

اسم تفضیل، تنها از فعل ثلاثی مجرّد ساخته می‌شود با این شرایط که:

مثبت، مُتَصَرِّف، معلوم، تامّ، قابل افزایش و کاهش، بوده و بر عیب و رنگ دلالت نکند. اگر فعلی فاقد یکی از شرایط مذکور باشد و بخواهند از آن اسم تفضیل بسازند، مصدر منصوب آن را به عنوان تمییز بعد از اسم تفضیلی که بر وزن **أَفْعَل** می‌آید، از قبیل: **أَكْثَر، أَقَلّ، أَشَدّ**، ذکر می‌نمایند. **مانند:**

هُوَ أَكْثَرُ اَسْتِقَامَةً مِنْكَ. || بَهْرَامُ أَشَدُّ تَمَسُّكاً بِالْفَضِيلَةِ مِنْ أَخِيهِ. || زَيْدٌ أَشَدُّ سَوَاداً مِنْ عَمْرٍو. || خَالِدٌ أَقَلُّ عَرَجاً مِنْ سَعِيدٍ. || هُوَ أَشَدُّ بَيَاضاً وَأَكْثَرُ حَوَلاً. || عَيْنُكَ أَوْفَرُ دَعَجاً[1] مِنْ عَيْنِهِ. || مُحَمَّدٌ أَوْسَعُ اِخْتِيَاراً مِنْ أَخِيهِ، وَأَكْثَرُ اِحْتِرَاماً لِأَبِيهِ.

یادآوری:

سه لفظ «خَيْر، شَرّ، حَبّ»، اسم تفضیل بوده و اصل آنها «أَخْيَر، أَشَرّ، أَحَبّ»، است که سَماعاً بدون «الف» هم آمده‌اند. **مانند:**

خَيْرُ اَلنَّاسِ أَنْفَعُهُم، وَشَرُّهُمْ أَضَرُّهُمْ، وَحَبُّهُمْ أَلْطَفُهُمْ.

احوال اسم تفضیل:

اسم تفضیل در میان جمله، به چهار شکل استعمال می‌شود:

---

(۱)ـ دَعَج: سیاهی فراوان چشم توأم با درشتی آن.

۱ـ مُقْتَرِن به ال

هرگاه اسم تفضیل مُقْتَرِن به «ال» باشد، حرف جرّ «مِنْ» به دنبال آن ذکر نمی‌گردد، و واجب است‌که در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با ماقبل خود مطابقت نماید. **مانند:** سَعِيدٌ هُوَ الْأَفْضَلُ. ‖ أَهْلُكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ. ‖ سُعَادُ هِيَ الْفُضْلَى. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ هُمَا الْأَفْضَلانِ. ‖ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ هُمَا الْفُضْلَيَانِ.

۲ـ مُجرّد بودن از «ال» و اضافه

هرگاه اسم تفضیل به اوّل آن «ال» افزوده نگردد و به واژه‌ای هم اضافه نشده باشد، واجب است به صورت مفرد و مذکّر در همه‌ی احوال ذکر شود، و حرف جرّ «مِنْ» به اوّل مُفَضَّلٌعَلَيْهِ افزوده گردد. **مانند:** سَعِيدٌ أَفْضَلُ مِنْ سَلِيمٍ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِهِ. ‖ سُعَادُ أَفْضَلُ مِنْ حَسْنَاءَ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِينَ. ‖ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ أَفْضَلُ مِنَ الْأُخْرَيَاتِ.

۳ـ اضافه کردن اسم تفضیل به اسم نکره

هرگاه اسم تفضیل به اسم نکره‌ای اضافه گردد، به صورت مفرد و مذکّر بکار می‌رود، و حرف جرّ «مِنْ» به اوّل مُفَضَّلٌعَلَيْهِ افزوده نمی‌شود. **مانند:** سَعِيدٌ أَفْضَلُ تِلْمِيذٍ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُ أَهْلٍ. ‖ سُعَادُ أَفْضَلُ فَتَاةٍ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ تِلْمِيذَيْنِ. ‖ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ أَفْضَلُ فَتَاتَيْنِ.

۴ـ اضافه کردن اسم تفضیل به اسم معرفه

هرگاه اسم تفضیل به اسم معرفه‌ای اضافه گردد، حرف جرّ «مِنْ» به اوّل مُفَضَّلٌعَلَيْهِ افزوده نمی‌شود، و خود اسم تفضیل می‌تواند به صورت مفرد و مذکّر بکار رود، و یا این‌که در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با ماقبل خود مطابقت کند. **مانند:** سَعِيدٌ أَفْضَلُ ٱلتَّلامِيذِ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُ ٱلنَّاسِ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ ٱلتَّلامِيذِ. ‖ سُعَادُ أَفْضَلُ الْفَتَيَاتِ. ‖ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ أَفْضَلُ الْفَتَيَاتِ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُو ٱلنَّاسِ. ‖ سُعَادُ فُضْلَى الْفَتَيَاتِ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلَا ٱلتَّلامِيذِ. ‖ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ فُضْلَيَا الْفَتَيَاتِ.

٦ـ اسم زمان ٧ـ اسم مکان

اسم زمان، اسمی‌است‌که بر زمانِ وقوع فعل دلالت می‌نماید. **مانند:**
أُكْتُبْ إِلَيَّ لَدىٰ مَوْصِلِكَ إِلَىٰ طَهْرانَ، وَلا تَجْعَلْ مَوْعِدَ رَسائِلِكَ يَطُولُ.

اسم مکان، اسمی‌است‌که بر مکانِ وقوع فعل دلالت می‌نماید. **مانند:**
اَلدِّمَشْقُ مَوْطِنُ حَضارَةٍ عَرِيقَةٍ فِي التّارِيخِ، وَمَوْئِلُ أَمْجادٍ قَدِيمَةٍ، وَمُلْتَقَىٰ سُبُلٍ مُتَفَرِّقَةٍ، وَمَحَطُّ أَنْظارِ الْعالَمِ.

اسم زمان و اسم مکان، در ثلاثی مُجرّد بر وزن **مَفْعَل یا مَفْعِل** ذکر می‌گردد. بدین صورت که:

هرگاه کلمه‌ی مورد نظر، مثال **واوی** بوده و یا این‌که عین‌الفعل مضارع آن، مکسور باشد، اسم زمان و اسم مکان بر وزن **مَفْعِل** می‌آید. **مانند:**

مَوْرِد، مَوْضِع، مَوْعِد، مَبِيت، مَصِيف، مَحْبِس، مَجْلِس، مَضْرِب، مَبِيع، مَنْزِل.

هرگاه کلمه‌ی مورد نظر، ناقص بوده و یا این‌که عین‌الفعل مضارع آن، مضموم یا مفتوح باشد، اسم زمان و اسم مکان بر وزن **مَفْعَل** می‌آید. **مانند:** مَسْعَىٰ، مَلْهَىٰ، مَثْرَىٰ، مَوْفَىٰ، مَكْتَب، مَحْضَر، مَحَلّ، مَلْعَب، مَشْهَد، مَعْلَم، مَأْخَذ، مَأْكَل.

یادآوری:

*١ـ برخی از اسم‌های زمان و مکان، برابر قاعده می‌بایست بر وزن **مَفْعَل** ذکر شوند، ولی سَماعاً بر وزن **مَفْعِل** آمده‌اند. از جمله:* مَشْرِق، مَغْرِب، مَسْجِد.

*٢ـ برخی از اسم‌های زمان و مکان، قیاساً بر وزن **مَفْعَل** ذکر شده‌اند، ولی سَماعاً بر وزن **مَفْعِل** هم آمده‌اند. از جمله:* مَطْلِع، مَفْرِق، مَنْسِك، مَسْكِن، مَنْبِت، مَرْفِق، مَحْشِر، مَجْزِر، مَسْقِط.

*٣ـ گاهی برای بیان کثرت چیزی در مکان، اسم مکان را از اسم یا فعل می‌سازند و آن را بر وزن **مَفْعَلَة** ذکر می‌کنند.* **مانند:** مَدْرَسَة، مَشْرَفَة، مَدْرَجَة، مَشْرَبَة، مَقْبَرَة، مَسْبَعَة، مَأْسَدَة، مَذْأَبَة، مَبْطَخَة، مَقْثَأَة، مَجْلَبَة.

اسم زمان و اسم مکان، از فعل غیر ثلاثی مجرّد، بر وزن اسم مفعول مربوطه «غیر ثلاثی مجرّد» ذکر می‌گردد. **مانند:** مُجْتَمَع، مُسْتَشْفَىٰ، مُنْطَلَق، مُنْتَصَف، مُلْتَقَىٰ، مُسْتَقَرّ، مُنْصَرَف.

۸ـ مصدر میمی

مصدر میمی، مصدری است‌که با حرف میم زاید آغاز می‌شود. **مانند:**
مَقْدَم، مُعْتَقَد، مَوْرِد، مَشَقَّة، مَحَبَّة، مَزِيد.
مصدر میمی، دارای همان اوزان و قواعدی است‌که اسم زمان و اسم مکان دارا است. به عبارت دیگر، مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان، بر یك وزن می‌آیند و تنها به وسیله‌ی قرینه تشخیص آنها از یکدیگر میسّر است.

۹ـ اسم آلت

اسم آلت، اسمی‌است‌که بر ابزار و ادوات کار دلالت می‌کند. **مانند:**
مِبْرَد، مِنْشار، مِكْنَسَة.
اسم آلت در ثلاثی مجرّد و مَزید تنها دارای سه وزن است‌که در شعر زیر مذکور است:

اسم آلت که به آلت دالّ است مِفْعَل و مِفْعَلَة و مِفْعال است

۱ـ **مِفْعَل. مانند:** مِخْلَب، مِقَصّ، مِقْوَد، مِبْرَد، مِبْضَع، مِنْجَل، مِنْدَف، مِشْعَل، مِعْبَر، مِرْقَم، مِئْزَر.

۲ـ **مِفْعَلَة. مانند:** مِلْعَقَة، مِسْطَرَة، مِمْحاة، مِبْرَأَة، مِقْلَمَة، مِحْفَظَة، مِنْشَفَة، مِمْلَحَة، مِجَرَّة.

۳ـ **مِفْعال. مانند:** مِفْتاح، مِصْباح، مِعْراج، مِسْمار، مِنْقار، مِزْراب، مِذْياع، مِقْراض، مِيزان.

یادآوری:

۱ـ *گاهی واژه‌هایی بر خلاف قیاس، بر اوزان دیگری آمده‌اند. از قبیل:*
مُنْخُل، مُسْعُط، مُدُقّ، مُدْهُن، مُكْحُلَة، مُحْرَضَة.

۲ـ *بسیاری از واژه‌ها، اسم آلت و جامدند. از قبیل:* قَدُوم، فَأْس، سِكِّين، ناقُور، ساطُور، بُوق، جَرَس، إبْرِيق، مُشْط، طَشْت، سِنان، سَيْف، رُمْح، قَناة، وِعاء، إناء، حَنَفِيَّة، زِير، كُوز، قُفْل.

۱۰ـ مصدر ثلاثی مَزید

مصادر ثلاثی مَزید دوازده‌تا و عبارتند از: إِفْعال، تَفْعِيل، مُفاعَلَة، تَفَعُّل، تَفاعُل، اِفْتِعال، اِنْفِعال، اِفْعِلال، اِسْتِفْعال، اِفْعِيلال، اِفْعِيعال، اِفْعِوّال[1].

۱۱ـ مصدر رُباعی مُجرّد

مصدر رُباعی مُجرّد، دو تا و عبارتند از: فَعْلَلَة، فِعْلال[2].

۱۲ـ مصدر رُباعی مَزید

مصادر رُباعی مَزید، سه‌تا و عبارتند از: تَفَعْلُل، اِفْعِنْلال، اِفْعِلّال[3].

۱۳ـ مصدر صِناعی

مصدر صِناعی، در حقیقت اسم منسوبی است‌که با افزودن «ة» به آخر آن به مصدر تبدیل می‌گردد. **مانند:** حَجَرِيَّة، إِنْسانِيَّة، حَيَوانِيَّة، كَمِيَّة، كَيْفِيَّة، عالَمِيَّة، فاعِلِيَّة، مَحْمُودِيَّة، أَرْجَحِيَّة، أَسْبَقِيَّة، مَصْدَرِيَّة، حُرِّيَّة.

---

(۱)ـ به ابواب ثُلاثی مزید مراجعه شود.

(۲)ـ به فعل رُباعی مجرّد مراجعه گردد.

(۳)ـ به ابواب رُباعی مزید مراجعه شود.

۱۴ـ اسم مُصَغَّر

اسم مُصَغَّر، اسمی‌است‌که آن را به صورت مخصوصی درآورده تا بر کوچکی یا کمی و یا شفقت و مهربانی مسمّای خود، دلالت کند. **مانند:**

رُجَيْل، جُعَيْفِر، فُلَيْس، دُرَيْهِم، بُنَيٌّ، صُدَيِّق.

احکام و طرز تشکیل اسم مُصَغَّر

۱ـ برای ساختن اسم مُصَغَّر از اسم مُكَبَّر، قاعده این است‌که:

حرف اوّل را مضموم و حرف دوم را مفتوح و بعد از آن، «یاء» ساکنی اضافه کنند و حرف بعد از «یاء» را در اسم‌های چهارحرفی و بیشتر مکسور نمایند. **مانند:**

سَبُع ← سُبَيْع. || عَبْد ← عُبَيْد. || فَرْع ← فُرَيْع. || جَعْفَر ← جُعَيْفِر. || دِرْهَم ← دُرَيْهِم. || بُلْبُل ← بُلَيْبِل.

در موارد زیر حرفِ بعد از «یاء» مکسور نمی‌گردد و از این قاعده مستثنی است:

الفـ جمع‌های بر وزن أَفْعال. **مانند:**

أَقْلام ← أُقَيْلام. || أَفْراس ← أُفَيْراس. || أَجْمال ← أُجَيْمال.

بـ اسم‌های مختوم به علامت تأنیث «ة»، **الف** مقصوره«ى»، **الف** ممدوده «اء» و علامت جمع مؤنّث سالم «ات»، در صورتی‌که این علایم در مرتبه‌ی چهارم قرار گیرند. **مانند:** مُهْرَة ← مُهَيْرَة. || سَلْمَى ← سُلَيْمَى. || سَوْداء ← سُوَيْداء.

برعکس:

دَحْرَجَة ← دُحَيْرِجَة. || مُسْتَشْفَى ← مُسَيْتِشْفَى. || خُنْفُساء ← خُنَيْفِساء.

که در آنها علایم تأنیث و جمع‌مؤنّث‌سالم در مرتبه‌ی چهارم قرار نگرفته است.

جـ اسم‌های عَلَم و صفت مُشَبَّهه‌ی مختوم به «**الف و نون**» زاید، به شرط این‌که «**الف و نون**» در مرتبه‌ی چهارم قرار گیرد. یعنی أعلام و صفات مُشَبَّهه‌ی بر وزن **فَعْلان**. **مانند:**

سَلْمان ← سُلَيْمان. || عُثْمان ← عُثَيْمان. || غَطْفان ← غُطَيْفان. || سَكْران ← سُكَيْران. || شَجْعان ← شُجَيْعان. || عَطْشان ← عُطَيْشان.

برخلاف: سِرْحَان ← سُرَيْحِين. || فِنْجَان ← فُنَيْجِين، که عَلَم یا صفت مُشَبَّهَه نیستند.

و زَعْفَرَان (اسم عَلَم) ← زُعَيْفِرَان، که «**الف** و **نون**» در مرتبه‌ی پنجم واقع شده است.

۲ـ هرگاه کلمه‌ای ثلاثی (سه‌حرفی) و مؤنّث معنوی باشد، هنگام تصغیر، «**تاء**» تأنیث در آخر آن ظاهر می‌گردد. **مانند:**

شَمْس ← شُمَيْسَة. || أَرْض ← أُرَيْضَة. || أُذُن ← أُذَيْنَة.

برخلاف: عَقْرَب ← عُقَيْرِب. || مَرْيَم ← مُرَيِّم. || أَرْنَب ← أُرَيْنِب، که هر چند مؤنّث معنوی هستند، ولی چون رُباعی (چهارحرفی) می‌باشند، «**تاء**» تأنیث در آخر آنها ظاهر نمی‌شود.

یادآوری:

الف ـ کلمات: «قُوَيْس، دُرَيْع، حُرَيْب، نُعَيْل، عُرَيْس»، که مُصَغَّرِ کلمات «قَوْس، دِرْع، حَرْب، نَعْل، عِرْس(همسر)» می‌باشند، شاذّ هستند.

ب ـ «تاء» تأنیث به شرطی در هنگام تصغیر در آخر اسم ثلاثی ظاهر می‌شود که موجب التباس با کلمه‌ی دیگری نگردد و چنانچه سبب التباس شود، از اظهار آن خودداری می‌گردد. **مانند:** شَجَر ← شُجَيْر، *که در صورت ظهور «تاء» تأنیث با مُصَغَّر شَجَرَة التباس پیدا می‌کند. و خَمْس (با معدود مؤنّث) ← خُمَيْس، که با اظهار «تاء» با مُصَغَّر خَمْسَة (با معدود مذکّر) ملتبس می‌شود.*

۳ـ هرگاه حرف دوم کلمه‌ای، «الف» باشد و مقلوب از حرف دیگری نباشد، در هنگام تصغیر به «واو» قلب می‌گردد. **مانند:**

خَالِد ← خُوَيْلِد. || شَاعِر ← شُوَيْعِر. || صَابِر ← صُوَيْبِر.

۴ـ هرگاه حرف دوم کلمه‌ای، حرف علّه‌ی مقلوب از حرف علّه‌ی دیگری باشد، در هنگام تصغیر به اصل خود برمی‌گردد. **مانند:** بَابٌ(بَوَبٌ) ← بُوَيْبٌ. || نَابٌ(نَيَبٌ) ←

نُیَیْبٌ. || مُوسِرٌ(مُیسِر) ← مُیَیْسِرٌ. || مِیزانٌ(موزان) ← مُوَیْزِین. || دِینارٌ(دِنّار) ← دُنَیْنِیر.

مگر این‌که «**الف**» مقلوب از همزه و یا زاید باشدکه در این حال، «**الف**» به «**واو**» تبدیل می‌گردد. **مانند:** آصال(أأصال) ← أُوَیْصال. || آدَم(أأدَم) ← أُوَیْدِم. || خادِم ← خُوَیْدِم. || شاهِد ← شُوَیْهِد.

۵ـ هرگاه حرف سوم کلمه‌ای، «الف» یا «واو» باشد، «الف» یا «واو» آن به «یاء» تبدیل می‌گردد و در «یاء» تصغیر إدغام می‌شود، به شرط این‌که بعد از آنها بیش از یك حرف اصلی نباشد. مانند: عَصا ← عُصَیَّة. || عَجُوز ← عُجَیِّز. || کِتاب ← کُتَیِّب. || عُرْوَة ← عُرَیَّة. || جَدْوَل ← جُدَیِّل. || رِسالَة ← رُسَیِّلَة.

و در صورتی‌که بعد از «واو» یا «**الف**»، دو حرف اصلی یا بیشتر باشد «واو» یا «الف» حذف می‌گردد. **مانند:** مُقاتِل ← مُقَیْتِل. || نَمُوذَج ← نُمَیْذِج. || تَقُوتِل(اسم مردی است) ← تُقَیْتِل. || مُشابِه ← مُشَیْبِه.

۶ـ هرگاه حرف سوم کلمه‌ای، «یاء» باشد در وقت تصغیر «یاءِ» آن در «یاءِ» تصغیر إدغام می‌گردد. مانند: جَمِیل ← جُمَیِّل. || سَلِیم ← سُلَیِّم. || غَدِیر ← غُدَیِّر.

۷ـ هرگاه حرف چهارم کلمه‌ای، «واو» یا «الف» باشد و در هنگام تصغیر بعد از کسره قرار گیرد، به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند:

عُصْفُور ← عُصَیْفِیر. || مِفْتاح ← مُفَیْتِیح. || سُلْطان ← سُلَیْطِین.

۸ـ هرگاه از اسمی، حرفی حذف شده باشد در هنگام تصغیر در صورتی‌که دو حرف کلمه، باقی مانده باشد، وجوباً حرف محذوف برگردانده می‌شود. مانند:

أَبٌ(أَبَوٌ) ← أُبَيٌّ. || أَخٌ(أَخَوٌ) ← أُخَيٌّ. || دَمٌ(دَمَوٌ) ← دُمَيٌّ.

و در این حال هرگاه حرف محذوف عوضی داشته‌باشد و عوض آن «الف» باشد، آن را حذف و محذوف را برمی‌گردانند. **مانند:** إِبْنٌ(بَنَوٌ) ← بُنَيٌّ. || إِسْمٌ(سَمَوٌ) ← سُمَيٌّ.

و هرگاه عوض محذوف، «**تاء**» تأنیث باشد، محذوف برگردانده می‌شود و «**تاء**» تأنیث عوض آن نیز به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:**

زِنَة(وزن) ← وُزَیْنَة. || عِدَة(وعد) ← وُعَیْدَة. || صِفَة(وصف) ← وُصَیْفَة.

و چنانچه اسمی که از آن حرفی حذف شده است بیش از دو حرف آن باقی مانده

باشد، می‌توان محذوف را برگرداند و یا از آن صرف‌نظر کرد. **مانند:**

مَیْت(مَیِّت) ← مُیَیِّت یا مُیَیْت. || نٰاس(أُنٰاس) ← أُنَیِّس یا نُوَیْس.

۹ـ در اسم خُماسی تصغیر انجام نمی‌گیرد و چنان‌که در بعضی از کلمات انجام گیرد در تصغیر آنها اکثر، حرف پنجم و گاهی حرف چهارم را حذف می‌کنند. **مانند:**

سَفَرْجَل ← سُفَیْرِج. || فَرَزْدَق ← فُرَیْزِق.

۱۰ـ برای مُصَغَّر کردن کلماتی‌که جمع‌الکثره هستند باید مفرد آنها را پیدا کرد و مُصَغَّر نمود، سپس آن را، اگر مذکّر حقیقی و از ذوی‌العقول باشد، با «**واو**» و **نون** و در غیر این‌صورت، یعنی مفرد چه مؤنّث و چه مذکّر لایعقل باشد، با «ات» جمع بست. **مانند:**

غِلْمٰان ← غُلام ← غُلَیِّم ← غُلَیِّمُونَ. || شُعَرٰاء ← شٰاعِر ← شُوَیْعِر ← شُوَیْعِرُونَ. || صَوٰاحِب ← صٰاحِبَة ← صُوَیْحِبَة ← صُوَیْحِبٰات. || عَرٰائِس ← عَرُوس ← عُرَیِّس ← عُرَیِّسٰات. || غِزْلان ← غَزال ← غُزَیِّل ← غُزَیِّلات. || أَلْسِنَة ← لِسٰان ← لُسَیِّن ← لُسَیِّنٰات.

۱۱ـ هر یك از مثنّیٰ و جمع سالم و جمع‌القلّه، به حال خود مُصَغَّر می‌شوند و مانند جمع‌الکثره لازم نیست مفرد آنها را پیدا کنیم و آن را مُصَغَّر، سپس مُصَغَّر را جمع ببندیم. **مانند:**

مُسْلِمٰان ← مُسَیْلِمٰان. || مُحْسِنٰان ← مُحَیْسِنٰان. || مُسْلِمُون ← مُسَیْلِمُون. || مُحْسِنُونَ ← مُحَیْسِنُونَ. || مُسْلِمٰات ← مُسَیْلِمٰات. || مُحْسِنٰات ← مُحَیْسِنٰات. || أَصْحٰاب ← أُصَیْحٰاب. || أَظْفٰار ← أُظَیْفٰار. || أَرْغِفَة ← أُرَیْغِفَة.

یادآوری:

جمع‌القلّه، آن است‌که بر سه نفر یا سه چیز و بیشتر از آن تا ده دلالت می‌کند، مگر این‌که قرینه‌ای موجود باشدکه به سبب آن، از ده به بالا را نیز می‌رساند. و آن دارای چهار وزن است‌که در شعر زیر جمع گردیده است:

جمعِ قِلّه بر آن‌کس‌که نکو حال بُوَد　　**أَفْعُل** و **أَفْعِلَة** و **فِعْلَة** و **أَفْعٰال** بُوَد

۱ـ **أَفْعُل. مانند:** أَفْلُس(فَلس)، أَذْرُع(ذِراع)، أَرْجُل(رِجْل).

۲ـ **أَفْعِلَة. مانند:** أَرْغِفَة(رَغِیف)، أَجْنِحَة(جَناح)، أَخْبِیَة(خِباء).

۳ـ **فِعْلَة.** **مانند:** فِتْيَة(فَتَى)، نِسْوَة(مَرْأة).

۴ـ **أَفْعال.** **مانند:** أَظْفار(ظُفر)، أَقْلام(قَلَم)، أَعْلام(عَلَم).

جمع‌الکثره، *آن است‌که بر ده چیز و مافوق آن دلالت کند.* **مانند:**
نُجُوم(نَجم)، رِجال(رَجُل)، قُضاة(قاضِي).

۱۲ـ در تصغیر اسم مُرَکَّب، جزء اوّل مُصَغَّر می‌شود و جزء دوم به حال خود باقی می‌ماند. **مانند:** عَبْدُ اللّٰه ← عُبَيْدِ اللّٰه. ‖ مَعْدِي‌كَرِب ← مُعَيْدِي‌كَرِب. ‖ خَمْسَةَعَشَرَ ← خُمَيْسَةَعَشَرَ.

۱۳ـ هرگاه در وقت تصغیر اجتماع سه «یاء» رخ دهد «یاء» آخر را حذف کنند و چنانچه بعد از «یاء»، «تاء» تأنیث باشد، «یاء» را مفتوح نمایند. **مانند:**
عَطاء ← عُطَيْيَي ← عُطَيّ. ‖ إِداوَة ← أُدَيْيِيَة ← أُدَيَّة.
غاوِيَة ← غُوَيْيِيَة ← غُوَيَّة. ‖ مُعاوِيَة ← مُعَيْيِيَة ← مُعَيَّة.

تمرین

۱ـ کلمات زیر را مُصَغَّر کنید:

أَصْحاب عَبْدُاللّٰه مَوْثُوق مِنْدِيل مُشاوِر مَعادِن أَشْراف مِقْلاع
مَيْدان أَعْلام أَزْمِنَة كَبِير سَلِيم مُعَلِّم مَنْبَع رَسُول سُفَراء
شاعِر قَطِيع شابّ عُرْوَة جُمْلَة سَماء غَزال قاتِل تُجّار قُدّام
سَبُع ثَوْب قَبْل هِبَة إِسْم زَهْر دُرّ

۲ـ مُكَبَّر کلمات مُصَغَّر زیر را بنویسید:

مُنَيْقِير سُنَيْبِر مُكَيْتِب حُوَيْجِب أُصَيْبِع عُيَيْنَة فُخَيْذَة عُصَيَّة
جُسَيْم رُسَيِّلَة كُلَيْب رُكَيْب جُنَيْن وُرَيْثَة نُوَيْس دُوَيْرَة خُدَيْد
فُوَيْق جُذَيْر قُوَيْم بُنَيّ

۱۵ـ اسم مَنْسُوب

اسم مَنْسُوب، اسمی‌است‌که بر نسبت شخص یا حیوان یا مکان یا چیزی دلالت کند. برای ساختن آن «یاء» مشدّد را که «یاء» نسبت نام دارد به آخر اسم مورد نظر می‌افزایند. **مانند:** مُحَمَّدٌ ← مُحَمَّدِيّ. ‖ ثَعْلَبٌ ← ثَعْلَبِيّ. ‖ بَغْدادُ ← بَغْدادِيّ. ‖ تُرابٌ ← تُرابِيّ.

قواعد مهمّ نسبت

مهمّترین قواعد و تغییراتی‌که در هنگام منسوب نمودن اسمها رخ می‌دهد، به شرح زیر است:

۱ـ «تاء» تأنیث «ة»، علامت تثنیه «انِ ـ یْنِ» و علامت جمع «ونَ ـ یْنَ» و «ات»، در حال نسبت از آخر اسم حذف می‌گردد. **مانند:**

مُسْلِمَةٌ، مُسْلِمانِ، مُسْلِمَیْنِ، مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِینَ، مُسْلِماتٌ ← مُسْلِمِيّ.

یادآوری:

اسماء مُلحَق به مثنّیٰ و جمع نیز همین حکم را دارا است. **مانند:**

اِثْنَیْنِ ← اِثْنِيٌّ یا ثَنَوِيٌّ. ‖ عِشْرِینَ ← عِشْرِيٌّ. ‖ أَرْبَعِینَ ← أَرْبَعِيٌّ.

۲ـ در منسوب کردن جمع مکسّر باید مفردش را نسبت داد، یعنی «یاء» را به آخر مفرد آن اضافه کرد، در صورتی‌که به صورت عَلَم در نیامده باشدکه در این‌صورت «یاء»، به آخر خودِ جمع مکسّر افزوده می‌شود. **مانند:**

جَواهِرٌ ← جَوْهَرِيٌّ. ‖ کُتّابٌ ← کاتِبِيٌّ. ‖ مَساجِدُ ← مَسْجِدِيٌّ.

برخلاف: أَنْصارٌ ← أَنْصارِيٌّ. ‖ أَنْبارٌ ← أَنْبارِيٌّ. ‖ کِلابٌ ← کِلابِيٌّ.

یادآوری:

الف ـ جمع مکسّری که فاقد مفرد باشد، از قبیل: أَبابِیل و عَبادِید.

و یا این‌که از لفظ خود مفرد نداشته‌باشد، **مانند:** مَخاطِر، مَناجِذ ونِساء (جمعِ خَطَر، جُلْذ(موش کور، معروف به جُلْد) و اِمْرَأة). *به حال خود منسوب می‌گردد. پس در نسبت کلمات فوق‌الذّکر گویند:* أَبابِیلِيّ، عَبادِیدِيّ، مَخاطِرِيّ، مَناجِذِيّ، نِسائِيّ.

ب‌ـ بعضی از صرفیان مطلقاً منسوب کردن جمع مکسّر را جایز می‌دانند، و در نسبت: مَلائِکَة، مُلُوك وکَنائِس، *گویند:* مَلائِکِيّ، مُلُوکِيّ وکَنائِسِيّ.

۳ـ **الف** مقصوره، چنانچه در مرتبه‌ی سوم واقع باشد، به «**واو**» تبدیل می‌گردد.
مانند: عَصا ← عَصَوِيّ. || فَتَی ← فَتَوِيّ. || رَحَی ← رَحَوِيّ.

و در صورتی‌که در مرتبه‌ی چهارم قرار گیرد، حذف «**الف**» و تبدیل آن به «**واو**»، هر دو جایز می‌باشد، ولی تبدیل آن به «**واو**» زیباتر است. **مانند:** کُبْرَی ← کُبْرِيّ یا کُبْرَوِيّ. || مُوسَی ← مُوسِيّ یا مُوسَوِيّ. || عِیسَی ← عِیسِيّ یا عِیسَوِيّ.

و چنانچه **الف** مقصوره زاید باشد، یا در مرتبه‌ی پنجم کلمه یا بیشتر واقع شود، می‌توان «**الف**» را حذف و یا آن را به «**واو**» بدل کرد، ولی حذف آن بهتر است. **مانند:** حُبْلَی ← حُبْلِيّ یا حُبْلَوِيّ. || زِفْرَی ← زِفْرِيّ یا زِفْرَوِيّ. || مُرْتَضَی ← مُرْتَضِيّ یا مُرْتَضَوِيّ. || مُصْطَفَی ← مُصْطَفِيّ یا مُصْطَفَوِيّ. || مُسْتَشْفَی ← مُسْتَشْفِيّ یا مُسْتَشْفَوِيّ.

یادآوری:

در اسم مقصوری‌که «الف» آن زاید باشد، وجه دیگری نیز جایز است و آن این است‌که می‌توان قبل از «واو»، الفی اضافه کرد. **مانند:**

حُبْلَی ← حُبْلاوِيّ. || طُوبَی ← طُوباوِيّ. || دُنْیا ← دُنْیاوِيّ.

٤ـ هرگاه اسم ممدود، همزه‌ی آن زاید باشد در حال نسبت، همزه به «**واو**» تبدیل می‌گردد. **مانند:** صَحْراء ← صَحْراوِيّ. || صَفْراء ← صَفْراوِيّ. || بَیْضاء ←

بَیْضاوِيّ.

و چنانچه همزه‌ی اسم ممدود اصلی باشد ثابت می‌ماند. **مانند:**

قُرّاء ← قُرّائِيّ. || اِبْتِداء ← اِبْتِدائِيّ. || إِنْشاء ← إِنْشائِيّ.

یادآوری:

همزه‌ی اسم ممدود وقتی زاید است‌که قبل از الفی که پیش از آن است، سه‌حرف اصلی باشد. **مانند:** سَوْداء(س. و. د)، صَحْراء(ص. ح. ر).

برخلاف: اِبْتِداء(ب. د)، إِنْشاء(ن. ش)، سَماء(س. م).

و چنانچه همزه‌ی اسم ممدود، بدل از حرف علّه باشد، اثبات و تبدیل آن به «واو»، هر دو جایز است. **مانند:**

سَماء ← سَمائِيّ یا سَماوِيّ(اصل‌آن: سمو).

کِساء ← کِسائِيّ یا کِساوِيّ(اصل‌آن: کسو).

هِجاء ← هِجائِيّ یا هِجاوِيّ(اصل‌آن: هجو).

۵- اسم منقوص، اگر سه‌حرفی باشد، «یاء» آن در هنگام نسبت به «واو» قلب می‌شود و ماقبل آن «واو»، مفتوح می‌گردد. مانند:

اَلْعَمِي ← اَلْعَمَوِيّ. || اَلشَّجِي ← اَلشَّجَوِي.

و هرگاه اسم منقوص، چهارحرفی باشد می‌توان «یاء» آن را به «واو» قلب کرد و یا این‌که آن را حذف نمود، ولی حذف زیباتر باشد. مانند: اَلْقاضِي ← اَلْقاضِيّ یا اَلْقاضَوِيّ. || اَلْهادِي ← اَلْهادِيّ یا اَلْهادَوِيّ. || اَلنّادِي ← اَلنّادِيّ یا اَلنّادَوِيّ.

و چنانچه اسم منقوص، پنج‌حرفی یا بیشتر باشد، «یاء» آن حذف می‌گردد. مانند:

اَلْمُشْتَرِي ← اَلْمُشْتَرِيّ. || اَلْمُسْتَعْلِي ← اَلْمُسْتَعْلِيّ.

۶- هرگاه اسمی مختوم به «یاء» مشدّد باشد، اگر پیش از آن یك حرف وجود داشته‌باشد، «یاء» اوّل به اصل خود برمی‌گردد و «یاء» دوم به «واو» بدل می‌شود. مانند:

حَيٌّ(حیی) ← حَیَوِيّ. || طَيٌّ(طوي) ← طَوَوِيّ.

و هرگاه پیش از «یاء» مشدّد، دو حرف وجود داشته‌باشد «یاء» اوّل را حذف و «یاء» دوم را به «واو» بدل می‌کنند و حرف دوم کلمه مفتوح می‌گردد. **مانند:**

نَبِيّ ← نَبَوِيّ. || غَنِيّ ← غَنَوِيّ. || عَلِيّ ← عَلَوِيّ.

و چنانچه قبل از «یاء» مشدّد، سه حرف یا بیشتر باشد، در صورتی‌که «یاء» جزو حروف اصلی کلمه باشد، می‌توان یکی از دو «یاء» را حذف و «یاء» دیگر را به «واو» بدل نمود و یا این‌که هر دو «یاء» را حذف کرد. **مانند:**

مَرْمِيّ ← مَرْمَوِيّ یا مَرْمِيّ. || مَبْنِيّ ← مَبْنَوِيّ یا مَبْنِيّ.

و در صورتی‌که «یاء»، جزو حروف اصلی کلمه نباشد، کلمه به حال خود باقی می‌ماند، یعنی «یاء» را حذف می‌کنند و منسوب و غیر منسوبِ چنین کلماتی دارای وزن و لفظ واحدی است. **مانند:**

كُرْسِيّ ← كُرْسِيّ. || شَافِعِيّ ← شَافِعِيّ. || نَجَاتِيّ(اسم مردی است) ← نَجَاتِيّ.

یادآوری:

در صورتی‌که در آخر کلمات مختوم به «یاء» مشدّد، «تاء» تأنیث باشد، دوباره تابع حکم مذکور در فوق است. **مانند:** عَلِيَّة ← عَلَوِيّ. || أُمَيَّة ← أُمَوِي(با فتح همزه نیز آمده‌است).

۷ـ اسم‌هایی‌که ظاهراً دو حرفی است و حرف سوم آنها حذف شده است، در صورتی‌که حرف محذوف در حال تثنیه و جمع برگردد، در حال نسبت نیز وجوباً باید برگردانده شود. **مانند:** أَبٌ(ابو) ← أَبَوِيّ. || أَخٌ(اخو) ← أَخَوِيّ.

و چنانچه در حال تثنیه و جمع، حرف محذوف برگردانده نشود، جایز است‌که آن را برگرداند و یا ترک کرد. **مانند:** يَدٌ(یدی) ← يَدَوِيّ یا يَدِيّ. || دَمٌ(دمی) ← دَمَوِيّ یا دَمِيّ.

یادآوری:

اگر حرف محذوف، عوضی داشته‌باشد و عوض آن، «الف» باشد می‌توان همزه را اثبات و حرف محذوف برگردانده نشود، و یا این‌که همزه را حذف و حرف محذوف را

برگردانند. **مانند:** اِسْمٌ(سمو) ← اِسْمِيّ یا سَمَوِيّ. ‖ اِبْنٌ(بنو) ← اِبْنِيّ یا بَنَوِيّ.

و چنانچه عوض حرف محذوف، «تاء» باشد آن را حذف و محذوف را وجوباً برمی‌گردانند. **مانند:** لُغَة(لغو) ← لُغَوِيّ. ‖ سَنَة(سنو) ← سَنَوِيّ.

۸ـ «واو» و «یاء» از کلمات بر وزن فَعُولَة و فَعِيلَة ـ به شرط این‌که معتلّ‌العین یا مضاعف نباشد ـ حذف می‌گردد و ماقبل «واو» و «یاء»، مفتوح می‌شود. **مانند:**

شَنُوئَة ← شَنَئِيّ. ‖ حَنِيفَة ← حَنَفِيّ. ‖ مَدِينَة ← مَدَنِيّ.

برخلاف: جَلِيلَة ← جَلِيلِيّ. ‖ طَوِيلَة ← طَوِيلِيّ.

که یکی مضاعف، و دیگری معتلّ‌العین است.

یادآوری:

اثبات «یاء» در بعضی از الفاظ با وجود شرایط حذف، شاذّ و نادر است. از قبیل:

طَبِيعَة ← طَبِيعِيّ. ‖ سَلِيقَة ← سَلِيقِيّ.

۹ـ «یاء» از کلمات بر وزن فُعَيْلَة ـ به شرط این‌که مضاعف نباشد ـ حذف می‌گردد. **مانند:** جُهَيْنَة ← جُهَنِيّ. ‖ قُطَيْبَة ← قُطَبِيّ.

برخلاف: أُمَيْمَة ← أُمَيْمِيّ، که مُضاعَف می‌باشد.

یادآوری:

گاهی «یاء» از کلمه‌ی بر وزن فُعَيْل حذف می‌شود. **مانند:**

قُرَيْش ← قُرَشِيّ. ‖ فُقَيْم ← فُقَمِيّ.

۱۰ـ در نسبت أعلام مُرَکَّب، سه وجه جایز است:

الف ـ جزء دوم را حذف و «یاء» نسبت به آخر جزء اوّل اضافه شود. **مانند:**

بَعْلَبَكّ ← بَعْلِيّ. ‖ دَيْرُالْقَمَر ← دَيْرِيّ. ‖ تَأَبَّطَ شَرّاً ← تَأَبَّطِيّ.

ب ـ جزء اوّل را حذف و «یاء» نسبت به آخر جزء دوم ملحق شود. **مانند:**

مَعْدِي كَرِب ← كَرِبِيّ. ‖ عَبْدُالْمَناف ← مَنافِيّ. ‖ تَأَبَّطَ شَرّاً ← شَرِّيّ.

ج- هیچ جزئی را حذف نکنند و «یاء» را به آخر جزء دوم بیفزایند. **مانند:** فِیرُوزآبَاد ← فِیرُوزآبَادِيّ. || عَيْنُإبِل ← عَيْنُإبِلِيّ. || تَأَبَّطَشَرّاً ← تَأَبَّطَشَرِّيّ.

یادآوری:

گاهی نیز «یاء» نسبت را به آخر هر دو جزء می‌افزایند. **مانند:**
مَعْدِي‌كَرِب ← مَعْدِيّ‌كَرِبِيّ.

۱۱- هر اسمی که ثلاثی و مکسورالعین باشد، حرف دوم آن در هنگام نسبت مفتوح می‌گردد. **مانند:** نَمِر ← نَمَرِيّ. || كَبِد ← كَبَدِيّ. || مَلِك ← مَلَكِيّ.

۱۲- هرگاه حرف پیش از حرف آخر کلمه، «یاء» مشدّد مکسور باشد، در هنگام نسبت «یاء» دوم را حذف می‌کنند. **مانند:**
سَيِّد ← سَيْدِيّ. || مَيِّت ← مَيْتِيّ. || مُبَيِّن ← مُبَيْنِيّ.
برخلاف: مُهَيَّم ← مُهَيَّمِيّ. || مُبَيَّن ← مُبَيَّنِيّ.
که اسم مفعول می‌باشند و «یاء» مشدّد آنها مفتوح است نه مکسور.

یادآوری:

*۱- گاهی سَماعاً قبل از «یاء» نسبت، «**الف و نونی**» برای تعظیم و بزرگداشت، اضافه می‌شود.* **مانند:** نَفْس ← نَفْسانِيّ. || عَقْل ← عَقْلانِيّ. || رُوح ← رُوحانِيّ. || رَبّ ← رَبّانِيّ.

۲- کلماتی وجود دارد که بدون «یاء» نسبت بر نسبت چیزی دلالت دارند که اکثر بر وزن فَاعِل *یا* فَعَّال *هستند.* **مانند:** تَامِر(خرمافروش)، لَابِن(شیرفروش)، دَارِع(زره‌فروش)، تَابِل(ادویه‌فروش)، عَطَّار، بَقَّال، بَزَّاز، خَرَّاز، حَطَّاب(هیزم‌فروش)، حَدَّاد(آهنگر).

۳- هرگاه در آخر کلمه‌ای «تاء» تأنیث باشد و هنگام نسبت با برداشتن «تاء» موجب التباس با کلمات دیگری شود، در این‌صورت قبل از «یاء» نسبت عوض آن واوی می‌افزایند. **مانند:** ثُوْرَة ← ثُوْرَوِيّ. حَوْزَة ← حَوْزَوِيّ.
که اگر «واو» اضافه نشود با منسوب کلمه‌ی «ثَوْر» و «حَوْز» ملتبس می‌گردند.

٤- کلمات زیر سَماعاً در حال نسبت به صورت زیر بکار رفته‌اند:

قَرَوِيٌّ(قَرْيَة). || أُمَوِيٌّ(أُمَيَّة). || بَدَوِيٌّ(بادِيَة). || بَحْرانِيٌّ(بَحْرَيْن). || رازِيٌّ(رَيْ). || مَرْوَزِيٌّ(مَرْو). || صَنْعانِيٌّ(صَنْعاء). || طائِيٌّ(طَيّ). || عَبْشَمِيٌّ(عَبْدُشَمْس). || عَبْدَلِيٌّ(عَبْدُالله). || مَرْقُسِيٌّ(اِمْرُؤُالْقَيْس). || نُباطِيٌّ(أَنْباط). || نَصْرانِيٌّ(ناصِرَة). || يَمانِيٌّ(يَمَن). || عَبْدَرِيٌّ(عَبْدُالدّار). || رُبُوبِيٌّ(رَبّ). || حَضْرَمِيٌّ(حَضْرَمَوْت). || ثَقَفِيٌّ(ثَقِيف). || أَنافِيٌّ(أَنْف).

تمرین

۱ـ منسوب کلمات زیر را بنویسید:

اِمْرُؤُالْقَيْس أَبُوالْخَطّاب فِيرُوزآباد اِطِّلاعات مُدَرِّسُونَ مُهاجِرِينَ
سِيسْتان أَسْتَرآباد خُرَّمْشَهْر عَبْدُالله مُرْتَضَى كَنِيسَة حُبارَى
اِنْجِلاء مُجْتَبَى بَيْضاء فَرَنْسا مُنْحَنٍ طُفَيْل شَرِيف شَهْلاء رَبِيبَة
مَعْنَى مَوْلَى جَعْفَر سُفْلَى زَرْقاء بَصْرَة بَدِيهَة لُبْنان قُصْوَى
مَدِينَة خَضْراء ذِكْرَى شُعَداء صَفْراء كَتِف عُلْيا هُدَى صَيِّب
بَدِيل بَيْداء جَزِيرَة حَمْراء مِصْر كُوفَة عادَة سَماء مَكَّة عَلِيّ
صِلَة صَبا تَقِيّ شَفَة رِضا عُلُوّ ثَدْي ثَرَى وَفاء عالٍ
نَدَى بَلاء كُرَة جَرّ نادٍ رِبا زِيّ

۲ـ غیرمنسوب اسماء و کلمات زیر کدام است:

اِثْنَيْعَشَرِيّ اِعْتِصامِيّ مُسْتَسْقِيّ إِسْكَنْدَرِيّ جَمْشِيدِيّ مُسْتَوْفِيّ
جِسْمانِيّ مِيثاقِيّ عُثْمانِيّ عاطِفِيّ عَقْلانِيّ شُبْراوِيّ طَبِيعِيّ
مَعْنَوِيّ بَلْعَمِيّ صَيْفِيّ مَثْنَوِيّ صَفَوِيّ حَدِيقِيّ فاطِمِيّ ساوَجِيّ
أَفْغانِيّ هادَوِيّ مَرْوَزِيّ سُوقِيّ حَضَرِيّ سارَوِيّ رُباعِيّ مانَوِيّ
رَضَوِيّ هِجْرِيّ عَلَوِيّ ثُلاثِيّ لُغَوِيّ شَتَوِيّ جَنَّتِيّ عُلْوِيّ قَرَوِيّ
نَوَوِيّ نَبَوِيّ رازِيّ بَلَوِيّ

اسم نَکِرَه و مَعْرِفَه

اسم نَکِرَه، اسمی‌است‌که بر چیز معیّنی دلالت نمی‌کند و شامل اشیاء همنام خود می‌گردد. **مانند:** رَجُلٌ، اِمْرَأةٌ، وَلَدٌ، أَسَدٌ، زَهْرَةٌ، شَجَرَةٌ، دٰارٌ، قَلَمٌ، مَدِينَةٌ، مَدْرَسَةٌ.

اسم مَعْرِفَه، اسمی‌است‌که بر چیز معیّنی دلالت می‌کند و شامل اشیاء همنام خود نمی‌گردد. **مانند:** زَيْدٌ، إِسْمٰاعِيلُ، فٰاطِمَةُ، زَيْنَبُ، اَلرَّجُلُ، اَلشَّجَرَةُ، اَلْقَلَمُ، اَلْمَدِينَةُ، أَنَا، أَنْتَ، هُوَ، هٰذٰا، ذٰلِكَ، اَلَّذِي، اَلَّذِينَ.

اسم مَعْرِفَه، **هفت‌تا** و عبارتند از:

۱ـ عَلَم ۲ـ مَعْرِفَه به «ال» ۳ـ ضمیر ٤ـ اسم اشاره ٥ـ اسم موصول ٦ـ مُنادیٰ ۷ـ مضاف به مَعْرِفَه.

اسم عَلَم

عَلَم را به اقسام گوناگونی تقسیم کرده‌اند. از جمله:

نام، کنیه، لقب، مُرْتَجَل، مَنْقول، بَسیط، مُرکَّب، شخصی، جنسی، عَلَم بالغلبه.

نام یا اسم، آن است‌که در اصل نامگذاری، برای شخص یا چیز معیّنی گذاشته شده است. **مانند:** خالِدٌ، عَلِيٌّ، فاطِمَةُ، سُعادُ.

کنیه، آن است‌که با یکی از واژه‌های: «أَبٌ، أُمٌّ، اِبْنٌ، بِنْتٌ» آغاز گردد. **مانند:** أَبُوحَيّان، أَبُوالْعَلاء، أَبُوبَكْرٍ، أُمُّهانِئ، أُمُّكُلْثُوم، أُمُّقَيْس، اِبْنُعَساكِر، اِبْنُالْعَرَبِي، اِبْنُسِيناء، بِنْتُالْهُدَىٰ، بِنْتُالنُّعْمان، بِنْتُالشّاطِئ.

لقب، آن است‌که بر مدح یا ذمّ مُسمّای خود دلالت کند. **مانند:**

جَمالُالدِّين، سَيْفُالدَّوْلَة، ناقِص، حَمّار.

مُرْتَجَل، آن است‌که همیشه عَلَم بوده و هرگز به عنوان غیرعَلَم بکار نرفته باشد. **مانند:**

زَيْدٌ، عَمْرٌو، سُعادُ، زَيْنَبُ.

مَنْقول، آن است‌که قبلاً عَلَم نبوده و بعداً به عنوان عَلَم بکار رفته باشد. **مانند:**

فَضْل، زَيْن، حَمْد، و ...

أَسَد، كاوُوس، نَرْجِس، و ...

يَحْيَىٰ، أَحْمَد، يَشْكُر، و ...

حارِث، مُحَمَّد، حَمّاد، و ...

تَأَبَّطَشَرّاً، جادَ الْحَقّ، جادَ الْمَوْلَىٰ، و ...

که به ترتیب منقولند از: مصدر، اسم‌جنس، فعل، صفت، جمله، و ...

بَسیط یا مفرد، آن است‌که از دو کلمه یا بیشتر درست نشده باشد. **مانند:**

سَعِيد، سَعْد، أَسْعَد، أَحْمَد، عَبّاس.

مُركَّب، آن است‌که از دو کلمه یا بیشتر درست شده باشد. **مانند:**

عَبْدُاللّٰه، سِيبَوَيْهِ، صَلاحُالدِّين، سَعِيدباشا.

شخصی، آن است‌که در اصل برای یك نفر وضع شده و سپس برخی از افراد

همجنس در تسمیه‌ی بدان شرکت جسته‌اند. **مانند:** خالِد، سَعِید، سُعاد، هِنْد.

جنسی، آن است‌که به‌طور سَماع، عَلَم برای یك جنس شده است. مانند:

أَبُوجَعْدَة(برای گرگ). || أُمُّعامِر(برای کفتار). || أَبُوأَيُّوب(برای شتر). || أُمُّقَشْعَم(برای مرگ). || أُسامَة(برای شیر). || كِسْرَى(برای پادشاهان ایران). || قَيْصَر(برای پادشاهان روم). || خاقان(برای پادشاهان چین). || تُبَّع(برای پادشاهان یمن). || نَجّاشِيّ(برای پادشاهان حبشه). || فِرْعَوْن(برای پادشاهان مصر). || ثُعالَة(برای روباه). || بُرَّة(برای جنس گندم). || فَجارِ(برای جنس گناهان). || حَمادِ(برای جنس سپاس و ستایش).

عَلَم بالغلبه، آن است‌که مضاف به اسم معرفه‌ای، و یا این‌که اسم مقترن به «ال»، تنها به فردی از جنس خود اختصاص پیدا کند. مانند:

اِبْنُ‌عَبّاس، اِبْنُ‌عُمَر، اِبْنُ‌مالِك، و ... اَلْعَقَبَة، اَلْمَدِينَة، اَلْأَلْفِيَّة، اَلْكِتاب.

یادآوری:

انواع اسم عَلَم، اغلب متداخل و بیشتر دودو در برابر هم قرار می‌گیرند.

مَعْرِفَه به ال

مَعْرِفَه به «ال»، اسم نکره‌ای است‌که حرف تعریف «ال» به اوّل آن افزوده باشند.
مانند: اَلْقَلَمُ، اَلْكِتابُ، اَلْفَرَسُ، اَلرَّجُلُ، اَلْمَرْأَةُ[1].

---

(۱)ـ حرف «ال» سه نوع است: ۱ـ اصلی ۲ـ زائد ۳ـ موصول.

۱ـ اصلی، آن است که مفید تعریف است. **مانند:** اَلدَّفْتَر، اَلْحَجَر.

۲ـ زائد، آن است مفید تعریف نمی‌باشد. و آن دو قسم است:

الف. لازمه: که به اول الفاظی افزوده شده است که هرگز بدون «ال» شنیده نشده‌اند. **مانند:** اَلسَّبْت، اَلْآنَ، اَللّات.

ب. غیر لازمه: که به اول عَلَم منقول یا حال یا تمییز افزوده می‌گردد. **مانند:** اَلْفَضْل، اَلْقاسِم، اَلْمَنصُور، اَلْعَبّاس، اُدْخُلوا الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، طِبْتَ النَّفْسَ.

۳ـ موصول، آن است که به اول اسم فاعل یا اسم مفعول افزوده می‌گردد. **مانند:** جاءَ الْمُنْتَصِرُ، أَكْرَمْتُ الْمَنْصُورَ. یَعنی: جاءَ الَّذِي اَنْتَصَرَ، أَكْرَمْتُ الَّذِي نُصِرَ..

ضمیر

ضمیر، کلمه‌ای است‌که به‌جای اسم می‌نشیند و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. **مانند:** ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً وَأُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النّارِ﴾. (آل‌عمران:۱۰) || لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ، لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ. (نهج‌البلاغه) || ضَعْ فَخْرَكَ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ، وَاذْكُرْ قَبْرَكَ. (نهج‌البلاغه)

ضمیر بر دو قسم است: **مُنْفَصِل و مُتَّصِل.**

ضمیر مُنْفَصِل، آن است‌که به تنهایی دارای معنی بوده و جداگانه استعمال می‌شود. **مانند:** ﴿إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. (الفاتحة:٥) || لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ. || أَنْتَ مُواطِنٌ. || إِيّاهُ نَسْأَلُ أَنْ يُلْهِمَ أُمَّةَ إِيرانَ سَبِيلَ الرَّشادِ، وَإِنْ يَهْدِيَ إِيّاهُمْ طَرِيقَ السَّدادِ. || ما أَنَا مُهْمِلاً فِي دُرُوسِي.

ضمیر مُتَّصِل، آن است‌که به تنهایی دارای معنی نبوده و جداگانه بکار نمی‌رود. **مانند:** ﴿رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً﴾. (الاسراء:٦٦) || ﴿وَلَوْ تَرىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَسَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا مُوقِنُونَ﴾. (السجدة:١٢) || مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شاوَرَ الرِّجالَ شارَكَها فِي عُقُولِها.

ضمیر مُنْفَصِل، بر دو قسم است: **مرفوع و منصوب.**

ضمایر مُنْفَصِل مرفوع در محلّ رفع بکار می‌روند یا این‌که بعد از «إِلّا» قرار می‌گیرند، و آنها **دوازده‌تا** و عبارتند از: «أَنَا، نَحْنُ، أَنْتَ، أَنْتِ، أَنْتُما، أَنْتُمْ، أَنْتُنَّ، هُوَ، هِيَ، هُما، هُمْ، هُنَّ». **مانند:** أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. || هُوَ نائِمٌ. || ما نائِمٌ إِلّا هُوَ. || ﴿اَللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾. (البقرة: ٢٥٥)

ضمایر مُنْفَصِل منصوب در محلّ نصب بکار می‌روند[1]. آنها نیز **دوازده‌تا** و

---

(۱)ـ ضمیر منفصل، در محلّ جرّ بکار نمی‌رود. گاهی ـ برخلاف اصل ـ ضمیر رفع را در محلّ ضمیر جرّ بکار برده‌اند. **مانند:** ما أَنَا كَأَنْتَ، وَلا أَنْتَ كَأَنَا.

عبارتند از: «إِيَّايَ، إِيَّانا، إِيَّاكَ، إِيَّاكِ، إِيَّاكُما، إِيَّاكُم، إِيَّاكُنَّ، إِيَّاهُ، إِيَّاها، إِيَّاهُما، إِيَّاهُمْ، إِيَّاهُنَّ». **مانند:** ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾. (یوسف: ٤٠) || ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾. (العنکبوت:٥٦) || ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾. (الأنعام: ١٥١) || ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾. (العنکبوت: ٦٠) || إِيَّاكَ وَكُلَّ أَمْرٍ يُعْتَذَرُ مِنْهُ. (حدیث نبوی) || إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ، فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ، وَمَذَلَّةٌ بِالنَّهارِ. (حدیث نبوی)

ضمیر مُتَّصِل، بر سه قسم است: **۱ـ مرفوع ۲ـ منصوب ۳ـ مجرور**

ضمیرهای مُتَّصِل مرفوع، در محل رفع قرار می‌گیرند و **یازده‌تا** و عبارتند از:

«تُ، نا، تَ، تِ، تُما، تُم، تُنَّ، ا، و، نَ، ي». **مانند:** نَصَرْتُ، نَصَرْنا، نَصَرْتَ، نَصَرْتِ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُمْ، نَصَرْتُنَّ، نَصَرا، نَصَرُوا، نَصَرْنَ، اُنْصُري.

﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾. (البقرة: ٢٨٢) || ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾. (آل‌عمران:٤٣) || ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾. (الأحزاب: ٣٢) || ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾. (آل‌عمران:٥٣) || ﴿وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ﴾. (الشوریٰ: ١٥)

ضمیرهای مُتَّصِل منصوب، در محل نصب قرار می‌گیرند و **دوازده‌تا** و عبارتند از:

«ي، نا، كَ، كِ، كُما، كُم، كُنَّ، هُ، ها، هُما، هُمْ، هُنَّ». **مانند:** ضَرَبَني، ضَرَبَنا، ضَرَبَكَ، ضَرَبَكِ، ضَرَبَكُما، ضَرَبَكُمْ، ضَرَبَكُنَّ، ضَرَبَهُ، ضَرَبَها، ضَرَبَهُما، ضَرَبَهُمْ، ضَرَبَهُنَّ. || ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ﴾. (ابراهیم: ٤٠) || ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾. (البقرة:١٥٢) || ﴿لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾. (آل‌عمران: ١٥٤) || ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۞ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ۞ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ۞﴾. (الإنفطار: ٦-٨) || ﴿وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾. (النساء: ٨٦)

ضمیرهای مُتَّصِل مجرور، در محل جرّ قرار می‌گیرند و **دوازده‌تا** و عبارتند از:

«ي، نا، كَ، كِ، كُما، كُمْ، كُنَّ، هُ، ها، هُما، هُمْ، هُنَّ». **مانند:** كِتابِي، كِتابُنا، كِتابُكَ، كِتابُكِ، كِتابُكُما، كِتابُكُمْ، كِتابُكُنَّ، كِتابُهُ، كِتابُها، كِتابُهُما، كِتابُهُمْ،

كِتَابُهُنَّ. ‖ ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ﴾. (آل‌عمران: ۵۱) ‖ ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾. (الجاثية: ۲۹) ‖ ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾. (النمل: ۱۹)



یادآوری:

۱ـ اگر در لابلای جملات یا این‌که در آخر کلمات، ضمیر مشاهده گردد، آن را بارز، و اگر مشاهده نشود، آن را مُسْتَتِر می‌گویند. **مانند:** اِفْهَمْ دَرْسَكَ.

*۲ـ هرگاه «یاء» متکلّم، به آخر فعل یا اسم الفعل، یا این‌که «مِنْ» و «عَنْ» افزوده شود، واجب است **نون وقایه**، میان یاءمتکلّم و چنین واژه‌هایی افزوده شود.* **مانند:**

﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾. (طه: ۱۱۴) ‖ ﴿وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾. (یوسف: ۱۰۱) ‖ وَالِدِي أَدَّبَنِي. ‖ أَخِي يَضْرِبُنِي. ‖ لَا تَنْقُلْ هٰذَا الْخَبَرَ عَنِّي. ‖ لَا يَنَالُ الْيَأْسُ مِنِّي.

هرگاه «یاء» متکلّم، به آخر حروف مُشَبَّهَةبالفعل «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» و «لَدُنْ و قَدْ و قَطْ» *افزوده گردد، جایز است **نون وقایه** افزوده شود یا نشود.* **مانند:**

إِنَّنِي، إِنِّي، لَدُنِّي، لَدُنِي، قَدْنِي، قَدِي، قَطْنِي، قَطِي.

۳ـ یاءمتکلّم، اگر به آخر اسم مختوم به «الف» یا «یاء» افزوده شود، واجب است مفتوح گردد. **مانند:** مَوْلَايَ، عَصَايَ، قَاضِيَّ، بُنَيَّ.

در غیر این‌صورت می‌تواند ساکن یا مفتوح خوانده شود. **مانند:**

صَبْرِي، صَبْرِيَ. ‖ فَقْرِي، فَقْرِيَ.

۴ـ هاء ضمایر: «هُ، هُمٰا، هُمْ، هُنَّ»، مضموم خوانده می‌شوند، مگر این‌که ماقبل آنها مکسور و یا «یاء» ساکن باشد که در این‌صورت مکسور خواهند بود. **مانند:**

﴿فَلَمّٰا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ﴾. (یوسف: ۳۱) || ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً وَإِبْرٰاهِيمَ وَجَعَلْنٰا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَالْكِتٰابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ قَفَّيْنٰا عَلَىٰ آثٰارِهِمْ بِرُسُلِنٰا ﴿٢٧﴾﴾. (الحدید: ۲۶-۲۷) || اِجْتَمَعْتُ بِهِ وَبِأَخِيهِ.

۵ـ گاهی غیرِ ذوی‌العقول به‌جای ذوی‌العقول در نظر گرفته می‌شود و ضمیر ذوی‌العقول به‌جای ضمیر غیرِ ذوی‌العقول بکار می‌رود. **مانند:**

﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَعَشَرَ كَوْكَباً وَٱلشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سٰاجِدِينَ﴾. (یوسف: ۴)

۶ـ گاهی میان مبتدا و خبر، یا واژه‌هایی‌که در اصل مبتدا و خبر بوده و اینك به علّت وجود نواسخ چیز دیگری به‌شمارند، ضمیر مُنْفَصِلی ذکر می‌شودکه علاوه از تأکید معنی، خبر را نیز از صفت مشخّص می‌سازد. این واژه را ضمیر فصل یا ضمیر عِماد می‌گویند و خود محلّی از إعراب ندارد. **مانند:** ﴿فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾. (المائدة: ۱۱۷) || ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنٰا لِعِبٰادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنْدَنٰا لَهُمُ الْغٰالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾. (الصّافات: ۱۷۳-۱۷۱)

۷ـ وقتی‌که به آخر ضمیر «تُمْ» ضمیر منصوب، مُتَّصِل گردد، میم آن مضموم و بر اثر اشباع آن، «واوی» بوجود می‌آید. **مانند:** ضَرَبْتُمُوهُمْ، سَأَلْتُمُونِي، أَكْرَمْتُمُوهُمٰا.

تمرین

۱ـ ضمایر مُنْفَصِل و مُتَّصِل جملات زیر را مشخّص و شخص هریك را بیان دارید:

۱ـ هِيَ الْأُمَّةُ فَاعْمَلُوا لِمَصْلَحَتِهٰا.

۲ـ لَقَدْ حَفِظْتُنَّ كُلَّ دُرُوسِكُنَّ.

۳ـ نَحْنُ بَنٰاتُ الْمَدْرَسَةِ.

۴ـ أُكْتُبِي ٱلدَّرْسَ.

۵ـ أَنْتُمْ الْفٰائِزُونَ.

۶ـ صَبَبْتُ الْمٰاءَ.

۷ـ أَنْتَ سَأَلْتَنِي.

۸ـ هُمْ ذَكَرُونِي.

۹ـ رَفَعُوا الْبِنٰاءَ.

۲ـ ضمایر مُنْفَصِل آغاز جمله‌ها را از مذکّر به مؤنّث تبدیل کنید:

۱ـ أَنْتُمْ تَذْهَبُونَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

۲ـ أَنْتَ مُعَلِّمُ الْقَوَاعِدِ.

۳ـ هُمْ يَشْرَبُونَ الْمَاءَ.

۴ـ هُوَ يَحْفَظُ دَرْسَهُ.

۵ـ إِيَّاكُمْ أُنَادِي.

۶ـ إِيَّاكَ أَعْنِي.

۳ـ ضمیر مُسْتَتِر جملات زیر را بیان دارید:

۱ـ كَانَتْ تُعَلِّمُنَا دُرُوسَ النَّحْوِ.

۲ـ اِسْمَعْ مَا تَقُولُ الْمُعَلِّمَةُ.

۳ـ ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

۴ـ يَسِيرُ وَالرَّصِيفَ.

۵ـ سَأَحْفَظُ دَرْسِي.

۶ـ أَلْقِ مَا بِيَدِكَ.

۷ـ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.

اسم اشاره

اسم اشاره، واژه‌ای است‌که با آن به‌کسی یا حیوانی یا چیزی اشاره می‌کنند. **مانند:**
﴿هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾. (النمل: ۴۰) || ﴿إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً﴾. (الانسان:۲۷) || ﴿ذٰلِكَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾. (آل‌عمران: ۴۴) || ﴿قٰالَ يٰا قَوْمِ أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾. (الزخرف: ۵۱) || ﴿تِلْكَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِينَ لاٰ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلاٰ فَسٰاداً وَالْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾. (القصص:۸۳) || ﴿قٰالُوا إِنْ هٰذٰانِ لَسٰاحِرٰانِ يُرِيدٰانِ أَنْ يُخْرِجٰاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمٰا وَيَذْهَبٰا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلىٰ﴾. (طه:۶۳) || ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدٰاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَحِيمِ﴾. (الحديد:۱۹) || أَخَذَ الْعُصْفُورُ يَكُرُّ وَيَفِرُّ هُنٰا وَهُنٰاكَ.

اسم اشاره، بر دو قسم است: الف ـ اسم اشاره به مکان ب ـ اسم اشاره به غیر مکان.

الف ـ اسم اشاره به مکان، دارای پنج لفظ و عبارتند از:

«هُنٰا، هُنٰاكَ، هُنٰالِكَ، ثَمَّ، ثَمَّةَ».

«هُنٰا» برای مکان نزدیك و «هُنٰاكَ» برای متوسّط، و «هُنٰالِكَ و ثَمَّ و ثَمَّةَ» برای دور بکار برده می‌شود. **مانند:** جِئْنٰا مِنْ هُنٰا، وَذَهَبْنٰا مِنْ هُنٰاكَ إِلىٰ هُنٰالِكَ. || ﴿وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾. (البقرة: ۱۱۵)

یادآوری:

گاهی حرف تنبیه ها، به اوّل «هُنٰا» و «هُنٰاكَ» افزوده می‌شود. مانند:
﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ﴾. (المائدة: ۲۴) || ﴿يَقُولُونَ لَوْ كٰانَ لَنٰا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مٰا قُتِلْنٰا هٰاهُنٰا﴾. (آل‌عمران: ۱۵۴)

ب ـ اسم اشاره به غیر مکان، سه نوع است:

۱ـ اسم اشاره به نزدیك. **مانند:** هٰذٰا مُعَلِّمٌ. || هٰذٰانِ مُعَلِّمٰانِ. || هٰؤُلاٰءِ مُعَلِّمُونَ. ||

هٰذِهِ مُعَلِّمَةٌ. || هاتانِ مُعَلِّمَتانِ. || هٰؤُلاءِ مُعَلِّماتٌ.

الفاظ اسم اشاره به نزدیک، عبارتند از:

«ذا، ذِهِ، ذِي، تا، تِي، تِهِ، ذانِ، ذَيْنِ، تانِ، تَيْنِ، أُولاءِ، أُولَىٰ».

۲ـ اسم اشاره به متوسّط. مانند: ذاكَ تِلْمِيذٌ. || ذانِكَ تِلْمِيذانِ. || أُولٰئِكَ تَلامِيذُ.

الفاظ اسم اشاره به متوسّط، عبارتند از:

«ذاكَ، تِيكَ، ذانِكَ، ذَيْنِكَ، تانِكَ، تَيْنِكَ، أُولٰئِكَ».

۳ـ اسم اشاره به دور. مانند: ذٰلِكَ مُجْتَهِدٌ. || تِلْكَ مُجْتَهِدَةٌ. || أُولٰئِكَ مُجْتَهِداتٌ.

الفاظ اسم اشاره به دور، عبارتند از:

«ذٰلِكَ، تِلْكَ، ذانِكَ، ذَيْنِكَ، تانِكَ، تَيْنِكَ، أُولٰئِكَ».

به اسماء اشاره، سه حرف افزوده می‌شود: «هاء» تنبیه، «كَ» خطاب، و «ل».

اسم اشاره به نزدیک، بدون «ك» و «ل» بکار می‌رود و اغلب به اوّل آن «ها» افزوده می‌شود. مانند: هَذا، هٰذِهِ، هَذَيْنِ، هاتانِ، هاتَيْنِ، هٰؤُلاءِ.

وَغايَةُ هٰذِي ٱلدّارِ لَذَّةُ ساعَةٍ   وَيَعْقِبُها الْأَحْزانُ وَالْهَمُّ وَٱلنَّدَمُ
هٰذِي الْمَدائِنُ قَدْ خَلَتْ مِنْ أَهْلِها   بَعْدَ ٱلنِّظامِ وَهٰذِهِ الْأَهْرامُ

اغلب کاف تشبیه میان «ها» و «ذا» به کار می‌رود. مانند:

﴿فَلَمّا جاءَتْ، قِيلَ أَهٰكَذا عَرْشُكِ؟ قالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ﴾. (نمل:۴۲)

اسم اشاره به متوسّط، همیشه «ك» در آخر دارد، و گاهی نیز «ها» به اوّل آن افزوده می‌گردد. مانند: ذاكَ، تِيكَ، ذانِكَ، تانِكَ، أُولٰئِكَ.

رَأَيْتُ بَنِي غَبْراءَ لا يُنْكِرُونَنِي   وَلا أَهْلُ هاذاكَ ٱلطِّرافِ الْمُمَدَّدِ
وَهاتِيكَ دارُ الْأَمْنِ وَالْعِزِّ وَٱلتُّقىٰ   وَرَحْمَةُ رَبِّ ٱلنّاسِ وَالْجُودُ وَالْكَرَمُ

اسم اشاره به دور، همیشه «ل» و «ك» در آخر دارد. مانند:

﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً﴾. (آل‌عمران: ۱۳) || ذٰلِكَ، تِلْكَ، أُولالِكَ. || تِلْكَ آثارُنا تَدُلُّ عَلَيْنا.

أُولالِكَ قَوْمِي لَمْ يَكُونُوا أُشابَةً   وَهَلْ يَعِظُ ٱلضِّلِّيلَ إِلّا أُولالِكا

یادآوری:

۱ـ «الف» حرف «ها» در کتابت اغلب حذف می‌گردد، به‌ویژه هنگامی‌که نخستین حرف اسم اشاره‌ی بعد از آن، «ت و ه» نباشد. **مانند:** هٰذا، هٰؤُلاءِ.

۲ـ گاهی میان «ها» تنبیه و اسم اشاره‌ی به نزدیك، ضمیر مُنْفَصِل[1] آورده می‌شود. **مانند:**

هٰا أَنَا ذٰا. || هٰا أَنْتَ ذِي. || هٰا أَنْتُمٰا ذٰانِ. || هٰا نَحْنُ تٰانِ. || هٰا نَحْنُ أُولاٰءِ.

إِنَّ الْفَتَىٰ مَنْ يَقُولُ: هٰا أَنَا ذٰا   لَيْسَ الْفَتَىٰ مَنْ يَقُولُ: كٰانَ أَبِي

﴿هٰا أَنْتُمْ أُولاٰءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلاٰ يُحِبُّونَكُمْ﴾. (آل‌عمران: ۱۱۹)

گاهی نیز پیش از ضمیر مُنْفَصِل و بعد از آن، حرف «ها» ذکر می‌شود. **مانند:**

﴿هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ﴾. (محمّد: ۳۸) || ﴿هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُم عَنْهُمْ فِي الْحَيٰاةِ ٱلدُّنْيٰا فَمَنْ يُجٰادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً﴾. (النساء: ۱۰۹)

مطابقه‌ی اسم اشاره با مُشارٌإِلَيْه

اسم اشاره با مُشارٌإِلَيْه، در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، مطابقت می‌نماید. **مانند:** ﴿ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. (الأنعام: ۱۰۲) || طٰالِعْ هٰذٰا الْكِتٰابَ. || ذٰلِكَ الْكِتٰابُ مُفِيدٌ. || هٰذِهِ قِصَّةٌ جَمِيلَةٌ. || ذٰانِ صَدِيقٰانِ. || ذٰانِكَ بُرْهٰانٰانِ عَلَىٰ وُجُودِ تِلْكَ الْمَدِينَةِ. || هٰؤُلاٰءِ تُجّٰارٌ صٰادِقُونَ. || أُولٰئِكَ آبٰائِي. || أُولٰئِكَ أُمَّهٰاتُ الْجُنُودِ.

واژه‌های «أُولاٰءِ، أُولٰئِكَ، أُولاٰلِكَ» برای جمع مذکّر و مؤنّث و عاقل و غیر عاقل بکار می‌روند[2]. **مانند:** ﴿قٰالَ يٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾. (هود: ۷۸) || ﴿ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا هٰؤُلاٰءِ يَنْطِقُونَ﴾. (الانبیاء: ۶۵) || ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ﴾. (الحدید: ۱۹) || ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كٰانَ

---

(۱)ـ اغلب کاف تشبیه میان «ها» و «ذا» بکار می‌رود. **مانند:** ﴿فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ﴾. (النمل: ۴۲).

(۲)ـ برای غیر عاقل کمتر استعمال می‌گردند.

عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾. (الاسراء: ۳۶) || ﴿كُلّاً نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَهٰؤُلاٰءِ مِنْ عَطاٰءِ رَبِّكَ وَماٰ كاٰنَ عَطاٰءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾. (الاسراء: ۲۰)

یادآوری:

۱ـ برای جمع غیر عاقل، اسم اشاره‌ی مفرد مؤنّث بکار می‌رود. **مانند:**

هٰذِهِ الْكُتُبُ. || تِلْكَ الْجِباٰلُ.

۲ـ گاهی اسم اشاره‌ی بعید، به‌جای اسم اشاره‌ی قریب بکار می‌رود. **مانند:**

﴿قاٰلَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾. (یوسف: ۳۲) || ﴿الم ۞ ذٰلِكَ الْكِتاٰبُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ﴾. (البقرة: ۱ و ۲)

۳ـ گاهی هم اسم اشاره‌ی مفرد، به‌جای اسم اشاره‌ی مثنّیٰ یا جمع بکار می‌رود. **مانند:** ﴿لاٰ فاٰرِضٌ وَلاٰ بِكْرٌ عَوٰانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ﴾. (البقرة: ۶۸)

۴ـ حرف «ك» خطاب، که به آخر اسماء اشاره مُلحَق می‌گردد، اغلب همانند «ك» ضمیر در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با مخاطب خود مطابقت می‌نماید. **مانند:**

ذٰاكِ اَلتِّلْمِيذُ مُجْتَهِدٌ ياٰ مَرْيَمُ.
ذٰانِكَ اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ عَلِيُّ.
ذٰاكُماٰ اَلتِّلْمِيذُ مُجْتَهِدٌ ياٰ مَرْيَماٰنِ.
ذٰانِكُماٰ اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ عَلِيّاٰنِ.
ذٰاكُنَّ اَلتِّلْمِيذُ مُجْتَهِدٌ ياٰ مَرْيَماٰتُ[۱].
ذٰانِكُمْ اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ عَلِيُّونَ.
ذٰانِكِ اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ مَرْيَمُ.
ذٰانِكُمَا اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ مَرْيَماٰنِ.
ذٰانِكُنَّ اَلتِّلْمِيذٰانِ مُجْتَهِدٰانِ ياٰ مَرْيَماٰتُ.

---

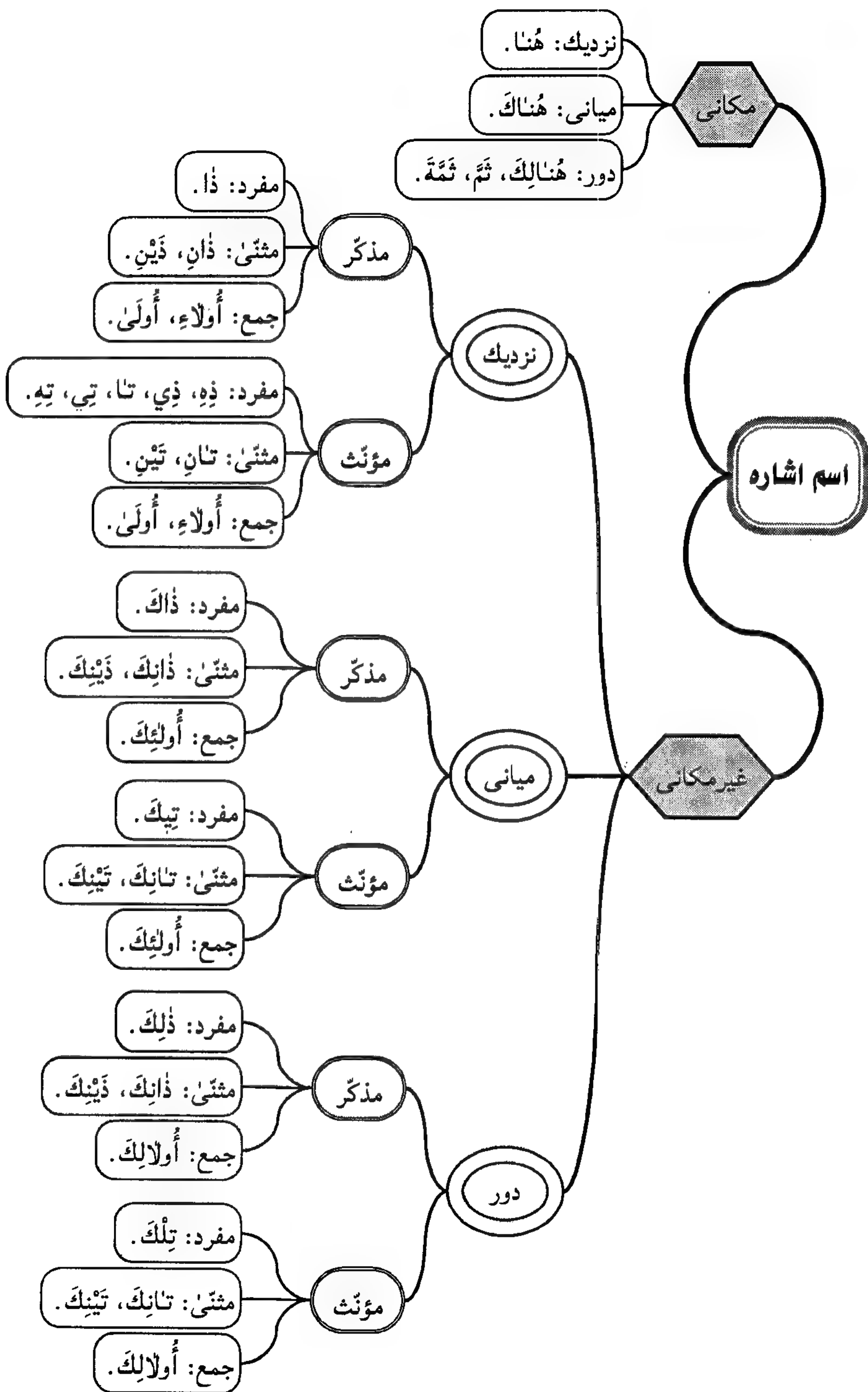
(۱)ـ همانگونه که از مثال‌ها برمی‌آید و در جدول نیز مشاهده می‌گردد، کاف خطاب مربوط به مخاطب، و ماقبل آن، یعنی اسم اشاره، مربوط به مشارٌ الیه می‌باشد.

مخاطب / مشارٌالیه		مذکّر: مفرد	مذکّر: مثنّیٰ	مذکّر: جمع	مؤنّث: مفرد	مؤنّث: مثنّیٰ	مؤنّث: جمع
مذکّر	مفرد	ذٰاكَ	ذٰاكُما	ذٰاكُمْ	ذٰاكِ	ذٰاكُما	ذٰاكُنَّ
	مثنّیٰ	ذٰانِكَ	ذٰانِكُما	ذٰانِكُمْ	ذٰانِكِ	ذٰانِكُما	ذٰانِكُنَّ
	جمع	أُولٰئِكَ	أُولٰئِكُما	أُولٰئِكُمْ	أُولٰئِكِ	أُولٰئِكُما	أُولٰئِكُنَّ
مؤنّث	مفرد	تِلْكَ	تِلْكُما	تِلْكُمْ	تِلْكِ	تِلْكُما	تِلْكُنَّ
	مثنّیٰ	تٰانِكَ	تٰانِكُما	تٰانِكُمْ	تٰانِكِ	تٰانِكُما	تٰانِكُنَّ
	جمع	أُولٰئِكَ	أُولَئِكُما	أُولَئِكُمْ	أُولَئِكِ	أُولَئِكُما	أُولَئِكُنَّ

گاهی هم «كَ» خطاب با مذکّر و مؤنّث به صورت مفتوح بیان می‌گردد و نشانه‌ی تثنیه و جمع نمی‌گیرد. **مانند:**

﴿خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ﴾. (المجادلة: ۱۲) || ﴿ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾. (البقرة: ۲۳۲)

۵ـ اسماء اشاره همه مبنی هستند. از جمله «ذٰانِ و تٰانِ» مبنی بر «الف»، و «ذَيْنِ و تَيْنِ» مبنی بر «یاء» می‌باشند.


اسم اشاره
مکانی
نزدیک: هُنا.
میانی: هُناكَ.
دور: هُنالِكَ، ثَمَّ، ثَمَّةَ.
غیرمکانی
نزدیک
مذکّر
مفرد: ذا.
مثنّیٰ: ذانِ، ذَیْنِ.
جمع: أُولاءِ، أُولَیٰ.
مؤنّث
مفرد: ذِهِ، ذِي، تا، تِي، تِهِ.
مثنّیٰ: تانِ، تَیْنِ.
جمع: أُولاءِ، أُولَیٰ.
میانی
مذکّر
مفرد: ذاكَ.
مثنّیٰ: ذانِكَ، ذَیْنِكَ.
جمع: أُولئِكَ.
مؤنّث
مفرد: تِيكَ.
مثنّیٰ: تانِكَ، تَیْنِكَ.
جمع: أُولئِكَ.
دور
مذکّر
مفرد: ذٰلِكَ.
مثنّیٰ: ذانِكَ، ذَیْنِكَ.
جمع: أُولالِكَ.
مؤنّث
مفرد: تِلْكَ.
مثنّیٰ: تانِكَ، تَیْنِكَ.
جمع: أُولالِكَ.

تمرین

اسم‌های اشاره‌ی عبارات زیر و نوع هر یك را بیان دارید:

۱- ﴿وَتِلْكَ الْأَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ﴾. (آل‌عمران: ۱۴۰)

۲- ﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. (الأعراف: ۴۳)

۳- إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مَرْضِيّاً عَنْكَ فَلا تُصاحِبْ ذٰلِكَ الْجاهِلَ وَلا تَسْعَ إِلَى تِلْكَ الْأَماكِنِ.

۴- أَفْلَتَ عُصْفُورٌ وَشَرَدَ بَيْنَ هاتِيكَ الْخُيُوطِ الْكَتّانِيَّةِ، فَكَأَنَّهُ عَلِقَ فِي شِباكِها.

۵- ثَمَّةَ شَواهِدُ شِعْرِيَّةٌ تُنْبِئُ عَنِ الصِّناعَةِ الْفَنِّيَّةِ فِي الشِّعْرِ الْجاهِلِيِّ.

۶- لَيْسَ مِنْ مِهْنَةٍ حَقِيرَةٍ، بَلْ هُنالِكَ أُناسٌ حَقِيرُونَ.

۷- كانَ فِي تِلْكَ الْقُرَى وَهاتِيكَ الْجِهاتِ قُصُورٌ.

۸- تِلْكَ الْمُؤَلَّفاتُ أَسْهَمَتْ فِي بِناءِ الْحَضارَةِ.

۹- اِرْكَبْ ذاكَ الْحِصانَ أَوْ تِيكَ النّاقَةَ.

۱۰- إِنَّ هاتَيْنِ الْأُخْتَيْنِ تُحِبّانِ الْمَدْرَسَةَ.

۱۱- إِنَّ هٰؤُلاءِ الشَّبابَ مَصابِيحُ الْأُمَّةِ.

۱۲- أَصْبَحَ هٰذانِ صَدِيقَيْنِ مُخْلِصَيْنِ.

۱۳- خُذْ ذٰلِكَ الْقَلَمَ أَوْ تِلْكَ الدَّواةَ.

۱۴- نَزَلَ قَحْطٌ وَجَدَبَ ذاكَ الْعامُ.

۱۵- مَكَثْتُ هُنالِكَ عِدَّةَ سَنَواتٍ.

۱۶- ذٰلِكُما أَخُوكُما يا تِلْمِيذانِ.

۱۷- ذٰلِكُنَّ أَخُوكُنَّ يا تِلْمِيذاتُ.

۱۸- ذٰلِكُمُ الْكِتابُ يا رِجالُ.

۱۹- نَجَحَتْ هاتانِ الْفَتاتانِ.

۲۰- ذٰلِكُنَّ الْكِتابُ يا نِساءُ.

۲۱- ذٰلِكُمْ أَخُوكُمْ يا تَلامِيذُ.

۲۲- مَرَرْتُ بِهاتَيْنِ الْفَتاتَيْنِ.

۲۳- تِلْكُما امْرَأَةٌ يا رَجُلانِ.

۲۴- هُنالِكَ حَفِظْنَا الدَّرْسَ.

۲۵- ذٰلِكَ أَخُوكِ يا تِلْمِيذَةُ.

۲۶- رَأَيْتُ هٰذَيْنِ الطّالِبَيْنِ.

۲۷- هُناكَ مَصْنَعُ الزُّجاجِ.

۲۸- مَكَثْتُ هُناكَ أُسْبُوعاً.

۲۹- جاءَ هٰذانِ الطّالِبانِ.

۳۰- ذٰلِكَ الرَّجُلُ يا امْرَأَةُ.

۳۱- ذاكَ أَخُوكَ يا تِلْمِيذُ.

۳۲- هٰذَا الْمَنْظَرُ جَمِيلٌ.

۳۳- ثَمَّ مَدْخَلُ الْبَلَدِ.

۳۴- ثَمَّ كُتُبٌ مُفِيدَةٌ.

۳۵- هُنالِكَ الْمَطارُ.

۳۶- هاتانِ أُخْتانِ.

۳۷- إِنَّ هٰذا قَلِيلٌ.

۳۸- هُناكَ لَعِبْنا.

۳۹- ذاكَ أَخِي.

۴۰- هٰذا مُجِدٌّ.

۴۱- هُنا دارُنا.

اسم موصول

اسم **موصول**، واژه‌ای است‌که بر چیز معیّنی دلالت می‌نماید و معنی آن تمام نمی‌شود، مگر با جمله‌ای که پس از آن می‌آید و **جمله‌ی صِلَه** نام دارد. **مانند:**

أَدِّ الْأَمانَةَ إِلَى مَنِ ائْتَمَنَكَ، وَلا تَخُنْ مَنْ خانَكَ. ‖ إِنَّ صَلاحَ الْأُمَّةِ بِالْأُمَّهاتِ اللَّواتِي يُحْسِنَّ تَرْبِيَةَ أَوْلادِهِنَّ، وَبِالْآباءِ الْأُولَى يَسْهَرُونَ عَلَى تَقْوِيمِ أَخْلاقِهِمْ. ‖ لا تُهْمِلِ الْوَصِيَّةَ الَّتِي أَوْصَيْتُكَ بِاتِّباعِها. ‖ سَتَعْلَمُ أَيُّ هٰذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ هُوَ الصّادِقُ. ‖ إِنَّ الْقِمارَ وَالْمُسْكِرَ هُمَا الرَّذِيلَتانِ اللَّتانِ تَقُودانِ إِلَى أَفْظَعِ الشُّرُورِ.

اسم موصول، بر دو قسم است: ۱ـ مُخْتَصّ ۲ـ مُشْتَرَک

اسم موصول مُخْتَصّ، اسمی‌است‌که برای مفرد و مثنّیٰ و جمع و مذکّر و مؤنّث، صیغه‌های ویژه‌ای دارد. آنها **هفت‌تا** و عبارتند از:

۱ـ «اَلَّذِي» برای مفرد مذکّر. **مانند:** يُفْلِحُ الَّذِي يَجْتَهِدُ. ‖ اَلْكِتابُ الَّذِي لَدَيْكَ مُفِيدٌ.

۲ـ «اَللَّذانِ، اَللَّذَيْنِ» برای مثنّیٰ مذکّر. **مانند:** جاءَ اللَّذانِ سافَرا. ‖ أَكْرَمْتُ اللَّذَيْنِ اجْتَهَدا.

۳ـ «اَلَّذِينَ» برای جمع مذکّر عاقل. **مانند:** ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً﴾. (التحريم: ۸)

۴ـ «اَلَّتِي» برای مفرد مؤنّث. **مانند:** ﴿وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾. (الأنعام: ۱۵۱) ‖ تَسَلَّقْتُ الْجِبالَ الَّتِي قِمَمُها سامِقَةٌ.

۵ـ «اَللَّتانِ، اَللَّتَيْنِ» برای مثنّیٰ مؤنّث. **مانند:** جاءَتِ اللَّتانِ اجْتَهَدَتا. ‖ أَكْرَمْتُ اللَّتَيْنِ اجْتَهَدَتا.

۶ـ «اَللّاتِي، اَللَّواتِي، اَللّائِي» برای جمع مؤنّث. **مانند:** إِنَّ الْفَتَياتِ اللّاتِي يَعْتَصِمْنَ بِالْأَخْلاقِ الْحَمِيدَةِ فاضِلاتٌ. ‖ إِحْتَرِمِ اللَّواتِي يُخْلِصْنَ. ‖ ﴿وَاللّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾. (الطلاق: ۴)

۷ـ «اَلْأُولَىٰ» برای جمع مذکّر و مؤنّث. **مانند:** فازَ الْأُولَى صَبَرُوا. ‖ جاءَتِ التِّلْمِيذاتُ الْأُولَى ذَهَبْنَ.

اسم موصول مُشْتَرَك، اسمی‌است‌که برای مفرد و مثنّیٰ و جمع و مذکّر و مؤنّث، به یك صورت بکار می‌رود. آنها پنج‌تا و عبارتند از:

۱ـ «مَنْ» برای عاقل. **مانند:** اِقْبَلْ عُذْرَ مَنِ اَعْتَذَرَ إِلَيْكَ. || حَضَرَ مَنْ عَلَّمَنِي.

در سه مورد «مَنْ» برای غیرعاقل نیز بکار می‌رود:

الفـ هرگاه غیرعاقل به‌عنوان عاقل در نظر گرفته شود. **مانند:**

يٰا وَطَنِي! || يٰا مَنْ كٰافَحْتُ وَنٰاضَلْتُ مِنْ أَجْلِهِ. || ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لاٰ يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ﴾. (الاحقاف: ٥)

بـ هرگاه عاقل و غیرعاقل، آمیزه‌ی یکدیگر باشد. **مانند:**

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمٰاوٰاتُ ٱلسَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾. (الاسراء: ٤٤) || ﴿وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾. (الرعد: ١٥)

جـ هرگاه عاقل و غیرعاقل، در امر عامّی مُشْتَرَك و با حرف «مِنْ» میان آنها جدایی انداخته شود. **مانند:** ﴿وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دٰابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ﴾. (النور: ٤٥)

۲ـ «مٰا» برای غیرعاقل. **مانند:** ﴿مٰا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمٰا عِنْدَ اللّٰهِ بٰاقٍ﴾. (النحل: ٩٦) || مٰا مَضَىٰ فٰاتَ، وَالْمُؤَمَّلُ غَيْبٌ، وَلَكَ ٱلسّٰاعَةُ الَّتِي أَنْتَ فِيهٰا.

گاهی «مٰا» برای عاقل بکار می‌رود. **مانند:**

﴿فَٱنْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ ٱلنِّسٰاءِ﴾. (النساء: ٣)

اغلب «مٰا» وقتی برای عاقل بکار می‌رود که آمیزه‌ی غیرعاقل بوده باشد. مانند:

﴿وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَمٰا فِي الْأَرْضِ﴾. (النحل: ٤٩) || ﴿سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَمٰا فِي الْأَرْضِ﴾. (الحشر: ١)

۳ـ «أَيّ»[1] برای عاقل و غیرعاقل. **مانند:** جٰالِسْ أَيُّهُمْ فٰاضِلٌ. || سَوْفَ تَرَىٰ أَيَّنٰا صٰادِقٌ.

در میان موصولات تنها «أَيٌّ» مُعرَب است، ولی در میان جمله به دو صورت

---

(۱)ـ هر چند «أَيّ» به عنوان مؤنّث هم بکار می‌رود، گاهی به صورت «أَيَّة» استعمال شده است. **مانند:** تُدْهِشُني أَيَّتُهُمْ خُطِبَتْ.

مُعرَب و مَبنی بکار می‌رود:

الف- وقتی مُعرَب است‌که مضاف بوده و ضمیر واقع در صدر صِلَه‌ی آن حذف نشده باشد. **مانند:** أَكْرِمْ أَيَّهُمْ هُوَ مُجْتَهِدٌ. ‖ زَارَنِي بَعْضُ ٱلشُّعَرٰاءِ سَأُنَبِّئُكَ عَنْ أَيِّهِم، هُوَ الْمُجِيدُ. ‖ عٰاشَرْتُ أَخَوَيْكَ وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَيِّهِمٰا هُوَ ٱلنَّصُوحُ.

ب- وقتی مَبنی[1] است‌که مضاف بوده و ضمیر واقع در صدر صِلَه‌ی آن حذف شده باشد. **مانند:** سَيَزُورُكَ أَيُّنٰا وٰافَى الْمَدِينَةَ. ‖ تَفَقَّدْ أَيُّهُمْ فِي دٰارِهِ. ‖ سَنَمِيلُ إِلَىٰ أَيُّهُمْ يَحِيدُ عَنِ الْهَوَىٰ.

بنای «أَيّ» بر ضمّ، به صورت جواز است نه وجوب. لذا در صورت دوم هم می‌تواند کماکان مُعرَب باشد. **مانند:** يَسُرُّنِي أَيُّهُمْ قٰادِمٌ. ‖ رَأَيْتُ أَيَّهُمْ مُتَضَلِّعٌ مِنَ الْعُلُومِ. ‖ عَرِّجْ عَلَىٰ أَيِّهِمْ يَدْعُوكَ إِلَىٰ نُزْلِهِ.

توضیح: اگر «أَيّ» مُضاف نباشد، مُعرَب خواهد بود. **مانند:**
يُطْرِبُنِي بِنَوٰادِرِهِ أَيٌّ هُوَ مُحَدِّثٌ. ‖ أَكْرِمْ أَيّاً مُجْتَهِدٌ. ‖ أَكْرِمْ أَيّاً هُوَ مُجْتَهِدٌ.

۴- «ذٰا»[2] برای عاقل و غیرعاقل. **مانند:** مٰاذٰا فَعَلْتَ؟ ‖ مَنْ ذٰا رَأَيْتَ؟

واژه‌ی «ذٰا» به سه شرط، اسم موصول محسوب است:

الف- بعد از «مَنْ» یا «مٰا» استفهامیه، واقع شود. **مانند:**
مٰاذٰا شٰاهَدْتَ فِي سِيٰاحَتِكَ الْأَخِيرَةِ؟ ‖ مَنْ ذٰا أَعٰانَكَ؟

ب- بعد از «ذٰا»، فعل باشد و اسم نباشد. به عبارت دیگر اسم اشاره نباشد. **مانند:**
مٰاذٰا أَكَلْتَ؟ ‖ مَنْ ذٰا دَعَوْتَ؟

برعکس: مٰاذَا الْكِتٰابُ؟ ‖ مَنِ ٱلذّٰاهِبُ؟

ج- واژه‌ی «ذٰا» همراه با «مٰا» یا «مَنْ»، کلمه‌ی مُرکّبی به حساب نیاید. **مانند:**
مٰاذٰا تَقُولُ؟ ‖ مَنْ ذٰا ٱخْتَرَعَ ٱلرّٰادِيُو؟

که اگر همراه با ماقبل خود، واژه‌ی مرکّبی به‌شمار آید، لغو است. **مانند:**

---

(۱)- مبنی بر ضمّ.

(۲)- به معنی «اَلَّذِي»، یعنی: کسی که، یا چیزی که.

(مٰاذٰا) فَعَلْتَ؟ || (مَنْ ذٰا) لَقِيتَ؟

۵ـ «ذُو»[1] **به معنی «اَلَّذِي» برای عاقل و غیرعاقل. مانند:**

فَإِنَّ الْمٰاءَ، مٰاءُ أَبِي وَجَدِّي   وَبِئْرِي ذُو حَفَرْتُ وَذُو طَوَيْتُ

یادآوری:

واژه‌ی «ال» را در اوّل اسم فاعل و اسم مفعول و صیغه‌ی مُبالَغه، موصول به‌شمار آورده‌اند. برخی‌ها آن را حرف موصول و بعضی‌ها آن را اسم موصول گفته‌اند. **مانند:** أَقْبَلَ اَلشّٰاكِرُ. || ذَهَبَ الْمَشْكُورُ. || ﴿اَعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ اَلشَّكُورُ﴾. (سبأ: ۱۳)

نیاز موصولات به صِلَه و عائِد

اسم موصول به جمله‌ای نیازمند است‌که بعد از آن ذکر می‌شود و **صِلَه** نام دارد. در صِلَه هم باید ضمیری باشد که به اسم موصول برگردد و **عائِد** گفته می‌شود. **مانند:**

جٰاءَ الَّذِي أَكْرَمْتُهُ. || تَعَلَّمْ مٰا تَنْفَعُ بِهِ.

صِلَه، یکی از دو چیز می‌تواند باشد:

۱ـ جمله‌ی خبریّه، اعمّ از اسمیّه و فعلیّه. مانند: اَلصَّبْرُ حِيلَةُ مَنْ لا حِيلَةَ لَهُ. || إِحْتَرِمِ الَّذِي يَتَفَوَّقُ فِي دُرُوسِهِ.

۲ـ شبه جمله، اعمّ از جار و مجرور و ظرف. مانند: قَرَأْتُ مٰا فِي الْكِتٰابِ. || اَلْكِتٰابُ الَّذِي عِنْدَكَ مُفِيدٌ.

عائِد صِلَه، گاهی ضمیر بارز است و گاهی ضمیر مُسْتَتِر. **مانند:**

أَنْتَ الَّذِي إِلَيْهِ اَنْعَطَفَتِ الْقُلُوبُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصٰارُ. || لٰا تَقُلْ مٰا يُدْرِي بِكَ.

در موصول مُخْتَصّ، ضمیر عائِد باید با موصول، در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، مطابقت کند. **مانند:** جٰاءَ الَّذِي أَكْرَمْتُهُ. || جٰاءَتِ الَّتِي أَكْرَمْتُهٰا. || جٰاءَ اللَّذٰانِ أَكْرَمْتُهُمٰا. || جٰاءَ اللَّتٰانِ أَكْرَمْتُهُمٰا. || جٰاءَ الَّذِينَ أَكْرَمْتُهُمْ. || جٰاءَتِ اللَّوٰاتِي أَكْرَمْتُهُنَّ.

امّا در موصول مُشْتَرَك، عائِد با توجّه به لفظ موصول، می‌تواند با اسم موصولِ

---

(۱)ـ «ذُو» به معنی «اَلَّذِي»، تنها در میان قبیله‌ی طَيّ مرسوم و لذا «ذُوِي‌طٰائِيَّة» نیز گفته می‌شود.

مفرد و مثنیٰ و جمع و مذکّر و مؤنّث، تنها به صورت مفرد مذکّر، ذکر شود. **مانند:**

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾. (الأنعام: ۲۵) || عَلَيَّ أَنْ أَتَقَبَّلَ ما يُقابِلُنِي مِنَ الصُّعُوباتِ فِي مَسالِكِ الْحَياةِ، جادّاً، ثابِتاً، صابِراً، مُتَجَلِّداً.

و یا این‌که عائِد، در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث با موصول خود مطابقت کند. **مانند:** ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ﴾. (یونس: ۴۲) || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبَ. || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبَتْ. || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبا. || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبَتا. || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبُوا. || أَكْرِمْ مَنْ كَتَبْنَ.

گاهی در یک عبارت، مراعات لفظ و معنی موصول شده است. **مانند:**

﴿وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾. (البقرة:۸) || ﴿وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَها هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ﴾. (لقمان:۶)

تمرین

موصول و صِلَه و عائِد آیات و عبارات و أشعار زیر را بیان دارید:

۱ـ ﴿إِنَّ اللّٰهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾. (الرعد: ۱۱)

۲ـ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۞ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ۞ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۞ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ ۞ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ ۞ إِلَّا عَلَىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۞ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعادُونَ ۞ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راعُونَ ۞ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ ۞ أُولٰئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ ۞ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ ۞﴾. (المؤمنون: ۱-۱۱)

۳ـ سَتَعْلَمُ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ يَنْجَحُ فِي الْاِمْتِحانِ.

۴ـ ما أَنَا بِالَّذِي قائِلٌ لَكَ سُوءً.

۵ـ أَيْنَ مَنْ سادُوا وَشادُوا وَبَنَوْا.

۶ـ رَبَّنَا اغْفِرْلَنا ما فَرَطَ مِنّا.

۷ـ إِذا ما لَقِيتَ بَنِي مالِكٍ ... فَسَلِّمْ عَلَىٰ أَيُّهُمْ أَفْضَلُ

۸ـ خَيْرُ إِخْوانِكَ الْمُشارِكُ فِي الْأَمْرِ ... وَأَيْنَ الشَّرِيكُ فِي الْأَمْرِ أَيْنا

۹ـ اَلَّذِي، إِنْ حَضَرْتَ، سَرَّكَ فِي الْحَيِّ ... وَإِنْ غِبْتَ، كانَ أُذُناً وَعَيْنا

۱۰ـ مَحا حُبُّها حُبَّ الأُولَىٰ كُنَّ قَبْلَها ... وَحَلَّتْ مَكاناً لَمْ يَكُنْ حُلَّ مِنْ قَبْلُ

مُنادَیٰ

مُنادَیٰ، اسم نَکِرَه‌ای است که با نداء، معیّن می‌گردد و جزو مَعارف به‌شمار است[۱]. **مانند:** یٰا رَجُلُ. ‖ یٰا تِلْمِيذُ. ‖ یٰا أَغْنِيٰاءُ تَصَدَّقُوا عَلَى الْفُقَرٰاءِ. ‖ یٰا جٰالِسُونَ قِفُوا وَسَلِّمُوا عَلَى الْقٰادِمِينَ.

مضاف به مَعْرِفَه

اسم نَکِرَه، وقتی‌که به یکی از اسم‌های مَعرِفَه اضافه گردد، کسب تعریف می‌کند و مَعرِفَه می‌شود. **مانند:**

حَمَلْتُ كِتٰابِي. ‖ قَرَأْتُ كِتٰابَ عَلِيٍّ. ‖ أَخَذْتُ كِتٰابَ هَذَا الْغُلامِ. ‖ بِعْتُ كِتٰابَ الَّذِي كٰانَ هُنٰا جٰالِسًا. ‖ نَظَرْتُ إِلَى كِتٰابِ الرَّجُلِ.

تمـرین

انواع اسم‌های مَعرِفَه‌ی عبارات زیر را بیان دارید:

۱ـ اَللّٰائِي يُحْسِنَّ إِلَى الْفُقَرٰاءِ، أَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ اللَّوٰاتِي يُنْفِقْنَ فِي مٰا لٰا يُفِيدُ.

۲ـ صَلاحُ اَلدِّينِ لَهُ صَفَحٰاتٌ فِي تٰارِيخِ الْفٰاتِحِينَ.

۳ـ هَذَا الَّذِي رَأَيْنٰاهُ بِالْأَمْسِ فِي حَفْلَتِنَا الْمَدْرَسِيَّةِ.

۴ـ مَنْ تَكَلَّمَ فِيمٰا لٰا يَعْنِيهِ، سَمِعَ مٰا لٰا يُرْضِيهِ.

۵ـ اَلْإِخْلاصُ هُوَ الْخُلُقُ الَّذِي فُطِرْنٰا عَلَيْهِ.

۶ـ زُرْتُ حَلَبَ وَتَجَوَّلْتُ فِي شَوٰارِعِهٰا.

۷ـ یٰا وٰاقِفُونَ اَجْلِسُوا.

۸ـ یٰا تِلْمِيذُ تَنَبَّهْ.

---

(۱)ـ مراد نکره‌ی مقصوده است. چرا که نکره‌ی غیرمقصوده به حال نخستین، یعنی نکره باقی می‌ماند. **مانند:** یٰا رَجُلاً. یٰا تِلْمِيذاً.

و معرفه هم با نداء معرفه نمی‌گردد، چون خود معرفه می‌باشد. **مانند:** یٰا مُحَمَّدُ. یٰا مَرْيَمُ.

اسم مُعْرَب

اسم **مُعْرَب**، واژه‌ای است‌که إعراب مختلف می‌پذیرد. **مانند:**

﴿إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً﴾. (يونس: ٤٤)

﴿وَما أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾. (يوسف:١٠٣)

﴿وَمِنْ آياتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾. (فصلت: ٣٧)

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾. (الانبياء: ٣٣)

﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا﴾. (فاطر: ٥)

﴿لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ﴾. (فصلت: ٣٧)

هَذا كِتابٌ. || اِشْتَرَيْتُ كِتاباً. || قَرَأْتُ فِي كِتابٍ.

اسم مُنْصَرِف و غیـرمُنْصَرِف

اقسام اسم مُعْرَب:

اسم مُعْرَب، بر دو قسم است: ۱ـ **مُنْصَرِف** ۲ـ **غیرمُنْصَرِف**.

اسم مُنْصَرِف، اسمی‌است‌که تمام حرکات إعراب، از جمله تنوین و کسره را می‌پذیرد. **مانند:** جاءَنا رَجُلٌ عالِمٌ. || رَأَيْتُ رَجُلاً عالِماً. || مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عالِمٍ. || ﴿وَما مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا إِلٰهٌ واحِدٌ﴾. (المائدة: ۷۳) || ﴿رَبُّنا رَبُّ ٱلسَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً﴾. (الكهف: ١٤)

اسم غیرمُنْصَرِف، اسمی‌است‌که تنوین و کسره نمی‌پذیرد. **مانند:**

﴿وَأَوْحَيْنا إِلَىٰ إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ﴾. (النساء: ١٦٣) || ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ﴾. (ابراهيم: ٣٩) || ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّكَ أَنْتَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (البقرة: ١٢٧) || قَدِمَ إِبْراهِيمُ. || رَأَيْتُ يَعْقُوبَ. || خَلَوتُ بِيُوسُفَ.

اسباب نُـه‌گانه‌ی منع صرف

اسم وقتی غیرمُنْصَرِف می‌گردد، که در آن یك یا دو سبب از اسباب نُه‌گانه‌ی زیر باشد:

۱ـ عَلَمیّت ۲ـ عُجْمَه ۳ـ عُدُول ٤ـ وزن‌الفعل ٥ـ وصفیّت ٦ـ تأنیث ۷ـ ترکیب ۸ـ «الف و نون» زاید ۹ـ جمع.

واژه‌هایی‌که با یك سبب از اسباب نُه‌گانه‌ی فوق غیرمُنْصَرِف می‌گردند، دو چیز و عبارتند از:

الف‌ـ تأنیث. هر اسمی که مختوم به «**الف**» تأنیث، اعمّ از ممدود و مقصور باشد، غیرمُنْصَرِف است. **مانند:**

صَحْراء، عَذْراء، خَنْساء، شُعَراء. || ذِكْرَىٰ، جَرْحَىٰ، حُبْلَىٰ، كِسْرَىٰ.

بـ‌ـ جمع. هر جمع مکسّری‌که صیغه‌ی مُنْتهَی‌الجُموع باشد، یعنی حرف سوم آن «**الف**» و بعد از آن، دو حرف متحرّك یا سه حرف باشد. **مانند:**

مَساجِدُ، مَجالِسُ، دَراهِمُ، أَصابِعُ، مَساكِينُ، مَفاتِيحُ، رِياحِينُ، عَصافِيرُ.

یادآوری:

*۱ـ اسم مفردی هم که حرف سوم آن «**الف**» و بعد از آن دو حرف متحرّك یا سه‌حرف باشد، غیرمُنْصَرِف به‌شمار است.* **مانند:** طَباشِيرُ، شَراحِيلُ، عَزازِيلُ.

۲ـ جمع‌الجمع نیز حکم صیغه‌ی مُنتهَی‌الجُموع را دارد. **مانند:** أَكالِبُ، أَظافِيرُ.

واژه‌هایی‌که با دو سبب از اسباب نُه‌گانه‌ی منع صرف، غیرمُنْصَرِف می‌شوند، دو دسته‌اند: **عَلَم و صفت**

عَلَم غیرمُنْصَرِف:

اسم عَلَم در **شش** مورد غیرمُنْصَرِف است:

۱ـ هرگاه اسم عَلَم، مؤنّث باشد. **مانند:** فاطِمَة، حَمِيدَة، عَفِيفَة، عِزَّة، طَلْحَة، حَمْزَة، زَيْنَب، مَرْيَم، سُعاد، بَيْرُوت، دِمَشْق، سَقَر.

یادآوری:

الف‌ـ هرگاه اسم عَلَم، مؤنّث بوده ولی سه‌حرفی باشد، اگر عربی و ساکن‌الوسط باشد، به صورت مُنْصَرِف و غیرمُنْصَرِف بکار می‌رود. **مانند:** هِنْد، دَعْد.

جاءَتْ هِنْدٌ. ॥ رَأَيْتُ هِنْداً. ॥ مَرَرْتُ بِهِنْدٍ. ॥ جاءَتْ دَعْدٌ. ॥ رَأَيْتُ دَعْداً. ॥ مَرَرْتُ بِدَعْدٍ.

اگر غیر عربی باشد، از قبیل: «بَلْخ، رُوز، ماه، جُور، حِمْص»، *فقط به صورت غیرمُنْصَرِف بکار می‌رود.* **مانند:** هٰذِهِ بَلْخُ. ॥ رَأَيْتُ بَلْخَ. ॥ ذَهَبْتُ إِلَى بَلْخَ.

ب‌ـ اسم‌های قبایل به صورت مُنْصَرِف و غیرمُنْصَرِف بکار می‌روند. **مانند:** تَمِيم، عَبْس، طَيّ.

جاءَتْ تَمِيمُ. ॥ رَأَيْتُ تَمِيمَ. ॥ مَرَرْتُ بِتَمِيمَ. ॥ جاءَتْ عَبْسٌ. ॥ رَأَيْتُ عَبْساً. ॥ مَرَرْتُ بِعَبْسٍ.

۲ـ هرگاه اسم عَلَم، غیرعربی و بیش از سه‌حرف باشد. **مانند:**
إبْراهِيم، يَعْقُوب، أَنْطُون، بَراون، جُورج.
جاءَ إبْراهِيمُ. ‖ رَأَيْتُ إبْراهِيمَ. ‖ مَرَرْتُ بِإبْراهِيمَ.

یادآوری:

الفـ اسم عَلَم، در صورت فوق وقتی غیرمُنْصَرِف است‌که در زبان غیرعربی، یعنی زبان اصلی، واژه‌ی مورد نظر عَلَم باشد. اگر عَلَم نبوده و بلکه اسم عامّ باشد و در زبان عربی به شکل عَلَم بکار رود، مُنْصَرِف خواهد بود. **مانند:** لِجام، فَرْوَنْد.

بـ اسم عَلَم مذکّر سه‌حرفی ـ اعمّ از متحرّك‌الوسط یا ساكن‌الوسط ـ مُنْصَرِف است. **مانند:** نُوحٌ، جُولٌ، جاكٌ، هُودٌ.

۳ـ هرگاه اسم عَلَم، دارای وزن‌الفعل باشد[1]. **مانند:** أَحْمَد، أَسْعَد، تَغْلِب، يَزِيد، يَشْكُر، نَرْجِس.
جاءَ يَشْكُرُ. ‖ رَأَيْتُ يَشْكُرَ. ‖ مَرَرْتُ بِيَشْكُرَ.

۴ـ هرگاه اسم عَلَم، مُرَكَّب مَزْجِی باشد[2]. **مانند:** بَعْلَبَكّ، حَضْرَمَوْت، مَعْدِي‌كَرِب.

۵ـ هرگاه اسم عَلَم، مختوم به «**الف و نون**» باشد. **مانند:** عُثْمان، عِمْران، غَطْفان، سَلْمان، حِسْبان، رِضْوان.

یادآوری:

*الفـ «**الف و نون**»، وقتی زاید به‌شمارند‌که پیش از آنها سه‌حرف اصلی باشد.* **مانند:** حَمْدان، زَيْدان.

*بـ واژه‌هایی‌که مختوم به «**الف و نون**» بوده، و پیش از «**الف و نون**»، دو حرف موجود، و دومی آنها مشدّد باشد، چنان‌که واژه‌های مورد نظر مُضاعَف به‌شمار آیند،*

---

(۱)ـ چنین اسم‌هایی اغلب با حروف مضارعه، یعنی «أَتَيْنَ» آغاز می‌گردند.

(۲)ـ اسم مرکّب مزجی مختوم به پسوند نسبت «وَيْهِ» مبنی بر کسر است. **مانند:** سِيبَوَيْهِ، بابَوَيْهِ، شِيرَوَيْهِ.

غیرمُنْصَرِف بوده، و در صورتی‌که غیرمُضاعَف محسوب گردند، مُنْصَرِف خواهند بود.
مانند: «حَسّان و عَفّان»، *اگر از حسس و عفف مأخوذ باشند، غیرمُنْصَرِفند، و اگر از* «حسن و عفن» *مُشتَق باشند، مُنْصَرِفند.*

۶ـ هرگاه اسم عَلَم، از اصل خود عدول کرده باشد. **مانند:**
عُمَر، زُفَر، زُحَل، ثُعَل، جُشَم.
که گویا در اصل: عامِر، زافِر، زاحِل، ثاعِل، جاشِم، بوده‌اند.

یادآوری:
مراد از ***عُدول****، آن است‌که وزن اسمی را تغییر بدهند و با وجود آن معنی اصلی اسم برجای باشد. چنین اسم‌هایی از وزن* **فاعِل** *به وزن* **فُعَل** *تغییر شکل می‌دهند و آنها* ***پانزدهتا*** *و عبارتند از:* «عُمَر، زُحَل، مُضَر، جُشَم، قُثَم، جُمَح، قُزَح، دُلَف، هُذَل[1]، عُصَم، ثُعَل، جُحَیٰ، بُلَغ، زُفَر، هُبَل».
واژه‌های «جُمَع، کُتَع، بُصَع و بُتَع» *را که به معنی* «جَمیع» *هستند،* ***مُلْحَق*** *به پانزده اسم فوق کرده‌اند، و این چهار واژه را به علّت عُدول از* «جَمْعاوات، کَتْعاوات، بَصْعاوات، بَتْعاوات»*، و تعریفِ ناشی از تأکید اسم‌های جمع مؤنّث مَعْرِفَه دانسته‌اند.*
مانند: جاءَتِ ٱلنِّساءُ جُمَعُ و كُتَعُ و بُصَعُ و بُتَعُ. || رَأَيْتُ ٱلنِّساءَ جُمَعَ و كُتَعَ و بُصَعَ و بُتَعَ. || مَرَرْتُ بِٱلنِّساءِ جُمَعَ و كُتَعَ و بُصَعَ و بُتَعَ.

صفت غیرمُنْصَرِف:
صفت در سه مورد غیرمُنْصَرِف است:
۱ـ صفت بر وزن أَفْعَل. **مانند:**
أَحْمَر، أَعْرَج، أَخْضَر، أَبْيَض، أَبْلَج، أَفْضَل، أَسْعَد، أَحْسَن، أَعْلَم، أَكْبَر.
۲ـ صفت بر وزن فَعْلان. **مانند:**

---

(۱)ـ برخی بجای «هُذَل» واژه‌ی «هُدَل» را نوشته‌اند.

عَطْشٰان، سَكْرٰان، رَيّٰان، شَجْعٰان، غَضْبٰان، شَبْعٰان، جَوْعٰان.

صفت بر وزن **فَعْلان**، وقتی غیرمُنْصَرِف است‌که مؤنّث آن بر وزن **فَعْلَىٰ** باشد. اگر مؤنّث آن بر وزن **فَعْلانَة** باشد، مُنْصَرِف خواهد بود. چنین واژه‌هایی را سیزده‌تا دانسته‌اندکه عبارتند از: نَدْمٰان(ندیم). || سَيْفٰان(دراز). || مَصّٰان(پست). || اَلْيٰان(دنبه‌دار). || نَصْرٰان(مسیحی). || حَبْلان(شکم‌گنده). || سَخْنٰان(روز گرم). || دَخْنٰان(روز تیره وتار). || عَلّان(بسیار فراموشکار). || فَشْوٰان(ضعیفِ لاغراندام). || مَوْتٰان(کودن و ضعیف‌دل). || صَيْحٰان(روز بی‌ابر و صاف). || صَوْجٰان(انسان یا حیوانی‌که پشتِ سخت و بی‌گوشتی داشته‌باشد).

۳ـ صفت مَعْدُولَه، و آن أعدادی است‌که بر وزن **فُعٰال** و **مَفْعَل** آورده شوند. **مانند:** أُحٰاد، مَوْحَد. || ثُنٰاء، مَثْنَىٰ. || ثُلاث، مَثْلَث. || رُبٰاع، مَرْبَع.

که در اصل: وٰاحِدٌ وٰاحِدٌ، اِثْنَيْنِ اِثْنَيْنِ، ثَلاثَةٌ ثَلاثَةٌ، أَرْبَعَةٌ أَرْبَعَةٌ، بوده‌اند.

یادآوری:

*واژه‌ی «أُخَر» که جمع «أُخْرَىٰ» است، معدول از آخِر است. چرا که اسم تفضیل در داخل جمله در صورتی‌که خالی از «ال» و **اضافه** باشد، به صورت مؤنّث و مثنّیٰ و جمع ذکر نمی‌شود، بلکه به شکل مفرد و مذکّر می‌آید.* **مانند:**

﴿فَمَنْ كٰانَ مِنكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ﴾. (البقرة: ۱۸۴)

و واژه‌ی «أَشْيٰاء» غیرمُنْصَرِف سَماعی است.

تمرین

چرا اسم‌های زیر غیرمُنْصَرِفند؟

مَسٰامِير جَمٰاهِير إِصْفَهٰان حَوٰانِيت قَحْطٰان أَنٰاشِيد صَنْعٰاء مَضٰارّ
يَقْظٰان طَرٰائِف مَعٰالِم دُورٰات بٰارِيس سَوْدٰاء نُعْمٰان فَرِيدَة
أَشْرَف طَمْآن مَثْمَن فَوْضَىٰ زَهْرٰاء بَيْدٰاء تُسٰاع يَقْظَىٰ أَكْرَم
بَلْوَىٰ غَزَّة جِدَّة

اقسام اسم مُعْرَب از لحاظ حروف

اسم مُعْرَب از لحاظ حروف اصلی و زاید، بر دو قسم است: مُجَرَّد و مَزیدٌفِیه.

اسم مُجَرَّد، آن استکه از حروف زاید خالی باشد، یعنی تمام حروف آن اصلی باشد. **مانند:** قَمَر، جَعْفَر، سَفَرْجَل.

اسم مُجَرَّد، بر سه قسم است: ثُلاثی و رُباعی و خُماسی.

اسم ثُلاثی مُجَرَّد، دارای ده وزن است:

۱ـ **فِعْل. مانند:** حِمْل، ذِئْب، بِئْر.

۲ـ **فَعْل. مانند:** شَمْس، دَرْس، عَبْد.

۳ـ **فُعْل. مانند:** قُفْل، بُسْر، ظُهْر.

٤ـ **فِعَل. مانند:** عِنَب، قِبَل، صِغَر.

٥ـ **فَعَل. مانند:** صَدَف، فَرَس، وَرَق.

٦ـ **فُعُل. مانند:** عُنُق، صُحُف، سُرُر.

۷ـ **فِعِل. مانند:** إبِل، بِلِز(زن تنومند).

۸ـ **فَعِل**[1]. **مانند:** کَتِف، فَخِذ، حَذِر.

۹ـ **فَعُل. مانند:** رَجُل، عَضُد.

۱۰ـ **فُعَل. مانند:** رُطَب، صُرَد، حُطَم.

اسم رُباعی مُجَرَّد، دارای پنج وزن است:

۱ـ **فَعْلَل. مانند:** جَعْفَر، جَنْدَل، صَرْصَر.

۲ـ **فُعْلُل. مانند:** بُلْبُل، سُنْدُس، فُنْدُق، بُرْثُن.

۳ـ **فِعْلِل. مانند:** مِشْمِش، صِمْصِم(مَرکب رهوار بُردبار)، دِعْبِل، زِبْرِج.

٤ـ **فِعْلَل. مانند:** دِرْهَم.

---

(۱)ـ در اسم بر وزن «فَعِل» سه تلفّظ جایز است. **مانند:** کَبِد، کَبْد، کِبْد. اگر عین الفعل، حرف حلق باشد، علاوه از سه وزن گذشته، وزن دیگری، یعنی «فِعِل» هم جایز است. **مانند:** فَخِذ، فَخْذ، فِخْذ، فِخِذ.

۵ـ **فِعَلْلٌ**. **مانند:** هِزَبْرٌ، قِمَطْرٌ.

اسم خُماسی مُجَرَّد، دارای چهار وزن است:

۱ـ **فَعَلْلَل**. **مانند:** سَفَرْجَل، زَبَرْجَد.

۲ـ **فَعْلَلِل**. **مانند:** جَحْمَرِش(بیوه‌زن).

۳ـ **فِعْلَلْل**. **مانند:** قِرْطَعْب(چیزاندك).

۴ـ **فُعَلْلِل**. **مانند:** قُذَعْمِل(چیزاندك).

اسم مَزیدٌفیه، آن است‌که در آن یك یا چند حرف زاید باشد. **مانند:** کِتاب، تَعَلُّم، اِسْتِخْراج. || عُصْفُور، اِحْرِنْجام، عَسْقَلانِي. || قَبَعْثَرَی(شتر پُرمو)، خَنْدَرِیس(خمر، مَی)، سَلْسَبِیل.

یادآوری:

۱ـ اوزان اسم مَزیدٌفیه فراوان است، امّا حروف اصلی و زاید آن روی‌هم‌رفته، از هفت حرف بیشتر نخواهد بود. **مانند:** هِنْدَوانِيٌّ.

۲ـ تشخیص حروف اصلی از حروف زاید، برابر همان قاعده‌ی میزان و موزون میسّر است‌که در مَبحث فعل گذشت.

۳ـ گاهی اسم مُعْرَبی به ظاهر، دو حرف است. در این‌صورت دست‌کم از آن حرفی حذف شده است. **مانند:** أَبٌ، أَخٌ، یَدٌ، دَمٌ.

اسم مَبْنِی

اسم مَبْنِی، واژه‌ای است‌که إعراب مختلف را نپذیرد. **مانند:**

سُرَّ مَنْ نَجَحَ. || هَنَّأْتُ مَنْ نَجَحَ. || سَلَّمْتُ عَلَى مَنْ نَجَحَ. || حَضَرَ أَحَدَعَشَرَ مَدْعُوّاً. || كَانَ الْمُجْتَمِعُونَ أَحَدَعَشَرَ شَخْصاً. || قُدِّمَتْ جَوائِزُ إِلَى أَحَدَعَشَرَ تِلْمِيذاً.

اسم‌های مَبْنِی، دو قسمند:

الفـ مَبْنِی به بناء لازم. بـ مَبْنِی به بناء عارضی.

الفـ **مَبْنِی به بناء لازم،** اسم‌هایی هستندکه در همه‌ی احوال مبنی می‌باشند. و آنها عبارتند از: ۱ـ ضمایر ۲ـ اسماء اشاره ۳ـ اسماء شرط ٤ـ اسماء استفهام ٥ـ کنایات ٦ـ برخی از ظروف ۷ـ اسماء افعال ۸ـ اسماء اصوات ۹ـ عدد مُرکَّب ۱۰ـ عَلَم مُرکَّب ۱۱ـ حال مُرکَّب ۱۲ـ ظرف مُرکَّب ۱۳ـ اسم مؤنّث بر وزن فَعالِ.

درباره‌ی ۱ـ ضمایر ۲ـ اسماء اشاره، سخن گفتیم.

اینك درباره‌ی سایر اسم‌های مَبْنِی به ترتیب بحث می‌نماییم:

۳ـ اسماء شرط:

اسماء شرط، اسم‌هایی هستندکه دو فعل مضارع را مجزوم می‌نمایند. **مانند:**

مَتَى تُسَافِرْ أُسَافِرْ. || مَا تَزْرَعْهُ تَحْصُدْهُ.

اسماء شرط عبارتند از:

«مَنْ». **مانند:** مَنْ يُسَافِرْ تَزْدَدْ تَجَارِبُهُ.

«مَا». **مانند:** مَا تَدَّخِرْ مِنْ مَالِكَ يَنْفَعْكَ.

«مَهْمَا». **مانند:** مَهْمَا تُنْفِقْ فِي الْخَيْرِ يُخْلِفْهُ اللّٰهُ. || مَهْمَا يَزُرْنِي زَيْدٌ أُكْرِمْهُ.

«أَيّ». **مانند:** أَيُّ قَاضٍ يَحْكُمْ بِالْعَدْلِ يُرْضِ الضَّمَائِرَ.

«كَيْفَمَا». **مانند:** كَيْفَمَا تُعَامِلْ صَدِيقَكَ يُعَامِلْكَ.

«مَتَى». **مانند:** مَتَى يَذْهَبْ أَذْهَبْ.

«أَيْنَمَا». **مانند:** أَيْنَمَا يَنْزِلِ الْخَلُوقُ يُصَادِفْ خَيْراً أَوِ اجْتِنَاءً.

«**أَيَّانَ**». **مانند:** أَيَّانَ تَمْضِ أَمْضِ مَعَكَ.

«**أَنَّیٰ**». **مانند:** أَنَّیٰ تَنْزِلْ مِنَ ٱلسَّيَّارَةِ أَنْزِلْ.

«**حَيْثُمٰا**». **مانند:** حَيْثُمٰا يَنْزِلْ مَطَرٌ يَنْمُ ٱلزَّرْعُ.

«**إِذْمٰا**». **مانند:** إِذْمٰا تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ[1].

۴ـ اسماء استفهام:

اسماء استفهام، واژه‌هایی هستندکه برای پرسش بکار می‌روند. آنها عبارتند از:

«**مَنْ**». **مانند:** مَنْ فَعَلَ هٰذٰا؟

«**مٰا**»[2]. **مانند:** مٰا فَعَلْتَ؟

«**مَنْذٰا**». **مانند:** مَنْذٰا سٰافَرَ؟

«**مٰاذٰا**». **مانند:** مٰاذٰا حَضَرْتَ؟

«**مَتَیٰ**». **مانند:** مَتَیٰ عُدْتَ؟

«**أَيَّانَ**». **مانند:** أَيَّانَ تَرْجِعُ؟

«**أَيْنَ**». **مانند:** أَيْنَ كُنْتَ؟

«**أَنَّیٰ**». **مانند:** أَنَّیٰ تَسْتَطِيبُ قَوْلَ الْبٰاطِلِ؟

«**كَيْفَ**». **مانند:** ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ﴾. (البقرة: ۲۸)

«**كَمْ**». **مانند:** كَمْ كِتٰاباً قَرَأْتَ؟

«**أَيّ**». **مانند:** أَيُّ كِتٰابٍ عِنْدَكَ؟ || أَيُّكُمْ أَكْبَرُ سِنّاً؟

«**أَيَّة**». **مانند:** أَيَّةَ سَنَةٍ وُلِدْتَ؟

۵ـ کنایات:

کنایه، اسمی‌است‌که به‌طور غیرصریح و مُبهم بر چیزی دلالت می‌کند. آنها عبارتند از:

«**كَمْ**»[3]. **مانند:** كَمْ مِنْ مُهٰاجِرٍ رَفَعَ ٱسْمَ بِلٰادِهِ! || كَمْ فَتٰاةٍ سَعَتْ لِتَحْرِيرِ نَفْسِهٰا مِنْ تَقٰالِيدِ الْغَرْبِ! || ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ﴾. (البقرة: ۲۴۹) || كَمْ كِتٰابٍ عِنْدِي! || كَمْ عَثْرَةٍ عَثَرْتَ وَلَمْ تَتَّخِذْ عِبْرَةً!

«**كَأَيِّنْ**»[4]. **مانند:** ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دٰابَّةٍ لٰا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقُهٰا وَإِيّٰاكُمْ﴾.

---

(۱)ـ برای اطّلاع بیشتر به مبحث فعل مضارع مجزوم مراجعه شود.

(۲)ـ هرگاه حرف جرّ بر «مٰا» داخل شود، الف آن حذف می‌گردد. **مانند:** عَلٰامَ؟ إِلٰامَ؟ فِيمَ؟ لِمَ؟.

(۳)ـ آن را کَم خبریّه هم می‌گویند.

(۴)ـ اصل آن «كَأَيٍّ» است و به همین صورت نیز بکار می‌رود.

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهٰا وَهُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ﴾. (یوسف:۱۰۵) || كَأَيِّنْ مِنْ قَصِيدَةٍ حَفِظْتَ! (العنکبوت: ٦٠) ||

«كَذٰا». مانند: عِنْدِي كَذٰا وَكَذٰا كِتٰاباً. || قٰالَ لِي كَذٰا وَكَذٰا حَدِيثاً. || عِنْدِي كَذٰا وَكَذٰا دِرْهَماً. || ملكْتُ كَذٰا وَكَذٰا كِتٰاباً. || فِي الْحَدِيقَةِ كَذٰا وَكَذٰا شَجَرَةً مُثْمِرَةً. || عِنْدِي كَذٰا وَكَذٰا لِيرَةً.

«كَيْتَ». مانند: قٰالَ سَعِيدٌ كَيْتَ وَكَيْتَ. || فَعَلَ مُحَمَّدٌ كَيْتَ وَكَيْتَ. || قُلْتُ لِزَيْدٍ كَيْتَ وَكَيْتَ.

«ذَيْتَ». مانند: قٰالَ نَجِيبٌ ذَيْتَ وَذَيْتَ. || فَعَلَ بَهْرٰامُ ذَيْتَ وَذَيْتَ. || فَعَلَ بِي زَيْدٌ ذَيْتَ وَذَيْتَ.

یادآوری:

۱ـ «كَيْتَ» و «ذَيْتَ»، همیشه مُکَرّر می‌گردند و به معنی چنین و چنان می‌باشند.

*۲ـ واژه‌های «**فُلان** و **فُلانَة** و **بِضْع** و **بِضْعَة**»، نیز از کنایات بوده و لیکن مُعرَب هستند.* **مانند:** زٰارَنِي فُلانٌ. || زٰارَتْنِي فُلانَةٌ. || جٰالَسْتُهُ بِضْعَ سٰاعٰاتٍ. || عِنْدِي بِضْعَةُ أَقْلامٍ وَبِضْعُ مَحٰابِرَ.

۶ـ برخی از ظروف مَبْنی

ظرف، اسمی‌است‌که برای بیان زمان یا مکان وقوع فعل ذکر می‌شود. **مانند:** كَتَبْتُ الْآنَ مَوْضُوعَ الْإِنْشٰاءِ. || خَرَجْتُ وَقْتَ الْفَجْرِ. || اِجْلِسْ حَيْثُ يَجْلِسُ رَفِيقُكَ. || قَرَأْتُ دَرْسِي أَمٰامَ ٱلتَّلامِيذِ.

ظرف بر دو قسم است: ظرف زمان و ظرف مکان

ظرف زمان، بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند. **مانند:** غِبْتُ يَوْماً. || شَرِبَ الْمَرِيضُ ٱلدَّوٰاءَ صَبٰاحاً. || جَلَسْتُ مَعَ صَدِيقِي لَحْظَةً. || تُوقَدُ الْمَصٰابِيحُ لَيْلاً. || تَجْمَعُ ٱلنَّمْلَةُ قُوتَهٰا صَيْفاً.

ظرف مکان، بر مکان وقوع فعل دلالت می‌کند. **مانند:** وَقَفْتُ أَمٰامَ الْمِرْآةِ. ||

جَلَسَتِ الْهِرَّةُ تَحْتَ الْمائِدَةِ. ‖ نامَ الْكَلْبُ خَلْفَ الْبابِ. ‖ يَثِبُ اللِّصُّ فَوْقَ السُّورِ.

هر يك از ظروف زمان و مكان، بر دو قسمند: **مُعْرَب** و **مَبنى**.

ظرف مُعْرَب، ظرفى استكه تغييرپذير باشد. **مانند:** حِين، شَهْر، لَيْل، مَكان، شارِع، شاطِئ. ‖ ﴿شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾. (البقرة: ۱۸۵) ‖ مَكَثْتُ فِي الْمَصِيفِ شَهْراً. ‖ صُمْتُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ. ‖ اَلْجارُ ثُمَّ الدّارُ. ‖ اِشْتَرَيْتُ داراً واسِعَةً. ‖ نُمْتُ فِي الدّارِ.

ظرف مَبنى، ظرفى استكه تغييرپذير نباشد. **مانند:**

حَيْثُ، مَتَى، لَمّا، أَمْسِ، أَيْنَ، هُنا، لَدُنْ.

اِجْلِسْ حَيْثُ يَجْلِسُ أَهْلُ الْفَضْلِ. ‖ اِرْجِعْ مِنْ حَيْثُ أَتَيْتَ إِلَى حَيْثُ كُنْتَ. ‖ قَعَدَ خالِدٌ دُونَ سَعِيدٍ. ‖ هٰذا دُونَ ذاكَ.

ظرف مُعْرَب زيادند، ولى ظرف مَبنى، اندك و محدود و عبارتند از:

«**حَيْثُ**». **مانند:** تاجِرْ حَيْثُ أَخُوكَ مُقِيمٌ.

«**لَدُنْ**». **مانند:** ﴿رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً﴾. (الكهف: ۱۰)

«**لَدَى**». **مانند:** ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ﴾. (غافر: ۱۸)

«**أَيْنَ**». **مانند:** مِنْ أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ؟

«**هُنا**». **مانند:** هُنا إِيرانُ.

«**هُناكَ**». **مانند:** نَذْهَبُ مِنْ هُنا إِلَى هُناكَ.

«**هُنالِكَ**». **مانند:** ﴿هُنالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ﴾. (يونس: ۳۰)

«**ثَمَّ**». **مانند:** ﴿وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾. (البقرة: ۱۱۵)

«**إِذا**». **مانند:** ﴿وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشَى ۞ وَالنَّهارِ إِذا تَجَلَّى ۞﴾. (الليل: ۱-۲)

«**أَمْسِ**»[۱]. **مانند:** أَمْسِ الدّابِرُ لا يَعُودُ. ‖ كانَ أَمْسِ أَبْهَجَ مِنَ الْيَوْمِ.

«**مُذْ**». **مانند:** ما رَأَيْتُ خالِداً مُذْ يَوْمِ الْخَمِيسِ.

---

(۱)ـ واژه‌ى «أَمْسِ» اگر به معنى «ديروز» باشد، معرفه و مبنى بر كسر است. **مانند:** جِئْتُ أَمْسِ. امّا اگر مراد از آن روزى از روزها، يا اينكه «ال» بدان افزوده گردد، و يا اينكه مضاف واقع شود، معرب خواهد بود. **مانند:** كُلُّ يَوْمٍ يَصِيرُ أَمْساً. قَدْ كانَ بِالْأَمْسِ رَجُلاً مَهِيباً. أَمْسُ الْيَوْمِ خَيْرُ الْأُمُوسِ.

«مُنْذُ». مانند: مٰا صٰادَفْتُهُ مُنْذُ تَفٰارَقْنٰا.

«قَطُّ». مانند: مٰا فَعَلْتُ هٰذٰا قَطُّ.

«لَمّٰا». مانند: لَمّٰا هٰاجَرْتُ اَفْتَقَدْتُ بِلاٰدِي.

«أَيّٰانَ». مانند: ﴿يَسْأَلُ أَيّٰانَ يَوْمُ الْقِيٰامَةِ﴾. (القيامة:٦) || ﴿يَسْأَلُونَ أَيّٰانَ يَوْمُ ٱلدِّينِ﴾. (الذريات:١٢)

«مَتىٰ». مانند: مَتىٰ جِئْتَ؟ || إِلىٰ مَتىٰ يَرْتَعُ الْغٰاوِي فِي غَيِّهِ؟ || وَحَتّٰى مَتىٰ يَمْشِي ٱلضّٰالُّ فِي ضَلاٰلِهِ؟

«اَلْآنَ». مانند: ﴿اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ﴾. (البقرة: ٧١) || ﴿وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئٰاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفّٰارٌ﴾. (النساء: ١٨)

یادآوری:

*برخی از واژه‌ها ـ چنان‌که ملاحظه می‌گردد ـ علاوه از این‌که ظرفند، چیز دیگری از قبیل: اسم **اشاره** یا اسم **استفهام** و یا اسم **شرط** نیز می‌باشند.*

۷ـ اسم الفعل

اسم‌الفعل، واژه‌ای است‌که معنی و عمل فعل را دارد[1]. **یعنی همچون فعل است،** جز این‌که نشانه‌های آن را نمی‌پذیرد. **مانند:** سَرْعٰانَ، هَيْهٰاتَ، آهٍ، أُفٍّ، آمِين، صَهْ.

اسم‌الفعل، از لحاظ زمان بر سه قسم است:

الفـ اسم‌الفعل ماضی. بـ اسم‌الفعل مضارع. جـ اسم‌الفعل امر.

۱ـ اسم‌الفعل‌های ماضی عبارتند از:

«هَيْهٰاتَ». مانند: ﴿هَيْهٰاتَ هَيْهٰاتَ لِمٰا تُوعَدُونَ﴾. (المؤمنون:٣٦)

«شَتّٰانَ». مانند: شَتّٰانَ ٱلزَّيْدٰانِ.

«وُشْكٰانَ». مانند: وُشْكٰانَ مٰا يَكُونُ ذٰلِكَ.

---

(۱)ـ اسم الفعل از عوامل متأثر نمی‌گردد، و هدف از بکار بردن آن، مبالغه در معنی است.

«سَرْعانَ». مانند: سَرْعانَ ما كانَ طَرَبِي عِنْدَ لِقاءِكَ.
«بَطْآنَ». مانند: بَطْآنَ ما فَعَلَ كَذا. || بَطْآنَ ما كانَ كَذا.

۲ـ اسم‌الفعل‌های مضارع عبارتند از:
«أَوَّهْ». مانند: أَوَّهْ مِنْ ذِكْرِي حَرْباً اَشْتَعَلَتْ نارُها بَيْنَ إِيرانَ وَالْعَراقِ.
«آهِ». مانند: آهِ مِنَ الْأَلَمِ.
«أُفٍّ». مانند: أُفٍّ مِنَ الْكَسُولِ.
«واهاً». مانند: واهاً لَكَ.
«بَخٍّ». مانند: بَخٍّ لَكَ.
«وَيْ»[1]. مانند: وَيْ لِزَيْدٍ. || وَيْ بِكَ يا فُلانُ.
«بَجَلْ»[2]. مانند: بَجَلْكَ.

۳ـ اسم‌الفعل‌های امر عبارتند از:
«صَهْ». مانند: صَهْ يا غُلامُ.
«رُوَيْدَ». مانند: رُوَيْدَ أَخاكَ فِي اَلسَّفَرِ.
«ها». مانند: هَا الْكِتابَ.
«هاءِ». مانند: ﴿هاؤُمُ اقْرَأُوا كِتابِيَهْ﴾. (الحاقة: ۱۹)
«هاكَ». مانند: هاكَ جَزاءَ الْأَمانَةِ.
«دُونَكَ». مانند: دُونَكَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَةٍ.
«لَدَيْكَ». مانند: لَدَيْكَ الْكِتابَ.
«عِنْدَكَ». مانند: عِنْدَكَ الْقَلَمَ[3].
«عَلَيْكَ». مانند: عَلَيْكَ نَفْسَكَ.

---

(۱)ـ واژه‌ی «وَيْ» برای تعجّب و تهدید بکار می‌رود و گاهی «ك» به آخر آن افزوده می‌گردد. **مانند:** وَيْكَ إِسْتَمِعْ قَوْلِي. که در این صورت به معنی «وَيْل» و برای زجر است.

(۲)ـ به معنی، کافی است.

(۳)ـ واژه‌های «ها، هاء، هاكَ، دُونَكَ، لَدَيْكَ، و عِنْدَكَ» همه به معنی، بگیر یا برگیر است.

«إِلَيْكَ». مانند: إِلَيْكَ عَنِّي[۱]. || إِلَيْكَ الْكِتابَ[۲].
«إِيهِ»[۳]. مانند: إِيهِ أَيُّهَا الْفُكاهِيُّ.
«حَيَّ». مانند: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ وَعَلَى الْخَيْرِ وَعَلَى الْعِلْمِ.
«حَيَّهَلَ». مانند: حَيَّهَلَ الْأَمْرَ.
«هَيَّا». مانند: هَيَّا إِلَى نادِي الْكِرامِ.
«هَيْتَ». مانند: هَيْتَ لَكَ[٤].
«آمِينْ». مانند: آمِينْ يا رَبَّ الْعالَمِينَ.
«مَكانَكَ». مانند: مَكانَكَ يا زَيْدُ.
«أَمامَكَ»[٥]. مانند: أَمامَكَ يا غُلامُ.
«وَراءَكَ»[٦]. مانند: وَراءَكَ يا سَعِيدُ.
«بَلْهَ». مانند: بَلْهَ التَّوانِيَ، إِنَّهُ آفَةُ الْفَلاحِ.
«هَلُمَّ». مانند: هَلُمَّ خَلِيلِي.
«هاتِ». مانند: هاتِ[۷] يا رَجُلُ.

اسم‌الفعل مُرْتَجَل و مَنْقُول و مَعْدُول

هرگاه اسم‌الفعل از چیزی گرفته نشده باشد، یعنی در اصل به‌عنوان اسم‌الفعل بکار رفته باشد، آن را **مُرْتَجَل** گویند. **مانند:** هَيْهاتَ، أُفٍّ، آمِينْ.

هرگاه اسم‌الفعل از چیزی گرفته شده باشد، یعنی قبلاً به‌عنوان اسم‌الفعل بکار نرفته باشد، آن را **مَنْقُول** گویند. **مانند:** «عَلَيْكَ و إِلَيْكَ»، که مَنْقُول از جار و مجرور، و «مَكانَكَ و دُونَكَ» که مَنْقُول از ظرف، و «بَلْهَ و رُوَيْدَ» که مَنْقُول از مصدر، و «ها» که

(۱)ـ از من دور شو.
(۲)ـ کتاب را بردار.
(۳)ـ ادامه بده، بیشتر بگو.
(٤)ـ واژه‌های «حَيِّ، حَيَّهَلَ، هَيَّا، هَيْتَ» به معنی، بشتاب و عجله کن است.
(٥)ـ بیا جلو.
(٦)ـ برو عقب.
(۷)ـ بیا.

مَنْقُول از حرف تنبیه است.

هرگاه اسم‌الفعل را از فعل امر ـ با تغییر صورت آن به **فَعٰالِ** ـ بسازند، آن را **مَعْدُول** گویند. **مانند:** نَزٰالِ، حَذٰارِ، قَتٰالِ، ضَرٰابِ که **مَعْدُول** از: اِنْزِلْ، اِحْذَرْ، اُقْتُلْ، اِضْرِبْ می‌باشند.

یادآوری:

*۱ـ اسم‌الفعل مُرْتَجَل و مَنْقُول سَماعی است. امّا اسم‌الفعل **مَعْدُول** قیاسی است و از **فعل امر ثُلاثی مُجَرّد تامّ و مُتصرِّف** ساخته می‌شود. ساختن آن از ثُلاثی مَزید نادر است.*

مانند: دَرٰاكِ و بَدٰارِ، که مَعْدُولِ أَدْرِكْ و بٰادِرْ *می‌باشند.*

۲ـ به آخر اسم‌الفعل مَنْقُول، کاف خطاب برحسب مُخاطَب افزوده می‌شود. **مانند:**

رُوَيْدَكَ، رُوَيْدَكِ، رُوَيْدَكُمٰا، رُوَيْدَكُمْ، رُوَيْدَكُنَّ.

هٰاكَ، هٰاكِ، هٰاكُمٰا، هٰاكُمْ، هٰاكُنَّ.

إِلَيْكَ، إِلَيْكِ، إِلَيْكُمٰا، إِلَيْكُمْ، إِلَيْكُنَّ.

۸ـ اسماء اصوات:

اسماء اصوات، واژه‌هایی هستندکه:

یا نام صداهای مختلف می‌باشند، **مانند:**

قَبْ(چکاچك، صدای به‌هم خوردن شمشیر). || غٰاقِ(قارقار، صدای کلاغ). || طَقْ(تق، صدای به‌هم خوردن سنگ). || وَيْهِ(واویلا، صدای شیون و زاری بر مُرده).

یا این‌که برای راندن حیوانات و یا بدورداشتن اطفال بکار می‌روند. **مانند:**

هَلّا(هی، صدایی است برای راندن اسب). || عَدَسْ(چوچو، صدایی است برای راندن استر). || نِخْ(ایخ، صدایی است برای خواباندن شتر). || سٰا(چوچو، صدایی است برای راندن الاغ و یا بردن آن به آبشخور). || كَخْ(کخ، صدایی است برای دورداشتن طفل از دست زدن به چیزی).

یادآوری:

فرق اسماء اصوات با اسماء افعال، *در این است‌که اسماء اصوات حامل ضمیری نبوده و در ترکیبات کلام واقع نمی‌شوند.*

۹ـ أعداد مُركَّب:

أعداد مُرکَّب، آنهایی هستندکه از: «أَحَدَ، اِثْنَیٰ، ثَلاثَة، أَرْبَعَة، خَمْسَة، سِتَّة، سَبْعَة، ثَمٰانِيَة، تِسْعَة و لفظ عَشَرَ»، فراهم می‌آیند و از: «أَحَدَعَشَرَ تا تِسْعَةَعَشَرَ» را تشکیل می‌دهند. هر دو جزء این أعداد مَبنِی بر فتح است، مگر واژه‌ی «اِثْنَیٰ» **که مُعرَب** است. **مانند:** جٰاءَ أَحَدَعَشَرَ رَجُلاً. ‖ رَأَيْتُ أَحَدَعَشَرَ رَجُلاً. ‖ مَرَرْتُ بِأَحَدَعَشَرَ رَجُلاً[1].

۱۰ـ عَلَم مُرکَّب:

جزء نخستین اسم عَلَم مَزْجی، مَبنِی بر فتح است. **مانند:**
بَعْلَبَكّ، حَضْرَمَوْت، سِيبَوَيْهِ.
جزء دوم واژه‌های مختوم به پسوند نِسبی وَيْهِ مَبنِی بر کسر است. **مانند:**
سِيبَوَيْهِ، بٰابَوَيْهِ، شِيرَوَيْهِ، كٰاكَوَيْهِ، نَفْطَوَيْهِ، خٰالَوَيْهِ.

۱۱ـ حال مُرکَّب:

واژه‌هایی‌که از دو کلمه فراهم می‌آیند و حال به‌شمارند، هر دو جزء مَبنِی بر فتح هستند. **مانند:** تَفَرَّقَ الْعَدُوُّ شَذَرَمَذَرَ. ‖ خٰالِدٌ جٰارِي بَيْتَ‌بَيْتَ. ‖ تَسٰاقَطُوا أَخْوَلَ أَخْوَلَ(یعنی: مُتَفَرِّقِينَ).

۱۲ـ ظرف مُرکَّب[2]:

واژه‌هایی‌که از دو ظرف زمان و مکان فراهم می‌آیند، هر دو جزء مَبنِی بر فتح

---

(۱)ـ اگر بخواهند عدد مرکّب را با افزودن «ال» معرفه کنند، آن را به اول واژه‌ی نخستین می‌افزایند. **مانند:** اَلْأَحَدَعَشَرَ. به هر حال تعریف یا تنکیر اعداد مرکّب در وضع بنای آن تغییری ایجاد نمی‌نماید.

(۲)ـ مراد از اعداد و عَلَم و حال و ظرف مرکّب، مرکّب مزجی است.

هستند. **مانند:** اِجْتَهَدَ صَباحَ‌مَساءَ. ‖ وَقَفَ الْمُنافِقُ بَيْنَ‌بَيْنَ. ‖ اَلاَمْرُ بَيْنَ‌بَيْنَ. ‖ آتِيكَ صَباحَ‌مَساءَ.

۱۳ـ اسم مؤنّث بر وزن فَعال:

هرگاه اسم مؤنّثی بر وزن فَعالِ باشد، چه عَلَم بوده، از قبیل: «حَذامِ، رَقاشِ»، یا واژه‌ای برای دشنام، همچون: «خَباثِ، كَذابِ»، مَبنی بر کسر خواهدبود. **مانند:**

جاءَتْ حَذامِ. ‖ رَأَيْتُ حَذامِ. ‖ مَرَرْتُ بِحَذامِ.

إذا قالَتْ حَذامِ فَصَدِّقُوها   فَإنَّ الْقَوْلَ ما قالَتْ حَذامِ
أُطَوِّفُ ما أُطَوِّفُ ثُمَّ آوِي   إلَى بيتٍ قَعِيدَتُهُ لَكاعِ[1]

یادآوری:

وزن فَعالِ قیاسی است و از فعل ثُلاثی و تامّ ساخته می‌شود. **مانند:** ذَهابِ، كَتابِ، نَوارِ، فَساقِ، فَجارِ، سَراقِ. ‖ از: ذَهَبَ، كَتَبَ، نارَ، فَسَقَ، فَجَرَ، سَرَقَ.

اسماء مَبْنی به بناء عارضی

مَبْنِی به بناء عارضی، اسم‌هایی هستندکه تنها در برخی از احوال مَبنِی می‌باشند، و آنها عبارتند از:

۱ـ اسم لاءنفی جنس، هرگاه مفرد باشد، یعنی به واژه‌ی دیگری اضافه نگشته، و عامل در کلمه‌ی بعد از خود نباشد، مَبنِی بر همان چیزی می‌شودکه اسم مورد نظر، پیش از بناء عارضی، بدان منصوب می‌گردید. بدین معنی‌که اسم مفرد و جمع مکسّر مَبنِی بر فتح می‌شود. **مانند:** لا رَجُلَ فِي الدّارِ. ‖ لا رِجالَ عِنْدَنا.

و مثنّیٰ و جمع مذکّر سالم، مبنی بر «**یاء**» می‌شوند. **مانند:** لا رَجُلَيْنِ عِنْدَنا. ‖ لا مُسْلِمِينَ عِنْدَنا.

---

(۱)ـ لَئِيمَة.

و جمع مؤنّث سالم، مَبنِی بر فتح یا کسر می‌گردد. **مانند:** لا مُسْلِماتَ فِي الدّارِ[1].

۲ـ ظرف گسیخته از اضافه: ظرفی‌که لفظاً مُضافٌ‌إلَیه آن را حذف کرده باشند، مَبنِی بر ضمّ خواهدبود. از قبیل: اسماء جهات سِتّه، همچون:

«أَمام، قُدّام، خَلْف، وَراء، یَمِین، شَمال، فَوْق، تَحْت»، و واژه‌های:

«قَبْل، بَعْد، أَوَّل، دُون، حَسْب، غَيْر»[2]. **مانند:** جَلَسْتُ أَمامُ. ‖ رَجَعْتُ إِلَیٰ وَراءَ. ‖ ﴿لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾. (الروم: ٤) ‖ هٰذا حَسْبُ. ‖ فَعَلْتُ هٰذا لا غَيْرُ. ‖ قَبَضْتُ عَشَرَةً لا غَيْرُ.

۳ـ مُنادای مُفرد: هرگاه مُنادیٰ مُفرد و عَلَم، و یا این‌که نکره‌ی مقصوده باشد، مرفوع بوده و مَبنِی بر همان چیزی می‌گردندکه پیش از ندا نشانه‌ی رفع آنها بوده است[3]. **مانند:** یا خَلِیلُ. ‖ یا حَسَنانِ. ‖ یا مُحَمَّدُونَ. ‖ یا رَجُلُ. ‖ یا رَجُلانِ. ‖ یا مُؤْمِنُونَ. ‖ یا زَیْنَبُ. ‖ یا مَرْیَماتُ.

تمرین

اسم‌های مَبنِی و نوع هر یك را در عبارات و اشعار زیر بیان دارید:

۱ـ اِجْتَمَعْتُ بِبَعْضِ أَصْدِقائِي الْعُلَماءِ الَّذِينَ هُمْ بَدَّدُوا ظُلُماتِ الْغَباوَةِ عَنِ الْأَذْهانِ.

۲ـ خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي. (حدیث‌نبوی)

۳ـ كَمْ طالِبٍ كانَ عَدَدُ الرّاسِبِينَ فِي الْإِمْتِحانِ الْأَخِيرِ؟

۴ـ مَنْ يَكْسَلْ فِي الشَّبِيبَةِ يُقاسِ الْهَمَّ فِي الشَّيْخُوخَةِ.

۵ـ هَيْهاتَ أَنْ تَذْبُلَ زُهُورُ الْأَمانِي فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ.

۶ـ أَفْضَلُكُمْ إِيماناً، أَحْسَنُكُمْ أَخْلاقاً. (حدیث‌نبوی)

۷ـ هَلُمُّوا إِلَى النُّورِ أَيُّهَا السّائِرُونَ فِي الظُّلْمَةِ.

۸ـ كَأَيٍّ مِنْ طالِبٍ لا يَعْرِفُ قِيمَةَ الْعِلْمِ.

۹ـ بَلْهَ الْجَدَلَ الْعَقِيمَ فَإِنَّهُ إِفْناءٌ لِلْوَقْتِ.

---

(۱)ـ برای اطّلاع بیشتر به بخش نحو، مبحث مرفوعات «خبر لای نفی جنس» مراجعه شود.

(۲)ـ بعد از نفی.

(۳)ـ برای اطّلاع بیشتر به بخش نحو، مبحث منصوبات «منادیٰ» مراجعه شود.

۱۰- كَمْ يَوْماً صَرَفْتَ مَعَ الْإِخْوانِ؟
۱۱- أَمامَكَ لا تَخْشَ مَلامَةَ لائِمٍ.
۱۲- بِضاعَتُنا راجَتْ في بِلادِهِمْ.
۱۳- كَمْ عِبْرَةٍ سَنَحَتْ وَلَمْ تَتَّعِظْ.
۱۴- دُونَكَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَةٍ.
۱۵- مَهْما تَأْمُرْ بِهِ أَمْتَثِلْ أَمْرَكَ.
۱۶- خاطَبْتُهُ بِشَأْنِكَ وَشَأْنِهِنَّ.
۱۷- إِلَيْكَ عَنِّي أَيُّهَا الْكَذُوبُ.
۱۸- رِفْقاً بِي وَٱلْطُفُوا بِحالي.
۱۹- كَيْفَ حالُ الْمَرِيضِ؟
۲۰- مَنِ الْهاتِفُ ٱلدّاعِي؟
۲۱- أَيْنَ ٱلثُّرَيّا مِنَ ٱلثَّرىٰ؟
۲۲- أَنَّىٰ باتَ الْمَرِيضُ؟
۲۳- هاكَ جَزاءَ الْأَمانَةِ.
۲۴- بَدارِ أَيُّهَا ٱلطُّلّابُ.
۲۵- أَنَا الَّذِي عَلَّمْتُكَ.
۲۶- مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟
۲۷- حَيَّهَلَ ٱلطَّعامَ.
۲۸- مَا الْخَبَرُ؟

۲۹- كَمْ تَطْلُبُونَ لَنا عَيْباً وَيَكْرَهُ اللّٰهُ ما يَأْتُونَ وَالْكَرَمُ
۳۰- أَيْنَ تِلْكَ الْقُصُورُ وَٱلدُّورُ فِيها؟ أَيْنَ ذاكَ الْبُنْيانُ ذُو الْإِحْكامِ؟
۳۱- بِمَنْ يَثِقُ الْإِنْسانُ فِي ما يَنُوبُهُ؟ وَمِنْ أَيْنَ لِلْحُرِّ الْكَرِيمِ صَحابُ؟
۳۲- تِلْكَ الْمَوَدّاتِ كَيْفَ تُهْمِلُها؟ تِلْكَ الْمَواعِيدَ كَيْفَ تُغْفِلُها؟
۳۳- ما كُلُّ ما يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ تَجْرِي ٱلرِّياحُ بِما لا تَشْتَهِي ٱلسُّفُنُ
۳۴- إِنَّ ٱلشَّبابَ الَّذِي مَجْدٌ عَواقِبُهُ فِيهِ نَلَذُّ وَلا لَذّاتِ لِلشَّيْبِ
۳۵- أَلا يا قَيْسُ وَٱلضَّحّاكُ سِيرا وَقَدْ جاوَزْتُما خَمَرَ ٱلطَّرِيقِ

أسماء أعداد

اسم عدد، اسمی‌است‌که بر شماره‌ی چیزی یا ترتیب آن دلالت می‌نماید. **مانند:** قَرَأْتُ هٰذِهِ ٱلسَّنَةَ خَمْسَةَعَشَرَ كِتَاباً. || أَنْهَيْتُ ٱلصَّفَّ ٱلسَّادِسَ.

عدد، بر دو قسم است: ۱ـ اصلی ۲ـ ترتیبی.

هر یك از آنها نیز چهار قسم است: ۱ـ مُفْرَد ۲ـ مُرَكَّب ۳ـ عُقُود ٤ـ مَعْطُوف

عدد اصلی

أعداد اصلی، شماره‌ی مَعدود را بیان می‌کند. **مانند:**

فَازَ ثَمَانِيَةُ طُلَّابٍ فِي الْإِمْتِحَانِ.

أعداد اصلی مُفْرَد عبارتند از: «وَاحِدٌ، اِثْنَانِ، ثَلَاثَةٌ، أَرْبَعَةٌ، خَمْسَةٌ، سِتَّةٌ، سَبْعَةٌ، ثَمَانِيَةٌ، تِسْعَةٌ، عَشَرَةٌ».

الفاظ «وَاحِدٌ و اِثْنَانِ»، با مذکّر به‌صورت مذکّر، و با مؤنّث به‌صورت مؤنّث ذکر می‌شوند؛ چرا که صفت معدود خود هستند. **مانند:**

رَجُلٌ وَاحِدٌ. || رَجُلَانِ ٱثْنَانِ. || اِمْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ. || اِمْرَأَتَانِ ٱثْنَتَانِ.

ولی از «ثَلَاثَةٌ تا عَشَرَةٌ» با معدود مذکّر به‌صورت مؤنّث، و با معدود مؤنّث به‌صورت مذکّر ذکر می‌گردند. **مانند:** عِنْدِي ثَلَاثَةُ أَقْلَامٍ. || أَكَلْتُ ثَلَاثَ تُفَّاحَاتٍ. || فِي ٱلدَّارِ عَشَرَةُ رِجَالٍ. || فِي ٱلدَّارِ عَشْرُ نِسَاءٍ.

أعداد اصلی مُرَكَّب عبارتند از: «أَحَدَعَشَرَ، اِثْنَاعَشَرَ، ثَلَاثَةَعَشَرَ، أَرْبَعَةَعَشَرَ، خَمْسَةَعَشَرَ، سِتَّةَعَشَرَ، سَبْعَةَعَشَرَ، ثَمَانِيَةَعَشَرَ، تِسْعَةَعَشَرَ».

الفاظ «أَحَد و اِثْنَانِ» با «عَشَر»، در داخل چنین واژه‌هایی، همراه معدود مذکّر به‌صورت مذکّر، و همراه معدود مؤنّث به‌صورت مؤنّث ذکر می‌شوند، و بقیّه‌ی الفاظ با معدود مذکّر به شکل مؤنّث، و با معدود مؤنّث به شکل مذکّر بیان می‌گردند. **مانند:**

أَحَدَعَشَرَ زَوْرَقاً قُرْبَ ٱلشَّاطِئَ. || إِحْدَىٰعَشَرَةَ سَفِينَةً تَقْطَعُ الْبَحْرَ. || اِثْنَاعَشَرَ

كِتابَاً فِي الْحَقِيبَةِ. ‖ حَفِظْتُ اثْنَتَيْ‌عَشَرَةَ قَصِيدَةً. ‖ عِنْدِي ثَلاثَةَ‌عَشَرَ قَلَماً. ‖ رَأَيْتُ فِي الصَّفِّ ثَلاثَ‌عَشَرَةَ آنِسَةً. ‖ فِي الصَّفِّ أَرْبَعَةَ‌عَشَرَ طالِباً وَأَرْبَعَ‌عَشَرَةَ طالِبَةً. ‖ رَأَيْتُ خَمْسَةَ‌عَشَرَ رَجُلاً وَخَمْسَ‌عَشَرَةَ امْرَأَةً.

أعداد اصلی عُقُود عبارتند از:

«عِشْرُونَ، ثَلاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمانُونَ، تِسْعُونَ[1]، مِائَةٌ، أَلْفٌ».

این واژه‌ها با مذکّر و مؤنّث یکسانند. **مانند:**

جاءَ عِشْرُونَ رَجُلاً. ‖ ذَهَبَتْ عِشْرُونَ امْرَأَةً. ‖ قَدْ نَجَحَ فِي صَفِّنا ثَلاثُونَ طالِباً. ‖ قَفَزَ نَجِيبٌ فِي الْمَلْعَبِ ثَلاثِينَ قَفْزَةً. ‖ مِائَةُ بَطَلٍ اسْتَشْهَدُوا فِي ساحَةِ الشَّرَفِ. ‖ مِائَةُ سَنَةٍ تُساوِي قَرْناً. ‖ اِزْدَوَجَ أَلْفُ غُلامٍ مَعَ أَلْفِ جارِيَةٍ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ.

أعداد اصلی مَعْطُوف، از «واحِدٌ و عِشْرُونَ» تا «تِسْعَةٌ و تِسْعُونَ» است. جزء پیشین آنها، یعنی: «واحِدٌ، اِثْنانِ، ثَلاثَةٌ، أَرْبَعَةٌ، خَمْسَةٌ، سِتَّةٌ، سَبْعَةٌ، ثَمانِيَةٌ، تِسْعَةٌ»، با معدود خود به همان صورتی ذکر می‌شوندکه در أعداد اصلی مُفرَد می‌آمدند، و جزء پسین آنها، یعنی: «عِشْرُونَ، ثَلاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمانُونَ، و تِسْعُونَ»، همان‌گونه ذکر می‌شوندکه در أعداد اصلی عُقُود می‌آمدند. **مانند:**

مَكَثْتُ فِي هٰذِهِ الْمَدِينَةِ إِحْدَىٰ وَعِشْرِينَ سَنَةً. ‖ كانَ عَدَدُ الطُّلّابِ فِي الصَّفِّ أَرْبَعَةً وَثَلاثِينَ طالِباً. ‖ غاضَتْ سَبْعَةٌ وَأَرْبَعُونَ جَدْوَلاً فِي هٰذَا الْعامِ بِسَبَبِ الْجَفافِ.

عدد ترتیبی

عدد ترتیبی، ترتیب و مرتبه‌ی معدود را بیان می‌کند. **مانند:**

قَرَأْتُ الْمَقالَةَ الْخامِسَةَ‌عَشَرَةَ.

أعداد ترتیبی مُفرَد عبارتند از:

«أَوَّلٌ، ثانِي، ثالِث، رابِع، خامِس، سادِس، سابِع، ثامِن، تاسِع، عاشِر».

أعداد ترتیبی مُفرَد، با معدود مذکّر به‌صورت مذکّر، و با مؤنّث به‌صورت مؤنّث

---

(۱)ـ در حالت نصب و جرّ با «ینَ» آورده می‌شوند.

آورده می‌شوند. **مانند:** اَلدَّرْسُ الْأَوَّلُ. ‖ اَلصَّفْحَةُ الْأُولَى. ‖ اَلْبَابُ الثَّانِي. ‖ اَلْمَقَالَةُ الثَّانِيَةُ. ‖ اَلصَّفُّ الثَّالِثُ. ‖ اَلرِّحْلَةُ الثَّالِثَةُ.

أعداد ترتيبى مُرَكَّب عبارتند از: «حَادِيَ‌عَشَرَ، ثَانِيَ‌عَشَرَ، ثَالِثَ‌عَشَرَ، رَابِعَ‌عَشَرَ، خَامِسَ‌عَشَرَ، سَادِسَ‌عَشَرَ، سَابِعَ‌عَشَرَ، ثَامِنَ‌عَشَرَ، تَاسِعَ‌عَشَرَ».

هر دو جزء أعداد ترتيبى مُرَكَّب، با معدود مذكّر به‌صورت مذكّر، و با مؤنّث به‌صورت مؤنّث آورده می‌شوند[1]. **مانند:** اَلدَّرْسُ الْحَادِيَ‌عَشَرَ. ‖ اَلْمَقَالَةُ الْحَادِيَةَ‌عَشَرَةَ. ‖ اَلطَّابِقُ الْخَامِسَ‌عَشَرَ. ‖ اَلْبِنَايَةُ الْخَامِسَةَ‌عَشَرَةَ.

أعداد ترتيبى عُقُود عبارتند از: «عِشْرُونَ، ثَلَاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمَانُونَ، تِسْعُونَ، مِائَةٌ، أَلْفٌ».

این واژه‌ها با مذكّر و مؤنّث يكسان بكار می‌روند. **مانند:** اَلدَّرْسُ الْعِشْرُونَ. ‖ اَلْمَقَالَةُ الْعِشْرُونَ. ‖ كَتَبْتُ الْفَصْلَ الْأَلْفَ. ‖ جَاءَتِ الْفِرْقَةُ الْمِائَةُ.

أعداد ترتيبى مَعْطُوف، از «حَادِي وَعِشْرُونَ» تا «تَاسِعٌ وَتِسْعُونَ»، يعنى از بيست و يكم تا نَوَد و نُهُم می‌باشند. واژه‌ى پيشين اين أعداد، با معدود مذكّر به‌صورت مذكّر، و با مؤنّث به‌صورت مؤنّث ذكر می‌شوند. ولى واژه‌ى پسين آن‌ها، با معدود مذكّر و مؤنّث يكسان بكار می‌رود. **مانند:** جَاءَ الطَّالِبُ الْحَادِي وَالْعِشْرُونَ. ‖ رَأَيْتُ الطَّالِبَةَ الْحَادِيَةَ وَالْعِشْرِينَ. ‖ اَلدَّرْسُ الثَّالِثُ وَالثَّلَاثُونَ. ‖ اَلصَّفْحَةُ الثَّالِثَةُ وَالثَّلَاثُونَ.

يادآورى:

*۱ـ معدود أعداد اصلى، تمييز به‌شمار است و از «سه تا ده»، **جمع و مجرور**، و از «يازده تا نَوَد و نُه»، **مفرد و منصوب**، و از «صد به بالا»، **مفرد و مجرور** است.* **مانند:** فِي الْأُسْبُوعِ سَبْعَةُ أَيَّامٍ. ‖ فِي الشَّهْرِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا. ‖ فِي الْمَدْرَسَةِ مِائَةُ تِلْمِيذٍ.

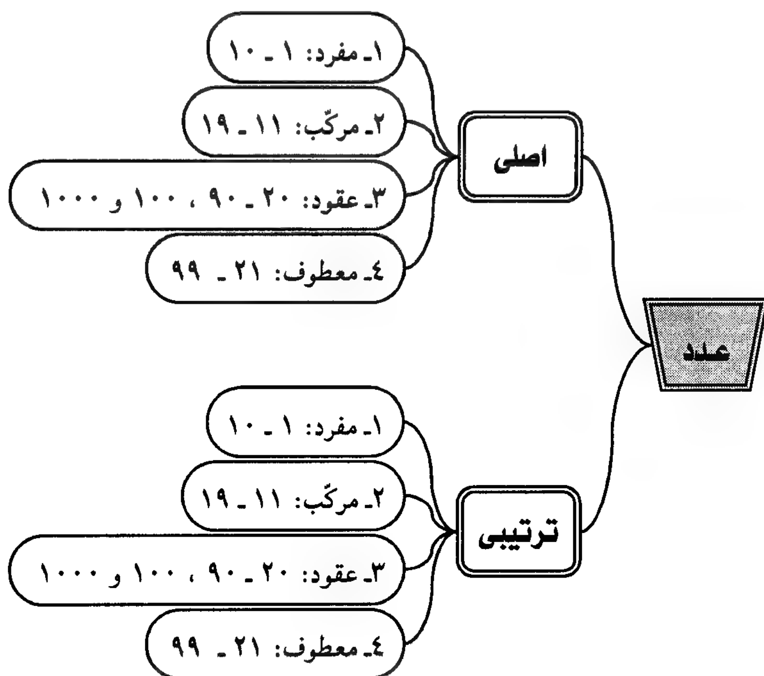
أعداد ترتيبى اغلب صفت معدود خود به‌شمارند. **مانند:** اَلْجُزْءُ الْخَامِسَ‌عَشَرَ. ‖ اَلْمَقَالَةُ الْمِائَةُ.

۲ـ أعداد را از طرف راست می‌خوانند. يعنى از يكان به دهگان، و از آن به

(۱)ـ هر دو جزء اعداد ترتيبى مركّب، مبنى بر فتح است.

صدگان، و از آن هم به هزارگان می‌پردازند. مثلاً: ۳۲۵کتاب را چنین می‌خوانند: خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ وَثَلاثُمِائَةِ كِتابٍ.

البتّه گاهی از طرف چپ نیز خوانده می‌شود و مثلاً عدد مذکور را چنین می‌خوانند: ثَلاثُمِائَةٍ وَعِشْرُونَ وَخَمْسَةُ كُتُبٍ.



تمرین

۱ـ نوع أعداد عبارات زیر را بیان دارید:

۱ـ ﴿مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها﴾. (الأنعام: ۱٦۰)

۲ـ ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ﴾. (البقرة: ۲۲۸)

۳ـ قَضَيْنا فِي الرِّحْلَةِ خَمْسَةَعَشَرَ يَوْماً، وَسِتَّعَشْرَةَ ساعَةً.

٤ـ حَضَرَ والِدي فِي الْيَوْمِ الرّابِعِ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ.

٥ـ إِنَّ النّاجِحِينَ أَرْبَعُونَ فَتىً، وَأَرْبَعُونَ فَتاةً.

٦ـ عاشَتْ جَدَّتي خَمْساً وَثَمانِينَ سَنَةً.

۷ـ عِنْدِي خَمْسَةُ أَقْلامٍ وَثَلاثُ مَساطِرَ.
۸ـ قَرَأْتُ ٱلصَّفْحَةَ الْخامِسَةَ وَٱلسِّتِّينَ.
۹ـ وَصَلَ خَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ مُصْطافاً.
۱۰ـ بَلَغْتُ مِنَ الْعُمْرِ خَمْسِينَ عاماً.
۱۱ـ زَرَعْتُ أَرْبَعاً وَعِشْرِينَ شَجَرَةً.
۱۲ـ إِنْقَضَتِ ٱلسَّنَةُ ٱلسّابِعَةَعَشَرَةَ.
۱۳ـ رَأَيْتُ خَمْسَةً وَسِتِّينَ عامِلاً.

۲ـ أعداد جملات زير را با حروف بنويسيد:

۱ـ كانَ ۱۲ تِلْمِيذاً يَتَجاذَبُونَ الْحَبْلَ.
۲ـ قَرَأْتُ ٤ صَفَحاتٍ.
۳ـ نَحْنُ فِي سَنَةِ ۱٤۰۷ هِجْرِيَّةٍ.
٤ـ كَتَبْتُ ۱۹ صَفْحَةً.
٥ـ فِي ٱلصَّفِّ ۱۷ تِلْمِيذَةً.
٦ـ رَجَعَ ۱۱ مُسافِراً.
۷ـ أَعْطِنِي ۱۰۰۰ وَرَقَةٍ.
۸ـ رَأَيْتُ ۸۰ طالِباً.
۹ـ إِشْتَرَيْتُ ٦ كُتُبٍ.
۱۰ـ خُذْ ۱۰۰ كِتابٍ.

۳ـ أعداد زير را با حروف بخوانيد:

۹۰ صَنْدُوقاً	٤۹ خَرُوفاً	۳۷ عاماً
۱٥ ساعَةً	٦۰ تُفّاحَةً	۷ مَساطِرَ
۷۰ يَوْماً	۱٤ شَهْراً	۱۹ وَرَقَةً
۹ نَوافِذَ	۳۱ سَنَةً	۳ دَفاتِرَ
٤۰ بَقَرَةً	۱۱ باباً	٤ كُتُبٍ

بخش سوم

مَبْحَث حرف[۱]

حرف، کلمه‌ای است‌که به تنهایی دارای معنی نیست، ولی در داخل جمله همراه اسم یا فعل، معنی پیدا می‌کند. **مانند:** مِنْ، عَلَی، ثُمَّ، إِنَّ.

حروف، بر دو قسمند: ۱ـ عامِل ۲ـ غیرعامِل.

(۱)ـ مراد از حرف در اینجا، حروف معانی است، نه حروف مبانی که حروف هجاء یا الفبا نامیده می‌شوند.

حروف عامِل

حروف عامِل، آنهایی هستندکه موجب تغییر إعراب واژه‌ی بعد از خود می‌گردند.

مانند: فِي اَلدّٰارِ رَجُلٌ. ‖ إِنَّ زَيْداً شُجٰاعٌ.

حروف **عامِل** عبارتند از:

۱ـ حروف جارّه:

این حروف به اوّل اسم افزوده می‌شوند و آن را مجرور می‌کنند. **مانند:** اَلْمَرْءُ بِخَلِيلِهِ. ‖ اَللَّحْظُ أَصْدَقُ أَنْبٰاءً مِنَ اَللَّفْظِ. ‖ فَضْلُ الْفِعْلِ عَلَى الْقَوْلِ مَكْرُمَةٌ، وَ فَضْلُ الْقَوْلِ عَلَى الْفِعْلِ دَنٰاءَةٌ.

حروف جرّ **هفده‌تا** و عبارتند از:

با و تا و کاف و لام و «واو» و مُنْذُ، مُذْ، خَلا

رُبَّ، حٰاشٰا، مِنْ، عَدٰا، فِي، عَنْ، عَلَىٰ، حَتَّىٰ، إِلَىٰ

«**بِ**». **مانند:** بِعَيْنٍ تَرٰانِي يٰا جَمِيلُ أَرٰاكِ.

«**تَ**». **مانند:**

تَاللّٰهِ يٰا ظَبَيٰاتِ الْقٰاعِ قُلْنَ لَنٰا   لَيْلايَ مِنْكُنَّ أَمْ لَيْلَىٰ مِنَ الْبَشَرِ؟

«**كَ**». **مانند:** ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾. (الشوری: ۱۱)

«**لِ**». **مانند:** لا تُبَيِّنْ حٰاجَتَكَ لِلْكَرِيمِ وَلا تُصَرِّحْ، فَإِنَّ اَلتَّعْرِيضَ يَكْفِيهِ.

«**وَ**». **مانند:** ﴿وَالْعَصْرِ ۞ إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ ۞ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ﴾. (العصر: ۱ـ۳)

«**مُنْذُ**». **مانند:** مٰا رَأَيْتُهُ مُنْذُ يومِ الْجُمُعَةِ.

«**مُذْ**». **مانند:** مٰا رَأَيْتُهُ مُذْ ثَلاثَةِ أَيّٰامٍ.

«**خَلا**». **مانند:** جٰاءَ اَلتَّلامِيذُ خَلا زَيْدٍ.

«**رُبَّ**». **مانند:** رُبَّ أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ.

«**حٰاشٰا**». **مانند:** حٰاشٰا فُلانٍ. ‖ حٰاشٰاكَ.

«**مِنْ**». **مانند:** رُبَّ عَتِيقٍ خَيْرٌ مِنْ رِقٍّ. ‖ عَثْرَةُ الْقَدَمِ أَسْلَمُ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسٰانِ.

«عَدَا». مانند: جاءَ القَوْمُ عَدَا زَيْدٍ.

«فِي». مانند: مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ.

«عَنْ». مانند: تَرَحَّلْ عَنْ مَكَانٍ فِيهِ ضَيْمٌ. ‖ عِزُّ الرَّجُلِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.

«عَلَىٰ». مانند: حَافِظْ عَلَى الصَّدِيقِ وَلَو فِي الْحَرِيقِ.

«حَتَّىٰ». مانند: أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّىٰ رَأْسِهَا.

«إِلَىٰ». مانند: مِنَ الْقَلْبِ إِلَى الْقَلْبِ.

۲- حروف ناصبه:

حروف ناصبه به اوّل فعل مضارع افزوده می‌شوند، و آنها را منصوب می‌سازند، و عبارتند از: «أَنْ، لَنْ، كَيْ یا لِكَيْ، إِذَنْ».

«أَنْ». مانند: أُرِيدُ أَنْ أَشْتَرِيَ قَلَماً.

«لَنْ». مانند: لَنْ يَذْهَبَ التَّلَامِيذُ إِلَى الْبَحْرِ الْيَوْمَ.

«كَيْ یا لِكَيْ». مانند: سِرْ كَيْ تَصِلَ، وَاعْمَلْ كَيْ تَفُوزَ. ‖ دَخَلْتُ الْمَدْرَسَةَ لِكَيْ أُصِيبَ عِلْماً.

«إِذَنْ». مانند: أَنْتَ مُصْغٍ إِلَيَّ، إِذَنْ أُحَدِّثَكَ.

۳- حروف جازمه:

حروف جازمه به اوّل فعل مضارع افزوده می‌شوند و آنها را مجزوم می‌سازند، و عبارتند از: «لَمْ، لَمَّا، لِـ(لام امر)، لاءِ نهی، إِنْ».

«لَمْ». مانند: لَمْ أَكْسَلْ فِي سَبِيلِ الْمَجْدِ.

«لَمَّا». مانند: أَ تَتْرُكُ الْمَدْرَسَةَ وَلَمَّا تَبْلُغْ عُدَّةً كَافِيَةً مِنَ الثَّقَافَةِ.

«لِـ»(لام امر). مانند: لِنَسْتَمِعْ إِلَى الْخَطِيبِ.

«لا»ی نهی. مانند: لا تُحَاسِبْ صَدِيقَكَ عَلَىٰ كُلِّ شَارِدَةٍ وَوَارِدَةٍ.

«إِنْ». مانند: إِنْ تَجْتَهِدْ تَنْجَحْ.

۴- حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل:

حروف مُشَبَّهَةٌبالفعل، به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شوند و مبتدا را منصوب و

خبر را به حال رفع نگاه می‌دارند، و عبارتند از: «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لٰكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ».

«إِنَّ». **مانند:** إِنَّ الْحَقَّ وٰاضِحٌ.

«أَنَّ». **مانند:** سَرَّنِي أَنَّ فَرِيداً مُجْتَهِدٌ.

«كَأَنَّ». **مانند:** كَأَنَّ الْمُعَلِّمَةَ أُمٌّ حَنُونٌ.

«لٰكِنَّ». **مانند:** مَحْمُودٌ مُجْتَهِدٌ وَلٰكِنَّ الْمَنْصُورَ كَسْلاٰنُ.

«لَيْتَ». **مانند:** لَيْتَ خَلِيلاً حاٰضِرٌ.

«لَعَلَّ». **مانند:** لَعَلَّ سُهَيْلاً قاٰدِمٌ.

۵ـ حرف لاءنفی جنس:

لاءنفی جنس، به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شود و مبتدا را منصوب و خبر را به حال رفع نگاه می‌دارد. **مانند:** لاٰ نُهُوضَ لِأُمَّةٍ وَلاٰ سَعاٰدَةَ لِشَعْبٍ إِلاّٰ بِالْعِلْمِ وَالْأَخْلاٰقِ الْفاٰضِلَةِ. || لاٰ كِتاٰبَ نَحْوٍ فِي الْمَكْتَبَةِ.

۶ـ حروف شِبْهِ لَيْسَ:

حروف شِبْهِ لَيْسَ، به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شوند و مبتدا را به حال رفع نگاه می‌دارند و خبر را منصوب می‌سازند، و آنها عبارتند از: «ماٰ، لاٰ، لاٰتَ، إِنْ».

«ماٰ». **مانند:** ماٰ نَجِيبٌ شاٰعِراً.

«لاٰ». **مانند:** لاٰ أَحَدٌ غاٰئِباً. || لاٰ كَذُوبٌ ناٰجِحاً.

«لاٰتَ». **مانند:** لاٰتَ وَقْتَ لَهْوٍ.

«إِنْ». **مانند:** إِنِ الْمَدْرَسَةُ مَفْتُوحَةً.

إِنِ الْمَرْءُ مَيْتاً بِانْقِضاٰءِ حَياٰتِهِ   وَلٰكِنْ بِأَنْ يُبْغَى عَلَيْهِ فَيُخْذَلاٰ

۷ـ حروف نِداء:

حروف نِداء، به اوّل اسم افزوده می‌شوند و آن را گاهی مرفوع و گاهی منصوب می‌نمایند، و آنها هفتتا و عبارتند از: «ياٰ، أَياٰ، هَياٰ، أَيْ، أَ، آ، واٰ».

«یا». **مانند:** یٰا سَیِّدِي خُذْنِي مَعَكَ رَفِیقاً.

«أیا». **مانند:**

أَیٰا رٰاکِباً إِمّٰا عَرَضْتَ فَبَلِّغَنْ   نَدٰامٰايَ مِنْ نَجْرٰانَ أَلّٰا تَلاٰقِیٰا

«هَیا». **مانند:** هَیٰا أُمُّ لاٰحِظِي وَلَدَكِ لِئَلّٰا یَسْقُطَ. ‖ هَیٰا رَجُلاً عٰالِيَ الْهِمَّةِ.

«أَيْ». **مانند:** أَيْ فٰاطِمَةُ. ‖ أَيْ خٰادِمُ خُذْ هٰذَا الْكِتٰابَ.

أَ لَمْ تَعْلَمِي أَيْ عَبْدَ فِي رَوْنَقِ ٱلضُّحٰا   بُکٰاءَ حَمٰامٰاتٍ لَهُنَّ هَدِیلٌ

«أَ». **مانند:**

أَ حٰارِ[1] بْنَ بَدْرٍ قَدْ وَلِیتَ إِمٰارَةً   فَكُنْ جُرَذاً فِیهٰا تَخُونُ وَتَسْرِقُ

أَ دٰاراً بِحُزْوَیٰ[2] هِجْتِ لِلْعَیْنِ عَبْرَةً   فَمٰاءُ الْهَوَیٰ یَرْفَضُّ أَوْ یَتَرَقْرَقُ

أَ فٰاطِمَ مَهْلاً بَعْضَ هٰذَا ٱلتَّدَلُّلِ   وَإِنْ كُنْتِ قَدْ أَزْمَعْتِ صَرْمِي فَأَجْمِلِي

«آ». **مانند:** آ مُحَمَّدُ أَقْبِلْ.

«وٰا». **مانند:** وٰا وَلَدٰاهُ. ‖ وٰا رَأْسٰاهُ.

وٰا حَرَّ قَلْبٰاهُ مِمَّنْ قَلْبُهُ شَبِمٌ   وَمَنْ بِجِسْمِي وَحٰالِي عِنْدِي سَقَمٌ

فَوٰا عَجَباً كَمْ یَدَّعِي الْفَضْلَ نٰاقِصٌ   وَوٰا أَسَفاً كَمْ یُظْهِرُ ٱلنَّقْصَ فٰاضِلٌ

۸ـ حرف استثناء إلا:

حرف «إِلّا» اسم بعد از خود را منصوب می‌سازد. **مانند:** أَذْعَنَ الْعُصٰاةُ إِلّٰا وٰاحِداً. ‖ قَطَفْتُ الْأَزْهٰارَ إِلَّا الْوَرْدَ. ‖ اِرْتَحَلَ الْقَومُ إِلّٰا بَعِیراً. ‖ نَضِجَ ٱلثَّمَرُ إِلّٰا الْعِنَبَ.

---

(۱)ـ حٰارِث.

(۲)ـ حُزْوَیٰ: اسم مکانی است.

حروف غیرعامِل

حروف غیرعامِل، آنهایی هستند که باعث تغییر حرکت آخر واژه‌های دیگر نمی‌گردند، و عبارتند از:

۱ـ حروف نفی:

حروف نفی عبارتند از: «مٰا و لا و إنْ»، که فعل ماضی و مضارع را منفی می‌سازند.

«مٰا». **مانند:** مٰا حَضَرْتُ. || مٰا أَحْضُرُ.

«لٰا». **مانند:** ﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى﴾. (القيامة:٣١) || ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾. (الأنعام: ٩٠)

«إِنْ». **مانند:** إِنْ حَضَرَ إِلّٰا خٰالِدٌ. || إِنْ يَجِيءُ إِلّٰا خٰالِدٌ.

۲ـ حروف جواب:

حروف جواب، که برای پاسخ‌دادن به‌صورت مثبت بکار می‌روند، عبارتند از: «إِيْ و نَعَمْ و أَجَلْ و بَلَىٰ و جَيْرِ و جَلَلْ».

«**إِيْ**». **مانند:** إِيْ وَرَبِّي إِنَّهُ الْحَقُّ.

«**نَعَمْ**». **مانند:** سَأَلَنِي مُحَمَّدٌ: أَ تَذْهَبُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

«**أَجَلْ**». **مانند:** وَقٰالَ: هَلْ حَضَرَ الْمُعَلِّمُ؟ قُلْتُ: أَجَلْ.

«**بَلَىٰ**». **مانند:** ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلَىٰ﴾. (الأعراف: ١٧٢) || ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّٰا لٰا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوٰاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنٰا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾. (الزخرف: ٨٠)

«**جَيْرِ**». **مانند:** جَيْرِ لَأُنٰاضِلَنَّ. || جَيْرِ لَأُسٰاعِدَنَّكَ.

«**جَلَلْ**». **مانند:** قٰالُوا: نَظَمْتَ عُقُودَ الدُّرِّ، قُلْتُ: جَلَلْ.

۳ـ حروف تفسیر:

حروف تفسیر، که تعبیر کننده‌ی مفهوم واژه یا جمله‌ی قبل از خود بوده و عبارتند از: «أَيْ وأَنْ».

«أَيْ». **مانند:** عِنْدِي عَسْجَدٌ أَيْ ذَهَبٌ.

وَتَرْمِينَنِي بِالطَّرْفِ أَيْ أَنْتَ مُذْنِبٌ وَتَقْلِينَنِي لٰكِنَّ إِيّاكِ لا أَقْلِي

«أَنْ». **مانند:** كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنِ اجْتَهِدْ. ॥ ﴿فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ﴾. (المؤمنون: ۲۷)

۴ـ حروف شرط:

حروف شرط عبارتند از: «**لَوْ ولَوْلا ولَوْما**».

«لَوْ». **مانند:** لَوِ اجْتَهَدْتَ لَنَجَحْتَ. ॥ لَوْ لَمْ تَحْضُرْ لَعاقَبْتُكَ.

«لَوْلا». **مانند:** لَوْلَا الْعَدْلُ لَهَلَكَ النّاسُ. ॥ لَوْلَا الْمَدارِسُ ما تَقَدَّمَتِ الْحَضارَةُ.

«لَوْما». **مانند:**

لَوْمَا الْإِصاخَةُ لِلْوُشاةِ لَكانَ لِي مِنْ بَعْدِ سُخْطِكَ فِي رِضاكَ رَجاءُ

یادآوری:

۱ـ حرف «إِنْ» جازمه نیز، حرف شرط است که جزو حروف عامل است.

۲ـ حروف «لَوْلا و لَوْما»، در اصل حرف «لَوْ»، و «لا و ما» نافیه است.

۵ـ حروف استفهام:

حروف إستفهام، که برای پرسش بکار می‌روند، عبارتند از: «أَ و هَلْ».

«أَ». **مانند:** أَ ذَهَبَ أَبُوكَ إِلَىٰ عَمَلِهِ؟ ॥ أَ لَمْ يَنْجَحِ الْمُجِدُّ؟ ॥ ﴿أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هٰذا﴾. (الانبیاء: ۶۲)

«هَلْ». **مانند:** ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَالنُّورُ﴾. (الرعد: ۱۶) ॥ هَلْ تُسافِرُ؟ ॥ هَلْ خالِدٌ ذَكِيٌّ؟

۶ـ حروف عطف:

حروف عطف، حروفی هستندکه برای عطف اسم بر اسم، یا فعل بر فعل و یا جمله بر جمله بکار می‌روند. **مانند:** جاءَ خالِدٌ وَسالِمٌ. ॥ إِعْمَلْ وَاقْتَصِدْ. ॥ اَلْعاقِلُ مُحْسِنٌ وَالْجاهِلُ مُسِيءٌ.

حروف عطف عبارتند از: «وَ، فَ، ثُمَّ، حَتّیٰ، أَوْ، أَمْ، بَلْ، لَکِنْ، لا».

«وَ». **مانند:** ﴿يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾. (البقرة: ۲۵۸)

«فَ». **مانند:** ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾. (عبس:۲۱) || سَهٰا فَسَجَدَ.

«ثُمَّ». **مانند:** بَلَغَنِي مٰا صَنَعْتَ الْيَوْمَ ثُمَّ مٰا صَنَعْتَ أَمْسِ أَعْجَبُ. || جٰاءَ فَجَلَسَ ثُمَّ نَهَضَ.

«حَتّیٰ». **مانند:** مٰاتَ اَلنّٰاسُ حَتَّى الْأَنْبِيٰاءُ. || مَرِضَ زَيْدٌ حَتّیٰ لا يَرْجُونَهُ.

«أَوْ». **مانند:** اَلْكَلِمَةُ: اِسْمٌ أَوْ فِعْلٌ أَوْ حَرْفٌ. || كُلْ جُبْناً أَوْ زَيْتُوناً.

«أَمْ». **مانند:** ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾. (البقرة:٦) || يٰا بُنَيَّ إِنَّ أَبٰاكَ لا يُبٰالِي، أَ وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ.

«بَل». **مانند:** جٰاءَ خٰالِدٌ بَلْ سٰالِمٌ. || لا تُصٰاحِبْ خٰالِداً بَلْ سٰالِماً.

«لٰكِنْ». **مانند:** مٰا جٰاءَ خٰالِدٌ لٰكِنْ سٰالِمٌ. || لَيْسَ زَيْدٌ كٰاتِباً لٰكِنْ شٰاعِراً.

«لا». **مانند:** نَجَحَ خٰالِدٌ لا سٰالِمٌ. || زَيْدٌ عٰالِمٌ لا جٰاهِلٌ.

۷ـ حروف استقبال:

حروف «سَ و سَوْفَ» که معنی فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهند، **حروف استقبال** نام دارند.

«سَ» . **مانند:** ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. (الشعراء: ۲۲۷)

«سَوْفَ». **مانند:** ﴿ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾. (الحجر:۳)

۸ـ حروف مُفاجاة:

واژه‌های «إِذْ وإِذٰا» وقتی‌که به معنی بناگاه باشند، حروف مُفاجاة نام دارند.

«إِذْ». **مانند:** فَبَيْنَمَا الْعُسْرُ إِذْ دٰارَتْ مَيٰاسِيرُ.

«إِذٰا». **مانند:** خَرَجْنٰا فَإِذَا الْأَسَدُ بِالْبٰابِ.

۹ـ حروف تفصیل:

واژه‌های «أَمّا وإِمّا» را **حروف تفصیل** نامند.

«أَمّا». **مانند:** أَمّا زَيْدٌ فَأَكْرَمْتُهُ وَ أَمّا عَمْرٌو فَأَهَنْتُهُ. || ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ﴾. (النساء: ۱۷۵) || أَمَّا الْعِلْمُ فَشَرِيفٌ.

«إِمّا». **مانند:** ﴿إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَإِمّا كَفُوراً﴾. (الانسان: ۳) || تَعَلَّمْ إِمَّا الصَّرْفَ وَ إِمَّا النَّحْوَ. || زارَهُ إِمّا زَيْدٌ وَ إِمّا عَمْرٌو.

۱۰ـ حروف تنبیه:

حروف تنبیه، حروفی هستندکه برای جلب توجّه و آگاهی شنونده، أدا می‌گردند. آنها عبارتند از: «أَلا، ها، أَما، يا».

«أَلا». **مانند:** ﴿أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ﴾. (البقرة: ۱۳) || أَلا يا عَيْنُ وَيْحَكِ أَسْعِدِينِي. || ﴿أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (یونس: ۶۲)

«ها». **مانند:** ها أَنَا ذا قادِمٌ. || ها قَدْ نَجَوْنا. || يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّعِظُوا.

«أَما». **مانند:** أَما وَاللَّهِ إِنَّ الظُّلْمَ شُؤْمٌ. || أَما وَالَّذِي لا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ.

أَما وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كُنْتَ حُرّاً ‌ ‌ ‌ وَما بِالْحُرِّ أَنْتَ وَلَا الْعَتِيقِ

«يا»[1]. **مانند:** ﴿يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾. (یس: ۲۶) || يا رُبَّ كاسِيَةٍ فِي الدُّنْيا، عارِيَةٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ. || أَلا يَا اسْجُدُوا.

۱۱ـ حروف تحضیض:

حروف تحضیض، حروفی هستندکه برای تشویق و ترغیب به انجام کار موجود و ترک سستی و تنبلی بکار می‌روند. و آنها عبارتند از: «أَلا، هَلّا، أَلّا، لَوْلا، لَوما».

«أَلا». **مانند:** ﴿أَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾. (النور: ۲۲)

«هَلّا». **مانند:** هَلّا يَجْتَهِدُ الْمُقَصِّرُ.

---

(۱)ـ «يا» را برخی در این موارد که به دنبال آن فعل یا حرف، ذکر می‌شود، حرف تنبیه، و بعضی حرف ندا نامیده و منادیٰ را محذوف دانسته‌اند.

«أَلّٰا». **مانند:** أَلّٰا يَرْعَوِي الْبٰاغِي عَنْ غَيِّهِ.
«لَوْلٰا». **مانند:** ﴿لَوْلٰا تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ﴾. (النمل: ٤٦)
«لَومٰا». **مانند:** ﴿لَوْمٰا تَأْتِينٰا بِالْمَلائِكَةِ﴾. (الحجر: ٧)

۱۲ـ حروف تأکید:

حروف تأکید، که برای مُؤَکّدکردن سخن بکار می‌روند، و عبارتند از: «نَّ، نْ، لَ».
«نَّ». **مانند:** ﴿وَلٰا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غٰافِلاً﴾. (ابراهیم: ٤٢)
«نْ». **مانند:** ﴿وَلَيَكُوناً مِنَ الصّٰاغِرِينَ﴾. (یوسف: ٣٢)
«لَ». **مانند:** ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. (القلم: ٤) || ﴿لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (المائدة: ٦٢) || لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنْ أَخِيكَ. || إِنَّهُ لَيَعْمَلُ عَمَلاً نٰافِعاً.

یادآوری:
لام تأکید را، «لام اِبتدائیه» نیز می‌گویند.

۱۳ـ حروف صِلَه:

حروف صِلَه، که حروف زاید نیز گفته می‌شوند، برای تزیین لفظ و تأکید معنی بکار می‌روند، و آنها عبارتند از: «إِنْ، أَنْ، مٰا، مِنْ، بِ، لا».
«إِنْ». **مانند:** مٰا إِنْ أَتَيْتُ بِشَيْءٍ أَنْتَ تَكْرَهُهُ. || أَلٰا إِنْ قٰامَ زَيْدٌ.
«أَنْ». **مانند:** وَاللّٰهِ أَنْ لَوْ قُمْتَ قُمْنٰا. || ﴿وَمٰا لَنٰا أَلّٰا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ﴾. (ابراهیم: ١٢)
«مٰا». **مانند:** أَيّاً مٰا تَفْعَلْ أَفْعَلْ. || أَكْرَمْتُكَ مِنْ غَيْرِ مٰا مَعْرِفَةٍ.
«مِنْ». **مانند:** مٰا جٰاءَنِي مِنْ رَجُلٍ. || ﴿هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ[1]﴾. (فاطر: ٣)
«بِ». **مانند:** ﴿وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً﴾. (النساء: ٧٩) || جٰاءَ الزّٰائِرُ بِعَيْنِهِ. || خَرَجْتُ فَإِذٰا بِزَيْدٍ.
«لٰا». **مانند:** ﴿لٰا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰامَةِ ۞ وَلٰا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ ۞﴾. (القیامة: ١و٢)

---

(۱)ـ حروف «مِنْ» و «بِ» از حروف جارّه بوده و زاید بشمارند.

۱۴ـ حرف تعریف:

حرف تعریف، واژه‌ی «ال» است‌که به اوّل اسم‌ها افزوده می‌شود. **مانند:** ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً﴾. (الکهف:۱۰۷) || ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾. (الأنعام: ۷۳)

۱۵ـ حرف تحقیق و تقلیل:

واژه‌ی «قَدْ»، در اوّل فعل ماضی، **حرف تحقیق** نامیده می‌شود. **مانند:** قَدْ قَامَتِ الصَّلاةُ. || ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾. (المؤمنون:۱)

و در اوّل فعل مضارع **حرف تقلیل**[1] گفته می‌شود. **مانند:** قَدْ يَزُورُنَا أَبُوكَ. || قَدْ تُكْتَبُ جُمَلاتٌ عَلَى السَّبُّورَةِ.

۱۶ـ حرف رَدْع و إنکار:

واژه‌ی «كَلَّا»، حرف رَدْع و إنکار نامیده می‌شود. **مانند:** ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى﴾. (العلق:۶) || ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ﴾. (المطففین:۱۸)

۱۷ـ حروف تأنیث:

حروف تأنیث، در اسم‌ها سه‌تا و عبارتند از: **الف** مقصوره«ـَ ى» و **الف** ممدوده«اء» و **تاء** مدوّره«ة». **مانند:** سَلْمَى، كُبْرَى، سُعْدَى. || زَهْرَاء، سَمْرَاء، حَسْنَاء. || مُعَلِّمَة، حَلِيمَة، جَمِيلَة.

و حرف تأنیث در فعل، «تاء» تأنیث کشیده(تْ) است. **مانند:** قَالَتْ، جَاءَتْ، كَتَبَتْ.

۱۸ـ حرف هاء «ه، ـه» سکته:

هاء«ه، ـه» سکته، هاء ساکنی است‌که در حالت وقف بر واژه‌ها، به آخر آنها افزوده می‌گردد. **مانند:** ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ﴾. (القارعة:۱۰) || ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾. (الأنعام: ۹۰) ||

---

(۱)ـ گاهی «قَدْ» همراه فعل مضارع هم معنی تحقیق دارد. **مانند:** قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا نُخْفِي.

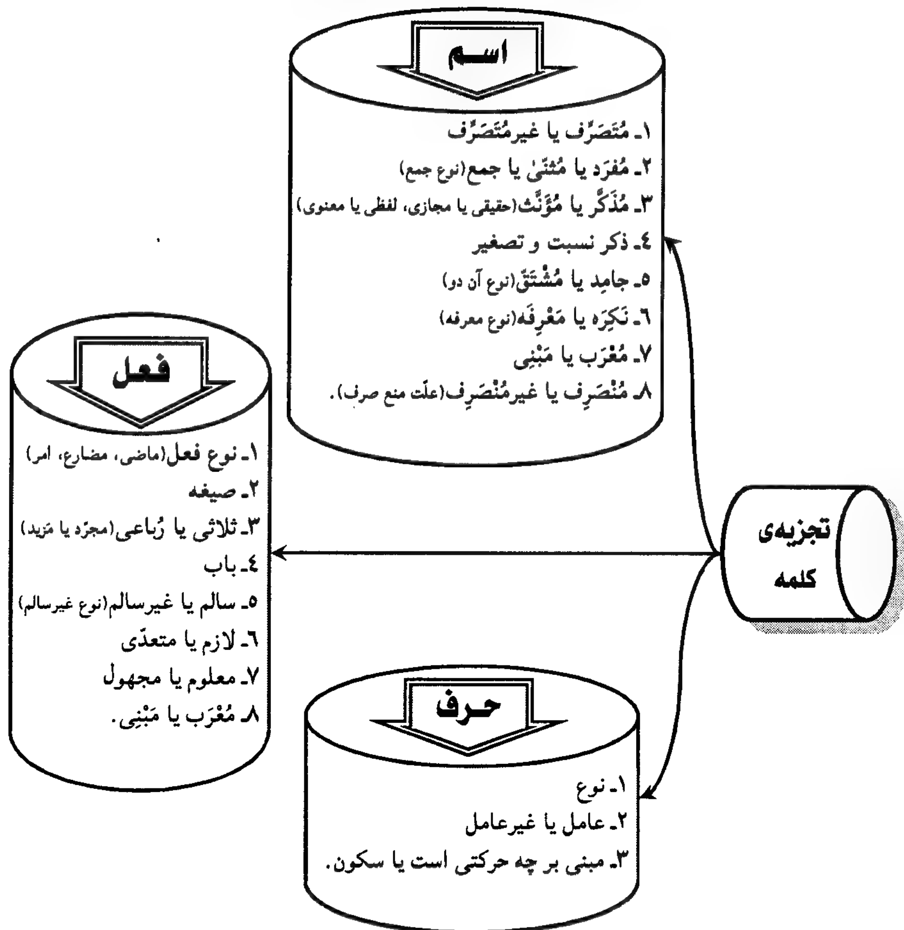
﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ﴾. (البقرة: ۲۰۹) || ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ۞ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ۞﴾. (الحاقة: ۲۸و۲۹)

۱۹ـ حرف واو(و) مَعِيّه:

پیش از مفعولُمَعَهُ، **واوی** ذکر می‌گرددکه بر همراهی دلالت دارد، آن را واو«و» مَعِیّه نامند. **مانند:** ذَهَبْتُ وَصَدِيقاً لِي إِلَى ٱلسِّينَمَا، فَشَاهَدْنَا رَجُلاً يَدْخُلُ وَأَوْلَادَهُ ٱلصِّغَارَ. || فَقُلْنَا لِأَنْفُسِنَا: لَوْ جَاءَ وَالْأَوْلَادَ الْكِبَارَ فَقَطْ لَمَا تَعَرَّضَ لِٱنْتِقَادِ الْحَاضِرِينَ. || فَسَمِعَ وَقَالَ: أُتْرُكُوا ٱلنَّاسَ وَشَأْنَهُمْ، مَا لِي وَالْحَاضِرِينَ وَٱنْتِقَادَهُمْ.

۲۰ـ حرف واو(و) حالیّه:

واو«و» حالیّه، **واوی** است‌که پیش از جمله‌ی حالیه ذکر می‌گردد. **مانند:** أَتَىٰ أَخِي وَهُوَ رَاكِبٌ سَيَّارَةً. || جَاءَ فَرِيدٌ وَمَا طَلَعَتِ ٱلشَّمْسُ.



إِنْتَهَى الصَّرْفُ
بِتَوْفِيقِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْعَلّامِ
وَهُوَ الْمَحْمُودُ فِي الْبَدْءِ وَالْخِتَامِ

علم نحو

نحو، از روابط کلمات و دگرگونی‌هایی که در داخل جملات عارض آخر واژه‌ها می‌گردد، گفتگو می‌کند. **مانند:**

﴿ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ﴾. (البقرة: ۲) || ﴿إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ﴾. (الأعراف:۱۹۶) || ﴿اُتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتٰابِ وَأَقِمِ الصَّلاٰةَ﴾. (العنكبوت: ٤٥) || ﴿كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَيْكَ مُبٰارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيٰاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبٰابِ﴾. (ص:۲۹) || ﴿إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ بِمٰا أَرٰاكَ اللّٰهُ﴾. (النساء: ۱۰۰) || ﴿وَلَمّٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ كِتٰابَ اللّٰهِ وَرٰاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ﴾. (البقرة:۱۰۱)

تغییراتی‌که در داخل جملات عارض آخر کلمات می‌گردد، موضوع علم نحو است و آن را **إعراب** می‌نامند.

انواع إعراب

إعراب، **چهار** نوع است‌که عبارتند از: ۱ـ رفع ۲ـ نصب ۳ـ جرّ ٤ـ جزم.

«رفع و نصب»، در فعل و اسم مُشترَك است، و **«جرّ»**، مخصوص اسم است، و **«جزم»**، ویژه‌ی فعل. اینك آنها را در پنج بخش، مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدین ترتیب:

۱ـ إعراب به حرکات ۲ـ إعراب به حروف ۳ـ إعراب به حذف

٤ـ إعراب محلّی ٥ـ إعراب تقدیری.

إعراب به حرکات

إعراب به حرکات، این است‌که دگرگونی‌ها در آخر کلمه‌ها به‌وسیله‌ی ضمّه(ـُ)، فتحه(ـَ)، کسره(ـِ)، سکون(ـْ)، و تنوین(ـٌـ)، ظاهر شود. **مانند:** اَلْإِنٰاءُ الْفٰارِغُ يَرِنُّ كَثِيراً. ‖ كَمٰالُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ. ‖ قٰالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: اَلْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ، وَالشِّفٰاهُ أَقْفٰالُهٰا وَالْأَلْسُنُ مَفٰاتِيحُهٰا، فَلْيَحْفَظْ كُلُّ إِنْسٰانٍ مِفْتٰاحَ سِرِّهِ.

کلماتی‌که إعراب آنها با ضمّه یا تنوین رفع باشد، آنها را «**مرفوع**»، و واژه‌هایی‌که إعراب آنها با فتحه یا تنوین نصب باشد، آنها را «**منصوب**»، و واژه‌هایی‌که إعراب آنها با کسره یا تنوین جرّ باشد، آنها را «**مجرور**»، و کلماتی‌که تغییرات آنها به صورت سکون ظاهر شود، آنها را «**مجزوم**» می‌نامند.

گاهی حرکتی جایگزین حرکت دیگری می‌شود، و آن در دو مورد است:

الفـ در اسم غیرمُنْصَرِف، که جرّ آن به فتح است. **مانند:**

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مٰا يَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِيبَ وَتَمٰاثِيلَ﴾. (سبأ: ١٣) ‖ ﴿وَأَوْحَيْنٰا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰاعِيلَ وَإِسْحٰاقَ وَيَعْقُوبَ﴾. (النساء: ١٦٣)

جز در دو صورت:

۱ـ هرگاه لفظ «ال» به اوّل اسم غیرمُنْصَرِف افزوده شده باشد. **مانند:**

﴿وَأَنْتُمْ عٰاكِفُونَ فِي الْمَسٰاجِدِ﴾. (البقرة: ١٨٧)

۲ـ اسم غیرمُنْصَرِف، به کلمه‌ی دیگری اضافه شده باشد. **مانند:**

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. (التين: ٤)

بـ در جمع‌مؤنّث‌سالم، که نصب آن به جرّ است. **مانند:**

﴿خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ﴾. (العنكبوت: ٤٤) ‖ إِنَّ الضَّرُورٰاتِ تُبِيحُ الْمَحْظُورٰاتِ.

إعراب به حروف

بعضی از اسم‌ها إعرابشان به‌وسیله‌ی حروف ظاهر می‌شود، و موارد آن عبارت است از: ۱ـ مثنّیٰ ۲ـ جمع مذکّر سالم ۳ـ اسماءستّه.

إعراب مثنّیٰ

مثنّیٰ، رفع آن به «**الف**»، و نصب و جرّش به «یاء» است. **مانند:** ﴿وَٱسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ﴾. (البقرة: ۲۸۲) || اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ. || حَرِيصَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ الْعِلْمِ، وطَالِبُ الْمَالِ. || شَيْئَانِ لَا يُعْرَفُ قَدْرُهُمَا إِلَّا مِنْ فَقْدِهِمَا: اَلشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ. || لِي عَيْنَانِ وأُذُنَانِ، أَرَى الْأَشْيَاءَ بِالْعَيْنَيْنِ، وَأَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ بِالْأُذُنَيْنِ. || لَا يَسْتَوِي ٱلرِّدَاءَانِ وَلَا مَنْ فِي ٱلرِّدَاءَيْنِ: رِدَاءُ الْفَضِيلَةِ وَرِدَاءُ ٱلرَّذِيلَةِ. || خَصْلَتَانِ فَرِيضَتَانِ عَلَىٰ كُلِّ ذِي إِيمَانٍ: طَلَبُ الْعِلْمِ وَطَلَبُ الْكَسْبِ، طَلَبُ الْعِلْمِ لِصَلَاحِ دِينِهِ، وطَلَبُ الْكَسْبِ لِصَلَاحِ دُنْيَاهُ.

چهار لفظ إعرابشان همانند إعراب مثنّیٰ است:

دو تا با رعایت شرطی، و دو تا بدون هیچ‌گونه شرطی.

دو تای اوّل عبارتند از: «کِلَا» و «کِلْتَا»، که وقتی رفع آنها به «**الف**»، و نصب و جرّشان به «یاء» است که به ضمیر اضافه شده باشند. **مانند:**

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾. (الإسراء:۲۳)

جَاءَنِي كِلَاهُمَا. || رَأَيْتُ كِلَيْهِمَا. || مَرَرْتُ بِكِلَيْهِمَا.

جَاءَتْنِي كِلْتَاهُمَا. || رَأَيْتُ كِلْتَيْهِمَا. || مَرَرْتُ بِكِلْتَيْهِمَا.

چنان‌که به اسم ظاهر اضافه شده باشند، إعراب آنها در همه‌ی احوال تقدیری است.

مانند: جَاءَنِي كِلَا أَخَوَيْكَ. || رَأَيْتُ كِلَا أَخَوَيْكَ. || مَرَرْتُ بِكِلَا أَخَوَيْكَ.

جَاءَتْنِي كِلْتَا أُخْتَيْكَ. || رَأَيْتُ كِلْتَا أُخْتَيْكَ. || مَرَرْتُ بِكِلْتَا أُخْتَيْكَ.

دو لفظی که بدون هیچ شرطی، درست مانند مثنّیٰ إعراب می‌پذیرند، عبارتند از: «اِثْنٰانِ و اِثْنَتٰانِ». **مانند:** جٰاءَنِي اَثْنٰانِ. || رَأَيْتُ اَثْنَيْنِ. || مَرَرْتُ بِاَثْنَيْنِ. || جٰاءَتْنِي اَثْنَتَانِ. || رَأَيْتُ اَثْنَتَيْنِ. || مَرَرْتُ بِاَثْنَتَيْنِ.

یادآوری:

۱ـ کلمات «اِثْنٰانِ و اِثْنَتَانِ»، در حال ترکیب با لفظ «عَشَر»، و در حالت اضافه به اسم ظاهر یا ضمیر و در حالت غیراضافه نیز به همین مِنوال است. **مانند:**

جٰاءَنِي اَثْنٰاعَشَرَ. || مَرَرْتُ بِاَثْنَيْعَشَرَ. || رَأَيْتُ اَثْنَيْعَشَرَ. || اِثْنٰاهُمْ. || اِثْنٰا أَخَوَيْكَ. || ﴿وَبَعَثْنٰا مِنْهُمُ اَثْنَيْعَشَرَ نَقِيباً﴾. (المائدة: ۱۲) || ﴿إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اَثْنٰاعَشَرَ شَهْراً فِي كِتٰابِ اللّٰهِ﴾. (التوبة: ۳۶) || ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اَثْنَيْنِ إِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ إِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا﴾. (التوبة: ۴۰)

۲ـ الفاظ مُلْحَق به مثنّیٰ، از قبیل: «حَسَنَيْنِ، مُحَمَّدَيْنِ، قَمَرَيْنِ، شَمْسَيْنِ و غیره» نیز همانند خود مثنّیٰ، رفعشان به «الف»، و نصب و جرّشان به «یاء» است. **مانند:**

مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْأَبَوَانِ، يُؤَدِّبْهُ اَلزَّمٰانُ.

۳ـ گاهی در رفع و نصب و جرّ مثنّیٰ، به «الف» اکتفا می‌کنند. **مانند:**

إِنَّ أَبٰاهٰا وَأَبٰا أَبٰاهٰا   قَدْ بَلَغٰا فِي الْمَجْدِ غٰايَتٰاهٰا

إعراب جمع مذكّر سالم

جمع مذکّر سالم، رفع آن به «**واو**»، و نصب و جرّش به «**یاء**» است. **مانند:**

﴿إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾. (الأعراف: ۱۷۰) || ﴿وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً﴾. (النساء:۱٤٦) || ﴿لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (آل‌عمران: ۲۸) || ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ﴾. (المؤمنون: ۱-۵)

یادآوری:

واژه‌ی «أُولُوا» و کلمات مُلْحَق به جمع مذکّر سالم نیز در إعراب همانند جمع مذکّر سالم می‌باشند. **مانند:** ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبابِ﴾. (الزمر: ۲۱) || ﴿وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبىٰ﴾. (النور: ۲۲)

از جمله‌ی کلمات مُلْحَق به جمع مذکّر سالم، واژه‌های زیر را می‌توان نام بُرد:

«عِشْرُونَ تا تِسْعُونَ، أَهْلُونَ، وابِلُونَ، سِنُونَ، عِزُونَ، عِلِّيُّونَ، بَنُونَ». **مانند:** ﴿كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ﴾. (المطففين: ۱۸و۱۹)

إعراب اسماء ستّه

أسماءستّه عبارتند از: «أَبٌ، أَخٌ، حَمٌ، فَمٌ، ذُو، هَنٌ».

این اسم‌ها، رفعشان به «**واو**»، نصبشان به «**الف**»، جرّشان به «**یاء**» است. به سه شرط: ۱ـ مُفرَد ۲ـ مُکبَّر ۳ـ مُضاف به غیر «یاءمتکلّم» باشند. **مانند:**

جاءَنِي أَبُوهُ. || رَأَيْتُ أَباهُ. || مَرَرْتُ بِأَبِيهِ. || فُوهُ طَيِّبٌ. || طَيَّبَ اللَّهُ فاكَ. || وَضَعَ لُقْمَةً فِي فِيهِ. || ﴿اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآياتِي وَلا تَنِيا فِي ذِكْرِي﴾. (طه:٤٢) || ﴿وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ﴾. (الأنعام: ۱۵۲) || ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَإِيتاءِ ذِي الْقُرْبىٰ﴾. (النحل: ۹۰) || ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾. (النمل: ٤٥) ||

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ ۝ وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ ۝﴾. (الرحمن: ۲۶و۲۷) || ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ۝ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ۝﴾. (عبس: ۳٤-۳۶)

چنان‌که شرط اوّل به‌جای نیاید، یعنی این کلمات به صورت مثنّیٰ یا جمع ذکر شوند، إعرابشان به حروف است. یعنی:

اگر مثنّیٰ باشند، همانند سایر کلمات مثنّیٰ، رفعشان به «**الف**»، و نصب و جرّشان به «یاء» خواهدبود. **مانند:** ﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾. (النساء: ۱۱) || ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾. (النساء: ۱۱) || ﴿يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ﴾. (الأعراف: ۲۷)

اگر این واژه‌ها به‌صورت جمع مذکّر سالم بیان شده باشند، همانند سایر کلماتی‌که بدین صورت می‌باشند، رفعشان با «**واو**»، و نصب و جرّشان با «یاء» خواهد بود. **مانند:**

أَبُونَ ثَلاثَةٌ هَلَكُوا جَمِيعاً فَلا تَسْأَمْ دُمُوعُكَ أَنْ تُراقا
كَرِيمٌ طابَتِ الْأَعْراقُ مِنْهُ يُفَدّىٰ بِالْأَعُمِّ وَبِالْأَبِينا
وَكانَ بَنُو فَزارَةَ شَرَّ قَوْمٍ وَكُنْتُ لَهُمْ كَشَرِّ بَنِي الْأَخِينا

در موارد زیر إعراب این اسم‌ها به حرکات است:

۱ـ اگر هم این واژه‌ها به‌صورت جمع مکسّر باشند، إعرابشان به حرکات خواهدبود. **مانند:** جاءَنِي آباءُكَ. || رَأَيْتُ آباءَكَ. || مَرَرْتُ بِآبائِكَ. || ﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾. (الشعراء: ۲۶) || ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَإِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمانِ﴾. (التوبة: ۲۳) || ﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّىٰ يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ﴾. (التوبة: ۲٤)

۲ـ چنان‌که این کلمات به‌صورت مُصغّر بیان شوند، باز هم إعرابشان به حرکات خواهدبود. **مانند:** جاءَنِي أُبَيُّكَ. || رَأَيْتُ أُبَيَّكَ. || مَرَرْتُ بِأُبَيِّكَ.

۳ـ اگر هم مفرد باشند و به چیزی اضافه نشده باشند، باز هم إعرابشان به حرکات خواهدبود. **مانند:** هٰذا أَبٌ. || رَأَيْتُ أَباً. || مَرَرْتُ بِأَبٍ.

چنان‌که این کلمات به یاءمتکلّم اضافه شده باشند، مانند همه‌ی کلمات دیگر، إعرابشان تقدیری خواهدبود. **مانند:** جاءَ أَبِي. ‖ رَأَيْتُ أَبِي. ‖ مَرَرْتُ بِأَبِي.

یادآوری:

شروط سه‌گانه‌ی فوق، شروط اشتراکی اسماءستّه بود، امّا شروط اختصاصی آنها عبارت است از:

الف- واژه‌های «أَبٌ، أَخٌ، حَمٌ» سه نوع إعراب دارند:

۱- *إعراب به حروف.* **مانند:** هٰذا أَبُوكَ. ‖ رَأَيْتُ أَباكَ. ‖ مَرَرْتُ بِأَبِيكَ.

۲- *إعراب تقدیری. یعنی در همه‌ی احوال، آخر آنها «الف» بوده و همچون اسم مقصوری محسوب می‌شوند.* **مانند:** هٰذا أَباكَ. ‖ رَأَيْتُ أَباكَ. ‖ مَرَرْتُ بِأَباكَ.
هٰذا أَباً. ‖ رَأَيْتُ أَباً. ‖ مَرَرْتُ بِأَباً.

۳- *إعراب به حرکات.* **مانند:** هٰذا أَبُكَ. ‖ رَأَيْتُ أَبَكَ. ‖ مَرَرْتُ بِأَبِكَ.

ب- واژه‌ی «فَمٌ»، بدون «میم» إعراب به حروف دارد. امّا اگر همراه «میم» باشد، دارای إعراب به حرکات است. **مانند:**

نَظَرْتُ إِلَىٰ فَمٍ جَمِيلٍ. ‖ لَخُلُوفُ فَمِ الصّٰائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَاللّٰهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ.

كَالْحُوتِ لا يَكْفِيهِ شَيْءٌ يَلْهَمُهْ   يُصْبِحُ ظَمْآنَ وَفِي الْبَحْرِ فَمُهْ

ج- در واژه‌ی «هَنٌ»، أفصح حذف لام‌الفعل و إعراب به حرکات است. **مانند:**

مَنْ تَعَزَّىٰ بِعَزاءِ الْجاهِلِيَّةِ فَأَعِضُّوهُ بِهَنِ أَبِيهِ وَلا تَكْنُوا.

د- در واژه‌ی «ذُو»، لازم است به معنی ***دارنده*** *بوده و به اسم جنسی اضافه شود که مُشتق نباشد*[1]. **مانند:** ذُو مالٍ. ‖ ذُو عِفَّةٍ. ‖ ذُوالْعَقْلِ يَشْقَىٰ فِي النَّعِيمِ بِعَقْلِهِ.

اگر «ذُو» موصول، یعنی به معنی «اَلَّذِي» باشد، این واژه مبنی بر سکون و دارای إعراب محلّی خواهدبود. **مانند:** جاءَ ذُو قامَ.

---

(۱)- أَنْتَ ذُو مُحَمَّد، وَأَنْتَ ذُو فاضِل گفته نمی‌شود، چرا که «محمّد» عَلَم، و «فاضل» مشتقّ است.

إعراب به حذف

إعراب به حذف، آن است‌که حرف آخر کلمه حذف می‌گردد و حذف آن نشانه‌ی إعراب است.

مشهورترین موارد إعراب به حذف، دو جا است:

۱ـ فعل مضارع ناقص مجزوم در پنج صیغه یعنی: **صیغه‌های مفردمذکّرغائب و مفردمؤنّث‌غائب و مفردمذکّرمُخاطَب و متکلّم‌وحده و متکلّم‌مع‌الغیر. مانند:**

لَمْ يَغْزُ || لَمْ يَخْشَ || لَمْ يَرْمِ || ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾. (القصص: ۷۷) || ﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾. (الشعراء:۲۱۳)

۲ـ فعل مضارع مختوم به «الف» تثنیه، «واو» جمع، یا «یاء» مخاطبه، که در این موارد علامت جزم یا نصب، حذف نون آخر کلمه است. **مانند:**

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾. (طه:۴۶) || ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾. (هود: ۱۱۳) || ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾. (العنكبوت:۲) || ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾. (القصص:۷)

إعراب محلّی

کلمات مبنی، هرگاه به واسطه‌ی یکی از عوامل، اقتضای إعراب کنند، إعرابشان محلّی خواهدبود. **مانند:** سَبَّكَ مَنْ بَلَّغَكَ السَّبَّ. || اَلْعَاقِلُ مَنْ أَخَذَ مَمَرَّهُ لِمَقَرِّهِ. || ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾. (البقرة: ۲۶۴)

إعراب تقدیری

اگر کلمه‌ی مُعرَبی به علّتی نتواند إعراب ظاهری بگیرد، إعرابش تقدیری است، و آن در چهار مورد است:

۱ـ اسم مقصور، که چون «الف»، قبول حرکت نمی‌کند، رفع و نصب و جرّش هر سه تقدیری است. **مانند:** اَللَّيْلُ حُبْلَىٰ لَسْتَ تَدْرِي مٰا تَلِدُ. ‖ أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. ‖ إِنَّ الْهَدٰايٰا عَلَىٰ مِقْدٰارِ مُهْدِيهٰا. ‖ بَعَثَ اللّٰهُ مُوسَىٰ نَبِيًّا إِلَىٰ قَوْمِهِ. فَدَعٰا مُوسَىٰ قَوْمَهُ إِلَى الْهُدَىٰ وَسَبِيلِ ٱلرَّشٰادِ، وَلٰكِنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا الْهَوَىٰ وَأَعْرَضُوا عَنْ دَعْوَةِ مُوسَىٰ وَأَشْرَكُوا بِاللّٰهِ.

۲ـ اسم مضاف به «یاء» متکلّم، که رفع و نصب و جرّ آن تقدیری است. **مانند:** أَكَلْتَ تَمْرِي، عَصَيْتَ أَمْرِي. ‖ ﴿هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾. (النمل: ٤٠) ‖ ﴿رَبِّ ٱشْرَحْ لِي صَدْرِي ۝٢٥ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۝٢٦ وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي ۝٢٧ يَفْقَهُوا قَوْلِي ۝٢٨﴾. (طه: ٢٥-٢٨)

۳ـ اسم منقوص، که رفع و جرّ آن تقدیری است، ولی نصبش ظاهری است. **مانند:** يَحْكُمُ الْقٰاضِي عَلَى الْجٰانِي بِٱلسِّجْنِ. ‖ اَلتَّأَنِّي مِنَ اللّٰهِ، وَالْعَجَلَةُ مِنَ ٱلشَّيْطٰانِ. ‖ أَيّٰانَ يُوجَدِ ٱلتَّرٰاضِي، يَنْتَفِ وُجُودُ الْقٰاضِي. ‖ ﴿أَجِيبُوا دٰاعِيَ اللّٰهِ﴾. (الاحقاف: ٣١)

۴ـ فعل مضارع ناقص:

الف‌ـ فعل مضارع ناقصی که به «الف مقصوره» ختم شود، رفع و نصب آن تقدیری است. مانند: ﴿إِنَّمٰا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ﴾. (فاطر: ٢٨) ‖ ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصٰارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾. (البقرة: ١٢٠) ‖ ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمٰانِهِمْ﴾. (الحديد: ١٢) ‖ ﴿وَمٰا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتٰابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ﴾. (القصص: ٨٦)

ب‌ـ فعل مضارع ناقص «واوی و یائی»، رفعشان تقدیری است. مانند: اَلْحٰاوِي لَا يَنْجُو مِنَ الْحَيّٰاتِ. ‖ ﴿لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ﴾. (المائدة: ١٠٠) ‖ ﴿اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾. (الشورىٰ: ١٣) ‖ ﴿أُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى ٱلنّٰارِ وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ﴾. (البقرة: ٢٢١)

تمرین

نوع إعراب واژه‌های آیه‌ها و ضرب‌المثل‌های زیر را بیان دارید:

۱- ﴿مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي﴾. (الأعراف: ۱۷۸)

۲- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾. (الرحمن:۱۷)

۳- ﴿وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾. (غافر: ٤٤)

٤- ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾. (يوسف: ۱۰۸)

٥- ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً﴾. (الفرقان:٦٣)

٦- ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ أَمَلاً﴾. (الكهف:٤٦)

۷- خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي، وَخَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ.

۸- ظَاهِرُ الْعِتَابِ خَيْرٌ مِنْ بَاطِنِ الْحِقْدِ.

۹- أَخُوكَ مَنْ صَدَقَكَ، لا مَنْ صَدَّقَكَ.

إعراب کلمات

کلمات عربی، بر سه قسمند: ۱ـ فعل ۲ـ اسم ۳ـ حرف.

همه‌ی حروف مبنی هستند و شناختی که در صرف از آنها داریم، در نحو نیز کافی است. یعنی بیان نوع حرف به هنگام ترکیب بسنده می‌باشد، ولی تغییراتی که عارض آخر فعل و اسم مُعْرَب می‌گردد، جای بحث و بررسی است. و بنا به عللی نخست از إعراب فعل‌ها و سپس از إعراب اسم‌ها صحبت می‌نماییم:

إعراب فعل

در میان افعال، فعل ماضی و فعل امر **مبنی** هستند و تغییراتی عارض آخر آنها نمی‌گردد. فعل مضارع، **مُعْرَب** است[1] و لذا در علم نحو عمده‌ی توجّه بدان است. فعل مضارع مُعرَب، در داخل جمله سه قسم إعراب می‌پذیرد: «**رفع و نصب و جزم**».

مواضع رفع فعل مضارع

فعل مضارع، وقتی مرفوع می‌گرددکه به اوّل آن، عوامل ناصبه یا جازمه‌ای افزوده نشده باشد. **مانند:** ﴿يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾. (البقرة: ۱۸۵) || ﴿اَلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً﴾. (البقرة: ۲۶۸)

علایم رفع فعل مضارع

در امثله‌ی چهارگانه‌ی غیرناقص[2]، یعنی در فعل مضارع غیرناقصی‌که به آخر آن ضمیر رفع (الف تثنیه، واو جمع، یاءمخاطبه) افزوده نشده باشد إعراب، لفظی و علامت رفع، ضمّه(ـُ) است. **مانند:** يَكْتُبُ تَكْتُبُ أَكْتُبُ نَكْتُبُ.

---

(۱)ـ از چهارده صیغه‌ی فعل مضارع، دوازده صیغه‌ی آن معرب است و دو صیغه‌ی آن، یعنی: جمع مؤنّث حاضر و غایب، مبنی است. امّا اگر این دوازده صیغه نیز مؤکّد به نون تأکید باشند، مبنی خواهند بود.

(۲)ـ مراد پنج صیغه‌ی مفردمذکّرغائب، مفردمؤنّث‌غائب، مفردمذکّرمخاطب، متکلّم‌وحده، و متکلّم‌مع‌الغیر است که مفردمؤنّث‌غائب، و مفردمذکّرمخاطب در لفظ مشترکند.

در امثله‌ی چهارگانه‌ی ناقص صیغه‌های فوق، إعراب **تقدیری** است. **مانند:**

يَرْمِي	تَرْمِي	أَرْمِي	نَرْمِي
يَدْعُو	تَدْعُو	أَدْعُو	نَدْعُو
يَخْشَىٰ	تَخْشَىٰ	أَخْشَىٰ	نَخْشَىٰ

در امثله‌ی خمسه[1]، یعنی فعل مضارعی‌که به آخر آنها ضمیر رفع (الف تثنیه، واو جمع، یاءمخاطبه) افزوده شده باشد، إعراب لفظی و علامت آن، **بقای حرف نون** است. **مانند:**

يَكْتُبَانِ	يَكْتُبُونَ	تَكْتُبَانِ	تَكْتُبُونَ	تَكْتُبِينَ
يَرْمِيَانِ	يَرْمُونَ	تَرْمِيَانِ	تَرْمُونَ	تَرْمِينَ
يَدْعُوَانِ	يَدْعُونَ	تَدْعُوَانِ	تَدْعُونَ	تَدْعِينَ
يَخْشَيَانِ	يَخْشَوْنَ	تَخْشَيَانِ	تَخْشَوْنَ	تَخْشَيْنَ

مواضع نصب فعل مضارع

فعل مضارع، وقتی منصوب می‌گرددکه به اوّل آن، عوامل ناصبه افزوده شده باشد. **مانند:** جِئْتُ لِكَيْ أَتَعَلَّمَ. ‖ سَلْنِي كَيْ أُجِيبَكَ. ‖ لَنْ يُفْلِحَ الْكَاذِبُونَ. ‖ هَيْهَاتَ أَنْ يُدْرِكَ الْإِنْسَانُ حَقِيقَةَ الْكَائِنَاتِ. ‖ قَالَ بَهْرَامُ: أُرِيدُ أَنْ أَزُورَكَ. قُلْتُ: إِذَنْ أُكْرِمَكَ.

عوامل ناصبه، چهار حرف و عبارتند از: «أَنْ، لَنْ، كَيْ يا لِكَيْ، إِذَنْ».

۱ـ «أَنْ». **مانند:** أُرِيدُ أَنْ أَزُورَ الصَّدِيقَ. ‖ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾. (النساء: ۲۸) ‖ اَلْوَاجِبُ أَنْ تَبَرَّ أَبَاكَ. ‖ أَطْلُبُ إِلَيْكَ أَنْ تَقْرَأَ.

این حرف مابعد خود را تأویل به مصدر می‌کند. یعنی می‌توان حرف «أَنْ» و فعل بعد از آن را برداشت و بجای آنها مصدر گذاشت. لذا این حرف را مصدریّه هم می‌نامند. **مانند:** أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ. ← أُرِيدُ التَّعَلُّمَ. ‖ يَهُمُّنِي أَنْ تَنْجَحُوا. ← يَهُمُّنِي نَجَاحُكُمْ. ‖ ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. (التوبة: ۳۲)

---

(۱)ـ مراد هفت صیغه‌ی مثنّی‌مذکّرغائب، جمع‌مذکّرغائب، مثنّی‌مؤنّث‌غائب، مثنّی‌مذکّرمخاطب، جمع‌مذکّرمخاطب، مفردمؤنّث مخاطب، مثنّی‌مؤنّث‌مخاطب است که مثنّی‌مؤنّث‌غائب و مذکّرمخاطب و مؤنّث‌مخاطب، در لفظ مشترکند.

← يُرِيدُونَ إِطْفاءَ نُورِ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ، وَيَأْبَى اللّهُ إِلّا إِتْمامَ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.

حرف «أَنْ»، برای امید و رجاء حصول مابعد خود بکار می‌رود. لذا درست نیست‌که بعد از فعل‌هایی واقع شودکه به معنی یقین و علم قطعی باشند[1]. اگر به ظاهر بعد از چنین افعالی حرف «أَنْ»بود، حرف ناصبه نیست و بلکه **مُخَفَّف** از «أَنَّ» است‌که از حروف مشبّهةٌبالفعل می‌باشد، و فعل مضارع بعد از آن مرفوع می‌گردد نه منصوب.
مانند: عَلِمْتُ أَنْ لا يَرْجِعُ الْمُسافِرُ. || ﴿أَفَلا يَرَوْنَ أَلّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلا نَفْعاً﴾. (طه:۸۹)

اگر حرف «أَنْ»، پس از «ظَنَّ» و همانند آن قرار گرفت، درست است حرف ناصبه باشد و فعل مضارع پس از آن منصوب گردد، و جایز است حرف مشبّهةٌبالفعل و **مُخَفَّف** از «أَنَّ» باشد، و فعل مضارع پس از آن مرفوع خوانده شود، ولی منصوب أَرْجَح است.
مانند: ﴿ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾. (الحشر: ۲) || ﴿ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً﴾. (الكهف: ۳۵) || ﴿أَحَسِبَ ٱلنّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ﴾. (العنكبوت:۲) || ﴿وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ ۝ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ ۝﴾. (القيامة: ۲۴-۲۵) || ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾. (البقرة: ۲۱۴)

مثال فعل مرفوع بسیار نادر است. مثلاً آیه‌های زیر که با نصب در قرآن مضبوط است، با رفع نیز خوانده شده است: ﴿وَحَسِبُوا أَلّا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾. (المائدة: ۷۱) || ﴿لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ ٱلرَّضاعَةَ﴾. (البقرة: ۲۳۳)

هرگاه میان «أَنْ»و فعل مضارع بعد از آن، فاصله‌ای با غیر «لا» افتاده باشد، فعل مورد نظر مرفوع خوانده می‌شود و حرف «أَنْ»**مُخَفَّف** از «أَنَّ» است‌که از حروف مشبّهةٌبالفعل است. **مانند:** ظَنَنْتُ أَنْ قَدْ تَقُومُ (یا سَتَقُومُ، یا سَوْفَ تَقُومُ). || ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ﴾. (المزمل: ۲۰)

۲ـ «لَنْ». **مانند:** ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلّا ما كَتَبَ اللّهُ لَنا﴾. (التوبة: ۵۱) || ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾. (آل‌عمران: ۸۵) || لَنْ يُخْفِقُوا. || لَنْ تُسافِرِي. || لَنْ يَقِفا مَعَكَ. || لَنْ يَخِيبَ أَمَلُهُ. || لَنْ يَخْشَىٰ شَيْئاً. || لَنْ أُهْمِلَ واجِباتِي. || لَنْ يُفْلِحَ الْكاذِبُونَ. || لَنْ

---
(۱)ـ به عبارت دیگر بر چیز محقّقی دلالت کنند نه غیر محقّق.

أَكْسَلَ عَنِ الْمَجْدِ. ||لَنْ يَرْجِعَ عَمّا في فِكْرِهِ. ||لَنْ تَنالَ الْمَرامَ إِلّا بِالْإِقْدامِ.

۳ـ «كَيْ يا لِكَيْ»، که پیش از آن لام جرّ تعلیلیّه وجود دارد، خواه مُقدّر باشد.

مانند: جِئْتُ كَيْ أَزُورَكَ. || اِسْتَقِمْ كَيْ تُفْلِحَ. ||اِجْتَهِدْ كَيْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ.

و خواه مذکور باشد. مانند: ﴿لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ﴾. (الحدید: ۲۳) ||جِئْتُ لِكَيْ أَتَعَلَّمَ. || اِتْعَبِ الْيَوْمَ لِكَيْ تَنالَ الرّاحَةَ غَداً.

حرف «كَيْ»، مانند حرف «أَنْ»، همراه فعل بعد از خود، تبدیل به مصدر می‌شود.

مانند: جِئْتُ لِكَيْ أَتَعَلَّمَ. ← جِئْتُ لِلتَّعَلُّمِ. || جِئْتُكَ لِكَيْ أُساعِدَكَ. ← جِئْتُ لِمُساعَدَتِكَ.

۴ـ «إِذَنْ». مانند: إِذَنْ تُفْلِحَ. || إِذَنْ أَنْتَظِرَكَ. || إِذَنْ نُسافِرَ مَعاً. || إِذَنْ تَصْنَعُوا الْجَوابَ.

«إِذَنْ»، به سه شرط، فعل مضارع بعد از خود را منصوب می‌سازد:

الفـ در آغاز جمله باشد.

بـ متّصل به فعل مضارع باشد.

جـ فعل بعد از آن، معنی مُسْتَقْبَل داشته‌باشد. مانند: إِذَنْ أُكْرِمَكَ.

برعکس: أَنَا إِذَنْ أُكْرِمُكَ. || إِذَنْ أَنَا أُكْرِمُكَ. || إِذَنْ أَظُنُّكَ صادِقاً.

یادآوری:

فاصله افتادن میان «إِذَنْ» و فعل مضارع با «لا» نافیه، قسم، ظرف، جار و مجرور، و ندا را جایز دانسته‌اند. **مانند:** إِذَنْ لا أُقَصِّرَ في إِكْرامِكَ. || إِذَنْ وَاللّٰهِ أُكْرِمَكَ. || إِذَنْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَجِيئَكَ. || إِذَنْ يا زُهَيْرُ تَنْجَحَ. || إِذَنْ بِالْجِدِّ تَبْلُغَ الْمَجْدَ.

امتیازات أَنْ ناصبه

در میان حروف چهارگانه‌ی ناصبه، تنها حرف «أَنْ» است‌که چه ملفوظ باشد و چه محذوف، فعل مضارع بعد از خود را منصوب می‌سازد. مانند:

﴿وَإِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما﴾. (العنکبوت: ۸)

﴿وَإِنْ جاهَداكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما﴾. (لقمان: ۱۵)

حذف «أَنْ»، در دو مورد جایز، و در پنج مورد واجب است.

موارد دوگانه‌ی جواز حذف أَنْ ناصبه:

۱ـ بعد از لام جرّ: خواه معنی تعلیل داشته‌باشد و خواه عاقبت، و یا اینکه زاید باشد.

«لام تعلیل». مانند: ﴿وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾. (الزمر:۱۲) || ﴿وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. (الأنعام: ۷۱) || ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾. (النحل: ٤٤) || جاءُوا لِيَمْتَحِنُوا. || خَرَجَ عَلِيٌّ لِيَلْعَبَ. || تُبْ لِيَغْفِرَ اللّٰهُ لَكَ. || ذَهَبَا لِيَرَيَا الْمُبَارَاةَ. || حَضَرْتُ لِأَقِفَ عَلَىٰ جَلِيَّةِ الْخَبَرِ.

«لام عاقبت». مانند: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾. (القصص: ۸)

«لام زاید». مانند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾. (الأحزاب: ۳۳)

وقتی بعد از لام جرّ، حرف «أَنْ» حذف می‌گرددکه پس از آن، لای نفی یا زاید نیامده باشد. چرا که در این‌صورت ذکر «أَنْ» واجب است. **مانند:** ﴿لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾. (الحديد: ۲۹) || ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ﴾. (النساء: ۱٦٥) || كُنْ عَلَىٰ حَذَرٍ لِئَلَّا يُصِيبَكَ الضَّرَرُ. || حَضَرْتُ لِئَلَّا يُقَالَ إِنِّي مُخْلِفٌ لِلْوَعْدِ.

۲ـ عطف بر اسم جامد: هرگاه فعل مضارع منصوب به «أَنْ»، بعد از یکی از حروف عطف «وَ، فَ، ثُمَّ، أَوْ» قرار گرفته و مَعطُوفٌعَلَيه، اسم جامدی باشد، حذف «أَنْ» جایز است:

«وَ». مانند: يَأْبَى الشُّجَاعُ الْفِرَارَ وَيَسْلَمَ. || لَوْلَا اللّٰهُ وَيَلْطَفَ بِي لَهَلَكْتُ.

وَلُبْسُ عَبَاءَةٍ وَتَقَرَّ عَيْنِي ... أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ[۱]

یعنی: يَأْبَى الْفِرَارَ وَالسَّلَامَةَ[۲]. || لَوْلَا اللّٰهُ وَلُطْفُهُ بِي. || لُبْسُ عَبَاءَةٍ وَقُرَّةُ عَيْنِي.

«فَ». مانند: تَعَبُكَ، فَتَنَالَ الْمَجْدَ، خَيْرٌ مِنْ رَاحَتِكَ فَتَحْرَمَ الْقَصْدَ.

لَوْلَا تَوَقُّعُ مُعْتَرٍّ[۳] فَأُرْضِيَهُ ... مَا كُنْتُ أُوثِرُ إِتْرَابًا[٤] عَلَىٰ تَرَبٍ[٥]

یعنی: خَيْرٌ مِنْ رَاحَتِكَ، فَحِرْمَانُكَ الْقَصْدَ. || لَوْلَا تَوَقُّعُ مُعْتَرٍّ فَإِرْضَاؤُهُ.

---

(۱)ـ شُفُوف: جَمعِ شَفّ، لباس‌های ظریف و نازك.

(۲)ـ به معنی: تسلیم.

(۳)ـ فقیر. کسی‌که گدایی می‌کند و تذلّل می‌نماید.

(٤)ـ ثروتمندی.

(٥)ـ فقر و تنگدستی.

«ثُمَّ». مانند: يَرْضَى الْجَبٰانُ بِالْهَوٰانِ ثُمَّ يَسْلَمَ.

إِنِّي وَقَتْلِي سُلَيْكاً[۱] ثُمَّ أَعْقِلَهُ[۲] كَالثَّوْرِ يُضْرَبُ لَمّٰا عٰافَتِ[۳] الْبَقَرُ

یعنی: يَرْضَى الْجَبٰانُ بِالْهَوٰانِ ثُمَّ التَّسْلِيمِ. || قَتْلِي سُلَيْكاً ثُمَّ عَقْلِي إِيّٰاهُ.

«أَوْ». مانند: ﴿وَمٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلّٰا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً﴾. (الشورى: ۵۱) || اَلْمَوْتُ أَوْ يَبْلُغَ الْإِنْسٰانُ أَمَلَهُ أَفْضَلُ.

یعنی: اَلْمَوْتُ أَوْ بُلُوغُهُ الْأَمَلَ أَفْضَلُ. || إِلّٰا وَحْياً، أَوْ إِرْسٰالَ رَسُولٍ.

موارد پنج‌گانه‌ی وجوب حذف أَنْ ناصبه

حرف ناصبه‌ی «أَنْ»، بعد از پنج حرف(لام جحود، فاءسببیّه، «واو» مَعیّه، **حَتّٰى** جارّه، «أَوْ» به معنی **إِلَىٰ یا إِلّٰا**) وجوباً حذف می‌شود. به شرح زیر:

۱ـ «**لام جحود**»[٤]، و آن عبارت است از لام جرّی‌که پس از ماضی منفی یا مضارع منفی فعل ناقص ماده‌ی «**كَوْن**» ذکر می‌شود. **مانند:** ﴿وَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ﴾. (العنكبوت: ۴۰) || ﴿لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ﴾. (النساء: ۱۳۷) || لَمْ أَكُنْ لِأَغْمَطَهُ حَقَّهُ. || لَمْ أَكُنْ لِأَنْسَىٰ غَضَبَهُ.

اگر فعل ماضی یا مضارع ماده‌ی «كَوْن» پیش از «أَنْ»، از افعال تامّه به‌شمار آید، اخفاء یا اظهار «أَنْ» صحیح است، چراکه حرف لام، لام جرّ خواهد بود نه جحود. **مانند:**

مٰا كٰانَ الْإِنْسٰانُ لِيَعْصِيَ رَبَّهُ. ← مٰا كٰانَ الْإِنْسٰانُ لِأَنْ يَعْصِيَ رَبَّهُ.

۲ـ «**فاءسببیّه**»، و آن حرفی است‌که پیش از خود را سبب بعد از خود، و بعد از خود را مسبّب پیش از خود می‌سازد. **مانند:**

﴿يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾. (النساء: ۷۳) || ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَلا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي﴾. (طه: ۸۱) || ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا﴾. (فاطر: ۳۶)

«أَنْ» **ناصبه**، وقتی بعد از فاء سببیّه مقدّر می‌گرددکه یا در جواب نفی محض و یا

---

(۱)ـ اسم دزدی بوده است‌که شاعر او را کشته است.

(۲)ـ عَقْلُ الْقَتِيلِ: فدیه دادن او.

(۳)ـ از نوشیدن آب خودداری کرد.

(٤)ـ مراد از جحود، منفی مطلق است. و در این‌جا تسمیة عام به اسم خاص است. بهتر است آن را **لام نفی** بنامیم.

طلب محض قرار گرفته باشد.

نفی محض. مانند: لَمْ یَزُرْنا فَنُکْرِمَهُ. || ما أَنَا مُسِیءٌ فَأَخافَ. || زَیْدٌ غَیْرُ قادِمٍ فَنَنْتَظِرَهُ. || مَا الْحاکِمُ بِظالِمٍ فَأَخافَ الْجَوْرَ. || لَیْسَ الْأُسْتاذُ حاضِراً فَنَسْتَفِیدَ مِنْهُ.

یادآوری:

۱ـ شبه نفی و تقلیل هم همین حکم را دارد. **مانند:**

قَلَّما تَأْتِینا فَتُحَدِّثَنا. || کَأَنَّکَ أَمِیرٌ عَلَیْنا فَنُطِیعَکَ.

۲ـ مراد از نفی محض، این است‌که پس از نفی نخستین، نفی دومی ذکر نشده باشد تا منفی به مثبت تبدیل گردد. از قبیل: ما تَزالُ تَأْتِینا فَتُحَدِّثُنا. || ما أَراکَ إِلّا تَقُومُ فَتَعِظُنا.

۳ـ اگر حرف «فَ» سببیّه نباشد، بلکه حرف استیناف یا عطف باشد، در صورت اوّل، فعل مضارع بعد از «فَ» مرفوع است. **مانند:**

﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ﴾. (یس:۸۲)

*و در صورت دوم، فعل مضارع بعد از «فَ» بستگی به إعراب **معطوفٌ‌عَلَیْه** دارد.*

مانند: ﴿هٰذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ ۝ وَلا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ ۝﴾. (المرسلات:۳۵و۳۶)

طلب محض: طلب شامل چیزهای زیر است:

الفـ امر، چه حاضر، چه غایب. **مانند:**

أُدْرُسْ فَتَنْجَحَ. || زُرْنِي فَأُکْرِمَکَ. || لِیُوَبِّخْنِي الصَّدِیقُ فَأُطِیعَهُ.

بـ نهی. مانند: لا تَذْهَبْ فَتُعاقَبَ. || لا تَدْنُ مِنَ النّارِ فَتَحْتَرِقَ.

جـ استفهام. مانند: هَلْ تَسْمَعُ فَأُخْبِرَکَ؟ || هَلِ الْحاکِمُ ظالِمٌ، فَأَخافَ الْجَوْرَ؟

دـ تمنّی. مانند: لَیْتَ لِي مالاً فَأَتَصَدَّقَ بِهِ. || لَیْتَنِي أَسْتَطِیعُ عَمَلَ شَيْءٍ فَأُقَدِّمَهُ.

هـ ترجّی. مانند: لَعَلَّکَ تُسافِرُ فَتَزُورَنا. || لَعَلَّ عَلِیّاً یَجِدُّ فِي دُرُوسِهِ فَیَنْجَحَ.

وـ عرض[1]. **مانند:** أَلا تَدْنُو فَتُبْصِرَ. || أَلا تَصْنَعُ مَعْرُوفاً فَیُذْکَرَ لَکَ.

زـ تحضیض. مانند: هَلّا تَدْرُسُ فَتَسْتَفِیدَ. || هَلّا تَرْجُو ثَوابَ اللّٰهِ فَتُعْطِيَ الْفَقِیرَ

---

(۱)ـ درخواست چیزی با فروتنی و نرمش.

مِمّا أَعْطاكَ.

یادآوری:

مراد از طلب محض، این است‌که ادات طلب اسم‌الفعل یا مصدر نباشد، و یا اینکه جمله‌ی انشایی به‌صورت جمله‌ی خبری بیان نشود. **مانند:**

صَهْ فَأُحَدِّثُكَ. ‖ سُكُوتاً فَيَنامُ ٱلنّاسُ. ‖ رَزَقَنِيَ اللّٰهُ مالاً فَأَتَصَدَّقُ بِهِ.

۳ـ «واو» مَعیّه، و آن واوی است‌که به معنی «مَعَ» و بر همراهی و مُصاحبت دلالت دارد. **مانند:** ﴿يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَلا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (الأنعام: ۲۷)

«أَنْ» ناصبه، بعد از «واو» معیّه مقدّر می‌گردد، با همان شروطی‌که در **فاءسببیّه** گذشت.

نفی محض. مانند: لا أَزُورُكَ وَتَهْجُرَنِي. ‖ لا أُكْرِمُكَ وَتُهِينَنِي.

الفـ **امر. مانند:** زُرْنِي وَأُكْرِمَكَ. ‖ أَطِعْ رَبَّكَ وَتُؤَدِّيَ ٱلصَّلاةَ.

بـ **نهی. مانند:** لا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأْتِيَ مِثْلَهُ. ‖ لا تأْكُلِ ٱلسَّمَكَ وَتَشْرَبَ اللَّبَنَ.

جـ **استفهام. مانند:** هَلْ تَظْلِمُنِي وَأُنْصِفَكَ؟

دـ **تمنّی. مانند:** لَيْتَكَ تَنْتَظِرُنِي وَنَرْجِعَ مَعاً.

هـ **ترجّی. مانند:** لَعَلَّكَ تَقْرَأُ هٰذَا الْكِتابَ وَتَنْتَفِعَ بِهِ.

وـ **عَرْض. مانند:** أَلا تَدْخُلُ مَعِي وَنَسْمَعَ الْمُحاضَرَةَ؟

زـ **تحضیض. مانند:** هَلّا تَجِيءُ وَنَزُورَ عَلِيّاً.

۴ـ حَتّىٰ جارّه، و آن وقتی است‌که «حَتّىٰ»، به معنی «إِلَىٰ یا لام تعلیل» باشد. **مانند:** ذاكِرْ حَتّىٰ أَعُودَ. ‖ صُمْ حَتّىٰ تَغِيبَ ٱلشَّمْسُ. ‖ اِجْتَهِدْ حَتّىٰ تَنْجَحَ. ‖ أَطِعِ اللّٰهَ حَتّىٰ تَفُوزَ بِرِضاهُ. ‖ سِرْ حَتّىٰ تَبْلُغَ الْجَبَلَ. ‖ أَحْسِنُوا أَعْمالَكُمْ حَتّىٰ تُرْضُوا ضَمائِرَكُمْ.

۵ـ «أَوْ» به معنی «إِلَىٰ یا إِلّا»، و آن وقتی است‌که بتوان «إِلَىٰ یا إِلّا» را به‌جای آن قرار داد. **مانند:** اِضْرِبْهُ أَوْ يُطِيعَ. ‖ اِضْرِبِ الْمُذْنِبَ أَوْ يَتُوبَ. ‖ لَأَنْتَظِرَنَّهُ أَوْ يَجِيءَ. ‖ لَأَجْتَهِدَنَّ فِي الْمُذاكَرَةِ أَوْ أَتَفَوَّقَ. ‖ لَأُطِيعَنَّ اللّٰهَ أَوْ يَغْفِرَ لِي. ‖ لَأَسْتَسْهِلَنَّ ٱلصَّعْبَ أَوْ أُدْرِكَ الْمُنَىٰ. ‖ لا أَرْضَىٰ عَنْكَ أَوْ تَعْتَذِرَ. ‖ لا أَسْتَرِيحُ أَوْ أُخْرِجَ الْحِقْدَ مِنْ قَلْبِكَ.

مواضع جزم فعل مضارع

فعل مضارع، وقتی مجزوم می‌گرددکه یکی از عوامل جزم در اوّل آن ذکر شده باشد.
مانند: لَمْ أَكْسَلْ. ‖ لِيُؤَدَّبْ كُلُّ شِرِّيرٍ. ‖ إِنْ تَكْسَلْ تَنْدَمْ. ‖ مَنْ يَفْعَلْ خَيْراً يَجِدْ خَيْراً.

عواملی‌که موجب جزم فعل می‌شوند، بر دو قسمند:

الفـ عواملی‌که فقط یك فعل را جزم می‌دهند.

بـ عواملی‌که موجب جزم دو فعل می‌شوند.

الفـ عوامل جازم یك فعل

عواملی‌که یك فعل را مجزوم می‌کنند، **چهارتا** و عبارتند از:

۱ـ «لَمْ». **مانند:** لَمْ يَحْضُرْ خَالِدٌ فِي ٱلصَّفِّ. ‖ ﴿أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۝ وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ ۝﴾. (البلد:۸و۹) ‖ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ۝﴾. (الإخلاص: ۳و۴) ‖ ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. (البقرة: ۱۰۷)

۲ـ «لَمَّا». **مانند:** قَطَفْتُ ٱلثَّمَرَ وَلَمَّا يَنْضُجْ. ‖ تَعَلَّمَ أَخِي الْقِرَاءَةَ وَلَمَّا يَكْتُبْ. ‖ قَارَبْتُ الْمَدِينَةَ وَلَمَّا أَصِلْ إِلَيْهَا. ‖ ﴿لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ﴾. (عبس:۲۳) ‖ ﴿بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ﴾. (ص: ۸)

فرق لَمْ ولَمّا:

این دو حرف، مضارع را از لحاظ معنی به ماضی منفی تبدیل می‌کنند. حرف «لَمْ» برای نفی مطلق است و می‌تواند استمرار داشته‌باشد. **مانند:** ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ۝﴾. (الإخلاص: ۳و۴)

حرف «لَمَّا» برای نفی مقیّد است و اثر آن تا مرز زمان حال بیشتر نیست. **مانند:** قَطَفْتُ ٱلثَّمَرَةَ وَلَمَّا تَنْضُجْ.

بنابراین درست است گفته شود: لَمْ يَقُمْ بَهْرَامُ ثُمَّ قَامَ. ‖ لَمْ أَفْعَلْ ثُمَّ فَعَلْتُ.

امّا درست نیست گفته شود: لَمَّا يَقُمْ بَهْرَامُ ثُمَّ قَامَ. ‖ لَمَّا أَفْعَلْ ثُمَّ فَعَلْتُ.

۳ـ «لِ» امر. **مانند:** لِيَرْجِعْ سَعِيدٌ. ‖ لِتَتَعَوَّدْ قَوْلَ الْحَقِّ. ‖ لِتَطِبْ نَفْسُكَ. ‖

﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ﴾. (الطلاق: ۷)

۴- «لا»ی نهی. **مانند:** لا تَكْسَلْ. || لا تَكْذِبْ. || لا تَقُلْ إِلَّا الْحَقَّ. || لا تُخالِطْ عُشَراءَ السُّوءِ. || ﴿لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾. (الزمر: ۵۳) || ﴿وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾. (الإسراء: ۲۹)

یادآوری:

*۱- فعل مضارع بعد از طلب، از قبیل: **امر، نهی، استفهام**، و غیره نیز مجزوم می‌گردد. به شرط این‌که عنوان جزای طلب را داشته‌باشد و در اوّل آن حرف «فَ» ذکر نشده باشد.* **مانند:** جُدْ تَسُدْ. || هَلْ تَأْتِينِي أُحَدِّثْكَ؟ || لا تَكْفُرْ تَدْخُلِ الْجَنَّةَ. || ﴿قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾. (الأنعام: ۱۵۱) || هَلَّا تَجْتَهِدُ تَنَلْ خَيْراً. || لَعَلَّكَ تُطِيعُ اللَّهَ تَفُزْ بِالسَّعادَةِ. || بر خلاف: لا تَدْنُ مِنَ الْأَسَدِ تَهْلُكُ. || لا تَكْفُرْ تَدْخُلُ النّارَ.

که عنوان جزاء را ندارد. چرا که نزدیک نشدن به شیر، باعث سلامت است نه هلاکت، و کفر نورزیدن موجب دخول آتش نیست.

برخلاف: ﴿وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾. (الإسراء: ۲۹)

که حرف «فَ» مانع جزم است؛ چراکه بعد از آن، «أَنْ» ناصبه مقدّر است.

۲- اگر کوچکان از بزرگان انجام کار یا ترک آن را درخواست نمایند، فعل مورد نظر را دعایی می‌گویند و لام امر و لاء نهی را حرف دعا می‌نامند. **مانند:**

﴿لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ﴾. (الزخرف: ۷۷) || ﴿رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا﴾. (البقرة: ۲۸۶) || ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾. (الحشر: ۱۰) || لِتَغْفِرْ لِي يا إِلٰهِي.

ب- عوامل جازم دو فعل مضارع

عواملی‌که موجب جزم دو فعل می‌شوند، **دوازده‌تا** و عبارتند از:

۱- «إِنْ». **مانند:** إِنْ تَكْسَلْ تَخْسَرْ. || إِنْ تَجْتَهِدْ تُفْلِحْ. || إِنْ تَعْجَلْ تَنْدَمْ. ||

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ﴾. (البقرة: ۲۸٤)

۲ـ «إِذْمٰا». **مانند:** إِذْمٰا تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ. || إِذْمٰا تَتَأَدَّبْ تُمْدَحْ.

وَإِنَّكَ إِذْمٰا تَأْتِ مٰا أَنْتَ آمِرٌ   بِهِ تُلْفِ مَنْ إِيّٰاهُ تَأْمُرُ آتِياً

۳ـ «مَنْ». **مانند:** مَنْ يَطْلُبْ يَجِدْ. || مَنْ يَفْعَلْ خَيْراً يَجِدْ خَيْراً. || مَنْ يُؤَخِّرْ عَمَلَهُ يَنْدَمْ. || مَنْ يُكْرِمِ الْفَقِيرَ يُكْرِمْهُ اللّٰهُ. || ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ﴾. (النساء: ۱۲۳)

٤ـ «مٰا». **مانند:** مٰا تَزْرَعْ تَحْصُدْ. || مٰا تَصْنَعْ تُحٰاسَبْ عَلَيْهِ. || مٰا تَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ يَنْفَعْكَ فِي الْكِبَرِ. || ﴿وَمٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ﴾. (البقرة: ۱۹۷)

۵ـ «مَهْمٰا». **مانند:** مَهْمٰا تَفْعَلْ تُسْأَلْ عَنْهُ. || مَهْمٰا تَأْمُرْ بِالْخَيْرِ أَفْعَلْهُ. || ﴿وَقٰالُوا مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾. (الأعراف:۱۳۲)

أَغَرَّكِ مِنِّي أَنَّ حُبَّكِ قٰاتِلِي   وَأَنَّكِ مَهْمٰا تَأْمُرِ الْقَلْبَ يَفْعَلِ

٦ـ «مَتَىٰ». **مانند:** مَتَىٰ تَقُمْ نَذْهَبْ. || مَتَىٰ تَعْتَصِمْ بِالْحَقِّ تَفُزْ. || مَتَىٰ تَحْضُرْ أَحْضُرْ. || مَتَىٰ يَصْلُحْ بٰاطِنُكَ، يَصْلُحْ ظٰاهِرُكَ.

۷ـ «أَيْنَمٰا». **مانند:** أَيْنَمٰا تَنْزِلْ أَنْزِلْ. || ﴿أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ﴾. (النساء: ۷۸) || ﴿أَيْنَ مٰا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً﴾. (البقرة: ۱٤۸)

یادآوری:

واژه‌ی «أَيْنَمٰا» بدون «مٰا» هم بکار می‌رود. **مانند:**

أَيْنَ تَجْلِسْ أَجْلِسْ. || أَيْنَ تَنْزِلْ أَنْزِلْ. || أَيْنَ تَذْهَبْ أَذْهَبْ مَعَكَ.

۸ـ «أَنَّىٰ». **مانند:** أَنَّىٰ تَذْهَبْ أَذْهَبْ. || أَنَّىٰ يَجْلِسِ الْعٰالِمُ يُحْتَرَمْ. || أَنَّىٰ تَقُمْ تَلْقَ خَيْراً. || أَنَّىٰ يَذْهَبْ صٰاحِبُ الْمٰالِ يُكْرَمْ.

۹ـ «حَيْثُمٰا». **مانند:** حَيْثُمٰا تَشْتَغِلْ تُوَفَّقْ. || حَيْثُمٰا تَسْقُطْ تَثْبُتْ. || حَيْثُمٰا تَذْهَبْ أَذْهَبْ. || حَيْثُمٰا تَسْتَقِمْ يُقَدِّرْ لَكَ اللّٰهُ نَجٰاحاً.

۱۰ـ «كَيْفَمٰا». **مانند:** كَيْفَمٰا تَعْزِمْ أَعْزِمْ. || كَيْفَمٰا تَتَوَجَّهْ أَتَوَجَّهْ. || كَيْفَمٰا تَجْلِسْ أَجْلِسْ. || كَيْفَمٰا تَكُنْ يَكُنْ قَرِينُكَ. || كَيْفَمٰا تَتَكَلَّمْ أَتَكَلَّمْ.

یادآوری:

«كَيْفَمٰا» *بدون «مٰا» هم استعمال می‌شود.* **مانند:** كَيْفَ تَجْلِسْ أَجْلِسْ.

۱۱ـ «أَيّ». **مانند:** أَيّاً تُكْرِمْ أُكْرِمْ. ‖ أَيُّ كِتٰابٍ يُعْجِبْكَ يُعْجِبْنِي. ‖ أَيُّ تِلْمِيذٍ يَجْتَهِدْ يَتَقَدَّمْ. ‖ أَيُّ آمْرِئٍ يَخْدَمْ أُمَّتَهُ تَخْدَمْهُ.

۱۲ـ «أَيّٰانَ». **مانند:** أَيّٰانَ تَعْمَلْ تَنْجَحْ. ‖ أَيّٰانَ تَسْأَلْنِي أُجِبْكَ. ‖ أَيّٰانَ تَمْضِ أَمْضِ مَعَكَ. ‖ أَيّٰانَ تُطِعِ اللّٰهُ يُسٰاعِدْكَ. ‖ أَيّٰانَ يُوجَدِ آلتَّرٰاضِي، يَنْتَفِ وُجُودُ الْقٰاضِي.

شرط و جواب

عوامل جازم دو فعل را «عوامل شرط یا ادوات شرط» می‌گویند. فعل اوّل را «فعل شرط» و فعل دوم را «جواب شرط[1] یا جزای شرط» می‌نامند.

در میان عوامل شرط، واژه‌ی إِنْ حرف است و بقیّه اسمند. در میان این اسم‌ها هم «أَيّ» مُعرَب است و بقیّه همه مبنی هستند.

فعل شرط و جواب آن، ممکن است هر دو مضارع باشند. مانند: مٰا تَقُلْ أَسْمَعْ. ‖ إِنْ تَطْلُبْ تَجِدْ. ‖ مَنْ يَسْتَقِمْ يَنْجَحْ. ‖ حَيْثُمٰا يَنْزِلْ طٰالِبُ الْعِلْمِ يُكْرَمْ.

یا این‌که هر دو ماضی باشند. مانند: إِنْ طَلَبْتَ وَجَدْتَ. ‖ إِنْ صُمْتَ أَثٰابَكَ اللّٰهُ. ‖ إِنْ صَبَرْتَ ظَفِرْتَ. ‖ مَنْ أَجْمَلَ قِيلاً، سَمِعَ جَمِيلاً.

یا این‌که یکی ماضی و دیگری مضارع باشد. مانند: إِنْ صَبَرْتَ تَظْفَرْ. ‖ إِنْ تَزُرْنِي فَرِحْتُ. ‖ إِنْ تَصْبِرْ ظَفِرْتَ. ‖ إِنْ زُرْتَنِي تُفْرِحْنِي.

یادآوری:

هرگاه فعل شرط، ماضی باشد ـ هرچند از لحاظ معنی ـ و جواب شرط، مضارع، چنین فعل مضارعی می‌تواند مجزوم یا مرفوع گردد. **مانند:** إِنْ زُرْتَنِي أُكْرِمْكَ. ‖ إِنْ زُرْتَنِي أُكْرِمُكَ. ‖ إِنْ لَمْ تَزُرْنِي أَغْضَبْ. ‖ إِنْ لَمْ تَزُرْنِي أَغْضَبُ.

---

(۱)ـ جواب شرط جمله است نه فقط تنها فعل.

گاهی جواب شرط، جمله‌ی اسمیه‌ای است. **مانند:**

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. (الطلاق: ٣) || ﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾. (الروم: ٣٦) || مَهْمٰا أَرَدْتَ فَإِنِّي مُسْتَعِدٌّ لِقَضٰائِهِ.

گاهی فعل شرط، حذف می‌گردد. **مانند:** تَكَلَّمْ بِخَيْرٍ وَإِلّٰا فَاسْكُتْ.

گاهی هم جواب شرط، حذف می‌گردد. **مانند:**

سَتَنْدَمُ إِنْ لَمْ تَجْتَهِدْ. || أَنْتَ فٰائِزٌ إِنِ اجْتَهَدْتَ.

گاهی هم فعل شرط و هم جواب شرط حذف می‌گردد. **مانند:** إِنْ زُرْتَنِي أَزُرْكَ وَإِلّٰا فَلا. || اَلنّٰاسُ مَجْزِيُّونَ بِأَعْمٰالِهِمْ: إِنْ خَيْراً فَخَيْراً، وَإِنْ شَرّاً فَشَرّاً. || مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لا فَلا. || مَنْ سَلَّمَ عَلَيْكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَإِلّٰا فَلا.

عطف به شرط و جواب

هرگاه فعل مضارعی با حرف «وَ» یا «فَ»، بر فعل شرط یا جواب شرط عطف شود، می‌تواند مجزوم یا منصوب باشد. **مانند:**

إِنْ تَذٰاكَرْ فَتَنْجَحْ أُكٰافِئْكَ. ← إِنْ تَذٰاكَرْ فَتَنْجَحَ أُكٰافِئْكَ.

إِنْ تَسْتَقِمْ وَتَجْتَهِدْ أُكْرِمْكَ. ← إِنْ تَسْتَقِمْ وَتَجْتَهِدَ أُكْرِمْكَ.

إِنْ تَتَفَوَّقْ أُقَدِّمْ لَكَ كِتٰاباً وَأُهْدِكَ قَلَماً. ← إِنْ تَتَفَوَّقْ أُقَدِّمْ لَكَ كِتٰاباً وَأُهْدِيَكَ قَلَماً.

وجوب ربط جواب شرط با «فَ»

در هفت مورد واجب است، جواب شرط با حرف «فَ» بر فعل شرط، عطف شود.

به قرار زیر:

۱ـ هرگاه **جمله‌ی اسمیّه** باشد. **مانند:** ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (الأنعام: ١٧) || مَنْ ضَحَّىٰ فَتَضْحِيَةٌ لِأُمَّتِهِ. || مَنْ غَدَرَ فَغَدْرُهُ عٰائِدٌ عَلَيْهِ. || إِنْ تَعْفُ فَالْعَفْوُ مِنْ شِيَمِ الْكِرٰامِ.

۲ـ هرگاه **فعل جامد** باشد. **مانند:** إِنْ أَسٰاءُوا فَبِئْسَ مٰا فَعَلُوا. || إِنْ أَكْرَمَ عَلِيٌّ أَخٰاهُ فَنِعْمَ مٰا فَعَلَ. || مَنْ يَزُرْنِي فَلَسْتُ أُقَصِّرُ فِي إِكْرٰامِهِ.

۳ـ هرگاه از **افعال طلب** باشد. **مانند:** مَنْ سَأَلَكَ فَأَجِبْهُ. || إِنْ سَقَطَ عَدُوُّكَ فَلا

تَشْمَتْ بِهِ. || إِنْ كُنْتَ وَفَّيْتَ عَمَلَكَ حَقَّهُ فَلا تَخَفْ.

٤ـ هرگاه منفی به «ما» یا «لَنْ» باشد. **مانند:** إِنْ وَفَّىٰ فَما أَخْلُفُ وَعْداً. || إِنْ جاءَنِي ضَيْفٌ فَما أَطْرُدُهُ(یا فَلَنْ أَطْرُدَهُ). || إِنْ نَوَيْتَ الْغَدْرَ فَلَنْ تُوَفَّقَ. || مَنْ يَأْتِ إِلَيَّ فَما أَرُدُّهُ(یا فَلَنْ أَرُدَّهُ) خائِباً.

٥ـ هرگاه همراه با «قَدْ» یا «سَ» یا «سَوْفَ» باشد. **مانند:** إِنْ أَسَأْتَ فَسَتَنْدَمُ. || إِنْ تَزُرْنا فَسَوْفَ نُرَحِّبُ بِكَ. || مَنْ مَدَحَكَ بِما لَيْسَ فِيكَ فَقَدْ ذَمَّكَ.

٦ـ هرگاه پیش از آن، «رُبَّ» یا «كَأَنَّما» باشد. **مانند:** إِنْ تَجِيءْ فَرُبَّما أَجِيءُ. || مَنْ خالَفَ إِحْدَىٰ فَرائِضِ الدِّينِ فَكَأَنَّما خالَفَها جَمِيعاً.

٧ـ هرگاه پیش از آن، ادات شرط آمده باشد. **مانند:** مَنْ يَزُرْكَ فَإِنْ كانَ حَسَنَ السِّيرَةِ فَأَكْرِمْهُ.

تمرین

علّت رفع و نصب و جزم أفعال مضارع زیر را بیان دارید:

١ـ ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ﴾. (النساء: ١٣٣)

٢ـ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ واسِعٌ عَلِيمٌ﴾. (المائدة:٥٤)

٣ـ خَيْرٌ لَكَ أَنْ تُحَصِّلَ الْعِلْمَ فِي وَقْتٍ تَفْرَغُ فِيهِ مِنْ عَمَلِكَ.

٤ـ كَيْفَما يَكُنْ رَئِيسُ الْقَوْمِ، يَكُنْ مَرْؤُوسُوهُ.

٥ـ اَلَّذِي لا يُبْصِرُ مِنَ الْغِرْبالِ يَكُونُ أَعْمَىٰ.

٦ـ تَجْرِي الرِّياحُ بِما لا تَشْتَهِي السُّفُنُ.

٧ـ أُمُّ الْأَخْرَسِ تَعْرِفُ بِلُغاتِ الْخُرْسانِ.

٨ـ لا تُحَبِّبْ مَنْ لا يُحِبُّ عَمَلَ الْخَيْرِ.

٩ـ لَنْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ إِلّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ.

١٠ـ مَهْما تَعْمَلْ مِنْ خَيْرٍ تُمْدَحْ عَلَيْهِ.

١١ـ إِنْ تَفْعَلْ خَيْراً تَغْنَمْ خَيْراً.

١٢ـ أَوَدُّ أَنْ يَكُونَ بَيْنَنا عَهْدٌ.

١٣ـ يَبْنِي قَصْراً وَيَهْدِمُ مِصْراً.

١٤ـ لا تُؤَخِّرْ عَمَلَ الْيَوْمِ لِغَدٍ.

١٥ـ تُخْبِرُ عَنْ مَجْهُولِهِ مِرْآتُهُ.

١٦ـ لَنْ أَجِيئَكَ فَلا تَنْتَظِرْنِي.

١٧- لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مٰالِكَ مٰا وَعَظَكَ.
١٨- يَرَى ٱلشّٰاهِدُ مٰا لا يَرَى الْغٰائِبُ.
١٩- حَيْثُمٰا يَنْزِلْ طٰالِبُ الْعِلْمِ يُكْرَمْ.
٢٠- خَفِّفْ طَعٰامَكَ تَأْمَنْ سَقٰامَكَ.
٢١- أَيْنَ يَنْزِلْ ذُو الْعَقْلِ يَجِدْ أَنِيساً.
٢٢- هَلْ يُرْتَجىٰ مَطَرٌ بِغَيْرِ سَحٰابٍ؟
٢٣- مَنْ لَمْ يَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ يَتَهَدَّمْ.
٢٤- خَلِّصْ قَلْبَكَ مِنَ ٱلرَّذٰائِلِ تُفْلِحْ.
٢٥- قَدْ يُؤْخَذُ الْجٰارُ بِذَنْبِ الْجٰارِ.
٢٦- حَقٌّ يُضِرُّ خَيْرٌ مِنْ بٰاطِلٍ يُسِرُّ.
٢٧- مٰا تَعْمَلْ يَكُنْ في صَحِيفَتِكَ.
٢٨- لا تَثِقْ بِٱلصَّدِيقِ قَبْلَ الْخِبْرَةِ.
٢٩- كَيْفَمٰا تَكُنْ يَكُنْ عُشَرٰاؤُكَ.
٣٠- مَنْ يَفْعَلْ خَيْراً يُصِبْ خَيْراً.
٣١- حُبُّكَ ٱلشَّيْءَ يُعْمِي وَيُصِمُّ.
٣٢- عَلَى الْبٰاغِي تَدُورُ ٱلدَّوٰائِرُ.
٣٣- مَنْ يَعْمَلْ صٰالِحاً يُحْبَبْ.
٣٤- كَيْفَمٰا تَسِرْ يَسِرْ أَتْبٰاعُكَ.
٣٥- يَنْزِلُ الْمَطَرُ وَيُثْمِرُ ٱلشَّجَرُ.
٣٦- مَهْمٰا تُبْطِنْ تُظْهِرْهُ الْأَيّٰامُ.
٣٧- لا تُقْدِمْ عَلىٰ عَمَلِ ٱلشَّرِّ.
٣٨- لا تُشْرِكْ مَعَ اللّٰهِ أَحَداً.
٣٩- خٰالِفْ نَفْسَكَ تَسْتَرِحْ.
٤٠- لِيَلْزَمْ كُلُّ إِنْسٰانٍ حَدَّهُ.
٤١- لا رَأْيَ لِمَنْ لا يُطٰاعُ.
٤٢- لا يُثْمِرُ ٱلشَّوْكُ الْعِنَبَ.
٤٣- لَمْ أَنْطِقْ بِغَيْرِ ٱلصِّدْقِ.
٤٤- اَلثَّكْلىٰ تُحِبُّ ٱلثَّكْلىٰ.
٤٥- سٰائِلُ اللّٰهِ لا يَخِيبُ.
٤٦- حَيْثُمٰا تَقْصِدْ أَقْصِدْ.
٤٧- خٰالِفْ هَوٰاكَ تَرْشُدْ.
٤٨- لَنْ نَقُولَ غَيْرَ الْحَقِّ.
٤٩- كَمٰا تَزْرَعْ تَحْصُدْ.
٥٠- لِنَتَقَدَّمْ إِلَى الْأَمٰامِ.
٥١- أَيْنَمٰا تَعْمَلْ تُرْزَقْ.
٥٢- مَنْ يَبْحَثْ يَجِدْ.
٥٣- لَنْ أَنْقُضَ الْعَهْدَ.
٥٤- يُحَبُّ الْمُجْتَهِدُ.
٥٥- مٰا تَفْعَلْ تُسْأَلْ.
٥٦- مَتىٰ تَعُدْ أَعُدْ.
٥٧- لَمْ أَفْعَلْ شَرّاً.
٥٨- بٰاكِرْ تَسْعَدْ.

إعراب اسم

اسم یا مرفوع می‌گردد، یا منصوب، و یا مجرور. **مانند:**

﴿لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ﴾. (النساء: ١٤٨) || ﴿إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِیرٌ﴾. (الملك:١٢) || ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ﴾. (آل‌عمران: ١٨٥) || ﴿إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾. (البقرة: ٢٠)

مواضع رفع اسم

اسم تقریباً، در **نُه** مورد مرفوع می‌شود، که عبارتند از:

۱ـ فاعل ۲ـ نایب فاعل ۳ـ مبتدا ٤ـ خبر ٥ـ اسم افعال ناقصه ٦ـ اسم افعال مُقاربه ۷ـ اسم حروف شِبْهِ لَیْسَ ۸ـ خبر حروف مشبّهةٌبالفعل ۹ـ خبر لاءنفی جنس.

۱ـ فاعل

فاعل، اسم مرفوعی است‌که پس از فعل معلوم تامّی[۱] یا شِبه[۲] آن ذکر می‌شود و بر کسی یا چیزی دلالت می‌کندکه آن فعل را بدو نسبت می‌دهند. **مانند:**

أَقْبَلَ زَيْدٌ. ‖ ضَرَبَ سَلِيمٌ خَلِيلاً. ‖ مٰاتَ سَعْدٌ. ‖ أَحْسَنَ الْكَرِيمُ عُنْصُرُهُ. ‖ مَرِضَ خٰالِدٌ. ‖ قَدْ أَفْلَحَ الصّٰائِبُ رَأْيُهُ. ‖ هَيْهٰاتَ التَّرٰاجُعُ. ‖ طَلَعَتِ الشَّمْسُ سٰاطِعاً نُورُهٰا. ‖ ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِيهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ﴾. (النحل: ۶۹)

یادآوری:

گاهی با اضافه کردن مصدر به فاعل خود، یا به وسیله‌ی ذکر حروف زاید «مِنْ» یا «بِ» یا «لِـ» در جلو آن، فاعل لفظاً مجرور و محلّاً مرفوع می‌گردد. **مانند:**

﴿هَيْهٰاتَ هَيْهٰاتَ لِمٰا تُوعَدُونَ﴾. (المؤمنون:۳۶) ‖ ﴿وَلَوْلٰا دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾. (البقرة: ۲۵۱) ‖ ﴿وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً﴾. (النساء: ۷۹) ‖ كَفَىٰ بِالْعِلْمِ حِلْيَةً. ‖ مٰا جٰاءَنِي مِنْ مُحِبٍّ.

اقسام فاعل

فاعل، بر سه قسم است: ۱ـ صریح ۲ـ ضمیر ۳ـ مُؤَوَّل.

۱ـ **صریح**، آن است‌که فاعل، اسم ظاهری باشد. **مانند:**

﴿وَقُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰاطِلُ﴾. (الإسراء: ۸۱) ‖ زَرَعَ الْفَلّٰاحُ الْأَرْضَ. ‖ يَكْتُبُ زُهَيْرٌ الدَّرْسَ. ‖ يَحْزَنُ الْكَسُولُ. ‖ تُشْرِقُ الشَّمْسُ.

۲ـ **ضمیر**، آن است‌که فاعل، اسم ظاهر نبوده و بلکه ضمیر باشد، ضمیری‌که فاعل واقع می‌شود یا بارز است یا مُسْتَتِر.

ضمیر بارز. مانند: ﴿اذْهَبٰا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾. (طه: ۴۳) ‖ قَرَأْتُ قَصِيدَةً. ‖ ﴿وَأَنَا أَعْلَمُ

---

(۱)ـ عکس افعال ناقصه.

(۲)ـ شبه فعل، از قبیل: مصدر، اسم فاعل، اسم تفضیل، صفت مشبهه، صیغه‌ی مبالغه، اسم الفعل.

بِما أَخْفَيْتُمْ وَما أَعْلَنْتُمْ﴾. (الممتحنة: ۱) || ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقاتِهِ﴾. (آل‌عمران: ۱۰۲) || ﴿سَمِعْنا وَأَطَعْنا﴾. (البقرة: ۲۸۵)

ضمیر مُسْتَتِر. مانند: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصّابِرِينَ﴾. (محمد: ۳۱) || ﴿اُدْعُ إِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. (النحل: ۱۲۵)

۳ـ مُؤَوَّل، آن است‌که فاعل مورد نظر، نه اسم ظاهر است و نه ضمیر، بلکه فعلی ذکر می‌گردد و مصدر مفهوم از واژه‌ی دیگری‌که پس از آن می‌آید، فاعل فعل نخستین واقع می‌شود. مانند: ﴿أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ﴾. (الحديد: ۱۶) || يَحْسُنُ أَنْ تَجْتَهِدَ. || بَلَغَنِي أَنَّكَ فاضِلٌ.

تقدیر چنین است: أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا خُشُوعُ قُلُوبِهِمْ؟ || يَحْسُنُ اجْتِهادُكَ. || بَلَغَنِي فَضْلُكَ.

یادآوری:

گاهی جمله‌ای بدون تأویل آن به مصدر، فاعل واقع می‌گردد. **مانند:** ﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ﴾. (ابراهیم: ۴۵) || ﴿ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ﴾. (یوسف: ۳۵)

إستتار ضمیر

مُسْتَتِر شدن ضمیری که فاعل واقع می‌گردد، در مواردی جایز و در مواضعی واجب است.

موارد جواز إستتار ضمیر

ضمیر فاعلی در فعل ماضی و مضارع صیغه‌ی مفردمذکّرغایب و مفردمؤنّث‌غایب، جایز است مُسْتَتِر شود. **مانند:** عَلِيٌّ كَتَبَ. || عَلِيٌّ يَكْتُبُ. || زَيْنَبُ كَتَبَتْ. || زَيْنَبُ تَكْتُبُ.

که می‌توانیم بگوییم: عَلِيٌّ كَتَبَ هُوَ. || عَلِيٌّ يَكْتُبُ هُوَ. || زَيْنَبُ كَتَبَتْ هِيَ. || زَيْنَبُ تَكْتُبُ هِيَ.

یادآوری:

در اسم‌الفعل ماضی، و صفات مَحْض[1]، هم ضمیر می‌تواند مُسْتَتِر شود. **مانند:** بَغْدَادُ هَيْهَاتَ. || عَلِيٌّ نَاجِحٌ. || أَصْلُهُ كَرِيمٌ.

موارد وجوب إستتار ضمیر

ضمیر فاعلی، در موارد زیر «وجوباً مُسْتَتِر» می‌گردد:

۱ـ فعل امر مفردمذکّرمخاطب. **مانند:** أُنْصُرْ، اِعْلَمْ، أَحْسِنْ.

۲ـ فعل مضارع مفردمذکّرمخاطب. **مانند:** تَنْصُرُ، تَعْلَمُ، تُحْسِنُ.

۳ـ فعل مضارع متکلّم‌وحده. **مانند:** أَنْصُرُ، أَعْلَمُ، أُحْسِنُ.

٤ـ فعل مضارع متکلّم‌مع‌الغیر. **مانند:** نَنْصُرُ، نَعْلَمُ، نُحْسِنُ.

۵ـ فعل تعجّب. **مانند:** مَاأَحْسَنَ الْعِلْمَ! || مَاأَجْمَلَ الْوَرْدَ!

٦ـ اسم تفضیل. **مانند:** ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِئْياً﴾. (مریم:۷٤)

۷ـ اسم‌الفعل مربوط به مفردمذکّرمخاطب یا متکلّم. **مانند:** صَهْ، نَزَالِ، أُفٍّ، أَوَّهْ.

۸ـ أفعال استثناء، همچون: «خَلَا، عَدَا، حَاشَا». **مانند:** نَجَحُوا مَاخَلَا عَلِيّاً (مَاعَدَا عَلِيّاً. لَيْسَ عَلِيّاً. لَايَكُونُ عَلِيّاً).

یادآوری:

این افعال در اصل به فاعل نیاز ندارند. یا این‌که حرف استثناء بشمارند، چراکه به معنی «إِلَّا» هستند.

---

(۱)ـ یعنی صفاتی‌که شائبه‌ی اسمیّت در آنها نباشد.

حذف فعل

هرگاه قرینه‌ای بر حذف فعل باشد آن را می‌توان حذف کرد. **مانند:** بَلَىٰ، سَعِيدٌ. در جواب کسی‌که می‌گوید: مٰا جٰاءَ أَحَدٌ. یکی می‌پرسد: مَنْ سٰافَرَ؟ می‌گوییم: سَعِيدٌ. یا اگر پرسیده شود: هَلْ جٰاءَكَ أَحَدٌ؟ در جواب بگویی: نَعَمْ، سَعِيدٌ. ‖ ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ﴾. (الزخرف: ۸۷) یعنی: خَلَقَنَا اللّٰهُ.

حذف فاعل

فاعل در موارد زیر حذف می‌شود:

۱ـ هرگاه قرینه‌ای بر حذف فاعل باشد. **مانند:** ﴿كَلّٰا إِذٰا بَلَغَتِ ٱلتَّرٰاقِيَ﴾. (القيامة:۲٦) یعنی: ٱلرُّوحُ.

۲ـ در فعل مجهول. **مانند:** كُتِبَ ٱلدَّرْسُ. ‖ قُرِئَتِ الْقِصَّةُ. ‖ عُمِلَ عَمَلٌ عَظِيمٌ. ‖ أُحْتُفِلَ فَوْقَ الْمَنْزِلِ. ‖ أُنْزِلَ فِي فُنْدُقٍ.

۳ـ هرگاه پس از فعلِ فاعل، فعل دومی ذکر شود و فاعل فعل نخست را به فاعل خود یا مفعول خویش تبدیل کند. **مانند:** قٰامَ وَقَعَدَ الطُّلّٰابُ. ‖ حٰادَثَنِي وَحٰادَثْتُ خٰالِداً.

یادآوری:

تسلّط دو فعل بر یک فاعل، با «كٰادَ، أَوْشَكَ، عَسَىٰ، جَعَلَ، شَرَعَ، أَخَذَ، طَفِقَ» خیلی استعمال دارد. **مانند:** كٰادَ يَخْرُجُ زَيْدٌ. ‖ أَوْشَكَ يَتَنَبَّهُ عَمْرٌو. ‖ عَسَىٰ يَلْتَفِتُ خٰالِدٌ. ‖ جَعَلَ يَتَحَدَّثُ زَيْدٌ. ‖ شَرَعَ يَتَكَلَّمُ مُحَمَّدٌ. ‖ أَخَذَ يُحٰاضِرُ حُسَيْنٌ. ‖ طَفِقَ يَلْعَبُ حَسَنٌ.

۴ـ سه فعل «قَلَّ، كَثُرَ، طٰالَ» هنگامی‌که «مٰا»ی کافّه به آخر آنها افزوده شود، فاقد فاعل می‌باشند. **مانند:** قَلَّمٰا يُحْسِنُ زَيْدٌ عَمَلَهُ. ‖ كَثُرَ مٰا نَبَّهْتُكَ إِلَىٰ ذٰلِكَ. ‖ طٰالَمٰا نَصَحْتُكَ.

حذف فعل و فاعل

فعل و فاعل، در موارد زیر حذف می‌گردد:

۱ـ هرگاه پیش از فعلی، اسم ظاهر منصوبی، و بعد از آن فعل، ضمیری یا اسم منصوب دیگری قرار گیردکه در اصل هر دو مفعولٌ‌بِهِ چنین فعلی می‌باشند، در این‌صورت اسم ظاهر را مفعول فعل محذوفی به‌شمار می‌آورندکه فعل مذکور، آن را تفسیر و تبیین کرده است. **مانند:** اَلْکِتابَ قَرَأْتُهُ. ‖ هَلّا عَلِيّاً أَکْرَمْتَهُ. ‖ هَلْ زَيْداً لَقِيتَهُ؟ ‖ أَ کِتاباً واحِداً تُهْدِيهِ إِلَيْهِ؟ ‖ اَلْکِتابَ قَرَأْتُ فُصُولَهُ. ‖ جامِعَةَ الْقاهِرَةِ رَأَيْتُ کُلِّيّاتِها.

۲ـ در تحذیر[1]. **مانند:** اَلنّارَ. ‖ اَللَّعِبَ. ‖ اَلْکَسَلَ. ‖ إِيّاكَ اَلنّارَ. ‖ إِيّاكَ وَالْکَذِبَ.

۳ـ در إغراء[1]. **مانند:** اَلْعَمَلَ. ‖ اَلْأَمانَةَ. ‖ اَلْکَرامَةَ.

۴ـ هرگاه سیاق سخن دالّ بر حذف فعل و فاعل باشد. **مانند:** ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ماذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَيْراً﴾. (النحل: ۳۰)

۵ـ با بودن مفعول مُطلَق[2] [3]، حذف فعل و فاعل بسیار است. **مانند:** ﴿فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّا فِداءً﴾. (محمّد: ۴) ‖ عَمَلاً لا کَسَلاً. ‖ صِحَّةً لَكَ وَعافِيَةً. ‖ مَرَضاً وَسَقَماً. ‖ سَقْياً وَرَعْياً. ‖ أَ کَسَلاً؟ ‖ أَ لَعِباً؟ ‖ سُبْحانَ اللّٰهِ. ‖ مَعاذَ اللّٰهِ. ‖ سَمْعاً. ‖ طاعَةً. ‖ شُکْراً. ‖ عَجَباً. ‖ هَنِيئاً لَكَ. ‖ هٰذا أَمْرٌ لِلنّاسِ عامَّةً. ‖ هٰذَا الْکِتابُ لِي خاصَّةً. ‖ لَمْ أَلْقَ زَيْداً اَلْبَتَّةَ. ‖ کَتَبْتُ ذٰلِكَ أَيْضاً.

مُطابقه‌ی فعل و فاعل

در مطابقه‌ی فعل و فاعل، دو چیز مطرح است:

۱ـ صیغه، یعنی: إفراد و تثنیه و جمع. ۲ـ نوع، یعنی: تذکیر و تأنیث.

۱ـ از حیث صیغه: هرگاه فاعل اسم ظاهر باشد، فعل به‌صورت مفرد می‌آید، فاعل آن چه مفرد و چه مثنّیٰ و چه جمع باشد[3]. **مانند:** ذَهَبَ مُعَلِّمٌ. ‖ ذَهَبَ مُعَلِّمانِ. ‖

---

(۱)ـ به مبحث مفعول‌به مراجعه شود.

(۲)ـ به مبحث مفعول مطلق مراجعه شود.

(۳)ـ مطابقه‌ی فعل با فاعل نادر است. **مانند:** يَتَعاقَبُونَ فِيکُمْ مَلائِکَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِکَةٌ بِالنَّهارِ.

ذَهَبَ مُعَلِّمُونَ. || ذَهَبَتْ مُعَلِّمَةٌ. || ذَهَبَتْ مُعَلِّمَتَانِ. || ذَهَبَتْ مُعَلِّماتٌ.

هرگاه فاعل، ضمیر باشد، فعل با فاعل خود در إفراد و تثنیه و جمع، مطابقت می‌نماید. **مانند:** اَلتِّلْمِيذُ اجْتَهَدَ. || اَلتِّلْمِيذانِ اجْتَهَدا. || اَلتَّلامِيذُ اجْتَهَدُوا. || اَلتِّلْمِيذَةُ اجْتَهَدَتْ. || اَلتِّلْمِيذَتانِ اجْتَهَدَتا. || اَلتِّلْمِيذاتُ اجْتَهَدْنَ.

یادآوری:

الف- هرگاه فاعل، ضمیری باشدکه به جمع مؤنّث سالم، یا به جمع مکسّر مؤنّث، و یا مذکّر غیر ذوی‌العقول برگردد، فعل می‌تواند به شکل مفردمؤنّث یا جمع‌مؤنّث ذکر شود و به تبع آن، فاعل، مفرد یا جمع باشد. **مانند:** اَلزَّيْنَباتُ جاءَتْ. || اَلزَّيْنَباتُ جِئْنَ. || اَلطّالِباتُ تَجِيءُ. || اَلطّالِباتُ يَجِئْنَ. || اَلْفَواطِمُ أَقْبَلَتْ. || اَلْفَواطِمُ أَقْبَلْنَ. || اَلْجِمالُ تَسِيرُ. || اَلْجِمالُ يَسِرْنَ.

ب- هرگاه فاعل، ضمیری باشدکه به اسم جمع برگردد، فعل را به شکل مفرد یا جمع، می‌توان بیان کرد. **مانند:** اَلْقَوْمُ سارَ. || اَلْقَوْمُ سارُوا.

۲- از حیث نوع: فعل با فاعل، از لحاظ تذکیر و تأنیث، سه حالت دارد:

الف- وجوب تذکیر. ب- وجوب تأنیث. ج- جواز تذکیر و تأنیث.

الف. وجوب تذکیر فعل:

در دو مورد واجب است فعل به‌صورت مذکّر ذکر شود:

۱- هرگاه فاعل، مفردمذکّر یا مثنیٰ‌مذکّر و یا جمع‌مذکّرسالم باشد.

چه در لفظ و در معنی. **مانند:** يَنْجَحُ الْمُجْتَهِدُ. || يَنْجَحُ الْمُجْتَهِدانِ. || يَنْجَحُ الْمُجْتَهِدُونَ.

و چه در معنی، نه در لفظ. **مانند:** جاءَ حَمْزَةُ.

چه فاعل اسم ظاهر باشد، مانند مثال‌های پیشین، و چه ضمیر باشد. از قبیل:
الْمُجْتَهِدُ يَنْجَحُ. || الْمُجْتَهِدانِ يَنْجَحانِ. || الْمُجْتَهِدُونَ يَنْجَحُونَ.

۲ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مؤنّث حقیقی باشد و میان فعل و فاعل، واژه‌ی «إلّا» فاصله شود. **مانند:** مٰا قٰامَ إِلّا فٰاطِمَةُ. ‖ مٰا قٰامَ إِلَّا الْفٰاطِمَتٰانِ. ‖ مٰا قٰامَ إِلّا الْفٰاطِمٰاتُ.

ب. وجوب تانیث فعل:

در سه مورد واجب است فعل به‌صورت مؤنّث ذکر شود:

۱ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مؤنّثِ حقیقی بوده و میان فعل و فاعل فاصله‌ای نباشد، و فاعل به‌صورت مفرد یا مثنّیٰ و یا جمع مؤنّث سالم باشد. **مانند:** جٰاءَتْ فٰاطِمَةُ. ‖ جٰاءَتِ الْفٰاطِمَتٰانِ. ‖ جٰاءَتِ الْفٰاطِمٰاتُ.

۲ـ هرگاه فاعل، ضمیر مُسْتَتِر باشد و به مؤنّث حقیقی یا مجازی برگردد. **مانند:** خَدِیجَةُ ذَهَبَتْ. ‖ اَلشَّمْسُ تَطْلُعُ.

۳ـ هرگاه فاعل، ضمیر باشد و به جمع مؤنّث سالم، یا جمع مکسّر مؤنّث یا مذکّر غیر ذوی‌العقول برگردد. **مانند:** اَلزَّیْنَبٰاتُ جٰاءَتْ. ‖ اَلزَّیْنَبٰاتُ جِئْنَ. ‖ اَلْفَوٰاطِمُ أَقْبَلَتْ. ‖ اَلْفَوٰاطِمُ أَقْبَلْنَ. ‖ اَلْجِمٰالُ تَسِیرُ. ‖ اَلْجِمٰالُ یَسِرْنَ.

ج. جواز تذکیر و تانیث فعل:

در ده مورد، فعل می‌تواند به‌صورت مؤنّث و یا مذکّر ذکر شود:

۱ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مؤنّث مجازی باشد. **مانند:**

طَلَعَتِ اَلشَّمْسُ. ‖ طَلَعَ اَلشَّمْسُ.

در این مورد تأنیث بهتر است.

۲ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مؤنّث بوده و فعل مورد نظر «نِعْمَ» یا «بِئْسَ» باشد. **مانند:** نِعْمَتِ الْمَرْأَةُ فٰاطِمَةُ. ‖ نِعْمَ الْمَرْأَةُ فٰاطِمَةُ. ‖ بِئْسَتِ الْمَرْأَةُ دَعْدٌ. ‖ بِئْسَ الْمَرْأَةُ دَعْدٌ.

در اینجا تأنیث بهتر است.

۳ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مؤنّث حقیقی بوده، ولی میان فعل و فاعل با غیر «إلّا» فاصله افتاده باشد. **مانند:** حَضَرَتِ اَلدَّرْسَ سُعٰادُ. ‖ حَضَرَ اَلدَّرْسَ سُعٰادُ. ‖ تَفَوَّقَتْ عَلَى اَلطّٰالِبٰاتِ مَرْیَمُ. ‖ تَفَوَّقَ عَلَى اَلطّٰالِبٰاتِ مَرْیَمُ.

در این مورد تأنیث بهتر است.

٤ـ هرگاه فاعل، ضمیر مُنفَصِل و برای مؤنّث باشد. **مانند:**

إِنَّمٰا قٰامَ هِيَ. || إِنَّمٰا قٰامَتْ هِيَ.

در این مورد تذکیر بهتر است.

٥ـ هرگاه فاعل، مذکّر بوده و با «ات» جمع بسته شده باشد. **مانند:**

جٰاءَ اَلطَّلَحٰاتُ. || جٰاءَتِ اَلطَّلَحٰاتُ.

در این مورد تذکیر بهتر است.

٦ـ هرگاه فاعل، جمع مکسّر باشد. **مانند:**

جٰاءَ الْفَوٰاطِمُ. || جٰاءَتِ الْفَوٰاطِمُ. || جٰاءَ اَلرِّجٰالُ. || جٰاءَتِ اَلرِّجٰالُ.

در این مورد با مؤنّث، تأنیث بهتر است و با مذکّر، تذکیر.

٧ـ هرگاه فاعل، ضمیر باشد و به جمع مکسّر ذوی‌العقول برگردد. **مانند:**

اَلرِّجٰالُ جٰاءُوا. || اَلرِّجٰالُ جٰاءَتْ.

در این مورد فعل را می‌توان به‌صورت جمع مذکّر یا به‌صورت مفرد مؤنّث بیان کرد، ولی اوّلی بهتر است.

٨ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مُلحَق به جمع مذکّر سالم یا جمع مؤنّث سالم باشد. **مانند:** جٰاءَ الْبَنُونَ. || جٰاءَتِ الْبَنُونَ. || قٰامَ البَنٰاتُ. || قٰامَتِ الْبَنٰاتُ. || ﴿قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرٰائِيلَ﴾. (یونس: ٩٠)

با مذکّر، تذکیر بهتر است و با مؤنّث، تأنیث.

٩ـ هرگاه فاعل، اسم جمع[1] یا اسم جنس جمعی[2] باشد. **مانند:** جٰاءَ الْقَوْمُ. || جٰاءَتِ الْقَوْمُ. || ذَهَبَ الْجَيْشُ. || ذَهَبَتِ الْجَيْشُ. || قٰالَ الْعَرَبُ. || قٰالَتِ الْعَرَبُ. || أَوْرَقَ اَلشَّجَرُ. || أَوْرَقَتِ اَلشَّجَرُ.

١٠ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مذکّر بوده و به اسم مؤنّث اضافه شود. **مانند:** ﴿وَلا

---

(١)ـ اسم جمع، آن است‌که متضمّن معنی جمع بوده، ولی از لفظ خود دارای مفرد نباشد. از قبیل: جَيْش، شَعْب، رَهْط، مَعْشَر، ثُلَّة، نِسَاء، خَيْل.

(٢)ـ اسم جنس جمعی، آن است‌که متضمّن معنی جمع بوده و مفرد آن با حرف «ة» یا «يّ» نسبت از خود جدا می‌گردد. **مانند:** (تُفَّاح، سَفَرْجَل، بِطِّيخ، تَمْر). (عَرَب، تُرْك، رُوم، يَهُود).

تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا﴾. (الأنعام: ۱۶٤) || جَاءَ كُلُّ الْكَاتِبَاتِ. || جَاءَتْ كُلُّ الْكَاتِبَاتِ. || كَمَا شَرِقَتْ صَدْرُ الْقَنَاةِ مِنَ الدَّمِ. || مَرَّتْ عَلَيْنَا كُرُورُ الْأَيَّامِ.

در این مورد وقتی فعل را می‌توان به‌صورت مؤنّث ذکر کردکه بشود فاعل را که مُضاف واقع شده است، برداشت و مُضافٌإِلَيْه را به‌جای آن قرار داد. در غیر این‌صورت باید فعل به‌صورت مذکّر ذکر گردد. **مانند:** جَاءَ غُلَامُ سُعَادَ.

موارد تقدیم و تأخیر فعل و فاعل و مفعول:

در جمله لازم است اوّل فعل، سپس فاعل، و بعد از آن مفعولٌبِهِ ذکر شود. **مانند:** ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرَاً. || تَأْكُلُ مَرْيَمُ الْخُبْزَ. || خَلَقَ اللهُ الْعَالَمَ.

در مواردی، چنین ترتیبی به‌هم می‌خورد. **مانند:** مَا كَتَبَ الْمَقَالَةَ إِلَّا زَيْدٌ.

در سه مورد **فاعل بر مفعولٌبِهِ**، و در سه مورد **مفعولٌبِهِ بر فاعل**، و در سه مورد **مفعولٌبِهِ بر فعل و فاعل** وجوباً، مُقدّم می‌شود. به شرح زیر:

موارد وجوب تقدیم فاعل بر مفعولٌبه:

۱ـ هنگامی‌که تشخیص فاعل و مفعولٌبِه ممکن نباشد. **مانند:** نَهَرَ مُوسَى الْفَتَى. || أَكْرَمَ أَخِي صَدِيقِي.

۲ـ هنگامی‌که فاعل، ضمیر متّصل باشد و مفعولٌبِه، بعد از فعل ذکر شود. **مانند:** لَقِيتُ زَيْدَاً. || اِشْتَرَيْنَا كُتُبَاً. || أَحْبَبْتُ الْوَطَنَ.

۳ـ هنگامی‌که مفعولٌبِه محصور باشد. **مانند:** مَا أَلَّفَ خَالِدٌ إِلَّا كِتَابَاً وَاحِدَاً.

موارد وجوب تقدیم مفعولٌبه بر فاعل:

۱ـ هرگاه فاعل، اسم ظاهر و مفعولٌبِه، ضمیر متّصل باشد. **مانند:**
هَدَاكَ اللهُ. || حَيَّاكَ اللهُ. || كَافَأَنِي الْأَمِيرُ.

۲ـ هرگاه فاعل، محصور باشد. **مانند:**
مَا كَتَبَ الْمَقَالَةَ إِلَّا زَيْدٌ. || إِنَّمَا هَذَّبَ النَّاسَ الدِّينُ الْقَوِيمُ.

۳ـ هرگاه به فاعل، ضمیری متّصل شودکه به مفعولٌبِه برگردد. مانند:
﴿وَإِذِ ٱبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾. (البقرة: ١٢٤) || كَافَأَ ٱلتِّلْمِيذَ مُعَلِّمُهُ.

موارد وجوب تقدیم مفعولٌبِه بر فعل و فاعل:

۱ـ هرگاه مفعولٌبِه، از واژه‌های صدارت طلب باشد. مانند:
مَنْ رَأَيْتَ؟ || كَمْ كِتَاباً قَرَأْتَ؟ || ﴿فَأَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ تُنْكِرُونَ﴾. (غافر: ٨١)

۲ـ هرگاه مفعولٌبِه، ضمیر مُنْفَصِل و مراد حصر یا تخصیص باشد. مانند:
﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. (الفاتحة: ٥)

۳ـ هرگاه مفعولٌبِه، پس از واژه‌ی «أَمَّا» بیاید. مانند:
﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۝ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۝﴾. (الضحیٰ: ٩ و ١٠)

تمرین

فاعل ضرب‌المثل‌های زیر را بیان دارید:

۱ـ اِعْقِلْ لِسَانَكَ إِلَّا فِي أَرْبَعَةٍ: حَقٍّ تُوضِحُهُ وَبَاطِلٍ تُدْحِضُهُ وَنِعْمَةٍ تَشْكُرُهَا وَحِكْمَةٍ تُظْهِرُهَا.
۲ـ مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ.
۳ـ مَنْ قَالَ مَا لَا يَنْبَغِي، سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي.
۴ـ تَعَاشَرُوا كَالْإِخْوَانِ وَتَعَامَلُوا كَالْأَجَانِبِ.
۵ـ إِذَا تَلَاحَتِ الْخُصُومُ، تَسَافَهَتِ الْحُلُومُ.
۶ـ مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ، سَلِمَ مِنَ ٱلنَّوَائِبِ.
۷ـ مَنْ جَعَلَ نَفْسَهُ عَظْماً، أَكَلَتْهُ الْكِلَابُ.
۸ـ مَنِ ٱتَّكَلَ عَلَىٰ زَادِ غَيْرِهِ طَالَ جُوعُهُ.
۹ـ لَا تَشْرَبِ ٱلسُّمَّ ٱتِّكَالاً عَلَى ٱلتِّرْيَاقِ.
۱۰ـ مَنْ مَرِضَتْ سَرِيرَتُهُ، مَاتَتْ عَلَانِيَتُهُ.
۱۱ـ مِنْ كَثْرَةِ الْمَلَّاحِينَ غَرِقَتِ ٱلسَّفِينَةُ.
۱۲ـ مَنْ مَحَضَكَ مَوَدَّتَهُ، خَوَّلَكَ مُهْجَتَهُ.

۱۳ـ تَصْدَأُ الْقُلُوبُ كَمٰا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ.
۱۴ـ لَوْ أَنْصَفَ ٱلنّٰاسُ ٱسْتَرٰاحَ الْقٰاضِي.
۱۵ـ مَنْ أَطٰاعَ هَوٰاهُ، بٰاعَ دِينَهُ بِدُنْيٰاهُ.
۱۶ـ اَلشّٰاةُ الْمَذْبُوحَةُ لا يُؤْلِمُهَا ٱلسَّلْخُ.
۱۷ـ إِيّٰاكَ أَنْ يَضْرِبَ لِسٰانُكَ عُنُقَكَ.
۱۸ـ لا يَضُرُّ ٱلسَّحٰابَ نَبْحُ الْكِلابِ.
۱۹ـ بَعْضُ الْقَوْلِ يَذْهَبُ فِي ٱلرِّيٰاحِ.
۲۰ـ تُقَطِّعُ أَعْنٰاقَ ٱلرِّجٰالِ الْمَطٰامِعُ.
۲۱ـ غَدَرَكَ مَنْ دَلَّكَ عَلَى الْإِسٰاءَةِ.
۲۲ـ مَنْ أَعٰانَكَ عَلَى ٱلشَّرِّ ظَلَمَكَ.
۲۳ـ مَنْ نَهَشَتْهُ الْحَيَّةُ حَذِرَ ٱلرَّسَنَ.
۲۴ـ اَلنَّفْسُ تَعْلَمُ مَنْ أَخُوهَا ٱلنّٰافِعُ.
۲۵ـ مَنْ نَقَلَ إِلَيْكَ فَقَدْ نَقَلَ عَنْكَ.
۲۶ـ إِذٰا زَلَّ الْعٰالِمُ زَلَّ بِزَلَّتِهِ عٰالَمٌ.
۲۷ـ اَلْعِيٰانُ لا يَحْتٰاجُ إِلَى الْبَيٰانِ.
۲۸ـ مَنْ سَلَكَ الْجَدَدَ أَمِنَ الْعِثٰارَ.
۲۹ـ إِذٰا نُصِرَ ٱلرَّأْيُ بَطَلَ الْهَوىٰ.
۳۰ـ خَيْرُ الْفِقْهِ مٰا حٰاضَرْتَ بِهِ.
۳۱ـ شَرُّ ٱلنّٰاسِ مَنْ يَتَّقِيهِ ٱلنّٰاسُ.
۳۲ـ مِنَ ٱلشَّوْكَةِ تَخْرُجُ الْوَرْدَةُ.
۳۳ـ لا يَعْجَزُ الْقَوْمُ إِذٰا تَعٰاوَنُوا.
۳۴ـ يُقَدِّمُ رِجْلاً وَيُؤَخِّرُ أُخْرىٰ.
۳۵ـ مَنْ لاحٰاكَ، فَقَدْ عٰادٰاكَ.
۳۶ـ اَلْمُزٰاحَةُ تُذْهِبُ الْمَهٰابَةَ.
۳۷ـ إِذٰا قٰامَ بِكَ ٱلشَّرُّ فَٱقْعُدْ.
۳۸ـ لا تَلِدُ ٱلذِّئْبَةُ إِلّٰا ذِئْباً.
۳۹ـ عِشْ قَنِعاً تَكُنْ مَلِكاً.
۴۰ـ أَلْقِ فِي ٱلدِّلاءِ دَلْوَكَ.
۴۱ـ مَنْ صَدَقَ اللّٰهَ نَجٰا.
۴۲ـ اَلْمِنَّةُ تَهْدِمُ ٱلصَّنِيعَةَ.
۴۳ـ أَ تَشْتَهِي وَتَشْتَكِي؟
۴۴ـ إِسْمَعْ وَلا تُصَدِّقْ.
۴۵ـ مَنْ هٰابَ خٰابَ.
۴۶ـ أَقْصَرَ، لَمّٰا أَبْصَرَ.
۴۷ـ مَنْ سَعىٰ رَعىٰ.

۲ـ نایب فاعل

نایب فاعل، اسم مرفوعی است‌که پس از فعل مجهول یا شِبه آن[1] قرار می‌گیرد و مُسنَدُإلَيْهِ آن فعل یا شِبه‌فعل واقع می‌شود. **مانند:**

﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً﴾. (النساء: ٢٨) ‖ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَوْفُوراً مَالُكَ فَلْتَكُنْ مَحْمُودَةً أَعْمَالُكَ. ‖ يُكْرَمُ الْمَرْءُ لِآدَابِهِ وَلا يُكْرَمُ لِثِيَابِهِ. ‖ يُصَابُ الْفَتَىٰ مِنْ عَثْرَةٍ بِلِسَانِهِ. ‖ جُبِلَ ٱلنَّاسُ عَلَىٰ ذَمِّ زَمَانِهِمْ. ‖ اَلْمَحْمُودُ خُلُقُهُ، مَمْدُوحٌ.

اسباب حذف فاعل:

فاعل به علل زیر حذف، و نایب فاعل به‌جای آن قرار می‌گیرد:

۱ـ هرگاه فاعل، معروف باشد و نیازی به ذکر آن نباشد. **مانند:**
﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً﴾. (النساء: ٢٨)

۲ـ هرگاه فاعل، شناخته نشود. **مانند:** سُرِقَ الْبَيْتُ.

۳ـ هرگاه به علّت إبهام، به إخفاء آن رغبتی باشد. **مانند:** رُكِبَ الْحِصَانُ.

٤ـ هرگاه از فاعل، ترسی باشد. **مانند:** سُرِقَ الْحِصَانُ.

٥ـ هرگاه بر فاعل، ترسی باشد. **مانند:** ضُرِبَ فُلَانٌ.

٦ـ هرگاه مراد حفظ شرافت و کرامت فاعل باشد. **مانند:** عُمِلَ عَمَلٌ مُنْكَرٌ.

۷ـ هرگاه فایده‌ای از ذکر فاعل بدست نیاید. **مانند:**
﴿وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾. (النساء: ٨٦)

چیزهایی‌که نایب فاعل واقع می‌گردند:

بعد از حذف فاعل، چهار چیز می‌تواند نایب فاعل واقع گردد، و آنها عبارتند از:

۱ـ **مفعولٌبِه.** هرگاه در جمله، مفعولٌبِه وجود داشته‌باشد، چیز دیگری نایب‌فاعل قرار نمی‌گیرد. **مانند:** أُكْرِمَ زُهَيْرٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، أَمَامَ ٱلتَّلَامِيذِ بِجَائِزَةٍ سَنِيَّةٍ إِكْرَاماً عَظِيماً.

---
(۱)ـ مراد اسم مفعول است.

هرگاه دو یا سه مفعولٌبِه، در جمله داشته باشیم، تنها مفعولٌبِه اوّل نایب فاعل واقع می‌گردد، و مفعولهای دیگر کماکان منصوب خوانده می‌شوند. **مانند:**

أُعْلِمَ عَمْرٌو الْقِصَّةَ كامِلَةً. ‖ أُنْبِئَ زَيْدٌ الْخَبَرَ صَحِيحاً. ‖ عُلِمَتِ الْفِكْرَةُ واضِحَةً. ‖ أُعْطِيَ فَقِيرٌ دِرْهَماً. ‖ رُؤِيَ الْقَمَرُ طالِعاً.

هرگاه همه‌ی مفاعیل در میان باشند، تنها مفعولٌبِه، نایب فاعل واقع می‌شود. مانند:

ضَرَبَ مُحَمَّدٌ ٱبْنَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، داخِلَ الْبَيْتِ، وَطُلُوعَ ٱلشَّمْسِ، تَأْدِيباً لَهُ.

← ضُرِبَ ٱبْنُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، داخِلَ الْبَيْتِ، وَطُلُوعَ ٱلشَّمْسِ، تَأْدِيباً لَهُ.

ولی با نبودن مفعولٌبِه، همه‌ی مفاعیل در نیابت از فاعل مساویند.

۲ـ جار و مجرور. مانند: نُظِرَ إِلَيْهِ. ‖ يُقامُ لَهُ. ‖ نُظِرَ فِي الْأَمْرِ. ‖ ﴿وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ﴾. (الأعراف: ١٤٩)

۳ـ ظرف مُتَصَرِّف[1] مُخْتَصّ[2]. مانند: صِيمَ رَمَضانُ. ‖ وُقِفَ زَمانٌ طَوِيلٌ. ‖ صِيمَ يَوْمُ الْخَمِيسِ.

٤ـ مصدر مُتَصَرِّف[3] مُخْتَصّ[4]. مانند: كُتِبَتْ كِتابَةُ الْخَطّاطِينَ الْبارِعِينَ. ‖ سِيرَ سَيْرُ ٱلصّالِحِينَ. ‖ نُظِرَ فِي الْأَمْرِ نَظْرَتانِ. ‖ نُظِرَ فِي الْأَمْرِ نَظَراتٌ. ‖ أُحْتُفِلَ ٱحْتِفالٌ عَظِيمٌ. ‖ وُقِفَ وُقُوفٌ طَوِيلٌ. ‖ رُدَّ عَلَيْهِ رَدٌّ باطِلٌ.

---

(۱)ـ **ظرف متصرّف**، آن است که بتواند مسندالیه قرار گیرد. **مانند:** يَوْم، شَهْر، دَهْر، أَمام، وَراء، مَجْلِس، جِهَة. مثلاً می‌توانیم بگوییم: جاءَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ. رَمَضانُ شَهْرٌ مُبارَكٌ.

ظرف غیرمتصرّف، آن است که نتواند مسندالیه قرار گیرد. **مانند:** حَيْثُ، ٱلْآنَ، مَعَ، إِذا، عِنْدَ، لَدَى، لَدُنْ، ثَمَّ، مَتَى، أَيْنَ.

(۲)ـ مراد از اختصاص ظرف، آن است که مبهم نبوده و مقیّد باشد. مثلاً: عَلَم یا موصوف و یا مضاف باشد.

(۳)ـ **مصدر متصرّف**، آن است که بتواند مسندالیه قرار گیرد. **مانند:** إِكْرامُ ٱلضَّيْفِ سُنَّةُ الْعَرَبِ. ﴿إِذا جاءَ نَصْرُ ٱللَّهِ﴾. (النصر: ١).

مصدر غیرمتصرّف، آن است که نتواند مسندالیه قرار گیرد و تنها به عنوان مفعول مطلق بکار رود. **مانند:** مَعاذَ اللّٰهِ، سُبْحانَ اللّٰهِ.

(٤)ـ مراد از اختصاص مصدر، آن است که مبهم نبوده و مقیّد باشد. مثلاً موصوف بوده یا برای بیان عدد یا بیان نوع بکار رود.

یادآوری:

واضح است‌که به هنگام داشتن نایب فاعل، فعل معلوم را مجهول می‌سازند. فعلی‌که مجهول می‌شود باید متعدّی باشد، ولی هنگامی‌که جار و مجرور، یا ظرف، و یا مصدر، نایب فاعل شود، فعلِ لازم نیز مجهول می‌گردد.

احکام نایب فاعل

احکامی‌که از لحاظ اقسام و مُطابقه و حذف، درباره‌ی فعل و فاعل گفته شد، در این‌جا نیز صدق می‌کند. چراکه قایم‌مقام آن است. **مانند:** عُلِمَ كَيْفَ سَبَقَ زَيْدٌ. ‖ أُسْتُخْرِجَتِ اللُّؤْلُؤَةُ. ‖ كُتِبَتِ الْمُحاضَرَةُ. ‖ يُحَبُّ الْمُجْتَهِدُ. ‖ كُتِبَتْ صَفْحَةٌ. ‖ كُتِبَتْ صَفْحَتانِ. ‖ كُتِبَتْ صَفَحاتٌ. ‖ أُكْرِمْتَ.

تمرین

نایب فاعل ضرب‌المثل‌های زیر را بیان دارید:

۱ـ كَفَىٰ بِالْمَرْءِ سَعادَةً أَنْ يُوثَقَ بِهِ فِي دُنْياهُ وَدِينِهِ.
۲ـ شُعاعُ ٱلشَّمْسِ لا يُخْفَىٰ، وَنُورُ الْحَقِّ لا يُطْفَىٰ.
۳ـ قَدْ يُدْرَكُ بِٱللِّينِ ما لا يُدْرَكُ بِالْعُنْفِ.
٤ـ عِنْدَ الْإمْتِحانِ يُكْرَمُ الْمَرْءُ أَوْ يُهانُ.
٥ـ مَنْ طابَتْ سَرِيرَتُهُ، حُمِدَتْ سِيرَتُهُ.
٦ـ كَفَى الْمَرْءَ فَضْلاً أَنْ تُعَدَّ مَعائِبُهُ.
٧ـ لا تَظْلِمْ كَما لا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ.
٨ـ عِنْدَ ٱلشَّدائِدِ تُعْرَفُ الْإِخْوانُ.
٩ـ هَلْ يُخْفَىٰ عَلَى ٱلنّاسِ الْقَمَرُ؟
١٠ـ لا يُنْتَصَفُ حَلِيمٌ مِنْ جَهُولٍ.
١١ـ ما كُلُّ ما يُعْلَمُ يُقالُ.
١٢ـ بِالْبِرِّ يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ.

۲ـ مبتدا و خبر

مبتدا، اسم[1] مرفوعی است‌که در آغاز جمله قرار می‌گیرد و از آن خبر می‌دهند.

خبر[2]، اسم مرفوعی است‌که با آن از مبتدا، خبر می‌دهند. **مانند:**

اَللّٰهُ رَبُّنٰا. ‖ مُحَمَّدٌ نَبِيُّنٰا. ‖ زَيْدٌ عٰاقِلٌ. ‖ هِنْدٌ حٰاضِرَةٌ. ‖ اَلْأَسَدُ حَيَوٰانٌ مُفْتَرِسٌ. ‖ اَلْغٰابَةُ مُخِيفٌ. ‖ اَلْغَدْرُ مَذْمُومٌ. ‖ وَفٰاءُ اَلصَّدِيقِ مَحْمُودٌ. ‖ اَللّٰهُ وٰاحِدٌ. ‖ اَلسَّعٰادَةُ غٰايَةُ الْإِنْسٰانِ.

تعدُّد مبتدا و خبر

گاهی مبتدا، مُتَعَدِّد است. **مانند:** أَهْلُ إِيرٰانَ أَكْثَرُهُمْ زٰارِعُونَ. ‖ اَلشَّرُّ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ.

گاهی هم خبر، مُتَعَدِّد است. **مانند:** ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ۝ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ۝﴾. (البروج:۱۴و۱۵) ‖ مُحَمَّدٌ فٰاضِلٌ كٰاتِبٌ شٰاعِرٌ.

حذف مبتدا و خبر

اصل این است که مبتدا و خبر در جمله ذکر شود. **مانند:** اَللّٰهُ عٰادِلٌ.

ولی با بودن قرینه، گاهی مبتدا، حذف می‌گردد. **مانند:** ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنٰاهٰا وَفَرَضْنٰاهٰا وَأَنْزَلْنٰا فِيهٰا آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. (النور:۱) یعنی: هٰذِهِ سُورَةٌ.

و گاهی خبر حذف می‌شود. **مانند:** ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ أُكُلُهٰا دٰائِمٌ وَظِلُّهٰا﴾. (الرعد: ۳۵) یعنی: وَظِلُّهٰا دٰائِمٌ. ‖ ﴿قُلْ أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ﴾. (البقرة: ۱۴۰) یعنی: أَمِ اللّٰهُ أَعْلَمُ.

و زمانی هم مبتدا و خبر هر دو حذف می‌شوند. **مانند:** نَعَمْ. در پاسخ سؤال

---

(۱)ـ مبتدا گاهی جمله‌ای است‌که تأویل به مفرد می‌گردد. **مانند:** ﴿وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾. (البقرة: ۱۸۴) تَسْمَعُ بِالْمُعَيْدِيِّ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرٰاهُ. ﴿سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. (البقرة: ۶) یعنی: صَوْمُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ. سَمٰاعُكَ بِالْمُعَيْدِيِّ خَيْرٌ مِنْ. إِنْذٰارُكَ وَ عَدَمُ إِنْذٰارِكَ سَوٰاءٌ..

(۲)ـ گاهی جمله‌ای خبر مبتدا می‌گردد. **مانند:** مُحَمَّدٌ رَأَىٰ خٰالِداً. اَلْحَسُودُ لا يَسُودُ.

کسی‌که می‌گوید: هَلْ صَدِيقُكَ حاضِرٌ؟ یعنی: نَعَمْ صَدِيقِي حاضِرٌ.

مبتدا، در پنج مورد وجوباً حذف می‌شود. به قرار زیر:

۱ـ هرگاه خبر، مخصوص به مَدْح یا ذمّ بوده و مؤخّر از افعال مَدْح یا ذمّ ذکر شود. **مانند:** نِعْمَ الْفاتِحُ صَلاحُ ٱلدِّينِ. ‖ نِعْمَ الْأَنِيسُ الْكِتابُ. ‖ بِئْسَ ٱلرَّجُلُ أَبُولَهَبٍ. ‖ بِئْسَ الْخُلُقُ خُلْفُ الْوَعْدِ.

یعنی: هُوَ صَلاحُ ٱلدِّينِ. ‖ هُوَ الْكِتابُ. ‖ هُوَ أَبُولَهَبٍ. ‖ هُوَ خُلْفُ الْوَعْدِ.

۲ـ هرگاه خبر، صفت باشد امّا به خاطر مَدْح یا ذمّ یا ترحّم از وصفیّت انداخته شود. **مانند:** خُذْ بِيَدِ زُهَيْرٍ الْكَرِيمُ. ‖ رَحِمَ اللّٰهُ عُمَرَ الْعادِلُ. ‖ دَعْ مُجالَسَةَ فُلانٍ اللَّئِيمُ. ‖ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ ٱلشَّيْطانِ ٱلرَّجِيمُ. ‖ تَصَدَّقْ عَلَى الْفَقِيرِ الْمِسْكِينُ. ‖ أَحْسِنْ إِلَى فُلانٍ الْمِسْكِينُ.

یعنی: هُوَ الْكَرِيمُ. ‖ هُوَ الْعادِلُ. ‖ هُوَ اللَّئِيمُ. ‖ هُوَ ٱلرَّجِيمُ. ‖ هُوَ الْمِسْكِينُ.

۳ـ هرگاه خبر، مصدر و به جای فعل خود بکار رود. **مانند:**

صَبْرٌ جَمِيلٌ. ‖ وُدٌّ قَدِيمٌ. ‖ خُلُقٌ قَوِيمٌ.

یعنی: صَبْرِي صَبْرٌ. ‖ وُدُّهُ وُدٌّ. ‖ خُلُقُهُ خُلُقٌ.

۴ـ هرگاه جواب قسم، جایگزین مبتدا باشد. یعنی جواب قسم، بر حذف آن دلالت کند. **مانند:** فِي ذِمَّتِي لَأَفْعَلَنَّ كَذا.

یعنی: فِي ذِمَّتِي عَهْدٌ یا مِيثاقٌ یا يَمِينٌ.

۵ـ بعد از «لاسِيَّما»، هرگاه مُستثنَی بدان مرفوع باشد. **مانند:**

أَكْرِمِ ٱلزُّعَماءَ لاسِيَّما سَعْدٌ. ‖ أَكْرِمِ الْعُلَماءَ لاسِيَّما زَيْدٌ. ‖ اَلْاِمْتِحاناتُ صَعْبَةٌ وَلاسِيَّما اِمْتِحانٌ لَمْ يَسْتَعِدَّ لَهُ ٱلتِّلْمِيذُ. یعنی: هُوَ سَعْدٌ. ‖ هُوَ زَيْدٌ. ‖ هُوَ اِمْتِحانٌ.

أَلا رُبَّ يَوْمٍ كانَ مِنْهُنَّ صالِحٌ   وَلاسِيَّما يَوْمٌ بِدارَةِ جُلْجُلِ

خبر نیز در چهار مورد وجوباً حذف می‌شود. به قرار زیر:

۱ـ هرگاه مبتدا، از واژه‌هایی باشد که تنها برای قسم بکار رود. **مانند:**

أَيْمُنُ اللّٰهِ لَأَجْتَهِدَنَّ. ‖ لَعَمْرُكَ لَأَفْعَلَنَّ.

یعنی: أَيْمُنُ اللّٰهِ يَمِينِي. ‖ لَعَمْرُكَ قَسَمِي.

۲ـ هرگاه مبتدا، بعد از «لَوْلا» ذکر شود و خبر بر وجود عامّی[1] دلالت داشته‌باشد. **مانند:** لَوْلَا الْجُنْدُ مٰا حٰافَظَتْ أُمَّةٌ عَلَى اَسْتِقْلالِهٰا. ‖ لَوْلَا اَلنِّيلُ لَكٰانَتْ مِصْرُ قَفْراً. ‖ لَوْلَا اَلدِّينُ لَهَلَكَ اَلنّٰاسُ. یعنی: لَوْلَا الْجُنْدُ مَوْجُودٌ. ‖ لَوْلَا اَلنِّيلُ مَوْجُودٌ. ‖ لَوْلَا اَلدِّينُ مَوْجُودٌ.

یادآوری:

اگر خبر بعد از «لَوْلا» بر وجود خاصّی دلالت داشته‌باشد و قرینه‌ای بر تعیین آن نباشد، ذکر آن واجب است. **مانند:** لَوْلَا قَوْمُكَ حَدِيثُو عَهْدٍ بِكُفْرٍ، لَبَنَيْتُ الْكَعْبَةَ عَلَىٰ قَوٰاعِدِ إِبْرٰاهِيمَ.

امّا اگر قرینه‌ای بر تعیین خبر باشد، می‌توان آن را حذف و یا ذکر کرد. **مانند:** لَوْلَا أَنْصَارُهُ لَهَلَكَ. ‖ یا: لَوْلَا أَنْصَارُهُ حَمَوْهُ لَهَلَكَ.

۳ـ هرگاه به مبتدا، اسم مرفوعی توسّط حرف «واو»، عطف گردد و چنین واوی بر مصاحبت دلالت داشته‌باشد. **مانند:** كُلُّ إِنْسٰانٍ وَعَمَلُهُ. ‖ كُلُّ اَمْرِئٍ وَطَبْعُهُ. ‖ كُلُّ اَمْرِئٍ وَمٰا فَعَلَ. ‖ كُلُّ شَخْصٍ وَحَظُّهُ. ‖ كُلُّ مُجْتَهِدٍ وَاَجْتِهٰادُهُ. ‖ كُلُّ سٰائِحٍ وَدَلِيلُهُ.

در همه‌ی این مثال‌ها: «واو» حرف عطف است و خبر مبتدا «مُقْتَرِنٰانِ» محذوف است.

٤ـ هرگاه مبتدا، مصدر یا اسم تفضیل و مُضاف به مصدر باشد، و بعد از آنها حالی ذکر شودکه نتواند خبر گردد، ولی بیانگر و جایگزین آن باشد. **مانند:** عَهْدِي بِكَ نَبِيهاً. ‖ تَأْدِيبِيَ الْغُلامَ مُسِيئاً. ‖ أَفْضَلُ صَلاتِكَ خٰالِياً مِمّٰا يَشْغَلُكَ. ‖ أَكْثَرُ سَفَرِ سَلِيمٍ مٰاشِياً.

در این مثال‌ها، حٰاصِلٌ خبر و محذوف است.

مَعْرِفَه و نَکِرَه بودن مبتدا و خبر

اصل آن است‌که مبتدا، مَعْرِفَه و خبر نَکِرَه باشد. **مانند:** اَلْعِلْمُ نُورٌ. ‖ اَلنَّجْمُ لامِعٌ. ‖

---

(۱)ـ از قبیل: مَوْجُودٌ، حٰاصِلٌ، كٰائِنٌ. هرگاه بعد از «لَوْلا» ضمیر متّصل هم ذکر شود، مبتدا به حساب می‌آید. **مانند:** لَوْلايَ. لَوْلاكَ. لَوْلاهُ.

اَلْحَقُّ مَنْصُورٌ. ‖ أَنْتَ مُجْتَهِدٌ. ‖ مُحَمَّدٌ جالِسٌ. ‖ ذالِكَ كِتابٌ. ‖ ثَوْبُكَ نَظِيفٌ.

امّا در مواردی مبتدا، به‌صورت نَکِرَه ذکر می‌شود. **مانند:**

دَواةٌ فارِغَةٌ عَلَى الْمَكْتَبِ. ‖ عَطاءٌ فِي السِّرِّ خَيْرٌ مِنْ عَطاءٍ فِي الْعَلَنِ. ‖ تَأَنٍّ فِي الْعَمَلِ الْيَوْمَ أَفْضَلُ مِنَ النَّدَمِ غَداً. ‖ عُصْفُورٌ فِي الْيَدِ خَيْرٌ مِنْ عُصْفُورَيْنِ عَلَى الشَّجَرَةِ. ‖ أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَنَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ صَدَقَةٌ.

در مواردی هم، خبر به‌صورت مَعْرِفَه[1] ذکر می‌شود. **مانند:**

يُوسُفُ أَخُوكَ. ‖ مُحَمَّدٌ صادِقُ الْقَوْلِ. ‖ صَدْرُ الْعاقِلِ صَنْدُوقُ سِرِّهِ. ‖ هٰذا هُوَ[2] الْحَقُّ. ‖ زَيْدٌ هُوَ[2] الْكاتِبُ. ‖ اَللّٰهُ مَوْلانا. ‖ اَلدِّينُ الْمُعامَلَةُ.

هرگاه مبتدا، نَکِرَه باشد باید مفید فایده‌ای باشد. یعنی: بر عمومیّت یا بر خصوصیّت دلالت کند. چه عمومیّت خبر، آن را به مَعْرِفَه نزدیك می‌سازد، و خصوصیّت خبر، آن را به «ال» جنسیّه مشابه می‌نماید.

مبتدا در موارد زیر می‌تواند به صورت نَکِرَه ذکر شود:

۱ـ هرگاه مبتدا، اسم شرط باشد. **مانند:**

مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ. ‖ مَنْ يَجْتَهِدْ يُفْلِحْ.

۲ـ هرگاه مبتدا، اسم استفهام باشد. **مانند:**

مَنْ فَعَلَ هٰذا؟ ‖ مَنْ مُجْتَهِدٌ؟ ‖ ما عِنْدَكَ؟ ‖ كَمْ عِلْماً فِي صَدْرِكَ؟

۳ـ هرگاه مبتدا، بعد از حرف استفهام یا حرف نفی ذکر شود. **مانند:** هَلْ عُودٌ يَفُوحُ بِلا دُخانٍ؟ ‖ ما خِلٌّ لَنا. ‖ ما أَحَدٌ عِنْدَنا. ‖ ﴿أَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ﴾. (النمل: ٦٠)

۴ـ هرگاه مبتدا، «كَم» خبریّه باشد. **مانند:** كَمْ مَأْثُرَةٍ لَكَ! ‖ كَمْ نَصِيحَةٍ بَذَلْناها!

۵ـ هرگاه مبتدا، «ما»ی تعجّبیّه باشد. **مانند:** ما أَحْسَنَ الْعِلْمَ!

۶ـ هرگاه مبتدا اضافه شود، خواه **لفظاً**. **مانند:** خَمْسُ صَلَواتٍ كَتَبَهُنَّ اللّٰهُ. ‖ حِلْيَةُ الْأَدَبِ خَيْرُ حِلْيَةٍ. ‖ قَوْلَةُ حَقٍّ فاصِلَةٌ.

و خواه **مَعنیً**. **مانند:** كُلٌّ يَمُوتُ. ‖ ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شاكِلَتِهِ﴾. (الإسراء: ٨٤)

---

(۱)ـ وقتی‌که خبر معرفه باشد، مبتدا نیز باید معرفه باشد.

(۲)ـ واژه‌ی«هُوَ» ضمیر فصل است.

یعنی: كُلُّ أَحَدٍ.

۷ـ هرگاه برای مبتدا، صفتی ذکر شود، خواه لفظاً. مانند: ﴿وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ﴾. (البقرة: ۲۲۱) || عَدُوٌّ عاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جاهِلٍ.

و خواه تقدیراً. **مانند:** أَمْرٌ أَتَىٰ بِكَ. || وَيْلٌ أَهْوَنُ مِنْ وَيْلَيْنِ. یعنی: أَمْرٌ عَظِيمٌ. || وَيْلٌ واحِدٌ.

۸ـ هرگاه مبتدا، مُصَغَّر[1] باشد. مانند: كُتَيِّبٌ هَذَّبَ أَخْلاقِي. || رُجَيْلٌ عِنْدَنا.

۹ـ هرگاه خبر مبتدا، شِبه‌جمله یعنی: جار و مجرور یا ظرف بوده، و قبل از مبتدا ذکر شود. مانند: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾. (یوسف: ۷۶) || ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ﴾. (الأعراف:۳٤) || لِكُلِّ عالِمٍ هَفْوَةٌ. || عِنْدِي مَكْتَبَةٌ.

۱۰ـ هرگاه مبتدا، بعد از «إِذا»ی فُجائیّه ذکر شود. مانند: خَرَجْتُ فَإِذا أَسَدٌ رابِضٌ. || نَظَرْتُ فَإِذا نارٌ تَلْتَهِمُ الْقَصْرَ.

۱۱ـ هرگاه مبتدا، بعد از «لَوْلا» قرار گیرد. مانند: لَوْلَا ٱجْتِهادٌ لَسادَ ٱلنّاسُ كُلُّهُمْ.

۱۲ـ هرگاه مبتدا، باعث نصب واژه‌ی پس از خود باشد. مانند: مُكْرِمٌ خَلِيلاً حاضِرٌ. || إِعْطاءٌ قِرْشاً فِي سَبِيلِ الْعِلْمِ يَنْهَضُ بِالْأُمَّةِ.

۱۳ـ هرگاه مبتدا، مفید دعا باشد، چه خیر و چه شرّ. مانند: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾. (المطففين:۱) || ﴿سَلامٌ عَلَيْكُمْ﴾. (الأنعام: ٥٤)

۱٤ـ هرگاه مبتدا، صفت و جانشین موصوف باشد. مانند: عالِمٌ خَيْرٌ مِنْ جاهِلٍ.

۱۵ـ هرگاه مبتدا، در آغاز جمله‌ی حالیه قرار گیرد. مانند: سِرْنا وَنَجْمٌ قَدْ أَضاءَ.

۱٦ـ هرگاه هدف از مبتدا، تنویع، یعنی: تفصیل و تقسیم باشد. مانند: اَلدَّهْرُ يَوْمانِ: يَوْمٌ لَنا وَيَوْمٌ عَلَيْنا. || فَيَوْمٌ عَلَيْنا، وَيَوْمٌ لَنا وَيَوْمٌ نُساءُ، وَيَوْمٌ نُسَرُّ.

۱۷ـ هرگاه مبتدا، بر نَکِرَه‌ی موصوفی عطف گردد، یا نَکِرَه‌ی موصوفی بر آن عطف شود. مانند: ﴿طاعَةٌ[2] وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ﴾. (محمّد: ۲۱) || ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ

---

(۱)ـ در تصغیر، معنی وصف مستتر است. مثلاً در مثال اول مراد: كِتابٌ صَغِيرٌ، و در مثال دوم مراد: رَجُلٌ حَقِيرٌ می‌باشد.

(۲)ـ یعنی: طاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ، أَمْثَلُ مِنْ غَيْرِها.

مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُهٰا أَذَیً﴾. (البقرة: ٢٦٣)

۱۸ـ هرگاه مراد از مبتدا، جنسی باشد نه یکی از آن. **مانند:** ثَمَرَةٌ خَیْرٌ مِنْ جَرٰادَةٍ. ‖ رَجُلٌ أَقْوَیٰ مِنِ اَمْرَأَةٍ.

۱۹ـ هرگاه مبتدا، جواب سؤالی واقع شود. **مانند:** رَجُلٌ. در پاسخ پرسش: مَنْ عِنْدَكَ؟

۲۰ـ هرگاه به اوّل مبتدا، لام ابتدائیه افزوده شود. **مانند:** لَرَجُلٌ قٰائِمٌ.

اقسام خبر

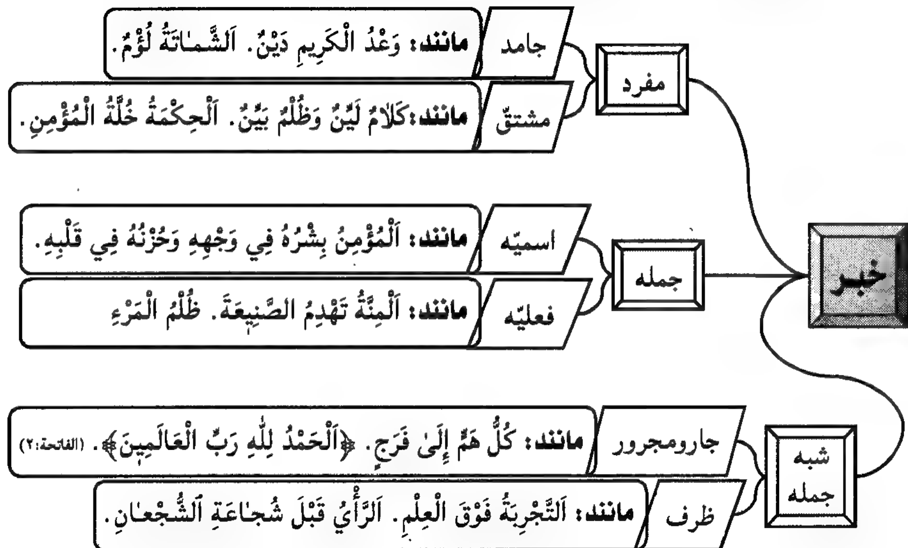
خبر، بر سه قسم است: ۱ـ مفرد ۲ـ جمله ۳ـ شِبْه‌جمله

۱ـ خبر مفرد، آن است‌که یك کلمه باشد. **مانند:** اَلْعِلْمُ نٰافِعٌ. ‖ أَذَلُّ اَلنّٰاسِ مُعْتَذِرٌ إِلَیٰ لَئِیمٍ. ‖ کُلُّ آتٍ قَرِیبٌ. ‖ أَدَبُ الْمَرْءِ خَیْرٌ مِنْ ذَهَبِهِ. ‖ اَلْأَدَبُ مٰالٌ وَاَسْتِعْمٰالُهُ کَمٰالٌ.

۲ـ خبر **جمله**، آن است‌که جمله(اسمیّه یا فعلیّه) باشد. **مانند:** ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾. (الاخلاص:۱) ‖ اَلظُّلْمُ مَرْتَعُهُ وَخِیمٌ. ‖ زَیْدٌ أَبُوهُ قٰائِمٌ. ‖ سِیرَةُ الْمَرْءِ تُنْبِئُ عَنْ سَرِیرَتِهِ. ‖ اَلضَّرُورٰاتُ تُبِیحُ الْمَحْظُورٰاتِ. ‖ عَیْنُ الْهَوَیٰ لا تَصْدُقُ.

۳ـ خبر **شِبْه‌جمله**، آن است‌که خبر، جار و مجرور و یا این‌که ظرف باشد. **مانند:** اَلْحَیٰاءُ مِنَ الْإِیمٰانِ. ‖ اَلدّٰالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفٰاعِلِهِ. ‖ مَقْتَلُ اَلرَّجُلِ بَیْنَ فَکَّیْهِ. ‖ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدٰامِ الْأُمَّهٰاتِ.

هریك از اقسام سه‌گانه‌ی خبر، بر دو قسمند. به ترتیب زیر:



مُطابقه‌ی مبتدا و خبر

هرگاه خبر، **مفرد و جامد** باشد، مُطابقه‌ی مبتدا و خبر لازم نیست. چراکه مُشتمِل بر ضمیری نمی‌باشدکه به مبتدا برگردد. **مانند:** اَلْجُمْلَةُ نَوْعانِ. ‖ اَلصَّمْتُ زَيْنٌ. ‖ اَلسُّكُوتُ سَلامَةٌ.

هرگاه خبر، **مفرد و مُشتقّ**[1] باشد، دو صورت پیش می‌آید:

۱ـ خبر مفرد و مُشتقّی‌که اسم ظاهر بعد از خود را مرفوع نکرده باشد. در این‌صورت چون خبر، مُتضمّن ضمیری است‌که به مبتدا برمی‌گردد، واجب است در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با مبتدای خود مطابقت داشته‌باشد. **مانند:**

مفرد مذکّر: اَلنَّمِرُ شَرِسٌ. ‖ اَلْكَلْبُ أَلِيفٌ. ‖ اَلنَّجْمُ لامِعٌ.

مفرد مؤنّث: اَلْبَطَّةُ سابِحَةٌ. ‖ زَيْنَبُ مُطِيعَةٌ. ‖ اَلْمَدِينَةُ عامِرَةٌ.

مثنّیٰ مذکّر: اَلتِّلْمِيذانِ حاضِرانِ. ‖ اَلْكِتابانِ جَدِيدانِ. ‖ اَلْخَفِيرانِ ساهِرانِ.

مثنّیٰ مؤنّث: اَلْبِنْتانِ مُجْتَهِدَتانِ. ‖ اَلْحَدِيقَتانِ مُثْمِرَتانِ. ‖ اَلْحُجْرَتانِ واسِعَتانِ.

جمع مذکّر: اَلْمُحْسِنُونَ مَمْدُوحُونَ. ‖ اَلتَّلامِيذُ أَذْكِياءُ. ‖ اَلْكُسالَىٰ مُعاقَبُونَ.

جمع مؤنّث: اَلسَّيِّداتُ مُهَذَّباتٌ. ‖ اَلْأُمَّهاتُ مُعْتَنِياتٌ بِأَطْفالِهِنَّ. ‖ اَلْمُسْلِماتُ

---

(۱)ـ مراد از مشتقّ در این‌جا، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، اسم تفضیل است.

مَحْبُوبٰاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَالنّٰاسِ.

هرگاه مبتدا، جمع مؤنّث سالم بوده و برای غیر انسان باشد، خبر آن می‌تواند به صورت جمع مؤنّث سالم یا مفرد مؤنّث بکار رود. **مانند:** اَلشَّجَرٰاتُ مُورِقٰاتٌ یا مُورِقَةٌ. ‖ اَلشَّجَرٰاتُ یٰابِسٰاتٌ یا یٰابِسَةٌ. ‖ اَلْحُجُرٰاتُ وٰاسِعٰاتٌ یا وٰاسِعَةٌ.

هرگاه مبتدا، جمع مکسّر بوده و برای غیر انسان باشد. خبر آن دوباره می‌تواند به‌صورت جمع مؤنّث سالم یا مفرد مؤنّث بکار رود. **مانند:**

اَلْقُصُورُ عٰالِیٰاتٌ یا عٰالِیَةٌ. ‖ اَلْکُتُبُ مُفِیدٰاتٌ یا مُفِیدَةٌ. ‖ اَلْإِبِلُ سٰائِرٰاتٌ یا سٰائِرَةٌ. ‖ اَلْأَنْهٰارُ جٰارِیٰاتٌ یا جٰارِیَةٌ. ‖ اَلنُّجُومُ لاٰمِعٰاتٌ یا لاٰمِعَةٌ.

هرگاه مبتدا، جمع مکسّر بوده و برای انسان باشد. خبر را می‌توان با مذکّر به‌صورت جمع مذکّر سالم، و با مؤنّث به‌صورت جمع مؤنّث سالم، یا در هر دو قسمت به‌صورت مفرد مؤنّث بیان داشت. **مانند:** اَلرِّجٰالُ مُقْبِلُونَ یا مُقْبِلَةٌ. ‖ اَلطُّلّٰابُ مُتَفَوِّقُونَ یا مُتَفَوِّقَةٌ. ‖ اَلزَّیٰانِبُ مُجْتَهِدٰاتٌ یا مُجْتَهِدَةٌ. ‖ اَلنِّسٰاءُ بٰاکِیٰاتٌ یا بٰاکِیَةٌ.

۲ـ خبر مفرد و مُشتقّی‌که اسم ظاهر بعد از خود را مرفوع کرده باشد. در این‌صورت چون خبر، مُتضمّن ضمیری نمی‌باشدکه به مبتدا برگردد، به منزله‌ی فعل برای اسم مرفوع بعد از خود بوده و همیشه به‌صورت مفرد، ذکر می‌شود، مبتدا چه مفرد، و چه مثنّیٰ، و چه جمع باشد. و از لحاظ تذکیر و تأنیث هم، بستگی به اسم مرفوع بعد از خود دارد. **مانند:** زَیْدٌ قٰائِمٌ أَبُوهُ. ‖ زَیْدٰانِ قٰائِمٌ أَبُوهُمٰا. ‖ زَیْدُونَ قٰائِمٌ أَبُوهُمْ.

هِنْدٌ قٰائِمٌ أَبُوهٰا. ‖ هِنْدٰانِ قٰائِمٌ أَبُوهُمٰا. ‖ هِنْدٰاتٌ قٰائِمٌ أَبُوهُنَّ.

زَیْدٌ قٰائِمَةٌ أُخْتُهُ. ‖ زَیْدٰانِ قٰائِمَةٌ أُخْتُهُمٰا. ‖ زَیْدُونَ قٰائِمَةٌ أُخْتُهُمْ.

هِنْدٌ قٰائِمَةٌ أُخْتُهٰا. ‖ هِنْدٰانِ قٰائِمَةٌ أُخْتُهُمٰا. ‖ هِنْدٰاتٌ قٰائِمَةٌ أُخْتُهُنَّ.

هرگاه خبر، جمله باشد لازم است با رابطی از روابط چهارگانه‌ی زیر با مبتدا پیوند حاصل کند:

۱ـ ضمیر. **مانند:** اَلْکَسَلُ عٰاقِبَتُهُ الرُّسُوبُ. ‖ اَلْکِتٰابُ غِلاٰفُهُ جَمِیلٌ.

۲ـ اسم اشاره. **مانند:** ﴿وَلِبٰاسُ التَّقْوَیٰ ذٰلِکَ خَیْرٌ﴾. (الأعراف: ۲۶) ‖ اَلْعَمَلُ الطَّیِّبُ ذٰلِکَ خَیْرٌ. ‖ اَلْإِقْتِصٰادُ ذٰلِکَ نِصْفُ الْغِنَیٰ.

۳ـ إعاده‌ی لفظ مبتدا. **مانند:** ﴿اَلْحَاقَّةُ ۝ مَا الْحَاقَّةُ ۝﴾. (الحاقة: ۱و۲) ‖ يَوْمُ ٱلنَّصْرِ مَا يَوْمُ ٱلنَّصْرِ. ‖ اَلنَّمِيمَةُ مَا ٱلنَّمِيمَةُ.

٤ـ عموم، یعنی: إعاده‌ی مبتدا با واژه‌ای که عامّتر از خودش باشد. **مانند:** سَعِيدٌ نِعْمَ ٱلرَّجُلُ. ‖ زَيْدٌ نِعْمَ ٱلرَّجُلُ. ‖ اَلتَّصْوِيرُ نِعْمَ الْفَنُّ.

یادآوری:

۱ـ *هرگاه خبر مبتدای اوّل، جمله‌ای باشدکه در معنی، خود مبتدای اوّل باشد، رابط لازم نیست.* **مانند:** ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾. (الاخلاص:۱) ‖ نُطْقِيَ اللّٰهُ حَسْبِي. ‖ أَفْضَلُ مَا قُلْتُهُ أَنَا وَٱلنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ.

۲ـ *گاهی رابط حذف می‌گردد.* **مانند:** اَللُّؤْلُؤُ مِثْقَالٌ بِدِينَارٍ. *یعنی:* مِثْقَالٌ مِنْهُ.

هرگاه خبر، شبه‌جمله باشد، لازم است‌که مُتعلّق به وصف یا فعل محذوفی شودکه در حقیقت چنین مُتعلّقی[۱]*، خبر است.* **مانند:** اَلْوَرْقَاءُ فَوْقَ ٱلشَّجَرَةِ(أَيْ: كَائِنَةٌ یا تَكُونُ). ‖ اَلْفَارِسُ فَوْقَ الْجَوَادِ(أَيْ: رَاكِبٌ). ‖ اَلْقُوَّةُ فِي الْإِتِّحَادِ(أَيْ: حَاصِلٌ). ‖ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ(أَيْ: يَجِبُ یا وَاجِبٌ).

موارد وجوب تقدیم مبتدا بر خبر

در چهار مورد واجب است‌که مبتدا پیش از خبر ذکر شود:

۱ـ هرگاه مبتدا، از اسماء صدارت طلب باشد[۲]. **مانند:** مَنْ بِالْبَابِ؟ ‖ مَنْ يَكْسَلْ يَخْسَرْ. ‖ مَا أَحْسَنَ ٱلصِّدْقَ. ‖ كَمْ كِتَابٍ لِي. ‖ لَعُمْرٌ قَصِيرٌ فِي رِضَا اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ عُمْرٍ طَوِيلٍ فِي سَخَطِهِ. ‖ مَنْ أَفْسَدَ بَيْنَ ٱثْنَيْنِ فَعَلَىٰ أَيْدِيهِمَا هَلَاكُهُ.

۲ـ هرگاه خبر، مَحصور به «**إِلَّا**» یا «**إِنَّمَا**» باشد. **مانند:** ﴿إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ﴾. (هود: ۱۲) ‖ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾. (آل‌عمران: ۱٤٤) ‖ مَا الْكَسْلَانُ إِلَّا خَاسِرٌ. ‖ إِنَّمَا الْجَاهِلُ مَنْ لَا يَعْتَبِرُ.

---

(۱)ـ با توجّه بدین نکته است‌که بعضی‌ها خبر مبتدا را تنها مفرد و جمله می‌دانند. چرا که متعلّق شبه جمله، وصف باشد، خبر از قبیل مفرد، و اگر متعلّق آن فعل باشد، خبر از قبیل جمله است.

(۲)ـ اسماء صدارت طلب عبارتند از: اسماء استفهام، اسماء شرط، ما تعجبیّه، کَم خبریّه، ضمیر شأن، اسم مقترن به لام ابتدائیه، موصولی‌که خبر آن مقترن به فاء باشد.

۳ـ هرگاه خبر مبتدا، جمله‌ی فعلیّه باشد و فاعل آن فعل، ضمیر مُستَتِری بوده‌که به مبتدا برگردد. **مانند:** اَلْحَقُّ يَعْلُو. ‖ اَلْإِحْسانُ يَسْتَرِقُّ الْإِنْسانَ.

۴ـ هرگاه مبتدا و خبر با هم اشتباه شوند[۱]. **مانند:** عَلِيٌّ صاحِبِي. ‖ أَكْبَرُ مِنْكَ سِنّاً، أَكْثَرُ مِنْكَ تَجْرِبَةً. ‖ كِتابِي رَفِيقِي. ‖ هٰذا ما قُلْتُهُ لَكَ.

موارد وجوب تقديم خبر بر مبتدا

در چهار مورد نیز واجب است‌که خبر بر مبتدا مُقَدَّم گردد:

۱ـ هرگاه خبر، اسم استفهام یا مُضاف به اسم استفهام باشد. **مانند:** أَيْنَ كِتابُكَ؟ ‖ مَتَى الْاِمْتِحانُ؟ ‖ كَيْفَ الْخَلاصُ؟ ‖ أَيٌّ مَنْ أَنْتَ؟ ‖ صَبِيحَةُ أَيِّ يَوْمٍ سَفَرُكَ؟

۲ـ هرگاه خبر، شِبه‌جمله و مبتدا، نَکِرَه باشد. **مانند:** ﴿عَلَىٰ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ﴾. (البقرة: ۷) ‖ لَكَ قَلَمٌ. ‖ عِنْدَكَ ضَيْفٌ. ‖ أَمامَكَ مِنْضَدَةٌ.

۳ـ هرگاه مبتدا، مَحصور به «إِلّا» یا «إِنَّما» باشد. **مانند:** ما خالِقٌ إِلَّا اللّٰهُ. ‖ إِنَّما ناصِرٌ اللّٰهُ.

۴ـ هرگاه مبتدا، مُشتَمِل بر ضمیری باشدکه به خبر برگردد. **مانند:** فِي الْمَدْرَسَةِ تَلامِيذُها. ‖ فِي الْبَيْتِ صاحِبُهُ. ‖ لِلْعامِلِ جَزاءُ عَمَلِهِ.

مبتدای مُسْتَغْنِی ازخبر

هرگاه صفتی[۲] بعد از نفی یا استفهام قرار گیرد و مبتدا واقع شود و اسم ظاهری، فاعل یا نایب فاعل آن گردد، مُسْتَغْنِی از خبر می‌شود. **مانند:** ما عالِمٌ أَخُوكَ بِالْأَمْرِ. ‖ لَيْسَ مُنْطَلِقٌ أَخَواكَ. ‖ هَلْ عارِفٌ أَنْتُما بِحالِي؟ ‖ كَيْفَ جالِسٌ وَلَداكَ؟

أَقاطِنٌ قَومُ سَلْمَىٰ أَمْ نَوَوْا ظَعَناً؟ إِنْ يَظْعَنُوا فَعَجِيبٌ عَيْشُ مَنْ قَطَنا
خَلِيلَيَّ، ما وافٍ بِعَهْدِيَ أَنْتُما إِذا لَمْ تَكُونا لِي عَلَىٰ مَنْ أُقاطِعُ

هرگاه چنین صفتی، مفرد و اسم مابعد آن هم مفرد باشد، دو وجه در آن جایز است:

---

(۱)ـ مثلاً: هر دو معرفه، یا نکره، یا اعراب تقدیری و یا محلّی داشته باشند و نشانه‌ای بر شناسایی مبتدا از خبر نباشد.

(۲)ـ مراد اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، اسم تفضیل، و اسم منسوب است.

۱ـ صفت مورد نظر مبتدا، و اسم مرفوع بعد از آن، فاعل یا نایب فاعل بوده و به خبر نیازی نباشد.

۲ـ صفت مورد نظر خبر مقدّم به حساب آید و اسم مرفوع بعد از آن، مبتدای مؤخّر به‌شمار آید. **مانند:** هَلْ قٰادِمٌ الْغٰائِبُ؟[1]

و هرگاه چنین صفتی، با مابعد خود مطابقت کرد، یعنی به‌صورت مثنّیٰ یا جمع ذکر شد و اسم مرفوع بعد از آن هم، مثنّیٰ یا جمع بود، چنین صفتی، خبر مُقدّم و اسم مرفوع بعد از آن، مبتدای مؤخّر بشمار آید. **مانند:** هَلْ قٰادِمٰانِ الْغٰائِبٰانِ؟ ‖ مٰا رٰاحِلُونَ أَنْتُمْ. ‖ هَلْ مُسٰافِرُونَ إِخْوَتُكَ؟

امّا اگر صفت مورد نظر، با مابعد خود مطابقت نکرد، یعنی: خودش مفرد و مابعد آن، مثنّیٰ یا جمع بود، چنین صفتی، مبتدا و اسم مرفوع بعد از آن فاعل یا نایب فاعل به‌شمار می‌آید و بس. **مانند:** مٰا حٰاضِرٌ أَخَوٰايَ. ‖ هَلْ مُسٰافِرٌ أَنْتُمٰا؟ ‖ مٰا قٰائِمٌ الزَّيْدُونَ. ‖ أَقٰائِمٌ الزَّيْدُونَ؟ ‖ مٰا مَضْرُوبٌ الزَّيْدٰانِ. ‖ هَلْ مَضْرُوبٌ الزَّيْدٰانِ؟ ‖ هَلْ مَحْبُوبٌ الْمُجْتَهِدُونَ؟

مجرور آمدن مبتدا

گاهی مبتدای نَکِرَه، لفظاً مجرور و محلاًّ مرفوع ذکر می‌گردد. **مانند:** هَلْ مِنْ أَحَدٍ جٰاءَ؟ ‖ بِحَسْبِكَ زُهْدُ مُحَمَّدٍ. ‖ رُبَّ عُذْرٍ أَقْبَحُ مِنْ ذَنْبٍ.

تمرین

مبتدا و خبر جملات زیر را بیان کنید:

۱ـ ﴿مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا﴾. (فصلت: ٤٦)

۲ـ ﴿وَأَصْحٰابُ الْيَمِينِ مٰا أَصْحٰابُ الْيَمِينِ﴾. (الواقعة: ٢٧)

۳ـ ﴿وَلِبٰاسُ ٱلتَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ﴾. (الأعراف: ٢٦)

۴ـ ﴿كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ﴾. (الإسراء: ٨٤)

۵ـ وَيْلٌ لِلْمُرٰائِينَ.

۶ـ اَلشَّرُّ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ.

---

(۱)ـ هَلْ: حرف استفهام. قٰادِمٌ: مبتدا. الْغٰائِب: فاعل. یا این‌که: هَلْ: حرف استفهام. قٰادِمٌ: خبر مقدّم. الْغٰائِب: مبتدای مؤخّر.

۷ـ شَرٌّ أَهَرَّ ذا نابٍ.
۸ـ لِكُلِّ عالِمٍ هَفْوَةٌ.
۹ـ أَنْتَ أَطَعْتَ الْأَمْرَ.
۱۰ـ اَلرّاحَةُ بَعْدَ التَّعَبِ.
۱۱ـ اَلسُّلَحْفاةُ زَحَفَتْ.
۱۲ـ اَلْقَنْطَرَةُ فَوْقَ النِّيلِ.
۱۳ـ اَلْمُتَنَزَّهُ أَمامَ الْبَيْتِ.
۱۴ـ اَلنَّجاةُ فِي الصِّدْقِ.
۱۵ـ اَلسّاعَةُ تَحْتَ الْوِسادَةِ.
۱۶ـ اَلْبِنْتُ جَمالُها الشَّرَفُ.
۱۷ـ كَلامُ اللّٰهِ دَواءُ الْقُلُوبِ.
۱۸ـ اَلْمِصْباحُ ضَوْءُهُ شَدِيدٌ.
۱۹ـ كُلُّ فَتاةٍ بِأَبِيها مُعْجَبَةٌ.
۲۰ـ مَنْ غَرْبَلَ النّاسَ غَرْبَلُوهُ.
۲۱ـ اَلتُّجّارُ شِعارُهُمُ الصِّدْقُ.
۲۲ـ اَلْحَرَكَةُ تُقَوِّي الْعَضَلاتِ.
۲۳ـ لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ يُسْتَطَبُّ بِهِ.
۲۴ـ كُلُّ مَعْرُوضٍ مُهانٌ.
۲۵ـ لِكُلِّ ساقِطَةٍ لاقِطَةٌ.
۲۶ـ صُلْحٌ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ.
۲۷ـ اَلسَّرْجُ عَلَى الْفَرَسِ.
۲۸ـ اَلْكِتابُ فِي الْقِمَطْرِ.
۲۹ـ اَلْمَطَرُ مِنَ السَّحابِ.
۳۰ـ اَلنَّظافَةُ تُنْشِطُ الْجِسْمَ.
۳۱ـ نَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ صَدَقَةٌ.
۳۲ـ صَدْرُ الْعاقِلِ صَنْدُوقُ سِرِّهِ.
۳۳ـ اَلْمُهَذَّبُ أَصْدِقاؤُهُ كَثِيرُونَ.
۳۴ـ مَنِ اسْتَرْعَى الذِّئْبَ فَقَدْ ظَلَمَ.
۳۵ـ اَلنَّصْرُ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ.
۳۶ـ اَلصَّمْتُ زَيْنٌ وَالسُّكُوتُ سَلامَةٌ.
۳۷ـ قَلِيلٌ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُطْغِي.
۳۸ـ اَلْكِتابُ نِعْمَ الْأَنِيسُ فِي الْوَحْدَةِ.
۳۹ـ دِرْهَمٌ يَنْفَعُ خَيْرٌ مِنْ دِينارٍ يَصْرَعُ.
۴۰ـ مَجْلِسُ عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ شَهْرٍ.
۴۱ـ اَلْحَرْبُ سِجالٌ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ.
۴۲ـ قَناعَةٌ بِالْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَعَرُّضٍ لِلْمَخاطِرِ.
۴۳ـ يَوْمٌ لِلْعالِمِ خَيْرٌ مِنَ الْحَياةِ كُلِّها لِلْجاهِلِ.
۴۴ـ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيا سَماعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيانِهِ.
۴۵ـ أَكْمَلُ النّاسِ مَنْ مَلَكَ الرِّجالَ بِجَمِيلِ الْخِصالِ.
۴۶ـ لِلْحَيَوانِ حَياةٌ وَلِلْإِنْسانِ حَياتانِ، فَانْظُرْ أَيَّ الْاِثْنَيْنِ أَنْتَ.
۴۷ـ قِيلَ لِبَعْضِ الْحُكَماءِ: صِفْ لَنَا الدُّنْيا. فَقالَ: أَمَلٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَجَلٌ مُطِلٌّ عَلَيْكَ، وَشَيْطانٌ فَتّانٌ، وَأَمانِيُّ جَرّارَةُ الْعِنانِ.

۵ـ اسم افعال ناقصه

افعال ناقصه، افعالی هستندکه بر سر مبتدا و خبر درمی‌آیند، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند، به مبتدا اسم این افعال، و به خبرِ مبتدا، خبرِ این افعال گفته می‌شود. **مانند:** عَلِيٌّ شاعِرٌ. ← كانَ عَلِيٌّ شاعِراً. || اَلدَّرْسُ سَهْلٌ. ← لَيْسَ اَلدَّرْسُ سَهْلاً. || اَلسَّماءُ صافِيَةٌ. ← أَصْبَحَتِ اَلسَّماءُ صافِيَةً. || اَلنَّهارُ طَوِيلٌ. ← صارَ اَلنَّهارُ طَوِيلاً.

این افعال را بدان جهت ناقصه می‌گویندکه علاوه از اسم مرفوع خود، نیازمند خبر منصوبند. یعنی معنی کلام با ذکر مرفوع آنها کامل نمی‌شود و باید خبر منصوب آنها هم بیان گردد.

افعال ناقصه **سیزده‌تا** و عبارتند از: «كانَ، أَمْسَىٰ، أَصْبَحَ، أَضْحَىٰ، ظَلَّ، باتَ، صارَ، لَيْسَ، مازالَ، ماانْفَكَّ، مافَتِئَ، مابَرِحَ، مادامَ». **مانند:**

كانَ الْحَرُّ شَدِيداً. || أَمْسَى اَلتِّلْمِيذُ تَعِباً. || أَصْبَحَ الْفائِزُ مَسْرُوراً. || أَضْحَى اَلتِّلْمِيذُ جالِساً فِي صَفِّهِ. || ظَلَّ الْهَواءُ بارِداً. || باتَ الْحارِسُ ساهِراً. || صارَ الطَّحِينُ خُبْزاً. || لَيْسَ اَلدَّرْسُ صَعْباً. || مازالَ الْجَوُّ مُعْتَدِلاً. || مَاانْفَكَّ مُخْلِصاً لَكَ. || مافَتِئَ اَلسِّعْرُ غالِياً. || مابَرِحَ مُحَمَّدٌ ناطِقاً بِحَمْدِ اللّٰهِ. || أَحْسِنْ مادُمْتَ حَيّاً.

تمام مُتَصَرِّفات این افعال، از قبیل: **ماضی، مضارع، امر، مصدر، اسم فاعل** و ... مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند. **مانند:**

إِنْ كانَ عَدُوُّكَ نَمْلَةً فَلا تَنَمْ لَهُ. || يُمْسِي الْمُجْتَهِدُ مَسْرُوراً. || كُنْ أَدِيباً. || كَوْنُكَ مُجْتَهِداً خَيْرٌ لَكَ. || عَجِيبٌ مِنْ كَوْنِ أَخِيكَ غافِلاً.

ما كُلُّ مَنْ يُبْدِي الْبَشاشَةَ كائِناً   أَخاكَ إِذا لَمْ تُلْفِهِ لَكَ مُنْجِداً

افعال «**آضَ، رَجَعَ، إِسْتَحالَ، عادَ، حارَ، إِرْتَدَّ، تَحَوَّلَ، غَدا، إِنْقَلَبَ، تَبَدَّلَ**»، که همه به معنی «صارَ» هستند، مُلْحَق به افعال ناقصه‌اند[1]. **مانند:** لا تَرْجِعُوا بَعْدِي

---

(۱)ـ هر فعل دیگری‌که به معنی افعال ناقصه باشد، همچون افعال ناقصه عمل می‌کند. **مانند:** ما وَنَىٰ فُلانٌ مُجْتَهِداً.

كُفّاراً. || ﴿أَلْقاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً﴾. (يوسف: ٩٦)

وَمَا الْمَرْءُ إِلّا كَالشِّهابِ وَضَوْئِهِ   يَحُورُ رَماداً بَعْدَ إِذْ هُوَ ساطِعٌ
وَبُدِّلْتُ قُرْحاً دامِياً بَعْدَ صِحَّةٍ   فَيا لَكَ مِنْ نُعْمىٰ تَحَوَّلْنَ أَبْؤُساً

گاهی با بودن قرینه، «**كانَ، أَمْسىٰ، أَضْحىٰ، ظَلَّ، أَصْبَحَ و باتَ**»، به معنیِ «**صارَ**»، ذکر می‌گردند. **مانند:** ﴿وَحالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾. (هود: ٤٣) || ﴿وَإِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً﴾. (النحل: ٥٨) || ﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً﴾. (آل‌عمران: ١٠٣) || ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾. (الشعراء:٤)

افعال ناقصه، وقتی‌که تنها به اسم مرفوع خود اکتفاء کنند و بی‌نیاز از خبر منصوب باشند، تامّه بشمارند. **مانند:** كانَ اللّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. || باتَ الْوَلَدُ. || لَوْ ظَلَّ الظُّلْمُ لَهَلَكَ النّاسُ. || ﴿أَلا إِلَى اللّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾. (الشورىٰ: ٥٣) || ﴿فَسُبْحانَ اللّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾. (الروم:١٧) || ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. (يس:٨٢) || ﴿خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَالْأَرْضُ﴾. (هود: ١٠٧)

همه‌ی افعال ناقصه، به‌صورت تامّه ذکر می‌شوند، مگر سه فعل: «مافَتِئَ، مازالَ، لَيْسَ».

تقدیم خبر بر اسم

اصل این است‌که نخست افعال ناقصه، و سپس اسم، و بعد از آن، خبر آنها ذکر شود. **مانند:** ﴿وَأَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَالزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيّاً﴾. (مريم: ٣١) || صارَ الصَّدِيقُ عَدُوّاً. || أَصْبَحَ الْبَرْدُ شَدِيداً. || كانَ مُحَمَّدٌ مُسافِراً. || لَيْسَ الْمَطَرُ مُنْهَمِراً. || أَمْسىٰ بَهْرامُ مَرِيضاً. || أَضْحَتِ السَّماءُ صافِيَةً.

ولی گاهی خبر افعال ناقصه، پیش از اسم آنها بیان می‌گردد. **مانند:** ﴿وَكانَ حَقّاً عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (الروم: ٤٧) || كانَ قائِماً زَيْدٌ.

سَلِي إِنْ جَهِلْتِ النّاسَ عَنّا وَعَنْهُمُ   فَلَيْسَ سَواءً عالِمٌ وَجَهُولٌ
لا طِيبَ لِلْعَيْشِ مادامَتْ مُنَغَّصَةً   لَذّاتُهُ بِادِّكارِ الْمَوْتِ وَالْهَرَمِ

تقدیم خبر بر افعال ناقصه

گاهی خبر افعال ناقصه - چه رسد به این‌که پیش از اسم افعال ناقصه بیاید - پیش از خود این افعال نیز ذکر می‌گردد. **مانند:** قائِماً كانَ زَيْدٌ. ‖ مُصْحِيَةً كانَتِ ٱلسَّماءُ. ‖ غَزِيراً أَمْسَى الْمَطَرُ.

یادآوری:

تقدیم خبر، بر شش فعلِ: «لَيْسَ، مازالَ، مابَرِحَ، ماانْفَكَّ، مافَتِئَ، مادامَ» را جایز نمی‌دانند.

حکم اسم و خبر افعال ناقصه

اسم افعال ناقصه، در حکم فاعل برای افعال تامّه است، لذا در اقسام، و در التزام تأخیر، و مطابقه یا عدم مطابقه با فعل ناقص خود، تابع احکام فاعل و فعل تامّ است[1].
مانند: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّٰهِ﴾. (النساء: ۱۳۵) ‖ ﴿أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ ٱلسَّماواتِ وَالْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما﴾. (الانبیاء: ۳۰) ‖ ﴿ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَلا نَصْرانِيّاً وَلكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. (آل‌عمران:۶۷)

اسم افعال ناقصه، با خبر افعال ناقصه در حکم مبتدا و خبر است و از لحاظ تعریف و تنکیر، تقدیم و تأخیر، مطابقه‌ی خبر با اسم، و اقسام خبر و غیره تابع احکام مبتدا و خبر[2] می‌باشد. **مانند:** ﴿قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ﴾. (الشعراء:۷۱) ‖ ﴿حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرِينَ﴾. (المائدة: ۵۳) ‖ ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ﴾. (الملك:۳۰) ‖ ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾. (هود:۱۱۸) ‖ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّٰهِ﴾. (النساء: ۱۳۵) ‖ ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾. (الأنعام: ۱۵۹) ‖ ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلَىٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ﴾. (البقرة:۲۳) ‖ ﴿وَعِبادُ ٱلرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذا

---

(۱)- به اقسام فاعل و مطابقه‌ی فعل و فاعل مراجعه شود.

(۲)- به اقسام خبر و مطابقه‌ی مبتدا و خبر مراجعه گردد.

خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً ﴿۶۳﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً ﴿۶۴﴾﴾. (الفرقان:۶۳و۶۴)

خصایص کانَ

در میان افعال ناقصه، فعل «کانَ» از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

۱- **زاید بودن.** در این‌صورت بیشتر میان «ما» و فعل تعجّب قرار می‌گیرد. **مانند:** ما کانَ أَجْمَلَ هِنْداً! || ما کانَ أَحْسَنَ الرِّیاضَ!

ما کانَ أَسْعَدَ مَنْ أَجابَكَ آخِذاً　　بِهُداكَ مُجْتَنِباً هَوىً وَعِناداً

في غُرَفِ الْجَنَّةِ الْعُلْیا الَّتي وَجَبَتْ　　لَهُمْ هُناكَ بِسَعْيٍ کانَ مَشْکُورِ

۲- **حذف** «کانَ» و اسم آن[1]، و برجای ماندن خبر آن. **مانند:** سِرْ مُسْرِعاً، إِنْ راکِباً وَإِنْ ماشِیاً. || اَلنّاسُ مَجْزِیُّونَ بِأَعْمالِهِمْ إِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ وَإِنْ شَرّاً فَشَرٌّ. || لا یَأْمَنِ الدَّهْرَ ذُو بَغْيٍ وَلَوْ مَلِکاً. || تَقَبَّلِ النُّصْحَ وَلَوْ مُرّاً.

۳- حذف «کانَ»[2] و برجای ماندن اسم و خبر آن. **مانند:** أَمّا أَنْتَ ذا مالٍ تَفْتَخِرُ! || أَمّا أَنْتَ مُجْتَهِداً کُوفِئْتَ. || أَمّا أَنْتَ راضِیاً رَضُوا.

اصل آنها چنین است: لِأَنْ کُنْتَ ذا مالٍ تَفْتَخِرُ! || لِأَنْ کُنْتَ مُجْتَهِداً کُوفِئْتَ. || لِأَنْ کُنْتَ راضِیاً رَضُوا.

در این مثال‌ها، لام تعلیل حذف شده و نون در میم إدغام گشته است.

۴- حذف نون آن در مضارع مجزوم به سکون[3]. **مانند:** ﴿لَمْ أَكُ بَغِیّاً﴾. (مریم: ۲۰) || ﴿فَإِنْ یَتُوبُوا یَكُ خَیْراً لَهُمْ﴾. (التوبة: ۷۴) || ﴿قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّینَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ ﴿۴۴﴾﴾. (المدثر: ۴۳و۴۴) || ﴿یا بُنَيَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ في صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماواتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّٰهُ﴾. (لقمان: ۱۶)

برعکس: ﴿أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ﴾. (النساء: ۷۸) || ﴿وَمَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً﴾. (النساء: ۳۸) || ﴿أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها﴾. (الحج: ۴۶) || إِنْ یَکُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَیْهِ.

---

(۱)- بیشتر بعد از «إِنْ» و «لَوْ» شرطیّه.

(۲)- در این‌جا بیشتر «أَنْ» مصدریّه و «ما» زاید، به صورت «أَمّا» جایگزین «کانَ» می‌گردد.

(۳)- در صورتی‌که بر آن وقف نشود و به ضمیر نصب یا به حرف ساکن متّصل نگردد.

۵ـ حذف کانَ و اسم و خبر آن، بعد از «إنْ» شرطیّه. **مانند:**

قالَتْ بَناتُ الْعَمِّ: یا سَلْمَیٰ، وَإِنْ   کانَ فَقیراً مُعْدِماً؟ قالَتْ: وَإِنْ

خصایص افعال دیگر

در میان افعال ناقصه، به اوّلِ خبر فعل «**لَیْسَ**»، اغلب باء«**بِ**» زایدی افزوده می‌شود. **مانند:** ﴿أَ لَیْسَ اللّهُ بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ﴾. (التین: ۸) || ﴿أَ لَیْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِیبٍ﴾. (هود: ۸۱) || ﴿وَلَوْ تَرَیٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَیٰ رَبِّهِمْ قالَ أَ لَیْسَ هٰذا بِالْحَقِّ﴾. (الأنعام: ۳۰)

به اوّلِ خبر فعل «**کانَ**» نیز باء زایدی افزوده می‌گردد، به شرط این‌که مسبوق به نفی یا نهی باشد. **مانند:** ما کُنْتُ بِحاضِرٍ. || لا تَکُنْ بِغائِبٍ.

وَإِنْ مُدَّتِ الأَیْدِي إِلَی ٱلزّادِ، لَمْ أَکُنْ   بِأَعْجَلِهِمْ، إِذْ أَجْشَعُ[۱] الْقَوْمِ أَعْجَلُ

در میان افعال ناقصه، چهارفعل: «زالَ، بَرِحَ، اَنْفَکَّ، فَتِئَ»، به شرطی به عنوان افعال ناقصه عمل می‌کنندکه پیش از آنها نفی[۲] یا نهی بوده یا این‌که برای دعا بکار روند. **مانند:** ﴿وَلا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ﴾. (هود: ۱۱۸) || ﴿لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ﴾. (طه: ۹۱) || مازالَ خَلِیلٌ واقِفاً. || لازِلْتَ بِخَیْرٍ. || مابَرِحَ الْبَخِیلُ مَمْقُوتاً. || لاأَبْرَحُ قاعِداً. || لَسْتَ تَبْرَحُ مُجْتَهِداً. || زُهَیْرٌ غَیْرُ مُنْفَكٍّ قائِماً بِالْواجِبِ. || مافَتِئَ ٱلسِّعْرُ غالِیاً.

فعل «**مادامَ**»، به شرطی عمل می‌کندکه، حرف «ما»[۳] از آن جدا نگردد. **مانند:** ﴿وَأَوْصانِي بِٱلصَّلاةِ وَالزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیّاً﴾. (مریم: ۳۱) || ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْكَ إِلّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً﴾. (آل‌عمران: ۷۵)

تمرین

اسم و خبر افعال ناقصه‌ی اشعار زیر را بیان دارید:

۱ـ کُنِ ٱبْنَ مَنْ شِئْتَ وَٱکْتَسِبْ أَدَباً   یُغْنِیكَ مَحْمُودُهُ عَنِ ٱلنَّسَبِ

---

(۱)ـ أَجْشَع: حریصِ بر خوردن.

(۲)ـ نفی چه به حرف و چه به فعل و چه به اسم باشد.

(۳)ـ مای مصدریّهٔ ظرفیّه.

۲- ما إِنْ يَضُرُّ ٱلسَّيْفَ كَوْنُ جِرابِهِ خَلَقاً، وَلا الْبازِيَّ حَقارَةُ عُشِّهِ
۳- يُعَدُّ رَفِيعَ الْقَوْمِ مَنْ كانَ عاقِلاً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِهِ بِحَسِيبِ
۴- إِذا أَعْجَبَتْكَ ٱلدَّهْرَ حالٌ مِنِ آمْرِئٍ فكُنْهُ يَكُنْ مِنْكَ ما يُعْجِبُكَ
۵- وَلَسْتَ بِراءٍ عَيْبَ ذِي الْوُدِّ كُلَّهُ وَلا بَعْضَ ما فِيهِ إِذا كُنْتَ راضِياً
۶- فَأَكْرِمْ أَخاكَ ٱلدَّهْرَ مادُمْتُما مَعاً كَفَى بِالْمَماتِ فُرْقَةً وَتَنائِياً
۷- أَضْحَى ٱلتَّنائِي بَدِيلاً مِنْ تَدانِينا وَنابَ عَنْ طِيبِ لُقْيانا تَجافِينا
۸- فَإِنْ يَكُ صَدْرُ هٰذَا الْيَوْمِ وَلَّى فَإِنَّ غَداً لِناظِرِهِ قَرِيبٌ
۹- إِذا كُنْتَ ذا مالٍ وَلَمْ تَكُ ذا نَدىً فَأَنْتَ إِذاً وَالْمُقْتِرُونَ سَواءٌ
۱۰- إِذا ما كُنْتَ ذا قَلْبٍ قَنُوعٍ فَأَنْتَ وَمالِكُ ٱلدُّنْيا سَواءٌ
۱۱- إِذا كانَ الْمُحِبُّ قَلِيلَ حَظٍّ فَما حَسَناتُهُ إِلّا ذُنُوبٌ
۱۲- وَلَيْسَ بِحاكِمٍ مَنْ لا يُبالِي أَ أَخْطَأَ فِي الْحُكُومَةِ أَمْ أَصابا
۱۳- تَبّاً لِمَنْ يُمْسِي وَيُصْبِحُ لاهِياً وَمَرامُهُ الْمَأْكُولُ وَالْمَشْرُوبُ
۱۴- إِذا كُنْتَ ذا رَأْيٍ فكُنْ ذا عَزِيمَةٍ فَإِنَّ فَسادَ الرَّأْيِ أَنْ تَتَرَدَّدا

۶ـ اسم افعال مُقاربه

افعال مُقارَبَه، افعالی هستندکه به اوّل مُبتدا و خبر افزوده می‌شوند، مُبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند. به مبتدا، اسم این افعال، و به خبر مبتدا، خبر آنها گفته می‌شود. **مانند:** اَلْفٰارِسُ يَسْقُطُ. ← كٰادَ الْفٰارِسُ يَسْقُطُ. ‖ اَلشّٰاعِرُ يُنْشِدُ. ← شَرَعَ اَلشّٰاعِرُ يُنْشِدُ. ‖ اَلْغَرِيقُ يَسْتَغِيثُ. ← طَفِقَ الْغَرِيقُ يَسْتَغِيثُ. ‖ اَلزُّعَمٰاءُ يُدٰافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ. ← أَخَذَ اَلزُّعَمٰاءُ يُدٰافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

عمل افعال مُقارَبَه، همچون عمل افعال ناقصه است، با این تفاوت‌که، خبر افعال مُقارَبَه پیوسته جمله‌ی فعلیّه است. مانند: عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَرَجِ. ‖ كٰادَ الْوَقْتُ يَنْتَهِي.

امّا به‌طور نادر، خبر برخی از آنها به‌صورت مفرد، یعنی غیر جمله نیز آمده است. **مانند:**

أَكْثَرْتَ فِي الْعَذْلِ مُلِحّاً دٰائِمَاً ‌ ‌ ‌ لٰا تَكْثِرَنْ إِنِّي عَسَيْتُ صٰائِمَاً

افعال مُقارَبَه، از لحاظ معنی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ـ برخی‌ها معنی قُرب و نزدیکی دارند، و آنها **سه تا** و عبارتند از: «كٰادَ، أَوْشَكَ، كَرَبَ». **مانند:** كٰادَ الْمَطَرُ يَهْطِلُ. ‖ أَوْشَكَ الْوَقْتُ أَنْ يَنْتَهِيَ. ‖ كَرَبَ اَلصُّبْحُ أَنْ يَنْبَلِجَ.

۲ـ برخی‌ها معنی امید و رجاء می‌دهند، و آنها **سه‌تا** و عبارتند از: «عَسَىٰ، حَرَىٰ، اِخْلَوْلَقَ». **مانند:** عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ. ‖ حَرَى الْمَرِيضُ أَنْ يُشْفَىٰ. ‖ اِخْلَوْلَقَ الْكَسْلٰانُ أَنْ يَجْتَهِدَ.

۳ـ برخی‌ها هم بر شروع دلالت دارند، و آنها زیادند و از همه مشهورتر ده‌تا و عبارتند از: «أَنْشَأَ، عَلِقَ، طَفِقَ، أَخَذَ، هَبَّ، بَدَأَ، اِبْتَدَأَ، جَعَلَ، قٰامَ، اِنْبَرَىٰ». **مانند:** أَنْشَأَ خَلِيلٌ يَكْتُبُ. ‖ عَلِقُوا يَنْصَرِفُونَ. ‖ طَفِقَ اَلنّٰاسُ يَنْصَرِفُونَ. ‖ أَخَذُوا يَقْرَءُونَ. ‖ هَبَّ الْقَوْمُ يَتَسٰابَقُونَ. ‖ بَدَءُوا يَتَبٰارَوْنَ. ‖ اِبْتَدَءُوا يَتَقَدَّمُونَ. ‖ جَعَلُوا يَسْتَيْقِظُونَ. ‖ قٰامُوا يَتَنَبَّهُونَ. ‖ اِنْبَرَوْا يَسْتَرْشِدُونَ.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این افعال بر قُرب و رجاء و شروع خبر خود دلالت دارند، ولی از راه تغلیبِ نوعی از انواع، یا به عبارت دیگر، از راه تسمیّه‌ی کلّ به اسم بعض، همه را افعال مُقارَبَه گفته‌اند.

شروط خبـر افعال مُقارَبَه

در افعال مُقارَبَه، رعایت دو شرط لازم است:

۱ـ خبر، جمله‌ی فعلیّه بوده و فعل آن مضارع و مُتَضَمِّن ضمیر مرفوعی باشدکه به اسم افعال مُقارَبَه برگردد.

۲ـ خبر، بعد از افعال مُقارَبَه ذکر گردد. **مانند:**

كَادَ النَّهَارُ يَنْقَضِي. || ﴿لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾. (النساء: ۷۸) || ﴿وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾. (الأعراف: ۲۲)

یادآوری:

خبر افعال مُقارَبَه، مادام‌که همراه «أَنْ» نباشد، می‌تواند میان این افعال و اسم آنها ذکر گردد. **مانند:** يَكَادُ يَنْقَضِي الْوَقْتُ. || طَفِقَ يَنْصَرِفُونَ النَّاسُ.

خبـر مُقتَرِن به أَنْ

افعال مُقارَبَه، از لحاظ ذکر «أَنْ» یا عدم ذکر «أَنْ» در اوّل خبر، سه قسم است:

۱ـ افعالی‌که ذکر «أَنْ» در اوّل خبر آنها واجب است، که **دوتا** و عبارتند از: «حَرَىٰ، إِخْلَوْلَقَ». **مانند:** حَرَى التَّلَامِيذُ أَنْ يَنْجَحُوا. || إِخْلَوْلَقَتْ سُحُبُ الصَّيْفِ أَنْ تَنْقَشِعَ.

۲ـ افعالی‌که نباید حرف «أَنْ» در اوّل خبر آنها ذکر گردد. که همه‌ی افعالی را شامل می‌شودکه معنی شروع دارند. از قبیل: «أَنْشَأَ، عَلِقَ، طَفِقَ، أَخَذَ». **مانند:**

أَنْشَأَ السَّائِقُ يَحْدُو. || جَعَلَ الْخَطِيبُ يَعِظُ بِبَلِيغِ كَلَامِهِ. || هَبَّ الْمُصْلِحُونَ يَعْمَلُونَ لِمَصْلَحَةِ الْوَطَنِ. || أَخَذَ الثَّوْبُ يَبْلَىٰ.

۳ـ افعالی‌که ذکر «أَنْ» یا عدم ذکر «أَنْ» در اوّل خبر آنها جایز است، و آنها عبارتند از: «كَادَ، أَوْشَكَ، عَسَىٰ، كَرَبَ». **مانند:** كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا. || كَادَ النَّصْرُ يَتِمُّ. || أَوْشَكَ عَقْلُهُ أَنْ يَذْهَبَ مِنْ فَرْطِ الْمُصِيبَةِ. || أَوْشَكَ الْأَبْصَارُ تَقْصُرُ عَنْ إِدْرَاكِ هٰذِهِ الْحَقَائِقِ الْغَامِضَةِ. || عَسَى الصَّفَاءُ يَدُومُ بَيْنَنَا. || ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ﴾. (الإسراء: ۸)

تصرّفات افعال مُقارِبَه

افعال مُقارِبَه، همه به صورت ماضی بکار می‌روند، مگر چهار فعل: «أَوْشَكَ، كٰادَ، طَفِقَ و جَعَلَ» كه مضارع آنها نیز بكار می‌رود. **مانند:**

يُوشِكُ الثَّمَرُ أَنْ يَنْضَجَ. || ﴿يَكٰادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصٰارَهُمْ﴾. (البقرة: ۲۰)

مضارع «طَفِقَ و جَعَلَ» نادر است. همچنین اسم فاعل «كٰادَ، كَرَبَ، أَوْشَكَ» گاهی بكار رفته است و «كٰائِد و كٰارِب و مُوشِك» گفته‌اند.

تامّ آمدن افعال مُقارِبَه

در میان افعال مُقارِبَه، سه فعل: «عَسَىٰ واِخْلَوْلَقَ وأَوْشَكَ»، به‌صورت تامّه نیز ذكر شده‌اند. و آن وقتی استكه پیش از آنها اسمی ذكر نشده باشدكه در معنی فاعل بوده، ولی پس از آن حرف «أَنْ» و فعل مضارع ذكر گردد. در این‌جا حرف «أَنْ» و فعل مضارع، بعد از آن تأويل به مصدر شده و فاعل این افعال به‌شمار می‌آیند. **مانند:** عَسَىٰ أَنْ تَقُومَ. || اِخْلَوْلَقَ أَنْ تُسٰافِرُوا. || أَوْشَكَ أَنْ نَرْحَلَ. || ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾. (البقرة: ۲۱۶) || ﴿لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا نِسٰاءٌ مِنْ نِسٰاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ﴾. (الحجرات: ۱۱)

امّا اگر پیش از چنین افعالی، اسمی ذكر شودكه در معنی فاعل بوده، و پس از آنها، حرف «أَنْ» و فعل مضارعی بیان گردد، دو وجه جایز است:

۱ـ این افعال را تامّه به‌شمار آورد و پیوسته به‌صورت مفرد مذكّر بیان، و مابعد آنها را تأويل به مصدر كرد و فاعل این افعال دانست و گفت:

عَلِيٌّ عَسَىٰ أَنْ يَذْهَبَ. || اَلرَّجُلاٰنِ عَسَىٰ أَنْ يَذْهَبٰا. || اَلْمَرْأَتٰانِ عَسَىٰ أَنْ تَذْهَبٰا. || اَلْمُسٰافِرُونَ عَسَىٰ أَنْ يَحْضُرُوا. || اَلْمُسٰافِرٰاتُ عَسَىٰ أَنْ يَحْضُرْنَ.

۲ـ این افعال را مُقارِبَه به‌شمار آورد و اسم آنها ضمیر مُستَتِر یا بارزی دانستكه به اسم ماقبل برگردد و با آن در إفراد و تثنیه و جمع، و تذكیر و تأنیث، مطابقت كند[1]. مثلاً

---

(۱)ـ به ناچار چنین افعال مقاربه‌ای هم كه حامل ضمیرند، با توجّه به اسم ماقبل خود تغییر پذیرند.

در مثال‌های بالا گفت: عَلِيٌّ عَسىٰ أَنْ يَذْهَبَ. || هِنْدٌ عَسَتْ أَنْ تَذْهَبَ. || اَلرَّجُلانِ عَسَيا أَنْ يَذْهَبا. || اَلْمَرْأَتانِ عَسَتا أَنْ تَذْهَبا. || اَلْمُسافِرُونَ عَسَوْا أَنْ يَحْضُرُوا. || اَلْمُسافِراتُ عَسَيْنَ أَنْ يَحْضُرْنَ.

هرگاه قرینه‌ای بر حذف خبر افعال مُقارَبَه باشد، حذف آن جایز است. **مانند:**

مٰا كٰانَ ذَنْبِي فِي جٰارٍ جَعَلْتُ لَهُ عَيْشاً، وَقَدْ ذٰاقَ طَعْمَ الْمَوْتِ أَوْ كَرَبٰا

مَنْ تَأَنَّىٰ أَصٰابَ أَوْ كٰادَ، وَمَنْ عَجَّلَ، أَخْطَأَ أَوْ كٰادَ. || مٰا فَعَلَ وَلٰكِنَّهُ كٰادَ.

یعنی: كَرَبَ يَذُوقُهُ. || كٰادَ يُصِيبُ. || كٰادَ يُخْطِئُ. || كٰادَ يَفْعَلُ.

تمرین

اسم و خبر افعال مُقارَبَه‌ی اشعار زیر را بنویسید:

۱ـ عَسَى الْكَرْبُ الَّذِي أَمْسَيْتُ فِيهِ   يَكُونُ وَرٰاءَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ

۲ـ وَلَوْ سُئِلَ النّٰاسُ التُّرٰابَ لَأَوْشَكُوا   إِذٰا قِيلَ: هٰاتُوا، أَنْ يَمَلُّوا وَيَمْنَعُوا

۳ـ هَبَبْتُ أَلُومُ الْقَلْبَ فِي طٰاعَةِ الْهَوىٰ   فَلَجَّ كَأَنِّي كُنْتُ بِاللَّوْمِ مُغْرِياً

۴ـ إِذٰا أَنْتَ لَمْ تَتْرُكْ أَخٰاكَ وَزَلَّةً   إِذٰا زَلَّهٰا أَوْشَكْتُمٰا أَنْ تَفَرَّقٰا

۵ـ عَسىٰ سٰائِلٌ ذُو حٰاجَةٍ إِنْ مَنَعْتَهُ   مِنَ الْيَوْمِ سُؤْلاً أَنْ يَسُرَّكَ فِي غَدٍ

۶ـ وَإِنْ ضٰاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلىٰ غَدٍ   عَسىٰ نَكَبٰاتُ الدَّهْرِ عَنْكَ تَزُولُ

۷ـ أَلَمَّتْ فَحَيَّتْ ثُمَّ قٰامَتْ فَوَدَّعَتْ   فَلَمّٰا تَوَلَّتْ كٰادَتِ النَّفْسُ تَزْهَقُ

۷ـ اسم حروف شِبْهِ لَیْسَ

حروف شِبْهِ‌لَیْسَ، حروفی هستندکه به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌گردند و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌سازند. به مبتدا، اسم این حروف، و به خبر مبتدا، خبر این حروف گفته می‌شود. **مانند:**

سَعِيدٌ مُسَافِرٌ. ← مَا سَعِيدٌ مُسَافِراً. || رَجُلٌ حَاضِرٌ. ← لَا رَجُلٌ حَاضِراً. || اَلسَّاعَةُ سَاعَةُ مَنْدَمٍ. ← لَاتَ سَاعَةَ مَنْدَمٍ. || هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ. ← إِنْ أَحَدٌ خَيْراً مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ.

حروف شِبْهِ‌لَیْسَ[1]، چهارتا و عبارتند از: مَا، لَا، لَاتَ، إِنْ.

حرف ما

برای عمل «مَا» چهار شرط است:

۱ـ خبر آن بر اسمش، مقدّم نشود. ۲ـ معمول خبر آن، بر اسمش جلو نیفتد.

۳ـ بعد از «مَا»، واژه‌ی «إِنْ» افزوده نگردد. ٤ـ نفی خبر آن با «إِلَّا»، نقض نشود[2]. **مانند:** ﴿مَا هٰذَا بَشَرًا﴾. (یوسف: ۳۱) || ﴿مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ﴾. (المجادلة: ۲) || مَا أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْكَ. || مَا الْكَسْلَانُ مَحْمُوداً.

اگر یکی از شروط فوق، فوت شود، «مَا» عمل نمی‌کند. **مانند:** مَا قَائِمٌ مُحَمَّدٌ. || مَا كِتَابَكَ زَيْدٌ مُطَالِعٌ. || مَا إِنِ الزَّمَانُ رَاجِعٌ. || ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾. (آل‌عمران: ۱٤٤)

یادآوری:

هرگاه خبر «مَا»، شبه‌جمله باشد، برخی تقدّم آن را بر اسم، جایز دانسته و برخی جایز نمی‌دانند. مثلاً در جملاتی همچون: مَا فِي النَّاسِ وَفِيٌّ. || مَا عِنْدَكَ مُرُوءَةٌ.

---

(۱)ـ این حروف را شِبه لَیْسَ می‌گویند، بدان علت‌که از لحاظ معنی و عمل همچون واژه‌ی «لَیْسَ» هستندکه از افعال ناقصه است.

(۲)ـ با واژه‌هایی جز «إِلَّا» مانعی نیست. **مانند:** مَا زَيْدٌ غَيْرَ شَاعِرٍ. مَا مُحَمَّدٌ سِوَىٰ قَارِئٍ غَيْرَ كَاتِبٍ.

بعضی «فِي ٱلنّٰاسِ» و «عِنْدَكَ» را منصوب و خبر مقدّم «مٰا» می‌دانند، و بعضی آنها را مرفوع و خبر مُقدّم مبتدای مؤخّر می‌شمارند.

حرف «لا»

حرف «لا» نیز به چهار شرط عمل می‌کند[۱]:

۱ـ خبر بر اسم آن، مقدّم نشود. ۲ـ معمول خبر آن، بر اسمش جلو نیفتد.

۳ـ نفی خبر آن با «إِلّا»، نقض نگردد. ٤ـ اسم و خبر آن، نَکِرَه باشد. **مانند:** لا أَحَدٌ نٰاجِياً مِنَ الْمَوْتِ.

تَعَزَّ فَلا شَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ بٰاقِياً وَلا وَزَرٌ مِمّٰا قَضَى اللّٰهُ وٰاقِياً

برعکس: لا أَفْضَلُ مِنْكَ أَحَدٌ. ‖ لا أَحَدٌ إِلّا أَفْضَلُ مِنْكَ. ‖ لا زَيْدٌ قٰائِمٌ وَلا عَمْرٌو.

معرفه آمدن اسم «لا» نادر است. **مانند:**

إِذَا الْجُودُ لَمْ يُرْزَقْ خَلاصاً مِنَ الْأَذىٰ فَلَا الْحَمْدُ مَكْسُوباً، وَلا الْمٰالُ بٰاقِياً

وَحَلَّتْ سَوٰادَ الْقَلْبِ، لا أَنَا بٰاغِياً سِوٰاهٰا، وَلا في حُبِّهٰا مُتَرٰاخِياً

أَنْكَرْتُهٰا بَعْدَ أَعْوٰامٍ مَضَيْنَ لَهٰا لَا ٱلدّٰارُ دٰاراً، وَلا الْجِيرٰانُ جِيرٰانٰا

یادآوری:

حرف «لا» اغلب مُهمَل می‌گردد و مابعد آن، مبتدا و خبر به حساب می‌آید. در این‌صورت بهتر است، حرف «لا» تکرار گردد. **مانند:** ﴿إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنٰا اللّٰهُ ثُمَّ ٱسْتَقٰامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (الاحقاف:۱۳)

عطف بر خبر «مـا» و «لا»

هرگاه واژه‌ای بر خبر «مٰا» و «لا»، با حرف «بَلْ» یا «لٰكِن» عطف شود، مرفوع

---

(۱)ـ سه شرطِ واژه‌ی «لا»، با سه شرطِ واژه‌ی «مٰا» یکی است، و بعد از «لا» هرگز حرف «إِنْ» قرار نمی‌گیرد. اسم و خبر «مٰا» می‌تواند معرفه یا نکره باشد، ولی اسم و خبر «لا» حتماً باید نکره باشد.

می‌گردد، چراکه خبر مبتدای محذوفی به‌شمار می‌آید. **مانند:** مٰا زَیْدٌ قٰائِمٰاً بَلْ جٰالِسٌ. ‖ لٰا رَجُلٌ مُقِیمٰاً وَلٰکِنْ رٰاحِلٌ.

امّا اگر با حرف دیگری جز آن دو ـ از قبیل حرف «واو» و غیره ـ عطف شود، واژه‌ی معطوف را با عطف بر خبر می‌توان منصوب خواند، و یا این‌که مرفوع خواند و خبر مبتدای محذوفی به‌شمار آورد. **مانند:** مٰا سَعِیدٌ کَسُولاً وَلٰا مُهْمِلاً. ‖ مٰا سَعِیدٌ کَسُولاً وَلٰا مُهْمِلٌ. ‖ لٰا رَجُلٌ قَنُوعاً وَزٰاهِداً. ‖ لٰا رَجُلٌ قَنُوعاً وَزٰاهِدٌ.

حرف «لٰاتَ»[1]

حرف «لٰاتَ»، به دو شرط عمل می‌کند:

۱ـ اسم و خبر آن از اسماء زمان بوده و هر دو هم، یك واژه باشند. از قبیل: «حِینَ، سٰاعَة، أَوٰان» ۲ـ اسم یا خبر آن حذف شود، که بیشتر اسم آن حذف می‌گردد. **مانند:**

﴿وَلٰاتَ حِینَ مَنٰاصٍ﴾. (ص: ۳) ‖ لٰاتَ وَقْتَ مُزٰاحٍ.

نَدِمَ الْبُغٰاةُ، وَلٰاتَ سٰاعَةَ مَنْدَمٍ   وَالْبَغْيُ مَرْتَعُ مُبْتَغِیهِ وَخِیمٌ

برعکس: لَهْفِي عَلَیْكَ لَلَهْفَةٌ مِنْ خٰائِفٍ   یَبْغِي جِوٰارَكَ حِینَ لٰاتَ مُجِیرٌ

حرف «إِنْ»

حرف «إِنْ»، به‌طور نادر عمل «لَیْسَ» را دارد، به شرط رعایت ترتیب اسم و خبر و حفظ نفی. **مانند:** إِنْ أَحَدٌ خَیْرٰاً مِنْ أَحَدٍ إِلّٰا بِالْعَقْلِ وَالْعِلْمِ. ‖ إِنْ هٰذٰا نٰافِعَكَ وَلٰا ضٰارَّكَ. ‖ إِنْ أَنَا قٰائِمٰاً.

إِنْ هُوَ مُسْتَوْلِیٰاً عَلَیٰ أَحَدٍ   إِلّٰا عَلَیٰ أَضْعَفِ الْمَجٰانِینِ

إِنِ الْمَرْءُ مَیْتٰاً بِانْقِضٰاءِ حَیٰاتِهِ   وَلٰکِنْ بِأَنْ یُبْغیٰ عَلَیْهِ فَیُخْذَلٰا

برعکس: ﴿إِنْ هٰذٰا إِلّٰا مَلَكٌ کَرِیمٌ﴾. (یوسف: ۳۱) ‖ إِنِ الدُّنْیٰا إِلّٰا صُوَرٌ تَمُرُّ، وَمٰا مَرَّ مِنْهٰا لٰا یَعُودُ. ‖ إِنْ أَنْتَ إِلّٰا صَدِیقٌ وَفِيٌّ. ‖ إِنِ الْفَرٰاغُ إِلّٰا مَفْسَدَةٌ.

---

(۱)ـ اصلِ آن «لٰا» بوده و «تَ» زاید بدان افزوده شده است.

یادآوری:

۱ـ *نقض نفی خبر، باعث لغو عمل «إِنْ» می‌گردد، از قبیل مثال‌های فوق، نه نقض نفی معمول خبر.* **مانند:** إِنْ أَنْتَ آخِذاً إِلّٰا بِيَدِ الْبٰائِسِينَ.

۲ـ *در میان حروف چهارگانه‌ی شِبْهِ‌لَيْسَ، «مٰا» بسیار، «لٰا» اندك، «لٰاتَ» و «إِنْ» به ندرت استعمال دارد.*

۸ـ خبر حروف مشبّهةٌ بالفعل

حروف مشبّهتٌبالفعل، حروفی هستندکه به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شوند، و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌سازند. به مبتدا، اسم این حروف، و به خبر مبتدا، خبر این حروف گفته می‌شود. **مانند:**

اَللّٰهُ بَصِيرٌ. ← إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ. || اَلْبابانِ مَفْتُوحانِ. ← لَعَلَّ الْبابَيْنِ مَفْتُوحانِ. || اَلْمُسافِرُونَ عائِدُونَ. ← كَأَنَّ الْمُسافِرِينَ عائِدُونَ.

حروف **مشبّهتٌبالفعل**، شش‌تا و عبارتند از: «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لٰكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ».

وجه تسمیه‌ی این حروف به **مشبّهتٌبالفعل**، بیشتر از دو لحاظ است:

۱ـ همان‌گونه‌که فعل از حیث حروف اصلی، ثُلاثی و رُباعی است، یعنی: ریشه‌ی آن از سه حرف کمتر نبوده و از چهار حرف بیشتر نمی‌باشد، این حروف نیز یا سه‌حرفی و یا چهار حرفی هستند.

۲ـ این حروف، متضمّن معنی فعل می‌باشند. چراکه «**إِنَّ**» و «**أَنَّ**» برای تأکید، «**كَأَنَّ**» برای تشبیه و گاهی برای شكّ، «**لٰكِنَّ**» برای استدراك، «**لَيْتَ**» برای تمنّی چیز ناممکن یا متعذّر، و «**لَعَلَّ**» برای ترجّی یعنی: توقّع امر ممکن و دلخواه، بکار می‌رود. **مانند:**

إِنَّ سَعِيداً مُسافِرٌ. || عَلِمْتُ أَنَّ فَرِيداً فِي الْقَرْيَةِ. || كَأَنَّ الْمُعَلِّمَةَ أُمٌّ حَنُونٌ. || لَعَلَّ سُهَيْلاً قادِمٌ. || لَيْتَ الْمَدْرَسَةَ فَوْقَ هٰذَا الْجَبَلِ. || فُزْنا وَلٰكِنَّ الْكَسْلانَ رَسَبَ. || اَلْغَيْمُ عالٍ، وَلٰكِنَّهُ تَحْتَ الشَّمْسِ. || ﴿لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً﴾. (الطلاق: ۱)

اقسام خبر حروف مشبّهةٌ بالفعل

خبر این حروف، مانند خبرِ مبتدا، سه نوع است:

۱ـ **مفرد. مانند:** إِنَّ فَرِيداً عاقِلٌ. || إِنَّ السَّيّارَةَ سَرِيعَةٌ. || حَزِنَ الْفَلّاحُونَ لِأَنَّ الْمَوْسِمَ رَدِيءٌ. || كَأَنَّ الثَّلْجَ قُطْنٌ. || ﴿كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَالْمَرْجانُ﴾. (الرحمن:۵۸)

۲ـ **جمله. مانند:** لَعَلَّ رَفِيقَكَ يَحْضُرُ. || إِنَّ مُحَمَّداً كَلامُهُ بَلِيغٌ. || لَيْتَ الشَّبابَ

يَعُودُ. ‖ ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾. (هود: ۱۱٤) ‖ ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾. (الزمر: ۲۷)

۳ـ شِبه‌جمله. مانند: إِنَّ صَدِيقَكَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ. ‖ إِنَّ الرَّأْيَ لَكَ. ‖ إِنَّ الظَّنَّ مِنَ الْوَهْمِ. ‖ لَعَلَّ مُحَمَّداً أَمامَ الْبَيْتِ. ‖ كَأَنَّ الْمَوْتَ فَوْقَ رَأْسِنا.

یادآوری:

گاهی خبر این حروف، حذف می‌گردد. مانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ﴾. (فصّلت: ٤۱)

تقدیر چنین است: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ مُعانِدُونَ، هالِكُونَ، و ...

مُطابقه‌ی اسم و خبر

اسم و خبر حروف مشبّهةُبالفعل، در اصل همان مبتدا و خبر است، لذا از لحاظ مُطابقه، همان چیزهایی ملحوظ است‌که در مُطابقه‌ی مبتدا و خبر مورد نظر است[۱].

مانند: إِنَّ عَلِيّاً مُحْسِنٌ. ‖ إِنَّ الْعَلِيَّيْنِ مُحْسِنانِ. ‖ إِنَّ الْعَلِيِّينَ مُحْسِنُونَ. ‖ إِنَّ فاطِمَةَ مُحْسِنَةٌ. ‖ إِنَّ الْفاطِمَتَيْنِ مُحْسِنَتانِ. ‖ إِنَّ الْفاطِماتِ مُحْسِناتٌ.

حفظ ترتیب

اصل این است‌که: نخست حروف مشبّهةُبالفعل، سپس اسم آنها، و آنگاه خبر آنها در جمله ذکر شود. مانند: إِنَّ الشَّمْسَ طالِعَةٌ. ‖ سَرَّنِي أَنَّكَ فائِزٌ. ‖ ﴿وَما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِيبٌ﴾. (الشوریٰ: ۱۷) ‖ ﴿وَيَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً﴾. (النبأ: ٤۰)

هیچیك از اسم و خبر این حروف، بر آنها مقدّم نمی‌گردد. امّا هرگاه خبر[۲]، شِبه‌جمله باشد، می‌تواند پیش از اسم، به‌صورت جواز یا وجوب ذکر گردد.

جایز است‌که خبر، پیش از اسم ذکر شود، وقتی‌که اسم مَعرِفه باشد. مانند:

---

(۱)ـ به مطابقه‌ی مبتدا و خبر مراجعه شود.

(۲)ـ برخی شِبه‌جمله را خبر نمی‌دانند. بلکه متعلّق محذوفِ جار و مجرور یا ظرف را خبر به‌شمار می‌آورند.

إِنَّ فِي ٱلدّٰارِ مُحَمَّداً. || إِنَّ عِنْدَنٰا زَيْداً.

واجب است‌که خبر را پیش از اسم ذکر کرد، هنگامی‌که:

۱ـ اسم این حروف نَکِرَه باشد. **مانند:** ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً﴾. (الشرح:٦) || ﴿إِنَّ لَدَيْنٰا أَنْكٰالاً وَجَحِيماً﴾. (المزمل:١٢) || ﴿إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ﴾. (المائدة: ٢٢) || لَعَلَّ فِي سَفَرِكَ خَيْراً.

۲ـ اسم، متضمّن ضمیری باشدکه به خبر برگردد. **مانند:** إِنَّ فِي ٱلدّٰارِ صٰاحِبَهٰا. || لَعَلَّ فِي الْمَدِينَةِ وَالِيَهٰا.

۳ـ به اوّل اسم، لام تأکید یا ابتدائیّه[1] افزوده شود. **مانند:** ﴿يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَٱلنَّهٰارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصٰارِ﴾. (النور:٤٤) || ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَٱخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَٱلنَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ﴾. (آل‌عمران:١٩٠) || إِنَّ مِنَ الْبَيٰانِ لَسِحْراً.

إلغاء از عمل

به آخر حروف مشبّهةٌبالفعل، حرف «مٰا» افزوده می‌شود و آنها را از عمل می‌اندازد. چنین «ما»یی را **«مای‌کافّه»** می‌گویند. **مانند:** ﴿كَأَنَّمٰا يُسٰاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ﴾. (الأنفال: ٦) || ﴿أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ﴾. (الكهف: ١١٠)

وَلٰكِنَّمٰا أَسْعَىٰ لِمَجْدٍ مُؤَثَّلٍ   وَقَدْ يُدْرِكُ الْمَجْدَ الْمُؤَثَّلَ أَمْثٰالِي

یادآوری:

حرف «لَيْتَ»، با وجود حرف «مٰا» می‌تواند عمل بکند یا نکند. مثلاً می‌توان گفت:

لَيْتَمَا ٱلشَّبٰابَ يَعُودُ. یا: لَيْتَمَا ٱلشَّبٰابُ يَعُودُ.

---

(۱)ـ چنین لامی بیشتر به اول چهار چیز افزوده می‌شود:

الف. اسم حروف مشبّهة‌بالفعل. **مانند:** ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً﴾. (آل‌عمران: ١٣)

ب. خبر حروف مشبّهة‌بالفعل. **مانند:** ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. (القلم: ٤)

ج. ضمیر فصل یا عِماد. **مانند:** إِنَّ الْحَقَّ لَهُوَ الْمُتَّبَعُ.

د. معمول خبر حروف مشبّهة‌بالفعل. **مانند:** إِنَّ زَيْداً لَطَعٰامَكَ آكِلٌ.

تخفیف نون

در چهار حرف «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لٰكِنَّ» تخفیف نون جایز است. در این‌صورت حرف «إِنَّ» اغلب عمل نمی‌کند و لام ابتدائیه‌ای به اوّل خبر افزوده می‌شود تا «إِنْ» مُخفّف از ثقیله، و «إِنْ» نافیه از یکدیگر جدا گردد. **مانند:**

﴿وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾. (الشعراء: ۱۸۶) || ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾. (القلم: ۵۱) || إِنِ الْعَادِلُ لَمَحْبُوبٌ. || إِنْ عَلِيٌّ لَصَادِقٌ.

عمل «إِنْ» مخفّفه نادر است، حرف «أَنَّ»، اگر هم مُخفّف گردد، عمل می‌کند. در این‌صورت اسم آن، ضمیر شأن و وجوباً محذوف است، و خبر آن جمله است. **مانند:**

عَرَفْتُ أَنْ قَدْ حَانَ الْإِمْتِحَانُ، وَأَنْ سَيَنْجَحُ أَخُوكَ، وَأَنْ لَنْ يَنْجَحَ الْمُتَكَاسِلُونَ، وَأَنْ لَوِ اجْتَهَدْتُمْ لَنَجَحْتُمْ. || ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾. (النجم:۳۹) || ﴿وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. (یونس: ۱۰)

«كَأَنَّ» مخفّف می‌گردد و باز هم عمل می‌کند، و لیکن اسم آن ضمیر شأن و محذوف است و خبر آن جمله است. **مانند:**

سَكَتَ وَكَأَنْ قَدْ تَكَلَّمَ. || غَابَ وَكَأَنْ لَمْ يَغِبْ. || اِنْقَضَتِ السَّنَةُ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ.

حرف «لٰكِنَّ» مخفّف می‌گردد و عمل نمی‌کند. **مانند:**

جَاءَ يُوسُفُ وَلٰكِنْ خَلِيلٌ لَمْ يَجِئْ. || سَافَرَ سَلِيمٌ وَلٰكِنْ جَاءَ أَخُوهُ.

یادآوری:

حرف «لَعَلَّ» نیز مخفّف می‌گردد. لام اوّل آن را برمی‌دارند و «عَلَّ» می‌خوانند.

«إِنَّ» و «أَنَّ»

همزه‌ی حرف «إِنَّ»، در مواردی کسر آن واجب، و در مواردی فتح آن واجب، و در مواردی کسر و فتح آن جایز است.

در جایی‌کسره‌ی همزه‌ی «إِنَّ» واجب است‌که نباید مصدری به‌جای آن و اسم و خبرش قرار داد. یعنی: تأویل به مصدر صحیح نباشد. **مانند:** إِنَّ اللّٰهَ رَحِيمٌ.

در جایی فتحه‌ی همزه‌ی «أَنَّ» واجب است‌که باید مصدری به‌جای آن و اسم و خبرش قرار داد. یعنی: تأویل به مصدر واجب باشد. **مانند:**

یُعْجِبُنِي أَنَّكَ مُجْتَهِدٌ. ‖ عَلِمْتُ أَنَّ اللّٰهَ رَحِيمٌ. ‖ شَعُرْتُ بِأَنَّكَ قَادِمٌ.

که اگر تأویل به مصدر نکنیم، در جمله‌ی اول فاعل و در دومی مفعول و در سومی مجرور به حرف جر نخواهیم داشت. لذا باید گفت:

یُعْجِبُنِي اجْتِهَادُكَ. ‖ عَلِمْتُ رَحْمَةَ اللّٰهِ. ‖ شَعُرْتُ بِقُدُومِكَ.

در جایی‌کسر و فتح همزه‌ی «إِنَّ»«أَنَّ» جایز است‌که هم بتوان مصدری به‌جای آن و اسم و خبرش قرار داد، و هم امکان عدم تأویل به مصدر باشد. **مانند:**

خَرَجْتُ فَإِذَا إِنَّ أَسَداً وَاقِفٌ. ‖ خَرَجْتُ فَإِذَا أَنَّ أَسَداً وَاقِفٌ.

واگر با کسر «إِنَّ» خوانده شود، در معنی: فَإِذَا أَسَدٌ وَاقِفٌ، و اگر با فتح «أَنَّ» خوانده شود، بدین سبب است‌که مابعد آن را می‌توان به مصدر تبدیل کرد و آن را مبتدا به‌حساب آورد، و خبر مبتدا را محذوف دانست. تقدیر چنین است: فَإِذَا وُقُوفُهُ حَاصِلٌ.

با توجّه به ضوابط فوق، اینکه موارد وجوب کسر، و وجوب فتح، و جواز کسر و فتح همزه‌ی «انَّ» را بیان می‌داریم:

موارد وجوب کسر همزه‌ی «إِنَّ»

در موارد زیر واجب است همزه‌ی «إِنَّ»، مکسور خوانده شود:

۱ـ در آغاز کلام[1]. **مانند:**

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾. (الدخان: ٣) ‖ ﴿إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ﴾. (البقرة: ١٧٣)

۲ـ هرگاه در آغاز جمله‌ی صِلَه قرار گیرد. **مانند:**

جَاءَ الَّذِي إِنَّهُ مُجْتَهِدٌ. ‖ وَرِثَ مَا إِنَّهُ يُغْنِيهِ أَبَدَ الدَّهْرِ. ‖ ﴿وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ﴾. (القصص: ٧٦)

---

(۱)ـ بعد از «حَتَّى» ابتدائیه، حرف تنبیه «أَلا»، استفتاح «أَمَا»، تحضیض «هلّا»، ردع «كَلّا»، و جواب «نِعَمْ و لا»، حکم ابتداء را دارد و واژه‌ی «إِنَّ» مکسور می‌گردد. **مانند:** مَرِضَ سَلِيمٌ حَتَّى إِنَّهُمْ لا يَرْجُونَهُ. ﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (يونس: ٦٢).

۳ـ بعد از «حَيْثُ». مانند:

اِجْلِسْ حَيْثُ إِنَّ الْعِلْمَ مَوْجُودٌ. ॥ اِجْلِسْ حَيْثُ إِنَّ خَلِيلاً جالِسٌ.

٤ـ بعد از «إِذْ» غیرفُجائیّه. مانند:

سَكَتُّ إِذْ إِنَّكَ ساكِتٌ. ॥ جِئْتُكَ إِذْ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ.

۵ـ هرگاه همراه مابعد خود، حال واقع گردد. مانند:

قَصَدْتُهُ وَإِنِّي وَاثِقٌ بِهِ. ॥ جِئْتُ وَإِنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ.

٦ـ هرگاه همراه مابعد خود، برای اسم ذاتی، خبر یا صفت واقع گردد. مانند:

خَلِيلٌ إِنَّهُ كَرِيمٌ. ॥ جاءَ رَجُلٌ إِنَّهُ فاضِلٌ.

۷ـ هرگاه همراه مابعد خود، جواب قسم شود. مانند: وَاللّٰهِ، إِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ. ॥ وَاللّٰهِ، إِنَّكَ لَصادِقٌ. ॥ ﴿يٰس ۞ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۞ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞﴾. (یس:۱-۳)

۸ـ هرگاه در جمله‌ای قرار گیردکه لام ابتدائیه به اوّل خبر افزوده شده باشد. مانند: عَلِمْتُ إِنَّكَ لَمُجْتَهِدٌ. ॥ عَلِمْتُ إِنَّ خَلِيلاً لَمُحْسِنٌ.

۹ـ هرگاه بعد از افعال مُشتَق از قَوْل قرار گیرد و به معنی «ظَنَّ» نباشد. مانند:

﴿قالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾. (الأعراف:۱۵) ॥ ﴿قالَ إِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ﴾. (مریم: ۳۰)

۱۰ـ هرگاه در صدر جمله‌ی استئنافیه قرار گیرد. مانند:

يَزْعُمُ فُلانٌ أَنِّي أَسَأْتُ إِلَيْهِ إِنَّهُ لَكاذِبٌ. ॥ يَزْعُمُونَ أَنِّي مُتَكاسِلٌ، إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ.

موارد وجوب فتح همزه‌ی «أَنَّ»

در موارد زیر واجب است همزه‌ی «أَنَّ»، مفتوح خوانده شود:

۱ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع فاعل باشد[1]. مانند: بَلَغَنِي أَنَّكَ مُسافِرٌ. ॥ ﴿أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ﴾. (العنكبوت: ۵۱)

۲ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع نایب فاعل باشد. مانند: سُمِعَ أَنَّ الْعَدُوَّ قادِمٌ. ॥ عُلِمَ أَنَّكَ مُنْصَرِفٌ. ॥ ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾. (الجن: ۱)

---

(۱)ـ بعد از «لَوْ» و «ما» مصدریّه‌ی ظرفیّه، نیز از آن جمله است. **مانند:** ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ﴾. (البقرة: ۱۰۳) لا أُكَلِّمُكَ ما أَنَّكَ كَسُولٌ.

۳ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع **مفعولٌ‌بِه** باشد. **مانند:** عَرَفْتُ أَنَّكَ وَدُودٌ. ‖ عَلِمْتُ أَنَّكَ مُجْتَهِدٌ. ‖ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ﴾. (الحج: ۱۸)

یادآوری:

بعد از «قَوْل» متضمّن معنی «ظَنّ» نیز جزو این بخش و مفتوح می‌گردد. **مانند:**

أَ تَقُولُ أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ يَفْعَلُ كَذا؟

٤ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع مبتدا باشد. **مانند:** عِنْدِي أَنَّكَ فَاضِلٌ. ‖ حَسَنٌ أَنَّكَ مُجْتَهِدٌ. ‖ ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً﴾. (فصلت: ۳۹)

۵ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع خبر برای اسم معنی باشد. **مانند:** اَلْحَقُّ أَنَّ الْعِلْمَ نَافِعٌ. ‖ حَسْبُكَ أَنَّكَ كَرِيمٌ.

٦ـ هرگاه همراه مابعد خود، مُضافٌ‌اليه يا مجرور به حرف جرّ باشد. **مانند:** أُحِبُّكَ مَعَ أَنَّكَ ظَالِمٌ. ‖ جِئْتُ قَبْلَ أَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ. ‖ سُرِرْتُ مِنْ أَنَّكَ سَالِمٌ. ‖ ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ﴾. (الحج: ٦)

موارد جواز کسر و فتح «إِنَّ» و «أَنَّ»

در موارد زیر کسر و فتح «إِنَّ»«أَنَّ» جایز است:

۱ـ هرگاه بعد از «إِذا»ی فُجائیّه قرار گیرد. **مانند:**

خَرَجْتُ فَإِذا إِنَّ(أَنَّ) سَعِيداً وَاقِفٌ.

وَكُنْتُ أُرَى زَيْداً، كَمَا قِيلَ، سَيِّداً   إِذا إِنَّهُ(أَنَّهُ) عَبْدُ الْقَفَا وَاللَّهَازِمِ

۲ـ هرگاه بعد از «فَ» جزائیّه ذکر شود. **مانند:** إِنْ تَجْتَهِدْ فَإِنَّكَ(فَأَنَّكَ) تُكْرَمُ. ‖ ﴿مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (الأنعام: ٥٤)

۳ـ هرگاه همراه مابعد خود، در موضع تعلیل باشد. **مانند:**

أُطْلُبِ الْعِلْمَ إِنَّهُ(أَنَّهُ) سَبِيلُ الْفَلاحِ. ‖ أَكْرِمْهُ، إِنَّهُ(أَنَّهُ) مُسْتَحَقُّ الْإِكْرامِ.

٤ـ هرگاه بعد از «لاجَرَمَ» قرار گیرد. **مانند:** لاجَرَمَ إنَّكَ(أنَّكَ)عَلَى الْحَقِّ. ‖ ﴿لا جَرَمَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَما يُعْلِنُونَ﴾. (النحل: ٢٣)

عطف بر اسم این حروف

هرگاه واژه‌ای بر اسم حروف مشبّهةٌبالفعل عطف شود، منصوب خوانده می‌شود. **مانند:** إنَّ سَعِيداً وَخالِداً مُسافِرانِ. ‖ إنَّ سَعِيداً مُسافِرٌ وَخالِداً.

ولی معطوف بر اسم «إنَّ، أنَّ، لٰكِنَّ» گاهی مرفوع خوانده می‌شود و مبتدای محذوف‌الخبر به‌شمار می‌آید. **مانند:** إنَّ سَعِيداً مُسافِرٌ وَخالِدٌ. ‖ یعنی: وَخالِدٌ مُسافِرٌ أيْضاً. ‖ ﴿وَأَذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾. (التوبة: ٣) یعنی: وَرَسُولُهُ بَرِيءٌ مِنْهُمْ أيْضاً.

وَما زِلْتُ سَبّاقاً إلَى كُلِّ غايَةٍ بِها يُبْتَغَى فِي النّاسِ مَجْدٌ وَإجْلالُ
وَما قَصَّرَتْ بِي فِي التَّسامِي خُؤُولَةٌ وَلٰكِنَّ عَمِّيَ الطَّيِّبُ الْأَصْلِ وَالْخالُ

یعنی: وَالْخالُ هُوَالطَّيِّبُ الْأَصْلِ أيْضاً.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هادُوا وَالصّابِئُونَ وَالنَّصارىٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (المائدة:٦٩) یعنی: وَالصّابِئُونَ كَذٰلِكَ.

تمرین

اسم و خبر حروف مشبّهةٌبالفعل عبارات و اشعار زیر را بیان کنید:

١ـ ﴿إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ﴾. (الجمعة: ٨)
٢ـ إنَّ تَقْتِيرَكَ عَلَى نَفْسِكَ، تَوْفِيرٌ لِخِزانَةِ غَيْرِكَ.
٣ـ لاجَرَمَ أَنَّ الْعَدْلَ أَساسُ الْمُلْكِ.
٤ـ لَيْتَ شِعْرِي، هٰذِهِ الدُّنْيا لِمَنْ.
٥ـ إنَّ بِالْكِتابِ فُصُولاً جَيِّدَةً.
٦ـ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا لَفازُوا.
٧ـ كَأَنَّ هٰذا رَفِيقٌ سَعِيدٌ.

۸ـ لَعَلَّ سَعْيَكَ يَنْجَحُ.
۹ـ إنَّ لَدَيْهِ ذَكاءً.

۱۰ـ لَعَلَّ عَتْبَكَ مَحْمُودٌ عَوَاقِبُهُ وَرُبَّما صَحَّتِ الْأَجْسامُ بِالْعِلَلِ
۱۱ـ لَعَمْرُكَ مَا الْغَرِيبُ بِذِي التَّنائِي وَلٰكِنَّ الْمُقِلَّ هُوَ الْغَرِيبُ
۱۲ـ إنَّ الْحَياةَ نَهارٌ أَوْ سَحابَتُهُ فَعِشْ نَهارَكَ مِنْ دُنْياكَ إِنْساناً
۱۳ـ يا حارِ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَمُحاسَبٌ وَاعْلَمْ بِأَنَّ: كَما تَدِينُ تُدانُ
۱٤ـ إنَّ الْغَنِيَّ هُوَ الْغَنِيُّ بِنَفْسِهِ وَلَوْ أَنَّهُ عارِي الْمَناكِبِ حافِي
۱۵ـ وَإِنِّي لَأَسْتَغْشَي وَما بِيَ نَعْسَةٌ لَعَلَّ خَيالاً مِنْكِ يَلْقَى خَيالِيا
۱٦ـ وَأَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الْبُيُوتِ لَعَلَّنِي أُحَدِّثُ عَنْكِ النَّفْسَ فِي السِّرِّ خالِيا

۹ـ خبر لاءِنفی جنس

لاءِنفی جنس، بر نفی جمیع افراد همجنس دلالت می‌کند. این حرف به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شود و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌نماید. به مبتدا، اسم لاءنفی جنس، و به خبر، **خبر لاءنفی جنس** گفته می‌شود. **مانند:**

لَا كَوْكَبَ سَاطِعٌ. ‖ لَا طَالِبَ فِي الْفَصْلِ. ‖ لَا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللّٰهِ. ‖ لَا زَادَ الْيَوْمَ عِنْدَنَا. ‖ لَا أَشْجَارَ عَلَى ذِرْوَةِ الْجَبَلِ. ‖ لَا رَجُلَ قَائِمٌ.

شروط عمل لاءنفی جنس

لاءنفی جنس، به **پنج شرط**، مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌سازد:

۱ـ به‌طور قطع و یقین، بر نفی جنس دلالت داشته‌باشد، نه بر سبیل احتمال.

۲ـ اسم و خبر آن، نَکِرَه باشد.

۳ـ نخست اسم و سپس خبر ذکر شود.

٤ـ میان «لا» و اسم آن، چیزی جدایی نیندازد.

٥ـ به اوّل «لا»، حرف جرّ افزوده نگردد. **مانند:** لَا فَقْرَ أَضَرُّ مِنَ الْجَهْلِ. ‖ لَا سُرُورَ دَائِمٌ.

ـ اگر شرط نخست به‌هم بخورد، یعنی: بر نفی چیز واحدی دلالت کند، می‌تواند «لا» مُهْمَلَه باشد و مثلاً گفت: لَا رَجُلٌ مُسَافِرٌ. یا **لای شِبه لَيْسَ** باشد و گفت: لَا رَجُلٌ مُسَافِراً.

ـ اگر شرط دوم به‌هم بخورد، یعنی: اسم یا خبر معرفه باشد، «لا» عمل نمی‌کند و تکرار خود «لا» واجب است. **مانند:** لَا سَعِيدٌ فِي الدَّارِ وَلَا خَلِيلٌ. ‖ لَا الْإِنْذَارُ نَافِعٌ فِي زَيْدٍ، وَلَا عَدَمُ الْإِنْذَارِ. ‖ لَا إِنْذَارُ زَيْدٍ نَافِعٌ وَلَا إِنْذَارُ عَمْرٍو.

ـ اگر شرط سوم یا چهارم به‌هم بخورد، یعنی: خبر پیش از اسم ذکر گردد، یا چیزی میان «لا» و اسم آن جدایی بیندازد ـ حتّی اگر چیز فاصل، خود خبر هم باشد ـ باز «لا»

عمل نمی‌کند و تکرار آن نیز واجب است. **مانند:** لَا فِي ٱلدَّارِ رَجُلٌ وَلَا ٱمْرَأَةٌ. || لَا فِي الْحَدِيقَةِ رُمَّانٌ وَلَا تُفَّاحٌ. || ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾. (الصافات:۴۷)

ـ اگر شرط پنجم از میان رود، «لَا» مُهمَل می‌ماند. **مانند:**

سَافَرْتُ بِلَا زَادٍ. || غَضِبْتَ مِنْ لَا شَيْءٍ.

اقسام اسم لا

اسم لاءنفی جنس سه قسم است: ۱ـ مفرد ۲ـ مضاف ۳ـ شِبه‌مُضاف.

۱ـ **مفرد**، آن است‌که به واژه‌ی دیگری اضافه نگشته، و عامل در کلمه‌ی بعد از خود نباشد. **مانند:** ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. (البقرة: ۲)

اسم مفرد[۱]، مبنی[۲] بر همان چیزی می‌شودکه اسم مورد نظر، پیش از بناء یعنی: در صورت مُعرَب بودن، بدان منصوب می‌گردید. بدین معنی‌که اسمِ مفرد و جمع مکسّر، مبنی بر فتح می‌شود. **مانند:** لَا رَجُلَ فِي ٱلدَّارِ. || لَا رِجَالَ عِنْدَنَا.

و اسمِ مثنّیٰ و جمع‌مذکّرسالم، مبنی بر «یاء» می‌شوند. **مانند:** لَا رَجُلَيْنِ عِنْدَنَا. || لَا مُسْلِمِينَ عِنْدَنَا.

و جمع‌مؤنّث‌سالم، مبنی بر کسر می‌گردد. **مانند:** لَا مُسْلِمَاتِ فِي ٱلدَّارِ.

یادآوری:

جمع‌مؤنّث‌سالم، گاهی مبنی بر فتح است. **مانند:**

لَا لَذَّاتَ لِلشَّيْبِ. || لَا مُجْتَهِدَاتَ مَذْمُومَاتٌ.

۲ـ **مضاف**، آن است‌که به واژه‌ی دیگری اضافه شود. **مانند:**

لَا صَاحِبَ عِلْمٍ مَمْقُوتٌ. || لَا صَاحِبَ جُودٍ مَذْمُومٌ.

اسم مضاف، معرب و منصوب است. **مانند:**

---

(۱)ـ واژه‌ی «مفرد» در این‌جا شامل اسم مفرد و مثنّیٰ و جمع می‌باشد.

(۲)ـ مراد بناء عارضی است نه اصلی.

لا رَجُلَ سُوءٍ عِنْدَنا. ‖ لا رَجُلَيْ شَرٍّ مَحْبُوبانِ. ‖ لا مُهْمِلِي واجِباتِهِمْ مَحْبُوبُونَ. ‖ لا أَخا جَهْلٍ مُكْرَمٌ. ‖ لا تارِكاتِ واجِبٍ مُكْرَماتٌ.

۳ـ شبه‌مُضاف، آن استکه عامل در اسمِ مابعد خود باشد. بدین معنی‌که آن را مرفوع و یا منصوب سازد. **مانند:** لا قَبِيحاً خُلُقُهُ مَمْدُوحٌ. ‖ لا مَذْمُوماً فِعْلُهُ عِنْدَنا. ‖ لا فاعِلاً شَرّاً مَمْدُوحٌ. ‖ لا طالِعاً جَبَلاً حاضِرٌ.

یا اینکه اسم مابعد آن، ظرف، یا جار و مجرور بوده و متعلّق بدان باشد. **مانند:** لا مُسافِراً الْيَوْمَ حاضِرٌ. ‖ لا راغِباً فِي الشَّرِّ بَيْنَنا.

یا اینکه اسم مابعد آن، تمییز آن باشد. **مانند:** لا عِشْرِينَ دِرْهَماً لَكَ.

اسم شبه مضاف نیز مُعرَب است.

یادآوری:

گاهی اسم «لا» حذف می‌گردد. **مانند:**

لا عَلَيْكَ. یعنی: لا بَأْسَ عَلَيْكَ. ‖ لا جُناحَ عَلَيْكَ.

اقسام خبر لاءنفی جنس

خبر لاءنفی جنس، بر سه قسم است:

۱ـ مفرد. مانند: لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلا مالَ أَعَزُّ مِنَ الْعَقْلِ، وَلا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ.

۲ـ جمله. مانند: لا رَجُلَ سُوءٍ يُعاشَرُ. ‖ لا وَضِيعَ نَفْسٍ خُلُقُهُ مَحْمُودٌ.

۳ـ شبه‌جمله. مانند: لا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ، وَلا وَرَعَ كَالْكَفِّ[1]، وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ. ‖ لا إِيمانَ لِمَنْ لا أَمانَةَ لَهُ، وَلا دِينَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ. ‖ لا دَلِيلَ عِنْدَنا. ‖ ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللّهِ إِلٰهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ﴾. (المؤمنون: ۱۱۷)

(۱)ـ كَفّ: دست کشیدن از معاصی.

یادآوری:

خبر لاءنفی جنس، اغلب حذف می‌شود. **مانند:** لا بَأْسَ. || لا صِحَّةَ. || لا فَرَاغَ. || لا لُزُومَ. || لا ضَيْرَ. || لا مٰاءَ. || لا أَحَدَ. || لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ. || لا سَحٰابَ. || لا مَطَرَ. || لا حَرَّ. || ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ﴾. (سبأ: ٥١)

حکم صفت اسم لاءنفی جنس

هرگاه برای اسم لاءنفی جنس، صفتی ذکر شود، چنین صفتی گاهی مرفوع و گاهی منصوب و زمانی مبنی بر فتح خواهد بود. به شرح زیر:

هرگاه اسم لاءنفی جنس، مفرد باشد و میان آن و صفتش فاصله‌ای نباشد، صفت را می‌توان **مرفوع** و **منصوب** و **مبنی بر فتح** خواند. **مانند:** لا رَجُلَ ظَرِيفٌ(ظَرِيفاً ، ظَرِيفَ) عِنْدَنٰا. || لا رَجُلَ قَبِيحٌ(قَبِيحاً ، قَبِيحَ) عِنْدَنٰا.

هرگاه اسم لاءنفی جنس، مفرد باشد و میان آن و صفتش فاصله‌ای باشد، صفت را می‌توان **مرفوع** و **منصوب** خواند. **مانند:** لا رَجُلَ عِنْدَنٰا ظَرِيفٌ(ظَرِيفاً). || لا رَجُلَ عِنْدَنٰا قَبِيحٌ(قَبِيحاً).

اگر اسم لاءنفی جنس، مفرد نباشد، یعنی: مُضاف یا شِبه‌مُضاف باشد، در صفت آن ـ چه فاصله باشد یا نباشد ـ فقط **رفع** و **نصب** درست است. **مانند:** لا غُلامَ رَجُلٍ جَمِيلٌ(جَمِيلاً) حٰاضِرٌ. || لا صٰاحِبَ عِلْمٍ فِي الْمَدِينَةِ بٰارِعٌ(بٰارِعاً). || لا رَجُلَ رٰاغِبٌ(رٰاغِباً) فِي الشَّرِّ عِنْدَنٰا. || لا رَجُلَ طٰالِعٌ(طٰالِعاً) جَبَلاً، عِنْدَنٰا.

حکم اسم معطوف لاءنفی جنس

هرگاه اسم نَکِرَه‌ای، بر اسم لاءنفی جنس عطف گردد و حرف «لا» تکرار نشود، اسم معطوف با **رفع** و **نصب** خوانده می‌شود. **مانند:** لا رَجُلَ وَغُلامٌ(غُلاماً) عِنْدَنٰا. || لا رَجُلَ فِي الدّٰارِ وَامْرَأَةٌ(امْرَأَةً).

چنان‌که اسم مَعرِفه‌ای، بر اسم لاءنفی جنس عطف گردد، حرف «لا» تکرار بشود یا نشود، اسم معطوف تنها با رفع خوانده می‌شود. **مانند:** لا رَجُلَ وَزَيْدٌ فِي الدّٰارِ. || لا

رَجُلَ فِي ٱلدّٰارِ وَهِنْدٌ. || لا عٰامِلَ فِي الْمَصْنَعِ وَلا خٰالِدٌ.

هرگاه اسم نکره‌ای، بر اسم لاءنفی جنس عطف گردد، و حرف «لا» به دنبال حرف عطف تکرار شود، از قبیل: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ، در ترکیب آن پنج وجه جایز است:

۱ـ بناء هر دو اسم بر فتح: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ یعنی: هر دو حرف «لا»، لاءنفی جنس باشند.

۲ـ رفع هر دو اسم: لا حَوْلٌ وَلا قُوَّةٌ إِلّا بِاللّٰهِ یعنی: هر دو حرف «لا»، لاء شِبه لَيْسَ یا حرف نفی به‌شمار آیند. **مانند:**

وَمٰا هَجَرْتُكِ حَتّٰى قُلْتِ مُعْلِنَةً ‌ ‌ ‌ ‌ لا نٰاقَةٌ لِي فِي هٰذٰا وَلا جَمَلٌ

۳ـ بناء اسم اوّل بر فتح، و رفع اسم دوم: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةٌ إِلّا بِاللّٰهِ یعنی: لاء اوّل، لاءنفی جنس، و لاء دوم، لاء شِبه لَيْسَ یا حرف نفی محسوب گردد. **مانند:**

هٰذٰا، لَعَمْرُكُمُ ٱلصَّغٰارُ بِعَيْنِهِ ‌ ‌ ‌ ‌ لا أُمَّ لِي، إِنْ كٰانَ ذٰاكَ وَلا أَبٌ

۴ـ رفع اسم اوّل و بناء اسم دوم بر فتح: لا حَوْلٌ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ یعنی: لاء نخست، لاء شِبه لَيْسَ یا حرف نفی، و لاء دوم، لاءنفی جنس باشد. **مانند:**

فَلا لَغْوٌ وَلا تَأْثِيمَ فِيهٰا ‌ ‌ ‌ ‌ وَمٰا فٰاهُوا بِهِ أَبَدًا مُقِيمٌ

۵ـ بناء اسم اوّل بر فتح، و نصب اسم دوم: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةً إِلّا بِاللّٰهِ یعنی: لاء نخست، لاءنفی جنس، و لاء دوم، زاید بوده و اسم دوم بر محل اسم «لا»، عطف شود. **مانند:**

لا نَسَبَ الْيَوْمَ وَلا خُلَّةً ‌ ‌ ‌ ‌ اِتَّسَعَ الْخَرْقُ عَلَى ٱلرّٰاقِعِ

مواضع نصب اسم

اسم تقریباً در چهارده مورد منصوب می‌شود، که عبارتند از:

۱ـ مفعولٌبِهِ	۶ـ خبر افعال ناقصه	۱۱ـ حال
۲ـ مفعولمطلق	۷ـ خبر افعال مُقارَبَه	۱۲ـ تمییز
۳ـ مفعولٌلَهُ	۸ـ خبر حروف شِبْهِ لَيْسَ	۱۳ـ مُستثنیٰ
۴ـ مفعولٌفِيهِ	۹ـ اسم حروف مشبّهةٌبالفعل	۱۴ـ مُنادیٰ.
۵ـ مفعولٌمَعَهُ	۱۰ـ اسم لاءنفی جنس	

۱ـ مفعولٌبِهِ

مفعولٌبِهِ، واژه‌ای است‌که کارِ کننده‌ی کار[1] بر آن واقع می‌شود. **مانند:** كَتَبَ عَلِيٌّ ٱلدَّرْسَ. || أَلْقَىٰ زَيْدٌ الْمُحاضَرَةَ. || لَمْ يَعْرِفْ مُحَمَّدٌ الْخَبَرَ. || لَمْ يَقْرَأْ خالِدٌ الْكِتابَ. || اِشْتَرَىٰ بَهْرامُ كِتابَيْنِ. || كَلَّمْتُ الْمُعَلِّمِينَ فِي الْمَدْرَسَةِ. || هَلْ رَأَيْتَ الطّالِباتِ فِي ٱلصَّفِّ؟

مفعولٌبِهِ، بر دو قسم است: ۱ـ صریح ۲ـ غیرصریح.

۱ـ مفعولٌبِهِ صریح، آن است‌که کارکننده‌ی کار، بدون واسطه‌ی چیزی بر آن واقع می‌شود. **مانند:** سَمِعْتُ الْأَذانَ. || رَأَيْتُ الْهِلالَ. || لَبِسْتُ ٱلثَّوْبَ. || فَهِمْتُ ٱلدَّرْسَ.

۲ـ مفعولٌبِهِ غیرصریح، آن است‌که کارکننده‌ی کار، به واسطه‌ی حرف جرّ بر آن واقع می‌شود. **مانند:** ذَهَبْتُ بِسَلِيمٍ. || مَرَرْتُ بِهِ. || دَخَلْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ.

گاهی در جمله، یک مفعولٌبِهِ وجود دارد. **مانند:** حَفِظَ الطّالِبُ ٱلدَّرْسَ. || ما ضَرَبْتُ أَحَداً. || اِمْتَحَنَ الْمُعَلِّمُ تَلامِيذَتَهُ. || ما نَظَمَ ٱلشّاعِرُ إِلّا بَيْتَيْنِ. || يُحِبُّ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ. || ﴿إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئاتِ﴾. (هود: ۱۱۴)

گاهی هم در جمله، دو مفعولٌبِهِ وجود دارد. **مانند:** كَسا سَعْدٌ الْفَقِيرَ ثَوْباً. || مَلَّكَ خالِدٌ مُحَمَّداً ٱلدّارَ. || أَعْطَيْتُ الْكِتابَ صاحِبَهُ. || سَقَىٰ سَعِيدٌ سُهَيْلاً ماءً.

---

(۱)ـ به‌صورت مثبت یا منفی.

یادآوری:

افعال‌القلوب(۱)*، به اوّل مبتدا و خبر افزوده می‌شوند و مبتدا را* ***مفعولٌ‌بِهِ اوّل***، *و خبر را* ***مفعولٌ‌بِهِ دوم*** *خود می‌سازند.* **مانند:**

اَلْعِلْمُ نافِعٌ. ← وَجَدْتُ الْعِلْمَ نافِعاً. ‖ اَلدّارُ قَرِيبَةٌ. ← ظَنَنْتُ اَلدّارَ قَرِيبَةً.

گاهی نیز، ***سه مفعولٌ‌بِهِ*** *در جمله وجود دارد.* **مانند:** ﴿يُرِيهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ﴾. (البقرة: ۱۶۷) ‖ أَرَى اللّهُ الْعِبادَ أَيُّوبَ صابِراً. ‖ أَعْلَمَنِي الْأُسْتاذُ سَعِيداً نَبِيهاً. ‖ أَخْبَرَهُمُ الْمُكارِي الْأَسْعارَ مُنْحَطَّةً. ‖ أَعْلَمْتُ سَعِيداً الْأَمْرَ جَلِيّاً.

چه بسا مفعولٌ‌بِهِ، جمله‌ای است. **مانند:** قالَ: إِنَّ الْحَقَّ بَيِّنٌ. ‖ عَلِمْتُ أَنَّكَ مُجْتَهِدٌ. ‖ ظَنَنْتُكَ تَجْتَهِدُ. ‖ أَمْسَكْتُ بِيَدِكَ.

گاهی مفعولٌ‌بِهِ، در جمله حذف می‌گردد(۲). **مانند:**

رَعَتِ الْماشِيَةُ. ‖ ﴿ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَما قَلَى﴾. (الضحى: ۳) ‖ ﴿ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۞ إِلّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى ۞﴾. (طه: ۲و۳)

اصل چنین است: رَعَتِ الْماشِيَةُ الْعُشْبَ. ‖ ما قَلاكَ. ‖ يَخْشَى اللّهَ.

گاهی هم مفعولٌ‌بِهِ، در جمله موجود است و لیکن فعل آن محذوف است. **مانند:**

﴿ماذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً﴾. (النحل: ۳۰) ‖ اَلْكِلابَ عَلَى الْبَقَرِ. ‖ أَمْرَ مُبْكِياتِكَ، لا أَمْرَ مُضْحِكاتِكَ. ‖ كُلَّ شَيْءٍ وَلا شَتِيمَةَ حُرٍّ. ‖ أَهْلاً وَسَهْلاً.

اصل چنین است: أَنْزَلَ خَيْراً. ‖ أَرْسِلْ كِلابَكَ. ‖ اِلْزَمْ أَمْرَ. ‖ اِئْتِ كُلَّ. ‖ وَلا تَأْتِ شَتِيمَةَ. ‖ جِئْتَ أَهْلاً وَنَزَلْتَ مَكاناً سَهْلاً.

حذف فعل یا عامل مفعولٌ‌بِهِ

در پنج مورد، فعل، یعنی: عامل مفعولٌ‌بِهِ حذف می‌شود، و آنها عبارتند از:

---

(۱)ـ به مبحث افعال‌القلوب، در بخش صرف مراجعه شود.

(۲)ـ در برخی از اوقات، فعل متعدّی را لازم می‌انگارند و مفعولٌ‌بِهِ برای آن ذکر یا مقدّر نمی‌دارند. **مانند:** ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾. (الزمر: ۹) و در برخی از اوقات هم، فعل لازم را متعدّی می‌انگارند و مفعولٌ‌بِهِ برای آن ذکر می‌نمایند. **مانند:** دَخَلْتُ الشّامَ.

١ـ إغراء ٢ـ تحذیر ٣ـ اختصاص ٤ـ إشتغال ٥ـ منصوب به نزع خافض.

١ـ إغراء

إغراء، آگاه کردن‌کسی است از چیز ستوده و خوشایندی، تا بدان رغبت نماید و آن را انجام دهد. چنین چیز پسندیده‌ای را **مُغْرَیٰبِهِ** می‌گویند. **مانند:** اَلشَّجاعَةَ اَلشَّجاعَةَ. ‖ اَلْمُرُوءَةَ وَاَلنَّجْدَةَ. ‖ اَلْإِقْدامَ.

إغراء، به سه شیوه انجام می‌گیرد:

١ـ با تکرار **مُغْرَیٰ بِهِ** ٢ـ با عطف بر **مُغْرَیٰ بِهِ** ٣ـ بدون تکرار و عطف.

در اوّلی و دومی، حذف فعل واجب است. **مانند:** اَلنَّجْدَةَ اَلنَّجْدَةَ. ‖ اَلصِّدْقَ اَلصِّدْقَ. ‖ اَلصِّدْقَ وَالْأَمانَةَ. ‖ اَلْعِلْمَ وَالْحِكْمَةَ.

أَخاكَ أَخاكَ، إِنَّ مَنْ لا أَخاً لَهُ كَساعٍ إِلَى الْهَيْجاءِ بِغَيْرِ سِلاحِ

در سومی، حذف فعل جایز است. **مانند:** اَلْخَيْرَ. ‖ اَلصَّلاةَ.

که می‌توان گفت: اِفْعَلِ الْخَيْرَ. ‖ أُحْضُرِ اَلصَّلاةَ.

٢ـ تحذیر

تحذیر، آگاه‌کردن‌کسی است بر چیز ناپسندیده‌ای، تا از آن خویشتن را برحذر دارد. چنین چیز ناپسندی را **مُحَذَّرٌ مِنْهُ** می‌گویند. **مانند:** اَلْكِذْبَ اَلْكِذْبَ. ‖ أُذُنَكَ وَقَوْلَ اَلسُّوءِ. ‖ إِيّاكَ وَالْكِبْرَ.

تحذیر، به چهار شیوه انجام می‌گیرد:

١ـ با تکرار مُحَذَّرٌ مِنْهُ ٢ـ با عطف بر مُحَذَّرٌ مِنْهُ ٣ـ با واژه‌ی إِيّاكَ و فروع آن[١]
٤ـ بدون تکرار و عطف و واژه‌ی إِيّاكَ.

در اوّلی و دومی و سومی، حذف فعل واجب است. **مانند:** اَلْأَسَدَ اَلْأَسَدَ. ‖ اَلْخِيانَةَ اَلْخِيانَةَ. ‖ اَلْحَسَدَ اَلْحَسَدَ. ‖ رِجْلَكَ وَالْحَجَرَ. ‖ نَفْسَكَ وَاَلشَّرَّ. ‖ إِيّاكَ

---

(١)ـ مراد: ضمایر متّصل منصوب مخاطب است. از قبیل: إِيّاكُما، إِيّاكُمْ، إِيّاكُنَّ، و ....

وَالْكِذْبَ. || إِيّاكُما مِنَ النِّفاقِ. || إِيّاكُمُ الضَّلالَ. || إِيّاكُنَّ وَالرَّذِيلَةَ. || ﴿فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ناقَةَ اللّٰهِ وَسُقْياها﴾. (الشمس:١٣)

در چهارمی، حذف فعل جایز است. **مانند:** اَلْكَسَلَ. || نَفْسَكَ الشَّرَّ. || اَلْكِبْرَ. که می‌توان گفت: اِحْذَرِ الْكَسَلَ. || قِ نَفْسَكَ الشَّرَّ. || باعِدِ الْكِبْرَ.

۳ـ اختصاص

گاهی برای انحصار حکمی، بعد از ضمیری، اسم منصوبی را ذکر می‌کنند، که آن را **اسم مُختَصّ** می‌گویند، و **مفعولٌبِهِ** فعل محذوف **«أَخُصُّ»** می‌باشدکه وجوباً حذف شده است. **مانند:** نَحْنُ الْعُرْبَ نُكْرِمُ الضَّيْفَ. || نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِياءِ لا نُوَرِّثُ، ما تَرَكْناهُ صَدَقَةٌ. || بِنا تَمِيماً يُكْشَفُ الضَّبابُ. || بِكَ اللّٰهَ أَرْجُو نَجاحَ الْقَصْدِ. || سُبْحانَكَ اللّٰهَ الْعَظِيمَ.

یادآوری:

گاهی منصوب به اختصاص بعد از لفظ «أَيُّها» یا «أَيَّتُها» قرار می‌گیرد. **مانند:** اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنا أَيُّهَا الْعِصابَةَ. || أَنْتِ أَيَّتُهَا الْجارِيَةَ مُجْتَهِدَةٌ.

٤ـ إشتغال

إشتغال، عبارت است از این‌که، قبل از فعلی، اسم منصوبی ذکر، و بعد از آن ضمیری بیایدکه به خودِ اسم برگردد، و اگر آن ضمیر نبود، اسم پیشین به‌وسیله‌ی چنین فعلی منصوب می‌شد. **مانند:** خالِداً أَكْرَمْتُهُ. || اَلْعاجِزَ أَخَذْتُ بِيَدِهِ. || بَيْرُوتَ مَرَرْتُ بِها. || اَلْكَرِيمَ لا تُهِنْهُ. || عَلِيّاً أَكْرَمْتُهُ. || ﴿أَبَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ﴾. (القمر: ٢٤)

اسم منصوب مورد نظر، مفعول فعل محذوفی است‌که فعل مذکور، مُبَيِّن آن است.

گاهی اسم پیشین، یعنی مُشْتَغَلٌ عَنْهُ‌العامِل، مرفوع خوانده می‌شودکه در این‌صورت، مبتدا به‌شمار می‌آید و جمله‌ی بعد از آن خبر می‌باشد. **مانند:** جِئْتُ وَالْفَرَسُ يَرْكَبُهُ أَخُوكَ. || زُهَيْرٌ هَلْ أَكْرَمْتَهُ؟ || اَلشَّرُّ ما فَعَلْتُهُ.

یادآوری:

مُشْتَغَلٌ عَنْهُ‌العامِل، *گاهی رفع آن واجب، و زمانی نصب آن واجب، و در برخی از موارد، رفع یا نصب آن ترجیح دارد و یا مساوی می‌باشدکه مورد نظر ما نبوده، چراکه فایده‌ی چندانی بر آن مترتّب نمی‌گردد.*

۵ـ منصوب به نزع خافض

گاهی حرف جرّ را از اوّل اسم برمی‌دارند و آن را منصوب می‌خوانند. چنین اسمی را **منصوب به نزع خافض** می‌گویند. **مانند:** ﴿وَٱخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا﴾. (الأعراف: ١٥٥) || ﴿أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ﴾. (الأعراف: ٦٣) || دَخَلْتُ ٱلشَّامَ.

تَمُرُّونَ ٱلدِّيارَ، وَلَمْ تَعُوجُوا　　　كَلامُكُمْ عَلَيَّ إِذاً حَرامٌ[1]

تمرین

۱ـ در عبارات زیر تحذیر و إغراء را جدا کنید:

۱ـ اَللُّصُوصَ اَللُّصُوصَ أَيُّهَا الْمُسافِرُ فِي جُنْحِ ٱلظَّلامِ.

۲ـ اَلْمُرُوءَةَ وَحِفْظَ الْجارِ يا سُلالَةَ الْعَرَبِ الْأَوْفِياءِ.

۳ـ اَلْجَهْلَ اَلْجَهْلَ فَإِنَّهُ يَهْدِمُ ٱلدِّيارَ وَيَجْلِبُ الْبَوارَ.

٤ـ اَلْفَضِيلَةَ اَلْفَضِيلَةَ فَإِنَّها أُسُّ ٱلنَّجاحِ.

۵ـ اَلسِّلاحَ اَلسِّلاحَ أَيُّها ٱلشُّجْعانُ.

٦ـ عَيْنَكَ وَٱلنَّظَرَ إِلَىٰ ما لا يَحِلُّ.

۷ـ اَلنِّزالَ يا حُماةَ الْأَوْطانِ.

۸ـ اَلْوَفاءَ فَإِنَّهُ مَزِيَّةُ الْكِرامِ.

۹ـ صَدِيقَكَ وَالْإِحْسانَ.

---

(۱)ـ برای آشنایی با تقدیم و تأخیر مفعولٌ‌به، به مبحث فاعل مراجعه شود.

۱۰ـ اَلْاِجْتِهادَ اَلْاِجْتِهادَ.
۱۱ـ عَقْلَكَ وَالْخُرافاتِ.
۱۲ـ مُقْلَتَيْكَ وَالْقَذىٰ.
۱۳ـ اَلثَّباتَ اَلثَّباتَ.
۱۴ـ رَأْسَكَ وَالْباب.
۱۵ـ فَمَكَ وَالْحَرامَ.
۱۶ـ اَلسُّوءَ وَقَلْبَكَ.
۱۷ـ إيّاكَ وَالْغَشَّ.
۱۸ـ اَلْهِمَّةَ.

۲ـ منصوب به اختصاص عبارات زیر را بیان دارید:

۱ـ نَحْنُ مَعْشَرَ الْعُلَماءِ كَالنُّجومِ فِي السَّماءِ.
۲ـ نَحْنُ مَعاشِرَ الطَّلَبَةِ سِلاحُ الْأُمَّةِ.
۳ـ نَحْنُ بَنِي ضَبَّةَ أَصْحابُ الْجَمَلِ.
۴ـ لَنا مَعْشَرَ الْأَنْصارِ مَجْدٌ مُؤَثَّلٌ　　بِإِرْضائِنا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدا
۵ـ نَحْنُ بَناتِ طارِقِ　　نَمْشِي عَلَى النَّمارِقِ

۲ـ مفعول مطلق

مفعول مطلق[1]، مصدری است‌که پس از عامل خود، برای **تأکید** یا **بیان نوع** و یا **بیان عدد آن**، آورده می‌شود. **مانند:** ﴿وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ تَكْلِيماً﴾. (النساء: ١٦٤) || ﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهٰا عِبٰادُ اللّٰهِ يُفَجِّرُونَهٰا تَفْجِيراً﴾. (الانسان:٦) || قُمْتُ قِيٰاماً. || ضَرَبْتُ اللِّصَّ ضَرْباً. || اِلْتَفَتَ اِلْتِفٰاتَةَ الْأَسَدِ. || سِرْتُ سَيْرَ الْعُقَلاٰءِ. || يَمْشِي مَشْيَةَ الْمُخْتٰالِ. || جٰاهِدْ فِي إِحْرٰازِ الْمَجْدِ جِهٰادَ الْأَبْطٰالِ. || تَدُورُ الْأَرْضُ دَوْرَةً وٰاحِدَةً فِي الْيَوْمِ. || ضَرَبْتُ اَللِّصَّ ضَرْبَتَيْنِ. || نَظَرْتُ نَظَرٰاتٍ.

اقسام مفعول مطلق

از تعریف پیدا است‌که مفعول مطلق، سه قسم است:

۱ـ **تأکیدی. مانند:** سَعَيْتُ سَعْياً. || قُمْتُ قِيٰاماً. || اِغْتَسَلْتُ اِغْتِسٰالاً.

۲ـ **نوعی. مانند:** قٰاتَلْتُ قِتٰالَ الْمُسْتَمِيتِ. || دٰافَعْتُ اَلدِّفٰاعَ الَّذِي تَعْهَدُهُ فِيَّ. || ثَبَتَ الْأَمِيرُ ثَبٰاتَ الْأُسُودِ.

۳ـ **عددی. مانند:** ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبٰالُ فَدُكَّتٰا دَكَّةً وٰاحِدَةً﴾. (الحاقة:١٤) || نَظَرْتُ نَظْرَتَيْنِ. || قَفَزَ الْغَزٰالُ قَفَزٰاتٍ.

عامل مفعول مطلق

عامل مفعول مطلق، یکی از سه چیز می‌تواند باشد:

۱ـ **فعل تامّ مُتَصَرِّف. مانند:** أَتْقِنْ عَمَلَكَ إِتْقٰاناً.

۲ـ **صفت مُشتقّ از آن. مانند:** رَأَيْتُهُ مُسْرِعاً إِسْرٰاعاً عَظِيماً.

۳ـ **مصدری‌که با آن در لفظ و معنی یکی باشد. مانند:** فَرِحْتُ بِاَجْتِهٰادِكَ اَجْتِهٰاداً حَسَناً. || ﴿فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزٰاؤُكُمْ جَزٰاءً مَوْفُوراً﴾. (الإسراء: ٦٣)

---

(۱)ـ وجه تسمیه‌ی مفعول مطلق بدین نام، بدان خاطر است‌که مانند دیگر مفعول‌ها مقیّد به چیزی از قبیل حرف جرّ و غیره نمی‌باشد. **مانند:** مفعولٌ‌به، مفعولٌ‌فیه، مفعولٌ‌له، مفعولٌ‌مَعَه.

حذف عامل

عامل مفعول مطلق: در موارد زیادی حذف می‌شود. از جمله:

۱ـ به‌طور قیاس، در مصادری‌که بر طلب دلالت داشته باشد. از قبیل:

الفـ امر. مانند: صَبْراً عَلَى الْأَذَىٰ فِي الْمَجْدِ. ‖ صَبْراً آلَ يَاسِرَ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمُ الْجَنَّةُ.

بـ نهی[1]. **مانند:** اِجْتِهَاداً لَا كَسَلاً. ‖ جِدّاً لَا تَوَانِياً. ‖ مَهْلاً لَا عَجَلَةً. ‖ سُكُوتاً لَا كَلَاماً.

جـ دعاء. مانند: سَقْياً لَكَ وَرَعْياً. ‖ تَعْساً لِلْخَائِنِ. ‖ بُعْداً لِلظَّالِمِ. ‖ سَحْقاً لِلَّئِيمِ. ‖ جَدْعاً لِلْخَبِيثِ. ‖ رَحْمَةً لِلْبَائِسِ. ‖ عَذَاباً لِلْكَاذِبِ. ‖ شَقَاءً لِلْمُهْمِلِ. ‖ بُؤْساً لِلْكَسْلَانِ. ‖ خَيْبَةً لِلْفَاسِقِ. ‖ تَبّاً لِلْوَاشِي. ‖ نَكْساً لِلْمُتَكَبِّرِ. ‖ صِحَّةً لَكَ وَعَافِيَةً.

دـ استفهام. مانند: أَ جُرْأَةً عَلَى الْمَعَاصِي؟ ‖ أَ تَصَابِياً وَقَدْ عَلَاكَ الْمَشِيبُ؟ ‖ أَ كَسَلاً؟ ‖ أَ لَعِباً؟

۲ـ به‌طور سَماع، در مصادری‌که بر خبر دلالت داشته باشند و قرینه‌ای بر حذف عامل آنها باشد. مانند: سَمْعاً وَطَاعَةً. ‖ عَجَباً. ‖ سُبْحَانَ اللّٰهِ. ‖ مَعَاذَ اللّٰهِ. ‖ حَمْداً لِلّٰهِ وَشُكْراً. ‖ عَجَباً لَكَ. ‖ حَمْداً وَشُكْراً.

بخشی از مصادر را به‌صورت مثنّیٰ ذکر کرده‌اند و مراد از آنها تکثیر است نه خود تثنیه. مانند: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ. ‖ حَنَانَيْكَ. ‖ دَوَالَيْكَ. ‖ حَذَارَيْكَ.

۳ـ مصادری‌که برای تأکید مضمون جمله‌ی پیشین بکار می‌روند. مانند: هٰذَا هُوَ الرَّأْيُ حَقّاً. ‖ هٰذَا عَمَلُ زَيْدٍ صِدْقاً. ‖ هُوَ مُحِقٌّ قَانُوناً. ‖ اَلدَّارُ لِعَمْرٍو إِرْثاً. ‖ حُكْمُ الْمَسْأَلَةِ الْوُجُوبُ شَرْعاً. ‖ نَادَىٰ سَلِيمٌ جَهْراً. ‖ هٰذَا أَخِي حَقّاً. ‖ لَا أَفْعَلُ كَذَا الْبَتَّةَ.

٤ـ مصادری‌که بعد از مصادری از لفظ خود، برای تشبیه تکرار می‌گردند. مانند: لَهُ كَرَمٌ كَرَمَ حَاتِمٍ. ‖ لَهُ بَلَاغَةٌ بَلَاغَةَ الْجَاحِظِ. ‖ لَهُ أَنَاةٌ أَنَاةَ الْحَلِيمِ. ‖ لَهُ تَرَفُّعٌ تَرَفُّعَ الْأُبَاةِ. ‖ لَهُ صَوْتٌ صَوْتَ الْبُلْبُلِ. ‖ لَكَ قَفْزٌ قَفْزَ الْغِزْلَانِ. ‖ لِي سَعْيٌ سَعْيَ الْمُخْلِصِينَ.

۵ـ مصادری‌که فعل آنها خبر اسم ذاتی باشد، به شرط این‌که مُکرّر شود. مانند:

---

(۱)ـ چنین مصدری همیشه به دنبال مصدری ذکر می‌گردد‌که دالّ بر امر باشد. **مانند:** صَبْراً لَا جَزَعاً.

أَنْتَ فَهْمَاً فَهْمَاً. || هٰذِهِ الْأُمُّ بُكٰاءً بُكٰاءً.

یا مَحصور باشد. **مانند:** مٰا أَنْتَ إِلّٰا أَدَباً. || مٰا زَيْدٌ إِلّٰا عِلْمَاً.

و یا این‌که مصدر دیگری بر آن عطف شود. **مانند:** اَلْأَسْعٰارُ صُعُوداً وَهُبُوطاً. || هٰذَا الْمِصْعَدُ صُعُوداً وَنُزُولاً.

یادآوری:

چنان‌که چیزی‌که از آن خبر می‌دهند، یعنی: مبتدا، اسم معنی باشد، رفع چنین مصادری واجب است. **مانند:** أَمْرُكَ عَجَبٌ عَجَبٌ.

۶ـ مصادری‌که برای تفضیل چیز مُجْمَلی، و یا تبیین عاقبت و نتیجه‌ی امر مُخْتَصری، ذکر می‌گردندکه قبل از آنها بیان شده است. **مانند:** ﴿فَشُدُّوا الْوَثٰاقَ فَإِمّٰا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّٰا فِدٰاءً﴾. (محمد: ٤) || لَأُجٰاهِدَنَّ فَإِمّٰا فَوْزاً وَإِمّٰا هَلاٰكاً. || اَلنّٰاسُ يُجٰاهِدُونَ لِلْمَوْتِ، إِمّٰا خَلاٰصاً وَإِمّٰا هَلاٰكاً.

لَأَجْهَدَنَّ، فَإِمّٰا دَرْءَ مَفْسَدَةٍ تُخْشَى، وَإِمّٰا بُلُوغَ اَلسُّؤْلِ وَالْأَمَلِ

جایگزین مصدر

به‌جای مصدری‌که مفعول مطلق واقع می‌شود، واژه‌هایی قرار می‌گیرند و مفعول مطلق به‌شمار می‌آیند. از جمله:

۱ـ اسم مصدر. **مانند:**

تَكَلَّمَ كَلاٰمَاً. || أَعْطَيْتُكَ عَطٰاءً. || إِغْتَسَلْتُ غُسْلاً. || سَلَّمْتُ سَلاٰمَاً.

۲ـ مرادف آن در معنی. **مانند:** قُمْتُ وُقُوفاً. || شَنِئْتُ الْكَسْلاٰنَ بُغْضاً. || رُضْتُهُ إِذْلاٰلاً. || أَعْجَبَنِي اَلشَّيْءُ حُبّاً. || جَلَسَ قُعُوداً. || قَعَدْتُ جُلُوساً. || تَأَلَّيْتُ حَلْفَةً.

۳ـ صفت آن. **مانند:** وَقَفَ طَوِيلاً. || قَرَأَ كَثِيراً. || نٰامَ قَلِيلاً. || أَجٰابَ سَرِيعاً. || تَكَلَّمَ أَجْمَلَ الْكَلاٰمِ. || نَطَقَ أَرْدَأَ اَلنُّطْقِ. || تَحَدَّثَ مِثْلَ حَدِيثِ أُسْتٰاذِهِ. || سِرْتُ أَحْسَنَ اَلسَّيْرِ. || ﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً﴾. (الأنفال: ٤٥)

۴ـ ضمیری‌که بدان برمی‌گردد. **مانند:** اِجْتَهَدْتُ اَجْتِهاداً لَمْ يَجْتَهِدْهُ غَيْرِي. ‖ جامَلْتُكَ مُجامَلَةً لا أُجامِلُها أَحَداً. ‖ أُحِبُّ الْمُجْتَهِدَ مَحَبَّةً لا أُحِبُّها لِغَيْرِهِ.

۵ـ مصدر هم‌ریشه و هم معنی با آن. **مانند:** ﴿وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً﴾. (نوح:۱۷) ‖ ﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾. (المزمل:۸)

۶ـ چیزی‌که بر نوع آن دلالت کند. **مانند:** رَجَعَ الْعَدُوُّ الْقَهْقَرىٰ. ‖ قَعَدَ الْقُرْفُصاءَ. ‖ جَلَسَ الْاِحْتِباءَ. ‖ اِشْتَمَلَ الصَّمّاءَ. ‖ وَلا تَخْبِطْ عَشْواءَ.

۷ـ چیزی‌که بر تعداد و شماره‌ی آن دلالت کند. **مانند:** ﴿اَلزّانِيَةُ وَالزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾. (النور: ۲) ‖ لَعِبَ ثَلاثَ لُعَباتٍ. ‖ جَنَىٰ خَمْسَ جِناياتٍ. ‖ سَجَدَ أَرْبَعَ سَجَداتٍ.

یادآوری:

ممکن است مُضافٌ‌إلیهِ مثال‌های فوق و امثال آن را حذف کرد و گفت: فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِأَةً. ‖ لَعِبَ ثَلاثاً. ‖ جَنَىٰ خَمْساً. ‖ سَجَدَ أَرْبَعاً. ‖ سَبَقْتُكَ ثَلاثاً.

۸ـ چیزی‌که بر ابزار و آلت آن دلالت کند. **مانند:** ضَرَبْتُ اللِّصَّ عَصاً. ‖ رَشَقْتُ الْعَدُوَّ سَهْماً. ‖ ضَرَبْتُهُ سَوْطاً. ‖ رَمَيْتُهُ رَصاصَةً. ‖ ضَرَبْتُهُ كَفّاً. ‖ طَعَنْتُهُ رُمْحاً.

۹ـ الفاظ «**كُلّ**» و «**بَعْض**»، و «**أَيّ**» **کمالیّه**[1]، هنگامی‌که مُضاف به مصدر فعل خود باشند. **مانند:** ﴿فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ﴾. (النساء: ۱۲۹) ‖ وَدَّ كُلَّ الْوُدِّ. ‖ أَقْبَلَ كُلَّ الْإِقْبالِ. ‖ سَعَيْتُ بَعْضَ السَّعْيِ. ‖ أَقْبَلَ بَعْضَ الْإِقْبالِ. ‖ نُمْتُ بَعْضَ النَّوْمِ. ‖ أَجابَ أَيَّ إِجابَةٍ. ‖ إِجْتَهَدْتُ أَيَّ اجْتِهادٍ. ‖ قاتَلَ أَيَّ قِتالٍ.

۱۰ـ «**ما**» و «**أَيّ**» **استفهامیّه. مانند:** ما أَكْرَمْتَ ضَيْفَكَ؟ ‖ ما أَكْرَمْتَ خالِداً؟ ‖ أَيَّ عَيْشٍ تَعِيشُ؟ ‖ أَيَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ؟

۱۱ـ «**ما**» و «**أَيّ**» و «**مَهْما**»ی **شرطیه. مانند:** ما تَجْلِسْ أَجْلِسْ. ‖ أَيَّ سَيْرٍ تَسِرْ أَسِرْ. ‖ مَهْما تَقِفْ أَقِفْ.

---

(۱)ـ واژه‌ی «أَيّ»، کمالیّه بدان سبب گفته می‌شودکه بر معنی تمام و کمال مصدر بعد از خود دلالت می‌نماید. **مانند:** جَدَدْتُ أَيَّ جِدٍّ. یعنی: تلاش کردم، تلاش کامل و تمام عیاری.

۱۲ـ اسم اشاره‌ای‌که **مُشارٌإليه** آن، مصدر و بَدَل برای آن باشد. **مانند:** تَيَقَّنْتُ هٰذَا الْيَقِينَ. || ظَنَنْتُ ذٰاكَ ٱلظَّنَّ. || عَلِمْتُ ذٰلِكَ الْعِلْمَ.

تمرین

مفعول مطلق عبارات و اشعار زیر را بیان دارید:

۱ـ قُدُوماً مُبٰارَكاً.

۲ـ سَبَقْتُكَ أَيَّ سَبْقٍ.

۳ـ اِسْعَ سَعْيَ الْمُجِدِّ.

۴ـ تَفَكَّرْ كَثِيراً قَبْلَ ٱلتَّكَلُّمِ.

۵ـ طَرَقَ عٰامِلُ الْبَرِيدِ طَرْقاً.

۶ـ يَثِبُ ٱلنَّمِرُ وُثُوبَ الْأَسَدِ.

۷ـ ٱلْمَرِيضُ لا أَكْلاً وَلا شُرْباً.

۸ـ حَجّاً مَبْرُوراً وَسَعْياً مَشْكُوراً.

۹ـ ٱلنّٰاسُ فِي ٱلدُّنْيٰا بِنٰاءً وَهَدْماً.

۱۰ـ ضَرَبَ الْخٰادِمُ الْعَقْرَبَ ضَرْبَةً.

۱۱ـ وَقَفَ ٱلشُّرْطِيُّ وُقُوفَ ٱلنَّشٰاطِ.

۱۲ـ طَعَنَ الْفٰارِسُ خَصْمَهُ رُمْحاً فَصَرَعَهُ.

۱۳ـ جٰاهِدْ فِي إِحْرٰازِ الْمَجْدِ جِهٰادَ الْأَبْطٰالِ.

۱۴ـ رِفْقاً بِٱلضُّعَفٰاءِ وَعَطْفاً عَلَىٰ ذَوِي الْبَأْسٰاءِ.

۱۵ـ وَدَّعَ ٱلتَّلامِيذُ رُفَقٰاءَهُمُ الْمُسٰافِرِينَ وَدٰاعاً مُؤَثِّراً.

۱۶ـ لا تَقْبِضْ يَدَكَ كُلَّ الْقَبْضِ، وَلا تَبْسُطْهٰا كُلَّ الْبَسْطِ.

۱۷ـ يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي ٱلدُّنْيٰا عَيْشَ الْفُقَرٰاءِ، وَيُحٰاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسٰابَ الْأَغْنِيٰاءِ.

۱۸ـ تَثُورُ الْبَرٰاكِينُ فِي بَعْضِ الْجِهٰاتِ ثَوَرٰاناً شَدِيداً، فَتَهْدِمُ الْمَنٰازِلَ هَدْماً، وَتَدُكُّ الْمَبٰانِيَ دَكّاً، وَتَقْذِفُ ٱلنِّيرٰانَ قَذْفاً مُسْتَمِرّاً، فَيَخٰافُ ٱلسُّكّٰانُ خَوْفاً عَظِيماً، فَلا تَسْمَعُ غَيْرَ نِسٰاءٍ تَصِيحُ صِيٰاحاً، وَأَطْفٰالٍ تَصْرُخُ صُرٰاخاً، وَلا تَرَىٰ إِلّٰا رِجٰالاً نَكَبَتْهُمُ ٱلدَّهْرُ نَكْبَتَيْنِ: مٰاتَ أَوْلادُهُمْ وَضٰاعَتْ أَمْوٰالُهُمْ.

۱۹ـ وَقَدْ يَجْمَعُ ٱللّٰهُ شَتِيتَيْنِ بَعْدَ مٰا   يَظُنّٰانِ كُلَّ ٱلظَّنِّ أَنْ لا تَلاقِيٰا

۲۰ـ أَضَعْتَ الْعُمْرَ عِصْيٰاناً وَجَهْلاً   فَمَهْلاً أَيُّهَا الْمَغْرُورُ مَهْلاً

۲۱ـ أَ سِجْناً وَقَتْلاً وَٱشْتِيٰاقاً وَغُرْبَةً   وَنَأْيَ حَبِيبٍ؟ إِنَّ ذٰا لَعَظِيمٌ

۲۲ـ وَلا تَبْنِ فِي ٱلدُّنْيٰا بِنٰاءَ مُؤَمِّلٍ   خُلُوداً، فَمٰا حَيٌّ عَلَيْهٰا بِخٰالِدِ

۲۳ـ خُمُولاً وَإِهْمٰالاً؟ وَغَيْرُكَ مُولَعٌ   بِتَثْبِيتِ أَرْكٰانِ ٱلسِّيٰادَةِ وَالْمَجْدِ!

۳ـ مفعولٌ لَهُ

مفعولٌ لَهُ[1]، مصدری است‌که پس از فعل ذکر می‌شود و علّت وقوع آن را بیان می‌کند. **مانند:** ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾. (الإسراء: ۳۱) || قُمْتُ إِجْلالاً لِلْمُعَلِّمِ. || اِجْتَهَدْتُ رَغْبَةً فِي التَّقَدُّمِ. || اِتَّقِ مَوَاضِعَ الرِّيَبِ حِفْظاً لِشَرَفِكَ. || اِفْعَلِ الْخَيْرَ حُبّاً لِلْخَيْرِ. || لا تَتْرُكِ الْعَمَلَ فِرَاراً مِنَ النَّصَبِ. || مِنَ النَّاسِ مَنْ يُطِيعُ اللّٰهَ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ وَرَهْبَةً مِنْ عِقَابِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُطِيعُهُ إِجْلالاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ. || فَكُنْ مِمَّنْ يَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، لا طَمَعاً فِي جَنَّتِهِ وَلَا خَوْفاً مِنْ نَارِهِ.

مفعولٌ لَهُ، در جواب «لِمَاذَا؟» یا «لِمَ؟» به معنی «**چرا؟**» قرار می‌گیرد. **مانند:**
لِمَاذَا جِئْتَ إِلَيَّ؟ جِئْتُكَ اشْتِيَاقاً إِلَيْكَ. || لِمَ ضَرَبْتَهُ؟ ضَرَبْتُهُ تَأْدِيباً.

شروط مفعولٌ لَهُ

مفعولٌ لَهُ لازم است‌که، مصدر، و متّحِد با فعل در زمان و در فاعل باشد. **مانند:**
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ﴾. (البقرة: ۲۰۷) || سَجَدْتُ شُكْراً. || يَزُورُ مِصْرَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِحِينَ تَرْوِيحاً عَنِ النَّفْسِ. || أَدَّبْتُهُ إِصْلاحاً لَهُ.
اگر یکی از شرایط فوق به‌جای نیاید، مفعولٌ لَهُ نخواهیم داشت. **مانند:**
جِئْتُكَ لِلْمَاءِ. || جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِلسَّفَرِ غَداً. || أَحْبَبْتُكَ لِتَعْظِيمِكَ الْعِلْمَ.

یادآوری:
عامل مفعولٌ لَهُ، گاهی صفت مُشتقّی است. **مانند:** أَنَا قَادِمٌ طَلَباً لِلْعِلْمِ.

---

(۱)ـ مفعولٌ لِأَجْلِهِ، و مفعولٌ مِنْ أَجْلِهِ، نیز گفته می‌شود.

تمرین

مفعولٌ لَهُ عبارات زیر کدام است؟

۱ـ تَجاوَزْتُ عَنْ هَفْوَةِ الصَّدِيقِ إِبْقاءً عَلَىٰ مَوَدَّتِهِ.
۲ـ تَصَدَّقْتُ عَلَى الْفَقِيرِ أَمَلاً فِي الثَّوابِ.
۳ـ يُسافِرُ الطَّلَبَةُ إِلَىٰ أُرُوبّا طَلَباً لِلْعِلْمِ.
٤ـ عاقَبَ الْقاضِي الْمُجْرِمَ تَأْدِيباً لَهُ.
٥ـ أَتَيْتُ الْمَدْرَسَةَ رَغْبَةً فِي الْعِلْمِ.
٦ـ صَفَحْتُ عَنِ السَّفِيهِ حِلْماً.
٧ـ تَرَيَّثَ خَوْفَ الْإِخْفاقِ.
٨ـ تَصَدَّقِ ابْتِغاءَ الثَّوابِ.
٩ـ إِحْتَفَلَ بِصَدِيقِهِ مَوَدَّةً.
١٠ـ قُمْ احْتِراماً لِأُسْتاذِكَ.
١١ـ ذاكِرْ رَجاءَ النَّجاحِ.
١٢ـ إِجْتَهَدَ قَصْدَ التَّفَوُّقِ.
١٣ـ إِحْتَرَمَ أَباهُ بِرَّ الْوالِدِ.
١٤ـ تَأَنَّىٰ خَشْيَةَ الْخَطَأِ.
١٥ـ حارَبَ نُصْرَةَ أُمَّتِهِ.
١٦ـ زارَهُ اسْتِرْضاءً لَهُ.
١٧ـ لَمْ يَتَصَدَّقْ بُخْلاً.
١٨ـ لَمْ يَنْهَضْ إِعْياءً.
١٩ـ وَقَفَ تَحِيَّةً.
٢٠ـ سافَرَ راحَةً.
٢١ـ سَلَّمَ وَداعاً.
٢٢ـ إِنْتَبَهَ فَزَعاً.

٤ـ مفعولٌ فِیهِ یا ظرف

مفعولٌ فِیهِ، اسمی‌است‌که برای بیان زمان یا مکان وقوع فعل ذکر می‌شود. **مانند:**
سافَرْتُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ. ‖ خَرَجْتُ وَقْتَ الْفَجْرِ. ‖ ذَهَبَ أَخُوكَ إِلَی الْجامِعَةِ خَرِيفاً. ‖ قَرَأْتُ دَرْسِي أَمامَ الْمُعَلِّمِ. ‖ جَلَسْتُ قُرْبَ الْخَطِيبِ. ‖ اِخْتَفَی الْوَلَدُ وَراءَ الشَّجَرَةِ.

مفعولٌ فِیهِ، اگر بر زمان فعل دلالت کند، مفعولٌ فِیهِ زمانی یا ظرف زمان نامیده می‌شود. مانند: مَکَثْتُ بِالْإِسْكَنْدَرِيَّةِ شَهْراً. ‖ شَرِبَ الْمَرِيضُ الدَّواءَ صَباحاً. ‖ جَلَسْتُ مَعَ صَدِيقِي لَحْظَةً. ‖ تُوقَدُ الْمَصابِيحُ لَيْلاً. ‖ تَجْمَعُ النَّمْلَةُ قُوتَها صَيْفاً.

مفعولٌ فِیهِ، اگر بر مکان فعل دلالت کند، مفعولٌ فِیهِ مکانی یا ظرف مکان نامیده می‌شود. مانند: وَقَفْتُ أَمامَ الْمِرْآةِ. ‖ جَلَسَتِ الْهِرَّةُ تَحْتَ الْمِنْضَدَةِ. ‖ نامَ الْكَلْبُ خَلْفَ الْبابِ. ‖ يَثِبُ اللِّصُّ فَوْقَ السُّورِ. ‖ جَرَىٰ عَلِيٌّ فَرْسَخاً.

ظرف زمان و ظرف مکان، هر یك دو قسمند: ١ـ مُتَصَرِّف ٢ـ غیرمُتَصَرِّف.

١ـ ظرف مُتَصَرِّف، آن است‌که هم به‌صورت ظرف استعمال می‌شود و هم به‌صورت غیر ظرف. مانند:

صُمْتُ شَهْراً. ‖ غِبْتُ يَوْماً. ‖ سافَرْتُ سَنَةً. ‖ جَلَسْتُ مَكاناً. ‖ ﴿مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾. (الفاتحة:٤) ‖ ﴿وَواعَدْناكُمْ جانِبَ الطُّورِ﴾. (طه: ٨٠) ‖ ﴿وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ﴾. (یونس: ٢٢) ‖ ﴿يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾. (البقرة: ٩٦) ‖ ﴿شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾. (البقرة: ١٨٥) ‖ ﴿فَلَمّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾. (البقرة: ١٧) ‖ ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾. (آل‌عمران: ١٥٩) ‖ ﴿وَإِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجانِبِهِ وَإِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُوساً﴾. (الإسراء:٨٣)

ظروف مُتَصَرِّف از قبیل: «شَهْر، يَوْم، سَنَة، لَيْل، صَباح، مَكان، ساعَة، غُدْوَة، ضَحْوَة، بُكْرَة، عَشِيَّة، مَسْجِد، بَيْت، قَلْعَة، حانُوت، أَمام، خَلْف، يَمِين، شِمال، قُدّام، زَمَن، أُسْبُوع، مُدَّة، حِين، مِيل، فَرْسَخ، شارِع، شاطِئ».

۲ـ ظرف غیرمُتَصَرِّف، آن است‌که تنها به‌صورت ظرف بکار می‌رود[1]. **مانند:**

وَإِذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ أَمْرًا لَمْ تَجِدْ لِقَضٰائِهِ رَدًّا وَلا تَبْدِيلاً

﴿اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ﴾. (البقرة: ٧١) || ﴿وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ﴾. (البقرة: ١١٥) || ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السّٰاعَةِ أَيّٰانَ مُرْسٰاهٰا﴾. (الأعراف: ١٨٧)

ظرف غیرمُتَصَرِّف، دو نوع است:

الف‌ـ ظروفی‌که همیشه منصوب و مفعولٌفِیهِ به‌شمارند، و آنها عبارتند از: «قَطُّ، عَوْضُ، بَيْنٰا، بَيْنَمٰا، إِذٰا، أَيّٰانَ، أَنّٰى، ذٰا صَبٰاحٍ، ذَاتَ لَيْلَةٍ، صَبٰاحَ مَسٰاءَ، لَيْلَ لَيْلَ، لَيْلَ نَهٰارَ، بَيْنَ بَيْنَ».

بـ‌ـ ظروفی‌که منصوب و مفعولٌفِیهِ به‌شمار می‌آیند و یا این‌که بعد از یکی از حروف جرّ «مِنْ، إِلَىٰ، حَتَّىٰ، مُذْ، مُنْذُ» قرار می‌گیرند و مجرور به حرف جرّ می‌باشند. و آنها عبارتند از: «قَبْل، بَعْد، فَوْق، تَحْت، لَدَىٰ، لَدُن، عِنْدَ، مَتَىٰ، أَيْنَ، هُنٰا، ثَمَّ، حَيْثُ، اَلْآنَ».

هر یك از ظروف زمان و مکان به اعتبار دیگری، دو قسمند: مُعْرَب و مَبْنِی.

ظرف مُعْرَب، ظرفی است‌که تغییرپذیر باشد. **مانند:**

حِين، شَهْر، لَيْل، مَكٰان، شٰارِع، شٰاطِيء.

ظرف مَبْنِی، ظرفی است‌که تغییرناپذیر باشد. **مانند:**

مَتَىٰ، لَمّٰا، أَمْسِ، أَيْنَ، هُنٰا، لَدُنْ.

ظرف مُعْرَب، بر دو قسم است: مُبْهَم و مَحدود.

مُبْهَم، آن است‌که حدود و ثغوری نداشته‌باشد. **مانند:**

زَمَن، مُدَّة، حِين، خَلْف، قُدّٰام، يَمِين.

مَحدود، آن است‌که حدّ و مرز معیّن و مشخّصی داشته‌باشد. **مانند:**

لَيْل، شَهْر، مَسْجِد، اَلْقٰاهِرَة.

---

(۱)ـ مگر وقتی‌که مجرور به حرف جرّ باشد.

حکم ظرف مَبْنِی

ظرف زمان و مکان مَبْنِی، دائماً محلاًّ منصوب و مفعولٌفِیهِ به‌شمارند. **مانند:** حَيْثُ، مُنْذُ، أَيْنَ، اَلْآنَ، أَمْسِ، مَتَىٰ.

ظروف مُعْرَب مُبْهَم و مَحدود زمان، و مُبْهَم مکان[1]، می‌توانند منصوب و مفعولٌفِیهِ باشند. **مانند:** عَاشَ أَعْوَاماً. ‖ يَقْرَأُ زَمَاناً. ‖ سَهِرَ لَيْلَةً. ‖ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ. ‖ رَأَيْتُ مُحَمَّداً أَمَامَ اَلدَّارِ.

ولی ظرف مکان محدود، نمی‌تواند منصوب شود و بلکه باید در اوّل آن حرف جرّ فِي ذکر گردد و مجرور به حرف جرّ به‌حساب آید. **مانند:** صَلَّىٰ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. ‖ أَقَامَ فِي الْقَاهِرَةِ.

یادآوری:

ظرف مکان محدود، چنان‌که بعد از «دَخَلَ، نَزَلَ، سَكَنَ» واقع شود، ویا این‌که از جنس فعل خود باشد، می‌تواند منصوب و مفعولٌ فِیهِ[2] به‌شمار آید. **مانند:** دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ. ‖ نَزَلْتُ الْبَلَدَ. ‖ سَكَنْتُ اَلشَّامَ. ‖ جَلَسْتُ مَجْلِسَ أَهْلِ الْفَضْلِ. ‖ ذَهَبْتُ مَذْهَبَ ذَوِي الْعَقْلِ.

جایگزین ظرف

یکی از شش چیز زیر می‌تواند جایگزین ظرف شده و به‌عنوان مفعولٌفِیهِ منصوب گردد:

۱ـ مصدر. **مانند:** جِئْتُكَ طُلُوعَ اَلشَّمْسِ. ‖ إِنْتَظَرْتُكَ كِتَابَةَ صَفْحَتَيْنِ. ‖ نُمْتُ ذَهَابَكَ إِلَىٰ دَارِكَ وَرُجُوعَكَ مِنْهَا. ‖ أَقَمْتُ فِي الْبَلَدِ رَاحَةَ الْمُسَافِرِ.

۲ـ صفت. **مانند:** نُمْتُ طَوِيلاً. ‖ جَلَسْتُ شَرْقِيَّ اَلدَّارِ. ‖ صُمْتُ قَلِيلاً.

۳ـ عدد. **مانند:** سِرْتُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ. ‖ مَشَيْتُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ. ‖ سِرْتُ أَرْبَعِينَ فَرْسَخاً. ‖ سِرْتُ ثَلَاثَةَ فَرَاسِخَ.

---

(۱)ـ ظرف زمان، مبهم و محدود او — قایل نصبند به تقدیر(في)
لیک مکان، آنچه معین بود — چاره در او نیست بجز لفظ(في)

(۲)ـ یا منصوب به نزع خافض.

۴ـ اسم اشاره. **مانند:** وَقَفْتُ تِلْكَ ٱلنّاحِيَةَ. || سِرْتُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ سَيْراً سَرِيعاً. || عَمِلَ هٰذَا الْيَوْمَ. || سارَ هٰذَا ٱلشّارِعَ.

۵ـ آنچه بیانگر کلّیّت یا جزئیّت باشد. **مانند:** مَشَيْتُ كُلَّ ٱلنَّهارِ. || مَشَيْتُ بَعْضَ ٱلنَّهارِ. || مَشَيْتُ نِصْفَ مِيلٍ.

۶ـ الفاظی که سماعاً به‌صورت ظرف استعمال شده‌اند. **مانند:** أَ حَقّاً أَنَّكَ مُسافِرٌ؟ || غَيْرَ شَكٍّ أَنِّي عَلَىٰ حَقٍّ. || جَهْدَ رَأْيِي أَنَّكَ مُصِيبٌ. || ظَنّاً مِنِّي أَنَّكَ قادِمٌ. || سارَ الْمَرْكَبُ ذاتَ الْيَمِينِ وَذاتَ ٱلشِّمالِ.

تمرین

مفعولٌ فِيهِ عبارات زیر را مشخّص کنید:

۱ـ خَرَجْنا يَوْماً لِمُشاهَدَةِ الْأَهْرامِ، فَسارَتْ بِنَا ٱلسَّيّارَةُ ساعَةً، وَلَمّا وَصَلْنا إِلَيْها ظُهْراً، وَقَفْنا أَمامَها، وَمَشَيْنا حَوْلَها، وَصَعِدْنا فَوْقَها، فَشاهَدْنَا النِّيلَ يَجْرِي تَحْتَها. ثُمَّ جَلَسْنا مُدَّةً طَوِيلَةً، وَلَمّا قَلَّتْ حَرارَةُ ٱلشَّمْسِ عَصْراً رَجَعْنا عَلَى الْأَقْدامِ، فَوَصَلْنا إِلَىٰ بُيُوتِنا مَساءً، وَنَحْنُ فِي غايَةِ ٱلسُّرُورِ وَالْقُوَّةِ.

۲ـ لا تَجْلِسْ يَمِينَ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ، بَلِ ٱجْلِسْ شِمالَهُ.

۳ـ حَلَلْتَ فِي قَلْبِي مَحَلَّ الْحَبِيبِ.

۴ـ نامَ نِصْفَ اللَّيْلِ أَوْ بَعْضَهُ.

۵ـ زُرْتُكَ يَوْمَ الْأَحَدِ صَباحاً.

۶ـ مَشَى ٱلسّائِرُ جَمِيعَ يَوْمِهِ.

۷ـ تَلَفَّتُّ يَمْنَةً وَيَسْرَةً.

۸ـ أَقامَ ثَمَّ سَنَةً.

۵ـ مفعولٌ‌مَعَهُ

مفعولٌ‌مَعَهُ، اسم منصوبی است‌که بعد از «واو» به معنی «مَعَ» قرار می‌گیرد و کار با همراهی آن انجام می‌پذیرد. **مانند:** مَشَيْتُ وَالنَّهْرَ. ‖ سِرْتُ وَالْجَبَلَ. ‖ طُفْتُ وَالْجامِعَةَ. ‖ اِسْتَيْقَظْتُ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ. ‖ سافَرَ زَيْدٌ وَصِياحَ الدِّيكَةِ. ‖ خَرَجَ بَهْرامُ وَأذانَ الظُّهْرِ. ‖ لا تَفْرَحْ بِالْبَيْعِ وَالْخَسارَةَ. ‖ جاءَ خالِدٌ إِلَيْنا وَالْفَجْرَ. ‖ كُنْ وَأَصْدِقاءَكَ كَما تَكُونُ وَإِخْوَتَكَ. ‖ كُنْ أَنْتَ وَصَحْبَكَ كَما تَكُونُ الرُّوحُ وَالْجَسَدَ. ‖ لا تَهْوَ رَغَدَ الْعَيْشِ وَالذُّلَّ. ‖ لا يُعْجِبْكَ الْأَكْلُ وَالشِّبَعَ. ‖ لا يَغُرَّكَ الْغِنَىٰ وَالْبَطَرَ.

شروط نصب بعد از واو

برای منصوب شدن واژه‌ای به‌عنوان مفعولٌ‌مَعَهُ، سه چیز شرط است:

۱ـ مفعولٌ‌مَعَهُ، فَضْلَه باشد. یعنی از ارکان جمله نبوده و جمله بودن آن هم منعقِد شود.

۲ـ حرف «واو» به معنی «مَعَ» باشد.

۳ـ پیش از «واو» جمله باشد. **مانند:** سارَ عَلِيٌّ وَالْجَبَلَ. ‖ ما لَكَ وَسَعِيداً؟ ‖ ما أَنْتَ وَسَلِيماً؟

احکام واژه‌ی بعد از واو

واژه‌ای‌که بعد از «واو» به معنی «مَعَ» قرار می‌گیرد، چهار حُکم دارد:

۱ـ وجوب نصب ۲ـ وجوب عطف ۳ـ ترجیح نصب ٤ـ ترجیح عطف.

۱ـ **وجوب نصب.** در دو مورد نصب واژه‌ی بعد از «واو» به معنی «مَعَ» به‌عنوان **مفعولٌ‌مَعَهُ**، واجب است:

الفـ هرگاه عطف واژه‌ی بعد از «واو» بر واژه‌ی پیش از «واو» از لحاظ **معنی** درست نباشد. **مانند:** مَشَى التِّلْمِيذُ وَالطَّرِيقَ. ‖ رَجَعَ سَعِيدٌ وَالشَّمْسَ. ‖ قَرَأْتُ وَالنُّورَ.

بـ هرگاه عطف واژه‌ی بعد از «واو» بر واژه‌ی پیش از «واو» از لحاظ **لفظ** درست

نباشد. **مانند:** سَلَّمْتُ عَلَيْكَ وَأَبٰاكَ[۱]. ‖ جِئْتُ وَسَلِيماً[۲].

۲ـ وجوب عطف. در جایی عطف بعد از «واو» به معنی «مَعَ» واجب است‌که فعل مورد نظر از افعالی باشدکه دو جانبه بوده و به یک طرف نتوان اکتفاء کرد. **مانند:** إِشْتَرَكَ سَلِيمٌ وَخَلِيلٌ. ‖ اِخْتَصَمَ سَعْدٌ وَسَعِيدٌ.

۳ـ ترجیح نصب. در جایی نصب ترجیح داردکه از لحاظ معنی، عطف ضعیف باشد. **مانند:** لٰا تَفْرَحْ بِالْبَيْعِ وَالْخَسٰارَةَ. ‖ جِئْتُ وَخٰالِداً. ‖ اِذْهَبْ وَسَلِيماً.

که می‌توان‌گفت: لٰا تَفْرَحْ بِالْبَيْعِ وَالْخَسٰارَةِ. ‖ جِئْتُ وَخٰالِدٌ. ‖ اِذْهَبْ وَسَلِيمٌ.

٤ـ ترجیح عطف. در جایی عطف ترجیح داردکه از لحاظ معنی عطف ضعیف نباشد. **مانند:** سٰارَ الْأَمِيرُ وَالْجَيْشُ. ‖ سِرْتُ أَنَا وَخٰالِدٌ. ‖ مٰا أَنْتَ وَسَعِيدٌ؟ ‖ ﴿يٰا آدَمُ اُسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾. (البقرة: ۳۵)

که می‌توان‌گفت: سٰارَ الْأَمِيرُ وَالْجَيْشَ. ‖ سِرْتُ أَنَا وَخٰالِداً. ‖ مٰا أَنْتَ وَسَعِيداً؟ ‖ يٰا آدَمُ اُسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ.

عامل مفعولٌ‌مَعَهُ

عامل مفعولٌ‌مَعَهُ، یا فعل است یا اسم شِبهِ فعل. **مانند:** أَتَىٰ عَلِيٌّ وَغُرُوبَ الشَّمْسِ. ‖ اِسْتَيْقَظْتُ وَطُلُوعَ الْفَجْرِ. ‖ أَنَا ذٰاهِبٌ وَخٰالِداً. ‖ حَسْبُكَ وَسَعِيداً مٰا فَعَلْتُمٰا.

یادآوری:

بعد از «مٰا» و «كَيْفَ» استفهامیه، عامل مفعولٌ‌مَعَهُ می‌تواند مقدّر باشد. **مانند:** مٰا أَنْتَ وَصَدِيقَكَ؟ ‖ مٰا أَنْتَ وَخٰالِداً؟ ‖ كَيْفَ أَنْتَ وَالْاِمْتِحٰانَ؟ ‖ كَيْفَ أَنْتَ وَالسَّفَرَ غَداً؟

---

(۱)ـ عطف به ضمیر مجرور، بدون اعاده‌ی حرف جرّ، صحیح نیست. در صورت عطف، باید گفت: سَلَّمْتُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَبِيكَ.

(۲)ـ عطف بر ضمیر متّصل، بدون تأکید آن با ضمیر منفصل، صحیح نیست. در صورت عطف، باید گفت: جِئْتُ أَنَا وَسَلِيمٌ.

تمرین

مفعولٌمَعَهُ عبارات زیر را مشخّص کنید:

١ـ مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَأَباهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَمِيعَ إِخْوَتِهِ.
٢ـ ما سَكَنْتُ وَالْهَمَّ يَوْماً بِمَوْضِعٍ.
٣ـ كَيْفَ أَنْتَ وَقَصْعَةً مِنْ ثَرِيدٍ؟
٤ـ ما لَكَ وَطَلَبَ ما لا يَعْنِي؟
٥ـ ما لَكَ وَالْمَسْأَلَةَ عَنْ هٰذا؟
٦ـ كَيْفَ حالُكَ وَالْحَوادِثَ؟
٧ـ كَيْفَ أَنْتَ وَدَرْسَ ٱلنَّحْوِ؟
٨ـ كَيْفَ أَنْتَ وَٱلدَّرْسَ؟
٩ـ دَعُونِي وَأَصْحابَكُمْ.
١٠ـ ما لِي وَالْأَمْرَ هَذَا؟
١١ـ كُلُّ رَجُلٍ وَعَمَلَهُ.
١٢ـ ما أَنْتَ وَالطِّبَّ؟
١٣ـ اِذْهَبْ وَأَباكَ.
١٤ـ إِذا أَنْتَ لَمْ تَتْرُكْ أَخاكَ وَزَلَّةً ... إِذا زَلَّها أَوْشَكْتُما أَنْ تَفَرَّقا
١٥ـ فَكُونُوا أَنْتُمْ وَبَنِي أَبِيكُمْ ... مَكانَ الْكُلْيَتَيْنِ مِنَ الطِّحالِ
١٦ـ إِذا أَعْجَبَتْكَ ٱلدَّهْرَ حالٌ مِنِ ٱمْرِئٍ ... فَدَعْهُ وَواكِلْ أَمْرَهُ وَاللَّيالِيا
١٧ـ أَنَا مُسْتَيْقِنٌ بِأَنَّ مُقامِي ... وَمَسِيرَ الْحَبِيبِ لا يَسْتَقِيمُ
١٨ـ يا قَلْبُ ما لَكَ وَالْهَوىٰ مِنْ بَعْدِ ما ... طابَ ٱلسُّلُوُّ وَأَقْصَرَ الْعُشّاقُ؟

۶ـ خبر افعال ناقصه[۱]

مانند: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾. (الملك: ۳۰) || ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِناً﴾. (النساء: ۹٤) || ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً﴾. (آل‌عمران: ۱۰۳) || ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً ۝ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً ۝﴾. (مریم: ٥٤و٥٥)

۷ـ خبر افعال مُقارَبَه[۲]

مانند:

أَكْثَرْتَ فِي الْعَذْلِ مُلِحّاً دائِماً ‌ ‌ ‌ لَا تُكْثِرَنْ إِنِّي عَسَيْتُ صَائِماً

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾. (طه: ۱۵) || ﴿وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾. (الأعراف: ۲۲)

۸ـ خبر حروف شِبْهِ لَيْسَ[۳]

مانند:

تَعَزَّ فَلَا شَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ بَاقِياً ‌ ‌ ‌ وَلَا وَزَرٌ مِمَّا قَضَى اللَّهُ وَاقِياً

مَا الْحُسْنُ فِي وَجْهِ الْفَتَى شَرَفاً لَهُ ‌ ‌ ‌ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي فِعْلِهِ وَالْخَلَائِقِ

---

(۱)ـ به شماره‌ی پنج بخش مرفوعات مراجعه شود.

(۲)ـ به شماره‌ی شش بخش مرفوعات مراجعه شود.

(۳)ـ به شماره‌ی هفت بخش مرفوعات مراجعه شود.

۹ـ اسم حروف مشبّهةٌ بالفعل(۱)

مانند:

إِنَّ الْغَنِيَّ هُوَ الْغَنِيُّ بِنَفْسِهِ وَلَوْ أَنَّهُ عارِي الْمَناكِبِ حافِي
لَعَمْرُكَ ما الْغَرِيبُ بِذِي التَّنائِي وَلٰكِنَّ الْمُقِلَّ هُوَ الْغَرِيبُ
وَقُلْتُ لَعَلِّي أَنْ أَرىٰ ثَمَّ راكِباً عَلَىٰ فَرَسٍ أَوْ ذا مَتاعٍ عَلَىٰ بَغْلٍ
يا لَيْتَنِي وَأَنْتِ يا لَمِيسُ فِي بَلْدَةٍ لَيْسَ بِها أَنِيسُ

۱۰ـ اسم لاء نفی جنس(۲)

مانند:

وَلا عَيْبَ فِيهِمْ سِوَىٰ أَنَّ النَّزِيلَ بِهِمْ يَسْلُو عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْطانِ وَالْحَشَمِ
أَلا كُلُّ شَيْءٍ ما خَلَا اللّٰهَ باطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لا مَحالَةَ زائِلُ
أَرىٰ ماءً وَبِي ظَمَأٌ شَدِيدٌ وَلٰكِنْ لا سَبِيلَ إِلَى الْوُرُودِ

---

(۱)ـ به شماره‌ی هشت بخش مرفوعات مراجعه شود.

(۲)ـ به شماره‌ی نُه بخش مرفوعات مراجعه شود.

۱۱ـ حال

حال، اسمی‌است‌که حالت ذوالحال را در حین وقوع فعل بیان می‌کند. **مانند:** رَجَعَ الْجُنْدُ ظافِراً. ‖ أَدِّبْ وَلَدَكَ صَغِيراً. ‖ مَرَرْتُ بِهِنْدٍ راكِبَةً. ‖ هٰذا خالِدٌ مُقْبِلاً.

حال می‌تواند مربوط به یکی از این چیزها باشد:

۱ـ **فاعل**. **مانند:** أَقْبَلَ خالِدٌ ضاحِكاً. ‖ جاءَ الصَّدِيقُ باسِماً.

۲ـ **مفعولها**. **مانند:** أَنْقُلِ الْخَبَرَ صَحِيحاً. ‖ أَكَلْتُ الْفاكِهَةَ ناضِجَةً. ‖ سِرْتُ سَيْرِي حَثِيثاً، فَتَعِبْتُ التَّعَبَ شَدِيداً. ‖ سِرْتُ اللَّيْلَ مُظْلِماً. ‖ صُمْتُ الشَّهْرَ كامِلاً. ‖ اِفْعَلِ الْخَيْرَ مَحَبَّةَ الْخَيْرِ مُجَرَّدَةً عَنِ الرِّياءِ. ‖ لا تَسْرِ وَاللَّيْلَ داجِياً. ‖ خَرَجْتُ وَالصَّباحَ مُشْرِقاً.

۳ـ **نایب فاعل**. **مانند:** تُؤْكَلُ الْفَواكِهُ ناضِجَةً. ‖ يُضْرَبُ زَيْدٌ راجِلاً.

۴ـ **مبتدا**. **مانند:** اَلْماءُ صِرْفاً شَرابِي.

۵ـ **خبر**. **مانند:** هٰذا أَبُوكَ راكِباً. ‖ كَأَنَّهُ الْقَمَرُ مُضِيئاً.

۶ـ **مُضافٌ‌إليه**. **مانند:** سَرَّنِي قُدُومُ سَعِيدٍ سالِماً. ‖ سَرَّنِي مَجِيءُ زَيْدٍ باسِماً.

۷ـ **مجرور به حرف جرّ**. **مانند:** اِنْهَضْ بِالْكَرِيمِ عاثِراً. ‖ لا تَسْرِ فِي اللَّيْلِ مُظْلِماً.

یادآوری:

وقتی حال برای مُضافٌ‌إلیه آورده می‌شودکه در معنی و یا در تقدیر، مضافٌ‌إلیه، فاعل و یا مفعولٌ‌به باشد. و آن در دو صورت امکان پذیر است:

*۱ـ **مُضاف**، مصدر یا صفتی باشدکه به فاعل یا نایب فاعل و یا مفعولٌ‌به خود اضافه شده باشد.* **مانند:** سَرَّنِي قُدُومُكَ سالِماً. ‖ أَنْتَ حَسَنُ الْفَرَسِ مُسَرَّجاً. ‖ خالِدٌ مُغْمَضُ الْعَيْنِ دامِعَةً. ‖ يُعْجِبُنِي تَأْدِيبُ الْغُلامِ مُذْنِباً، وَتَهْذِيبُهُ صَغِيراً. ‖ أَنْتَ وارِدُ الْعَيْشِ صافِياً. ‖ هُوَ مُسَهِّلُ الْأَمْرِ صَعْباً. ‖ خالِدٌ سارِي اللَّيْلِ مُظْلِماً.

*۲ـ **مُضافٌ‌إلیه**[1]، بتواند به‌جای مُضاف بنشیند، به گونه‌ای که اگر مُضاف حذف گردد، معنی صحیح باشد.* **مانند:** ﴿وَنَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً﴾. (الحجر: ۴۷) ‖

---

(۱)ـ بنابراین صحیح نیست گفته شود: مَرَرْتُ بِغُلامِ سُعادَ جالِسَةً.

﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً﴾. (الحجرات: ١٢) ‖ ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً﴾. (النحل: ١٢٣) ‖ أَمْسَكْتُ بِيَدِكَ عَاثِراً. ‖ تَسُرُّنِي طِبَاعُ خَالِدٍ رَاضِياً. ‖ تَسُوءُنِي أَخْلَاقُ خَالِدٍ غَضْبَانَ.

تعدُّد حال و ذوالحال

گاهی حال بیش از یکی است. **مانند:** ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً﴾. (طه: ٨٦) ‖ أَقْبَلَ حَامِدٌ ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً. ‖ جَاءَ زَيْدٌ رَاكِباً مُبْتَسِماً.

در مواردی هم ذوالحال بیش از یکی است. **مانند:** ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾. (ابراهیم: ٣٣) ‖ ﴿وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾. (الأعراف: ٥٤) ‖ سَافَرَ خَلِيلٌ وَأَخُوهُ مَاشِيَيْنِ. ‖ جَاءَ سَعِيدٌ وَسَعْدٌ رَاكِبَيْنِ.

هرگاه در عبارتی، حال و ذوالحال هردو مُتعدِّد باشند، حالِ اوّل به ذوالحالِ دوم، و حالِ دوم به ذوالحالِ اوّل تعلّق می‌گیرد. **مانند:** لَقِيتُ دَعْداً رَاكِبَةً مَاشِياً. ‖ نَظَرْتُ خَلِيلاً وَسَعِيداً وَاقِفَيْنِ قَاعِداً. ‖ لَقِيتُ زَيْداً مَاشِياً وَرَاكِباً.

اگر از قراین لفظی و معنوی، تعیین حال هر یك از ذوالحال‌ها اشتباه نشود، خلاف ترتیب فوق جایز است. **مانند:** لَقِيتُ هِنْداً ضَاحِكاً عَابِسَةً. ‖ نَظَرْتُ خَلِيلاً وَسَعِيداً قَاعِداً رَاكِبَيْنِ.

اقسام حال

حال را به اعتبارات مختلفی تقسیم کرده‌اند:

حال به اعتبار لفظ، سه نوع است: ۱ـ مفرد ۲ـ جمله ۳ـ شِبه‌جمله.

۱ـ **مفرد**، آن است‌که یك کلمه باشد، خواه بر یك چیز یا دو چیز و یا بیشتر دلالت کند. **مانند:** جَلَسْتُ مُفَكِّراً. ‖ أَقْبَلَ مُحَمَّدٌ وَحَمِيدٌ رَاضِيَيْنِ. ‖ رَجَعَتِ التِّلْمِيذَاتُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ مُبْتَسِمَاتٍ. ‖ رَأَيْتُ التُّجَّارَ ذَاكِرِينَ أَنْعُمَ اللهِ عَلَيْهِمْ.

۲ـ **جمله**، آن است‌که از چند کلمه تشکیل و بیانگر مفهومی باشد. جمله، دو نوع است:

الف ـ **اسميّه. مانند:** ذَهَبَ خَالِدٌ وَدَمْعُهُ مُتَحَدِّرٌ. ‖ ﴿خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ

أُلُوفٌ﴾. (البقرة: ۲۴۳)

ب‍ـ **فعليّه. مانند:** ﴿وَجاءُوا أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ﴾. (يوسف:۱۶) || جاءَ سَعِيدٌ يَرْكُضُ.

۳ـ **شِبه‌جمله**، آن است‌كه جار و مجرور و يا ظرف باشد. **مانند:** رَأَيْتُ الْعُصْفُورَ عَلَى ٱلشَّجَرَةِ. || رَأَيْتُ الْهِلالَ بَيْنَ ٱلسَّحابِ.

حال از لحاظ ذوالحال، دو تا است: ۱ـ حقيقى ۲ـ سببى.

۱ـ **حال حقيقى**، آن است‌كه حال، در اصل متعلّق به خود ذوالحال باشد. **مانند:** جِئْتُ ماشِياً. || جِئْتَنِي ساخِطاً.

۲ـ **حال سببى**، آن است‌كه حال، در اصل از متعلّقات ذوالحال باشد. **مانند:** كَلَّمْتُ هِنْداً حاضِراً أَبُوها. || مَرَرْتُ بِمِصْرَ مُسْتَبْشِراً سُكّانُها.

حال، از نظر معنى نيز دو قسم است: ۱ـ مُؤَسِّسه ۲ـ مُؤَكِّده.

۱ـ **حال مُؤَسِّسه** كه **مُبيِّنه** هم ناميده مى‌شود، آن است‌كه معنى حال بدون آن فهميده نمى‌شود. **مانند:** جاءَ سَلِيمٌ راكِباً. || رَأَيْتُ خَلِيلاً حامِلاً كِتابَهُ.

۲ـ **حال مُؤَكِّده**، آن است‌كه معنى حال بدون آن هم فهميده مى‌شود و حال تنها جنبه‌ى تأكيد دارد. **مانند:** تَبَسَّمَ ضاحِكاً. || قَفَلَ راجِعاً. || ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً﴾. (يونس: ۹۹) || ﴿كُلُوا وَٱشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللهِ وَلا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾. (البقرة: ۶۰)

مُطابقه‌ى حال با ذوالحال

حال با ذو الحال، بايد در إفراد و تثنيه و جمع، و تذكير و تأنيث، مُطابقت بكند. **مانند:** جاءَ زَيْدٌ شاكِراً. || جاءَتْنِي أُخْتا بَكْرٍ باكِيَتَيْنِ. || ﴿فَما لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾. (المدثر:۴۹) || ﴿إِذا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آياتُ ٱلرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً﴾. (مريم: ۵۸)

یادآوری:

حال با ذوالحالی‌که جمع مکسّر باشد، می‌تواند به‌صورت جمع یا مفرد مؤنّث ذکر گردد. **مانند:** رَجَعَ الطُّلّابُ مُتفوِّقِينَ(یا مُتفوِّقةً). ‖ سِرْتُ فِي ٱلشَّوارِعِ ضَيِّقاتٍ(یا ضَيِّقةً). ‖ أَبْصَرْتُ الْغَنَمَ راعِياتٍ(یا راعِيَةً). ‖ ﴿وَمِنْ آياتِهِ أَنْ يُرْسِلَ ٱلرِّياحَ مُبَشِّراتٍ﴾. (الروم: ٤٦)

حذف حال و ذوالحال

گاهی حال را حذف و ذوالحال را باقی می‌گذارند. **مانند:** ﴿وَالْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ ۝ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ۝﴾. (الرعد: ٢٣و٢٤)

در اصل: قائِلِينَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ است.

گاهی هم، حال را باقی و ذوالحال را حذف می‌کنند. مثلاً به مسافر می‌گویی: راشِداً. یا به‌کسی‌که از حجّ برگشته است می‌گویی: مَأْجُوراً. یا به کسی‌که با تو حرف می‌زند، می‌گویی: صادِقاً. و به کسی‌که می‌پرسد: چگونه آمده‌ای؟ می‌گویی: راكِباً.

تقدیم و تاخیر حال

اصل این‌است‌که ذوالحال، پیش از حال ذکر شود. **مانند:** لَقِيتُ زَيْداً مُصْعِداً. ‖ مَنِ ٱجْتَهَدَ صَغِيراً سادَ كَبِيراً. ‖ ما لِلنّاسِ ضاحِكِينَ؟

در سه مورد واجب است، حال بعد از ذوالحال ذکر شود:

۱ـ وقتی‌که حال، محصور باشد. **مانند:** ﴿وَما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾. (الأنعام: ٤٨) ‖ ما جاءَ عَلِيٌّ إِلّا راكِباً.

۲ـ وقتی‌که ذوالحال، مجرور باشد. **مانند:** سَرَّنِي عَمَلُكَ مُخْلِصاً. ‖ عَجِبْتُ مِنْ ذَهابِكَ ماشِياً. ‖ مَرَرْتُ بِهِنْدٍ جالِسَةً. ‖ نَظَرْتُ إِلَى ٱلسَّماءِ صافِيَةَ الْأَدِيمِ.

۳ـ هرگاه حال، جمله و با «واو» حالیه همراه باشد. **مانند:**

سافَرْتُ وَقَلْبِي مَحْزُونٌ. ‖ سافَرَ مُحَمَّدٌ وَقَدْ طَلَعَتِ ٱلشَّمْسُ.

در چهار مورد واجب است حال، پیش از ذوالحال ذکر شود:

۱ـ هرگاه ذوالحال، محصور باشد. **مانند:**

مٰا جٰاءَ مٰاشِیاً إِلّا سَلِیمٌ. ‖ مٰا قَرَأَ صَحِیحاً إِلّا تِلْمِیذٌ.

۲ـ هرگاه ذوالحال، نَکِرَه‌ی مَحض باشد[1]. **مانند:**

قَدِمَ مُسْرِعاً رَجُلٌ. ‖ رَأَیْتُ رٰابِضاً أَسَداً. ‖ جٰاءَ شٰاکِیاً تِلْمِیذٌ.

۳ـ هرگاه به ذوالحال، ضمیری متّصل گردد که مرجع آن، حال و یا متعلّقات آن باشد. **مانند:** سٰارَ یُدِیرُ الْبٰاخِرَةَ رُبّٰانُهٰا. ‖ وَقَفَ یَخْطُبُ فِي ٱلتَّلاٰمِیذِ مُعَلِّمُهُمْ.

٤ـ هرگاه حال، از اسماء صدارت طلب باشد. **مانند:**

کَیْفَ رَجَعَ سَلِیمٌ؟ ‖ کَیْفَ رَجَعْتَ؟

شروط حال

حال، باید نکره و مشتقّ باشد. **مانند:**

جٰاءَ زَیْدٌ مُبْتَسِماً. ‖ عِشْ عَزِیزاً أَوْ مُتْ کَرِیماً. ‖ مٰا یَعِیشُ مُسْتَرِیحاً إِلّا الْخٰامِلُ. ‖ مٰا رَجَعْتُ مِنْ سَفَرِي إِلّا بٰالِغاً أَمَلِي. ‖ کَفیٰ بِالْمَوْتِ وٰاعِظاً.

ولی در مواردی حال، مَعرِفه و یا جامِد ذکر می‌گردد. **مانند:** جٰاءَ ٱلرَّئِیسُ وَحْدَهُ. ‖ أُدْخُلُوا الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ. ‖ جٰاءَ الْفٰارِسُ رَکْضاً. ‖ قَرَأْتُ الْکِتٰابَ بٰاباً بٰاباً. ‖ یَنْطَفِئُ سِرٰاجُ الْحَیٰاةِ شَیْئاً فَشَیْئاً.

حال وقتی مَعرِفه ذکر می‌گردد که بتوان آن را به نکره تأویل کرد. **مانند:** آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ. ‖ رَجَعَ الْمُسٰافِرُ عَوْدَهُ عَلیٰ بَدْئِهِ[2]. ‖ جٰاءُوا الْجَمّٰاءَ الْغَفِیرَ. ‖ إِفْعَلْ هٰذٰا جُهْدَکَ وَطٰاقَتَکَ. ‖ جٰاءَ الْقَوْمُ قَضُّهُمْ بِقَضِیضِهِمْ. ‖ کَلَّمْتُهُ فٰاهُ إِلیٰ فِيَّ.

که تأویل آنها به ترتیب عبارت است از: مُنْفَرِداً. ‖ عٰائِداً فِي طَرِیقِهِ. ‖ جَمِیعاً. ‖ جٰاهِداً جٰادّاً. ‖ قٰاطِبَةً. ‖ مُتَشٰافِهِیْنِ.

---

(۱)ـ یعنی: اضافه نشده باشد و بعد از نفی و استفهام نیامده باشد.

(۲)ـ یعنی: فوراً برگشت.

حال در موارد زیر به صورت جامد می‌آید:

۱ـ جامدی‌که بتوان آن را تأویل به مُشتقّ کرد.

اسم جامد، در سه مورد تأویل به مُشتقّ می‌گردد:

الفـ وقتی‌که بر تشبیه دلالت داشته‌باشد. **مانند:** وَضَحَ الْحَقُّ شَمْسَاً. || عَدٰا سَلِيمٌ غَزٰالاً. || رَأَيْتُهُمْ فِي الْوَغىٰ أُسُداً. یعنی: مُضِيئاً. || مُسْرِعاً. || شُجْعٰاناً.

بـ هرگاه بر ترتیب دلالت کند. **مانند:** دَخَلَ الْقَوْمُ رَجُلاً رَجُلاً. || قَرَأْتُ الْكِتٰابَ بٰاباً بٰاباً. || تَنْقَضِي اَلسَّنَةُ أُسْبُوعاً أُسْبُوعاً. || اُدْخُلُوا اَثْنَيْنِ اَثْنَيْنِ.

یعنی: مُرَتَّبَيْنِ. || مُرَتَّباً. || مُرَتَّبَةً. || مُرَتَّبِينَ.

جـ وقتی‌که بر مُفاعَلَه، یعنی: بر کار دو جانبه دلالت کند. **مانند:**

بِعْتُكَ الْفَرَسَ يَداً بِيَدٍ. || سِرْتُ مَعَهُ جَنْباً إِلىٰ جَنْبٍ. || كَلَّمْتُهُ فٰاهُ إِلىٰ فِيَّ.

یعنی: مُتَقٰابِضَيْنِ. || مُتَسٰانِدَيْنِ. || مُتَشٰافِهَيْنِ.

۲ـ جامدی‌که تأویل به مُشتقّ نمی‌گردد. و آن در موارد زیر است:

الفـ هرگاه حال، موصوف باشد. **مانند:**

﴿إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً﴾. (یوسف: ۲) || ﴿فَتَمَثَّلَ لَهٰا بَشَراً سَوِيّاً﴾. (مریم: ۱۷) || ﴿إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾. (الأنبياء: ۹۲)

بـ هرگاه بر وزن و پیمانه و اندازه دلالت کند. **مانند:** بِعْتُ الْقَمْحَ مُدّاً بِعَشْرَةِ قُرُوشٍ. || اِشْتَرَيْتُ الثَّوْبَ ذِراعاً بِدِينٰارٍ. || اِشْتَرَيْتُ الْحُلْبَةَ رِطْلاً بِخَمْسِينَ قِرْشاً.

جـ هرگاه بر عدد دلالت کند. **مانند:**

﴿فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾. (الأعراف: ۱۴۲) || جٰاءَ وَقْتُ الْأُنْسِ أَرْبَعَةَ أَيّٰامٍ.

دـ هرگاه بر حالتی دلالت کندکه در آن تفضیلی باشد. **مانند:**

خٰالِدٌ غُلاٰماً أَحْسَنُ مِنْهُ رَجُلاً. || اَلْعِنَبُ زَبِيباً أَطْيَبُ مِنْهُ دِبساً.

هـ هرگاه نوع ذوالحال را بیان کند. **مانند:**

هٰذٰا مٰالُكَ ذَهَباً. || اِشْتَرَيْتُ اَلسّٰاعَةَ فِضَّةً.

وـ هرگاه فرع ذوالحال باشد. **مانند:** تَصُوغُونَ الْحَدِيدَ سُيُوفاً وَتَقْطَعُونَ الْأَشْجٰارَ

أَخْشاباً. || ﴿وَتَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُيُوتاً﴾. (الأعراف: ٧٤)

ز- هرگاه اصلِ ذوالحال باشد. **مانند:** ﴿قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً﴾. (الإسراء: ٦١)
|| هٰذا ثَوْبُكَ كَتّاناً. || تَعْبُدُونَ ما نُحِتَ رُخاماً.

شروط ذوالحال

ذوالحال، باید معرفه باشد. **مانند:** ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا﴾. (النمل: ٥٢) ||
رَجَعَ زُهَيْرٌ مُوَفَّقاً. || سارَ الْفَرَسُ رِيحاً.

ولی گاهی به‌صورت نَکِره ذکر می‌شود. **مانند:**

صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ قاعِداً وَصَلَّى وَراءَهُ رِجالٌ قِياماً. || عَلَيْهِ مِائَةٌ بَيْضاً.

ذوالحال، درچهار مورد می‌تواند نَکِره باشد:

الف- هرگاه حال، پیش از ذوالحال ذکر شده باشد. **مانند:**

جاءَنِي مُسْرِعاً رَجُلٌ. || جاءَنِي مُسْرِعاً مُسْتَنْجِدٌ فَأَنْجَدْتُهُ.

ب- هرگاه حال، جمله و همراه با «واو» حالیه باشد. **مانند:**

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِها﴾. (البقرة: ٢٥٩)

ج- هرگاه ذوالحال، دارای صفتی باشد. **مانند:**

جاءَنِي صَدِيقٌ حَمِيمٌ طالِباً مَعُونَتِي. || أَتَىٰ رَجُلٌ كَرِيمٌ مُبْتَسِماً.

د- هرگاه ذوالحال، مسبوق به **نفی** یا **نهی** یا **استفهام** باشد. **مانند:**

ما فِي الْمَدْرَسَةِ مِنْ تِلْمِيذٍ إِلّا كَسُولاً. || ما عِنْدَنا أَحَدٌ بَخِيلاً. || لا يَبْغِ امْرُؤٌ عَلَى امْرِئٍ مُسْتَسْهِلاً بَغْيَهُ. || أَ جاءَكَ أَحَدٌ راكِباً؟ || هَلْ جاءَكَ أَحَدٌ سائِلاً مَعْرُوفَكَ؟

تمرین

حال جملات و اشعار زیر کدام است؟

١- ﴿وَأَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً﴾. (النساء: ٧٩)
٢- ﴿إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً﴾. (المائدة: ٤٨)
٣- هَرَبَ الْمَسْجُونُونَ وَالْحَرَسُ نِيامٌ.
٤- كَأَنَّ الْفارِسَ راكِباً أَسَدٌ.

٥ـ يَسُرُّنِي أَنْ تَغْتَرِبَ طَالِباً لِلْعِلْمِ.
٦ـ سَعِيدٌ سَاكِتاً خَيْرٌ مِنْهُ مُتَكَلِّماً.
٧ـ لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ كَرَّ عَلَيَّ أَسَداً.
٨ـ طَلَبَ الدَّارِسُ الْعِلْمَ جُهْدَهُ.
٩ـ تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ وَهُوَ وَاقِفٌ.
١٠ـ دَعَا إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ مُخْلِصاً.
١١ـ هٰذَا رَاكِبُ الْبَحْرِ مَائِجاً.
١٢ـ رَكِبُوا وَمَا طَلَعَ الْفَجْرُ.
١٣ـ وَلَّى الْأَعْدَاءُ هَارِبِينَ.
١٤ـ بِئْسَ الْمَرْءُ مُنَافِقاً.
١٥ـ زُرْتُ الْحَيَّ عَامِراً.
١٦ـ تَقَدَّمَ النَّاسُ شَتَّى.
١٧ـ لَأَصْبِرُ مُحْتَسِباً.
١٨ـ دَافَعَ مُسْتَمِيتاً.
١٩ـ نَزَالِ مُسْرِعاً.
٢٠ـ سِرْ سَالِماً.

٢١ـ أَصْخِ مُصِيخاً لِمَنْ أَبْدَى نَصِيحَتَهُ ... وَالْزَمْ تَوَقِّيَ خَلْطِ الْجِدِّ بِاللَّعِبِ
٢٢ـ إِنَّمَا الْمَيْتُ مَنْ يَعِيشُ كَئِيباً ... كَاسِفاً بَالُهُ قَلِيلَ الرَّجَاءِ
٢٣ـ مَا حُمَّ مِنْ مَوْتٍ حِمَىً وَاقِياً ... وَلَا تَرَى مِنْ أَحَدٍ بَاقِياً
٢٤ـ إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَتْهُ الْمُرُوءَةُ نَاشِئاً ... فَمَطْلَبُهَا كَهْلاً عَلَيْهِ شَدِيدٌ
٢٥ـ تَبِيتُونَ فِي الْمَشْتَى مِلَاءً بُطُونُكُمْ ... وَجَارَاتُكُمْ غَرْثَى يَبِتْنَ خَمَائِصاً
٢٦ـ لَوْ يَجْمَعُ اللّٰهُ مَا فِي الْأَرْضِ قَاطِبَةً ... عِنْدَ امْرِئٍ لَمْ يَقُلْ حَسْبِيَ فَلَا تَزِدْ
٢٧ـ وَاللّٰهُ لَيْسَ بِغَافِلٍ عَنْ أَمْرِهِ ... وَكَفَى . بِرَبِّكَ نَاصِراً وَوَكِيلاً

۱۲ـ تمییز

تمییز، اسم نکره‌ی جامدی است‌که از ماقبل خود رفع إبهام می‌کند. **مانند:**

لَهُ شِبْرٌ أَرْضاً. || لَكَ قَفِيزٌ بُرّاً. || لَنا مَنَوانِ عَسَلاً. || إِشْتَهَرَ التّاجِرُ أَمانَةً. || طابَتْ بِلادُنا تُرْبَةً. || حَصَدْتُ الْأَرْضَ قَمْحاً. || هُوَ أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً.

تمییز، یا رفع إبهام از واژه‌ی مذکور پیشین می‌کند. **مانند:** عِنْدِي رَطْلٌ زَيْتاً. || غَلَّتِ الْأَرْضُ إِرْدَبّاً قَمْحاً. || باعَنِي التّاجِرُ ذِراعاً حَرِيراً. || فِي الْحَقْلِ عِشْرُونَ بَقَرَةً.

و یا این‌که رفع إبهام از نسبت ملحوظ در جمله‌ی پیشین می‌کند. **مانند:**

طابَ الْمَكانُ هَواءً. || فاضَ الْقَلْبُ سُرُوراً. || اَلْعِنَبُ مِنْ أَلَذِّ أَنْواعِ الْفاكِهَةِ طَعْماً. || اَلْقاهِرَةُ أَكْثَرُ مِنَ الْإِسْكَنْدَرِيَّةِ سُكّاناً.

لذا صاحب تمییز، یا مفرد است و یا جمله.

تمییز دارای مواضع و موارد معیّنی است. از جمله:

۱ـ بعد از اسماء مقادیر، یعنی: «وزن، كَيْل، مَساحت». **مانند:** إِشْتَرَيْتُ رِطْلاً تَمْراً. || باعَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً مُدّاً قَمْحاً. || لَهُ فَدّانٌ أَرْضاً. || شَرِبَ كُوباً لَبَناً.

۲ـ بعد از فعل لازم. **مانند:** مُحَمَّدٌ لَمَعَ اسْماً، عَظُمَ مَكانَةً، كَرُمَ نَفْساً، حَسُنَ خُلُقاً، صَلُحَ حالاً. || فاضَ الْإِناءُ ماءً. || ﴿وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً﴾. (مريم: ٤)

۳ـ بعد از صفت مُشبَّهه. **مانند:** مُحَمَّدٌ فَصِيحٌ لِساناً. || عَلِيٌّ جَمِيلٌ خُلُقاً. || حَسَنٌ حَمِيدٌ سِيرَةً. || خالِدٌ رَقِيقٌ شُعُوراً. || هِنْدٌ دَقِيقَةٌ حِسّاً. || فاطِمَةُ كَرِيمَةٌ نَسَباً.

٤ـ بعد از اسم منسوب. **مانند:** عَلِيٌّ مِصْرِيٌّ أَباً. || مُحَمَّدٌ عَرَبِيٌّ جِنْساً. || خالِدٌ مَغْرِبِيٌّ وَطَناً. || حُسَيْنٌ دِمَشْقِيٌّ بَلَداً.

۵ـ بعد از اسم تفضیل. **مانند:** اَلْعِلْمُ أَهَمُّ مِنَ الْمالِ ثَرْوَةً. || مُحَمَّدٌ أَبْلَغُ مِنْ عَلِيٍّ أَدَباً. || خالِدٌ أَفْضَلُ مِنْ حَسَنٍ خُلُقاً. || مُحَمَّدٌ أَعَزُّ مِنْ عَلِيٍّ نَفَراً. || حَسَنٌ أَكْثَرُ مِنْ حُسَيْنٍ مالاً. || عَلِيٌّ أَكْثَرُ مِنْ خالِدٍ زُهْداً. || زَيْدٌ أَقَلُّ مِنْ عَمْرٍو مَيْلاً إِلَى الْخَيْرِ. || عَلِيٌّ

أَرْفَعُ مِنْ عَمْرٍو مَقاماً. ‖ زَيْدٌ أَفْصَحُ مِنْ أَخِيهِ مُبِيناً(۱). ‖ عَلِيٌّ أَكْثَرُ الطُّلّابِ سائِلاً. ‖ حَسَنٌ أَخْبَرُ زُمَلائِهِ مُجِيباً. ‖ حُسَيْنٌ أَكْثَرُ الْأَبْناءِ بارّاً. ‖ حَسَنٌ خَطِيباً أَرْوَعُ مِنْهُ شاعِراً. ‖ حُسَيْنٌ مُؤَرِّخاً أَفْضَلُ مِنْهُ أَدِيباً.

۶ـ بعد از فعل تعجّب. **مانند:** ماأَحْسَنَ الرَّوْضَ أَزْهاراً. ‖ ماأَجْمَلَ الْإِسْكَنْدَرِيَّةَ بَحْراً. ‖ ماأَبْهَجَ الْقاهِرَةَ بَلَداً. ‖ ماأَرْوَعَ الْبُسْتانَ مَنْظَراً. ‖ أَكْرِمْ بِالْمُتَنَبِّي شاعِراً! ‖ أَعْظِمْ بِالْجاحِظِ أَدِيباً! ‖ أَجْمِلْ بِالظّاهِرِ كِسْرىٰ سُلْطاناً! ‖ أَحْسِنْ بِخالِدٍ ظَنّاً! ‖ ماكانَ أَحْلَمَ مُحَمَّداً رَجُلاً! ‖ ماكانَ أَصْبَرَ عَلِيّاً شَجاعَةً.

۷ـ بعد از أفعال مَدْح و ذمّ. **مانند:** نِعْمَ الصَّدِيقُ مُحَمَّدٌ مُتَكَلِّماً. ‖ حَبَّذَا الْأَخُ عَلِيٌّ خَطِيباً. ‖ بِئْسَ خَطِيبُ الْقَوْمِ خالِدٌ مُتَفاصِحاً. ‖ ساءَ صَدِيقُكَ عَلِيٌّ قَوْلاً. ‖ نِعْمَ ما أَقْدَمْتَ عَلَيْهِ عَمَلاً. ‖ بِئْسَ ما قُلْتَهُ كَلاماً. ‖ لاحَبَّذا ما صَنَعْتَهُ فِعْلاً.

۸ـ بعد از کنایات عدد. (کَمْ، کَأَيِّنْ، کَذا وَکَذا).

«کَمْ»، بر دو قسم است: ۱ـ استفهامیه ۲ـ خبریّه.

تمییز «کَمْ» استفهامیّه، **مفرد و منصوب** است. **مانند:** کَمْ كِتاباً قَرَأْتَ؟ ‖ كَمْ طَبِيباً فِي الْمَدِينَةِ؟ ‖ كَمْ تِلْمِيذاً قَرَّتْ عَيْناهُ الْيَوْمَ بِنَيْلِهِ الشَّهادَةَ؟ ‖ كَمْ كِتاباً طالَعْتَهُ؟ ‖ كَمْ اِلْتِفاتَةً اِلْتَفَتَّ؟ ‖ كَمْ يَوْماً صُمْتَ؟ ‖ كَمْ مَجَلَّةً حَرَّرْتَ؟ ‖ كَمْ دِرْهَماً مالُكَ؟

هرگاه قبل از «کَمْ» استفهامیّه، حرف جرّ قرار بگیرد، تمییز بعد از آن می‌تواند منصوب و یا اینکه مجرور باشد. مانند: بِكَمْ دِرْهَماً اشْتَرَيْتَ هٰذَا الْكِتابَ؟ ‖ بِكَمْ كِتابٍ مَرَّتْ عَيْنُكَ؟ ‖ بِكَمْ ساعَةً بَلَغْتَ طَهْرانَ؟ ‖ عَلىٰ كَمْ شَيْخٍ اشْتَغَلْتَ؟

تمییز کَمْ خبریّه، می‌تواند **مفرد و مجرور** و یا اینکه **جمع و مجرور** باشد. **مانند:** کَمْ كِتابٍ قَرَأْتَ! ‖ كَمْ كُتُبٍ قَرَأْتَ! ‖ كَمْ أَجِيرٍ فِي بَيْتِ أَبِي! ‖ كَمْ كُتُبٍ لِي! ‖ كَمْ عُلُومٍ أَعْرِفُ!

---

(۱)ـ برخی از نحویان، اسماء مشتقّ بعد از اسم تفضیل را حال می‌دانند، چرا که تمییز، باید جامد باشد، امّا تمییز به شمار آوردن آنها بهتر است. زیرا تمییز به صورت مشتقّ نیز ذکر می‌گردد. **مانند:** لِلّٰهِ دَرُّهُ فارِساً.

یادآوری:

۱ـ هرگاه میان «کَمْ» و تمییز، فاصله انداخته شود، نصب تمییز واجب است. **مانند:** کَمْ لِي عَبْداً.

۲ـ واژه‌ی «کَمْ» استفهامیّه و خبریّه در جمله، حالات گوناگونی می‌تواند داشته باشد. از جمله:

الف ـ مبتدا. **مانند:** کَمْ دِرْهَمَاً فِي صُرَّتِكَ؟ ‖ کَمْ غُلامٍ لَكَ! ‖ کَمْ مَرَّةً ذَهَبْتَ؟ ‖ کَمْ کُتُبٍ عِنْدَهُ!

ب ـ مفعولٌ‌به. **مانند:** کَمْ تُفّاحَةً أَکَلْتَ؟ ‖ کَمْ دُرُوسٍ قَرَأْتَهُ! ‖ کَمْ مَجَلَّةً حَرَّرْتَ؟

ج ـ مفعولٌ‌فیه. **مانند:** کَمْ يَوْماً هُوَ ماکِثٌ؟ ‖ کَمْ شَهْراً صُمْتَ؟ ‖ کَمْ فَرْسَخاً سِرْتَ؟ ‖ کَمْ مَرَّةٍ عَصَيْتَ أَمْرِي! ‖ کَمْ مَرَّةٍ نَدِمْتَ! ‖ کَمْ يَوْماً غِبْتَ؟

د ـ مفعول مطلق. **مانند:** کَمْ جَلْسَةً جَلَسْتَ؟ ‖ کَمْ وَقْفَةً وَقَفْتَ؟ ‖ کَمْ ضَرْبَةً ضَرَبْتَ؟

هـ ـ مُضافٌ‌إلیه. **مانند:** غُلامَ کَمْ رَجُلٍ عَلَّمْتَ! ‖ بَيْتَ کَمْ رَجُلاً زُرْتَ؟

*۳ـ تمییز «**کَمْ**» استفهامیّه و خبریّه، گاهی با بودن قرینه حذف می‌گردد.* **مانند:** کَمْ قَرَأْتَ؟ ‖ کَمْ دَفَعْتَ؟ ‖ کَمْ تَعِدُ وَتُخْلِفُ! ‖ کَمْ أَزُورُكَ وَلا تَزُورُنِي!

که در اصل چنین است: کَمْ کِتاباً قَرَأْتَ؟ ‖ کَمْ قِرْشاً دَفَعْتَ؟ ‖ کَمْ وَعْدٍ تَعِدُ وَتُخْلِفُ! ‖ کَمْ زِيارَةٍ أَزُورُكَ وَلا تَزُورُنِي!

تمییز «کَأَيِّنْ»[1]، **مفرد و مجرور به حرف جرّ «مِنْ» است. مانند:** کَأَيِّنْ مِنْ عَمَلٍ نَهَضْتَ بِهِ! ‖ ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقُها وَإِيّاكُمْ﴾. (العنكبوت: ٦٠)

تمییز «کَذا وَکَذا»، **مفرد و منصوب است. مانند:** قَرَأْتُ کَذا وکَذا کِتاباً. ‖ تَبَرَّعْتُ لِلْيَتامَىٰ بِکَذا وَکَذا دِيناراً. ‖ قُلْتُ کَذا وکَذا حَدِيثاً. ‖ جاءَنِي کَذا وکَذا زائِراً.

---

(۱)ـ به صورت «کَأَيٍّ» هم نوشته می‌شود.

یادآوری:

ذکر «كَذٰا» *بدون عطف، نادر است.* **مانند:** وَقَفْتُ عَلَيْهِمْ كَذٰا صَدَقَةً.

۹ـ **بعد از عدد. مانند:** اَلسَّنَةُ اَثْنٰاعَشَرَ شَهْراً، وَالشَّهْرُ الْقَمَرِيُّ بَعْضُهُ ثَلاٰثُونَ يَوْماً، وَبَعْضُهُ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْماً، وَالْيَوْمُ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ سٰاعَةً، وَالسّٰاعَةُ سِتُّونَ دَقِيقَةً.

تمییز عدد

در أعداد اصلی[1]، معدود یا تمییز عدد از سه تا ده، جمع و مجرور است. مانند:

غَرَسْتُ ثَلاٰثَ شَجَرٰاتٍ. || أَكَلْتُ أَرْبَعَ تُفّٰاحٰاتٍ. || اِشْتَرَيْتُ خَمْسَةَ أَقْلامٍ. || فِي الْأُسْبُوعِ سَبْعَةُ أَيّٰامٍ. || فِي الْمَسْجِدِ عَشْرَةُ أَعْمِدَةٍ.

تمییز عدد از یازده تا نود و نُه، مفرد و منصوب است. مانند:

رَأَيْتُ أَحَدَعَشَرَ فٰارِساً. || فِي الشَّجَرَةِ تِسْعَةَعَشَرَ غُصْناً. || فِي الشَّهْرِ ثَلاٰثُونَ يَوْماً. || فِي الشَّجَرَةِ إِحْدَىٰ وَأَرْبَعُونَ بُرْتَقٰالَةً. || فِي الْبُسْتٰانِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَخْلَةً.

تمییز عدد از صد به بالا، مفرد و مجرور است. مانند: فِي الْقِنْطٰارِ مِائَةُ رِطْلٍ. || رَكِبَ السَّفِينَةَ مِئَتٰا مُسٰافِرٍ. || قَطَعَ الْقِطٰارُ خَمْسَمِائَةِ مِيلٍ. || فِي الْحَدِيقَةِ أَلْفُ شَجَرَةٍ. || مَسٰاحَةُ الدّٰارِ أَلْفٰا ذِرٰاعٍ. || فِي سٰاحَةِ الْقِتٰالِ ثَلاٰثَةُ آلاٰفِ جُنْدِيٍّ.

تمرین

تمییز عبارات و آیات و أشعار زیر را بیان دارید:

۱ـ ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً﴾. (القمر: ۱۲)

۲ـ ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً﴾. (الأنعام: ۸۰)

۳ـ ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً﴾. (النساء: ۸۷)

۴ـ ﴿وَكٰانَ الْإِنْسٰانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً﴾. (الكهف: ۵۴)

---

(۱)ـ برای اطّلاع از اقسام عدد، یعنی: اصلی و ترتیبی، و انواع چهارگانه‌ی هر یك، یعنی: مفرد و مركّب و عقود و معطوف، به بخش صرف، مبحث اسماء عدد مراجعه شود.

٥ـ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً﴾. (الكهف:١٠٣)

٦ـ ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلّٰا كَذِباً﴾. (الكهف: ٥)

٧ـ ﴿وَالْبٰاقِيٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوٰاباً وَخَيْرٌ مَرَدّاً﴾. (مريم: ٧٦)

٨ـ اِنْفَرَدَتِ اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةُ عَنْ سٰائِرِ اللُّغٰاتِ فَصٰاحَةً وَبَيٰاناً، كَمٰا انْفَرَدَ أَرْبٰابُهٰا فِي مَذٰاهِبِ الْبَلاغَةِ تَبَسُّطاً وَافْتِنٰاناً.

٩ـ يٰا لَهٰا غَفْلَةً مِنَ الدَّهْرِ صَدَرَتْ، وَهَفْوَةً عَلىٰ غِرَّةٍ مِنَ الْأَمَلِ ظَهَرَتْ.

١٠ـ تَرْتِيبُ أَوْقٰاتِ الْعَمَلِ يَجْعَلُ الْمَرْءَ مُرْتٰاحاً بٰالاً وَجَسَداً.

١١ـ أَقْبَلَ يَخْتَالُ تِيْهاً، وَيَخْطُرُ عُجْباً، وَيَتَبَخْتَرُ زَهْواً.

١٢ـ مٰا رَأَيْتُ أَسْخىٰ مِنْهُ يَداً وَلا أَنْدىٰ بَنٰاناً.

١٣ـ مِثْقٰالٌ ذَهَباً خَيْرٌ مِنْ رَطْلٍ حَدِيداً.

١٤ـ أَكْبَرُ الْأَعْدٰاءِ أَخْفٰاهُمْ مَكِيدَةً.

١٥ـ لِلّٰهِ دَرُّهُ عٰالِماً.

١٦ـ حَسْبُ الْفَتىٰ عَقْلُهُ خِلّاً يُعٰاشِرُهُ ... إِذٰا تَحٰامٰاهُ إِخْوٰانٌ وَخُلّٰانٌ

١٧ـ أَقٰاتِلَتِي ظُلْماً بِأَسْهُمِ لَحْظِهٰا؟ ... أَ مٰا حَكَمٌ يُعْدِي عَلىٰ طَرَفٍ جٰائِرٍ؟

١٨ـ كَفىٰ الْحَسُودَ عِقٰاباً عَنْ جَرِيرَتِهِ ... مٰا فِي جَوٰارِحِهِ مِنْ جَذْوَةِ الْحَسَدِ

١٩ـ وَمَنْ ذَا الَّذِي تُرْضىٰ سَجٰايٰاهُ كُلُّهٰا ... كَفَى الْمَرْءَ نُبْلاً أَنْ تُعَدَّ مَعٰايِبُهُ

٢٠ـ وَلا تَحْسُدَنْ يَوْماً عَلىٰ فَضْلِ نِعْمَةٍ ... فَحَسْبُكَ عٰاراً أَنْ يُقٰالَ حَسُودٌ

٢١ـ وَأَسْوَأُ النّٰاسِ تَدْبِيراً لِعٰاقِبَةٍ ... مَنْ أَنْفَقَ الْعُمْرَ فِيمٰا لَيْسَ يَنْفَعُهُ

٢٢ـ وَأَغْزَرُ النّٰاسِ عَقْلاً مَنْ إِذٰا نَظَرَتْ ... عَيْنٰاهُ أَمْراً غَدٰا بِالْغَيْرِ مُعْتَبِراً

۱۳ـ مُسْتَثْنیٰ

مُسْتَثْنیٰ، کلمه‌ای است‌که بعد از یکی از أدوات استثناء قرار می‌گیرد و از حُکم قبلی خارج می‌گردد. **مانند:** حَضَرَ الْأَصْدِقاءُ إِلّا عَلِيّاً. || حَلَلْتُ مَسائِلَ الْحِسابِ إِلّا مَسْأَلَةً. || قَرَأْتُ الْكِتابَ إِلّا صَفْحَتَيْنِ. || اِنْقَضَى الصَّيْفُ إِلّا يَوْمَيْنِ. || ﴿الْأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾. (الزخرف:٦٧) || ﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنسانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ ۝﴾. (العصر)

چیزی‌که **مُسْتَثْنیٰ**، از آن جدا می‌گردد، **مُسْتَثْنیٰ‌مِنْهُ** نام دارد.

واژه‌هایی‌که استثناء به‌وسیله‌ی آنها انجام می‌پذیرد، **أدوات استثناء** نامیده می‌شوند. أدوات استثناء عبارتند از: ۱ـ إِلّا ۲ـ غَيْر ۳ـ سِوىٰ ٤ـ عَدا ٥ـ خَلا ٦ـ حاشا. و واژه‌های: «لاسِيَّما، لَيْسَ، لايَكُونُ، بَيْدَ»، را مُلحق بدان‌ها کرده‌اند.

اقسام مُسْتَثْنیٰ

مُسْتَثْنیٰ، بر سه قسم است: ۱ـ متّصل ۲ـ مُنْقَطِع ۳ـ مُفَرَّغ.

۱ـ **مُسْتَثْنیٰ متّصل.** هرگاه مُسْتَثْنیٰ‌مِنْهُ، در جمله مذکور بوده و **مُسْتَثْنیٰ** از جنس آن باشد، آن را **متّصل** می‌نامند. **مانند:** أَثْمَرَتِ الْأَشْجارُ إِلّا شَجَرَةَ الرُّمّانِ. || فَرَّ الْجُنُودُ إِلَّا الْقائِدَ. || لَمْ تَتَفَتَّحِ الْأَزْهارُ إِلَّا الْبَنَفْسَجَ. || ما سَلَّمْتُ عَلَى الْقادِمِينَ إِلَّا الْأَوَّلَ.

۲ـ **مُسْتَثْنیٰ مُنْقَطِع.** هرگاه **مُسْتَثْنیٰ‌مِنْهُ**، در جمله مذکور بوده و **مُسْتَثْنیٰ** از جنس آن نباشد، آن را **مُنْقَطِع** می‌نامند. **مانند:** جاءَ الْمُسافِرُونَ إِلّا كِتابَهُمْ. || عادَ الْغائِبُونَ إِلّا دَوابَّهُمْ. || ما احْتَرَقَتِ الدّارُ إِلَّا الثِّيابَ.

۳ـ **مُسْتَثْنیٰ مُفَرَّغ.** هرگاه **مُسْتَثْنیٰ‌مِنْهُ**، در جمله مذکور نباشد، آن را **مُفَرَّغ** می‌گویند. **مانند:** ما جاءَ إِلّا أَخُوكَ. || لا يَقَعُ فِي السُّوءِ إِلّا فاعِلُهُ. || لا يُسْدِي النَّصِيحَةَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ. || ما صاحَبْتُ إِلَّا الْأَخْيارَ.

حکم مُسْتَثْنیٰ به إلّا

مُسْتَثْنیٰ به «إلّا»، سه حالت دارد:

۱ـ وجوب نصب به «إلّا».

۲ـ جواز نصب به «إلّا»، و یا بَدَل شدن از **مُسْتَثْنیٰ مِنْهُ**.

۳ـ وجوب تغییر، بر حسب عوامل پیشین.

در سه مورد واجب است مُسْتَثْنی به «إلّا» منصوب گردد:

۱ـ هرگاه **مُسْتَثْنیٰ**، در کلام تامّ و مثبت باشد. **مانند:** يَنْجَحُ ٱلتَّلاٰمِيذُ إِلّا الْكَسُولَ. || قاٰمَ الْقَوْمُ إِلّاٰ زَيْداً. || طاٰرَ الْحَماٰمُ إِلّاٰ واٰحِدَةً. || فَرَّ اللُّصُوصُ إِلّاٰ واٰحِداً. || باٰعَ الْفَلّاٰحُ الْقَمْحَ إِلّاٰ إِرْدَبَّيْنِ. || يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفاٰقِ إِلَّا الْعِلْمَ. || قَرَأْتُ الْكِتاٰبَ إِلّاٰ صَفْحَتَيْنِ. || ﴿كُلُّ شَيْءٍ هاٰلِكٌ إِلّاٰ وَجْهَهُ﴾. (القصص: ۸۸)

۲ـ هرگاه **مُسْتَثْنیٰ**، بر **مُسْتَثْنیٰ مِنْهُ** پیش افتاده باشد. **مانند:** ماٰ جاٰءَ إِلّاٰ سَلِيماٰ أَحَدٌ. || ماٰ نَجَحَ إِلّاٰ إِبْرٰاهِيمَ أَحَدٌ. || ماٰ لِي إِلّاٰ مَذْهَبَ الْحَقِّ مَذْهَبٌ. || جاٰءَ إِلّاٰ فَرَساً الْقَوْمُ. || حَضَرَ إِلّاٰ خَدَمَهُمُ ٱلسّاٰدَةُ.

۳ـ هرگاه **مُسْتَثْنیٰ**، مُنْقَطِع باشد. **مانند:** ماٰ جاٰءَ الْمُساٰفِرُونَ إِلّاٰ أَمْتِعَتَهُمْ. || عاٰدَ الْغاٰئِبُونَ إِلّاٰ دَوٰابَّهُمْ. || مَا ٱحْتَرَقَتِ ٱلدّاٰرُ إِلّاٰ ٱلثِّياٰبَ. || رَجَعَ ٱلصَّيّاٰدُونَ إِلّاٰ أَسْلِحَتَهُمْ. || جاٰءَ ٱلتَّلاٰمِيذُ إِلّاٰ كُتُبَهُمْ.

هرگاه مُسْتَثْنیٰ مِنْهُ، در کلام تامّ منفی ذکر شده باشد، در مُسْتَثْنیٰ متّصل[1]، دو حالت جایز است:

۱ـ نصب **مُسْتَثْنیٰ** به «إلّا». **مانند:** ماٰ جاٰءَ الْقَوْمُ إِلّاٰ عَلِيّاً. || ماٰ حَضَرَ الْغاٰئِبُونَ إِلّاٰ عَلِيّاً.

۲ـ بدل شدن از **مُسْتَثْنیٰ مِنه**. **مانند:** ماٰ جاٰءَ الْقَوْمُ إِلّاٰ عَلِيٌّ. || ماٰ حَضَرَ الْغاٰئِبُونَ إِلّاٰ عَلِيٌّ.

---

(۱)ـ در مستثنیٰ منقطع، نصب به إلّا واجب است.

در **مُسْتَثْنیٰ** مُفَرَّغ، واجب است **مُسْتَثْنیٰ** بر حسب عوامل پیشین تغییر کند. یعنی در جایی‌که **مُسْتَثْنیٰ‌مِنْه** در جمله ذکر نشده باشد، انگار حرف «إِلّا»، موجود نمی‌باشد، و ماقبل «إِلّا» در مابعد آن تأثیر می‌کند. چنین چیزی هم، فقط در کلام منفی ممکن می‌گردد. **مانند:** مٰا جٰاءَ إِلّا عَلِيٌّ. ‖ مٰا رَأَيْتُ إِلّا عَلِيّاً. ‖ مٰا مَرَرْتُ إِلّا بِعَلِيٍّ. ‖ لَمْ يُؤاسِ فِي شِدَّتِي إِلَّا الْأَصْدِقٰاءُ. ‖ لا يَكْسِبُ ثِقَةَ الْجُمْهُورِ إِلَّا الْمُخْلِصُ. ‖ لا أَتَّبِعُ إِلَّا الْحَقَّ. ‖ لا تُصَاحِبْ إِلَّا الْأَخْيٰارَ. ‖ لا تَسُودُ الشُّعُوبُ إِلّا بِالْأَخْلاقِ.

حکم مُستَثْنَیٰ به غَیْـر وسِوَیٰ

مُسْتَثْنیٰ به واژه‌های «غَيْر وسِوَیٰ»، مُضافٌ‌إلیه آنها قرار می‌گیرد و لذا مجرور می‌گردد، و إعراب خود این واژه‌ها، همچون إعراب اسمی‌است‌که پس از «إِلّا» واقع می‌شود. **مانند:** جٰاءَ الْقَوْمُ غَيْرَ خٰالِدٍ[۱]. ‖ مٰا جٰاءَ الْقَوْمُ غَيْرَ خٰالِدٍ أَحَدٌ[۲]. ‖ مٰا جٰاءَ الْقَوْمُ غَيْرَ أَثْقٰالِهِمْ[۳]. ‖ ما جٰاءَ الْقَوْمُ غَيْرُ خٰالِدٍ[٤]. ‖ مٰا جٰاءَ غَيْرُ خٰالِدٍ[٥]. ‖ مٰا رَأَيْتُ غَيْرَ خٰالِدٍ. ‖ مٰا مَرَرْتُ بِغَيْرِ خٰالِدٍ.

یادآوری:

در مثال‌های فوق می‌توان به‌جای «غَيْر» ، «سِوَیٰ» گذاشت، با این تفاوت‌که إعراب «سِوَیٰ» تقدیری است.

حکم مُستَثْنَی به خَلا وعَدا وحاشا

واژه‌ای‌که بعد از «خَلا و عَدٰا و حٰاشٰا»، قرار می‌گیرد، یا منصوب است و یا مجرور. وقتی‌که منصوب خوانده شود، این واژه‌ها را فعل یا حرف استثناء می‌نامند و مابعد آنها را **مفعولٌ‌به** یا **مُسْتَثْنیٰ** می‌گویند. **مانند:** جٰاءَ التَّلامِيذُ خَلا خٰالِداً. ‖ جٰاءَ

(۱)ـ مثال تام و مثبت.

(۲)ـ مثال تقدیم مستثنیٰ بر مستثنیٰ‌منه.

(۳)ـ مثال مستثنیٰ منقطع.

(٤)ـ مثال مستثنیٰ متّصلی‌که مستثنی‌منه در کلام تامّ منفی است.

(٥)ـ مثال‌های مستثنیٰ مفرّغ.

الْقَوْمُ عَدٰا سَلِيماً. || أَهْمَلَ ٱلتَّلاٰمِيذُ حاٰشاٰ نَجِيباً.

وقتی‌که مجرور خوانده شود، این واژه‌ها را حرف جرّ[1]، و مابعد آنها را مجرور بدانها می‌گویند. **مانند:** دَخَلَ الطُّلاّٰبُ الْفَصْلَ خَلاٰ زَيْدٍ. || لَقِيتُ الْأَصْدِقاٰءَ عَدٰا عَمْرٍو. || رَأَيْتُ الْمُتَفَوِّقِينَ حاٰشاٰ حُسَيْنٍ.

یادآوری:

هرگاه پیش از «خَلاٰ، عَدٰا، حاٰشاٰ»، واژه‌ی «ماٰ»ی مصدری یا زاید افزوده شود، نصب بعد از آنها واجب و مُسْتَثْنىٰ گفته می‌شود. **مانند:** جاٰءَ الْقَوْمُ ماٰخَلاٰ زَيْداً. || أَخَذْتُ الْكُتُبَ ماٰعَدٰا كِتاٰبَ الْجُغْرٰافِياٰ. || غاٰبَتِ الطّٰالِباٰتُ ماٰحاٰشاٰ هِنْداً.

حکم مُسْتَثْنىٰ به لاسِيَّما، لَيْسَ، لايَكُونُ، بَيْدَ

واژه‌ی «لاٰسِيَّماٰ»، مرکّب از «لاٰ»، لاءنفي‌جنس و «سِيَّ» اسم آن، و «ماٰ» زاید است و خبر لاءنفی‌جنس، محذوف است. کلمه‌ای‌که پس از «لاٰسِيَّماٰ» قرار می‌گیرد، **مرفوع و منصوب و مجرور** خوانده می‌شود. اگر مرفوع باشد، خبر مبتدای محذوف، و اگر منصوب گردد، تمییز[2]، و چنان‌که مجرور خوانده شود، مُضاٰفٌ‌إليه «سِيَّ» بشمار می‌آید.

مانند: أَعْجَبَنِي الْقَوْمُ وَلاٰسِيَّماٰ أَمِيرٌ(أَمِيراً، أَمِيرٍ) فِي مُقَدِّمَتِهِمْ.

واژه‌های «لَيْسَ» و «لاٰيَكُونُ»، گاهی به معنی «إِلّاٰ» بکار می‌روند، و اسم منصوب پس از آنها، خبر افعال ناقصه به‌شمار می‌آید. **مانند:**

جاٰءَ الْقَوْمُ لَيْسَ سَلِيماً. || جاٰءَ ٱلتَّلاٰمِيذُ لاٰيَكُونُ خاٰلِداً.

واژه‌ی «بَيْدَ»، تنها در **مُسْتَثْنىٰ** مُنْقَطِع بکار می‌رود و به‌عنوان **مُسْتَثْنىٰ** دائماً منصوب خوانده می‌شود. **مانند:** سَلِيمٌ غَنِيٌّ بَيْدَ أَنَّهُ بَخِيلٌ. || إِنَّ زَيْداً لَكَثِيرُ الْماٰلِ، بَيْدَ أَنَّهُ بَخِيلٌ. || أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضّٰادِ، بَيْدَ أَنِّي مِنْ قُرَيْشٍ، وَٱسْتُرْضِعْتُ فِي بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ.

---

(۱)ـ اگر این واژه‌ها، فعل به حساب آیند، فاقد فاعل بوده و اگر حرف جرّ شمرده شوند، به چیزی تعلّق نمی‌گیرند و زائد بشمارند.

(۲)ـ اگر «لاٰسِيَّماٰ»، به معنی «خصوصاً» باشد، بعد از آن، حال مفرد و یا جمله قرار می‌گیرد. **مانند:** أُحِبُّ الْمُطاٰلَعَةَ لاٰسِيَّماٰ مُنْفَرِداً. أُحِبُّ الْمُطاٰلَعَةَ لاٰسِيَّماٰ وَأَنَا مُنْفَرِدٌ. گاهی ظرف قرار می‌گیرد. **مانند:** أُحِبُّ الْجُلُوسَ بَيْنَ الْغِياٰضِ لاٰسِيَّماٰ عِنْدَ الْماٰءِ الْجاٰرِي. يَطِيبُ لِيَ الْإِشْتِغاٰلُ بِالْعِلْمِ لاٰسِيَّماٰ لَيْلاً.

تمرین

مُسْتَثْنَیٰ‌های عبارات و اشعار زیر را پیدا کنید و نوع آنها را بیان دارید:

۱ـ رَجَعَ الْعَسْكَرُ إِلَّا الدَّوابَّ الَّتِي كانَتْ مَعَهُمْ لِحَمْلِ الذَّخِيرَةِ.

۲ـ لَوْ كانَ لِهٰذَا الْعالَمِ آلِهَةٌ غَيْرَ اللّٰهِ لَاخْتَلَّ نِظامُهُ وَفَسَدَ.

۳ـ تَفَوَّقَ جَرِيرٌ عَلَىٰ شُعَراءِ زَمانِهِ خَلَا الْأَخْطَلَ وَالْفَرَزْدَقَ.

۴ـ لَيْسَ لَكَ مِنْ مالِكَ إِلَّا مَا انْتَفَعْتَ بِهِ أَوْ نَفَعْتَ.

۵ـ ما سَعَىٰ أَحَدٌ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ غَيْرُ هٰذَا الْفَتَىٰ.

۶ـ أَنْشَأْتُ مَقالَةً غَيْرَ الَّتِي أَنْشَأْتُ الْبارِحَةَ.

۷ـ لَعِبَتِ النّارُ بِدارِنا إِلَّا الثِّيابَ الْحَرِيرِيَّةَ.

۸ـ ما يَقْهَرُ الْخَلْقَ سِوَىٰ مَنْ يَظْهَرُ الْحَقَّ.

۹ـ لا يَجِدُ الْمِحَنَ غَيْرُ مَنْ يَزْرَعُ الْإِحَنَ.

۱۰ـ لا يُرْجىٰ إِلَّا اللّٰهُ، وَلا يُسْتَعانُ سِواهُ.

۱۱ـ لا يَسُرُّنِي شَيْءٌ إِلَّا نُهُوضَ الْأُمَّةِ.

۱۲ـ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ.

۱۳ـ لِي كُتُبٌ غَيْرَ كُتُبِكَ.

۱۴ـ ما وَجَدْتُ سِوَىٰ زُهَيْرٍ صَدِيقاً.

۱۵ـ هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ.

۱۶ـ لا تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلَّا الْحَقَّ.

۱۷ـ ما أَكْرَمَنِي أَحَدٌ إِلَّا عَلِيٌّ.

۱۸ـ مَا الْمَرْءُ إِلَّا قَلْبُهُ وَلِسانُهُ.

۱۹ـ عادَ الرُّعاةُ غَيْرَ كِلابِهِمْ.

۲۰ـ لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ يُسْتَطَبُّ بِهِ ... إِلَّا الْحَماقَةَ أَعْيَتْ مَنْ يُداوِيها

۲۱ـ أَلا كُلُّ شَيْءٍ ماخَلَا اللّٰهَ باطِلٌ ... وَكُلُّ نَعِيمٍ لا مَحالَةَ زائِلٌ

۲۲ـ تُمَلُّ النَّدامَىٰ ما عَدانِي فَإِنَّنِي ... بِكُلِّ الَّذِي يَهْوَىٰ نَدِيمِيَ مُولَعٌ

۲۳ـ رَأَيْتُ النّاسَ ماحاشا قُرَيْشاً ... فَإِنّا نَحْنُ أَكْرَمُهُمْ فِعالاً

۲۴ـ حاشا قُرَيْشاً فَإِنَّ اللّٰهَ فَضَّلَهُمْ ... عَلَى الْبَرِيَّةِ بِالْإِسْلامِ وَالدِّينِ

۲۵ـ أَلا رُبَّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صالِحٍ ... وَلاسِيَّما يَوْمٌ بِدارَةِ جُلْجُلِ

۲۶ـ لا يَكْتُمُ السِّرَّ إِلَّا كُلُّ ذِي ثِقَةٍ ... وَالسِّرُّ عِنْدَ خِيارِ النّاسِ مَكْتُومٌ

۲۷ـ وَمَا الْمالُ وَالْأَهْلُونَ إِلَّا وَدائِعُ ... وَلابُدَّ يَوْماً أَنْ تُرَدَّ الْوَدائِعُ

۲۸ـ وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا مُدَّةٌ سَوْفَ تَنْقَضِي ... وَما الْمالُ إِلَّا هالِكٌ عِنْدَ هالِكِ

۲۹ـ يُرِيدُ الْمَرْءُ أَنْ يُعْطَىٰ مُناهُ ... وَيَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا ما يَشاءُ

٤ـ مُنادیٰ

مُنادیٰ، اسمی‌است‌که پس از یکی از حروف نداء واقع می‌شود و طرف خطاب قرار می‌گیرد. **مانند:** يٰا إِلٰهَ الْعٰالَمِينَ. ‖ يٰا رٰاعِيَ الْغَنَمِ. ‖ يٰا عَلِيُّ لٰا تَتَسَلَّقِ الْأَشْجٰارَ. ‖ يٰا صَبِيّٰانِ لٰا تَلْعَبٰا بِالنّٰارِ. ‖ يٰا مُجْهِداً نَفْسَهُ. ‖ يٰا ظٰالِمِينَ، عَوٰاقِبُ الظُّلْمِ وَخِيمَةٌ.

حروف نداء

حروف نداء، **هفتتا** و عبارتند از: «أَيْ، أَ، أَيٰا، هَيٰا، آ، يٰا، وٰا».

«أَيْ و أَ»، برای مُنادای **نزدیك**، «أَيٰا و هَيٰا و آ»، برای مُنادای **بعید**، و «يٰا» برای هر نوع مُنادایی، و «**وٰا**» برای نُدبَه بکار می‌رود. ولی حرف اصلی، حرف «**يٰا**» است و بقیّه کمتر بکار برده می‌شوند، و هر یك به‌جای یکدیگر هم استعمال می‌گردند. **مانند:** أَيْ فٰاطِمَةُ. ‖ أَ عَلِيُّ. ‖ أَيٰا زَيْدُ. ‖ هَيٰا عَمْرُو. ‖ آ زَيْدُ. ‖ يٰا خٰالِدُ. ‖ وٰا أَحْمَدُ.

اقسام مُنادیٰ

مُنادیٰ، بر سه قسم است: ١ـ مُضاف ٢ـ شِبه‌مُضاف ٣ـ مفرد.

١ـ **مُنادای مُضاف**، آن استکه به چیزی اضافه شده باشد. **مانند:**
يٰا حٰارِسَ الْبُسْتٰانِ. ‖ يٰا بٰائِعَ التِّينِ. ‖ يٰا عَبْدَاللّٰهِ. ‖ يٰا صَلٰاحَ الدِّينِ.

٢ـ **مُنادای شِبه‌مُضاف**، آن استکه مابعدش، فاعل یا مفعول آن بوده و یا اینکه جار و مجروری باشدکه بدان تعلّق گیرد[1]. **مانند:** يٰا حَمِيداً سُلُوكُهُ. ‖ يٰا كَثِيراً بِرُّهُ. ‖ يٰا سٰامِعاً دُعٰاءَ الْمَظْلُومِ. ‖ يٰا مُفِيضاً خَيْرُهُ. ‖ يٰا رَحِيماً بِالْعِبٰادِ. ‖ يٰا لٰاهِياً عَنْ دَرْسِهِ.

٣ـ **مُنادای مفرد**، آن استکه نه مُضاف باشد و نه شِبه‌مُضاف. **مانند:** يٰا اَللّٰهُ. ‖ لٰا تُعَذِّبِ الْحَيَوٰانَ يٰا فَرِيدُ. ‖ خُذُوا جَوٰائِزَكُمْ يٰا فٰائِزُونَ. ‖ أَسْرِجِ الْحِصٰانَ يٰا غُلٰامُ. ‖ يٰا مُسٰافِرُونَ تَأَهَّبُوا. ‖ أَنْصِفُوا يٰا قُضٰاةُ. ‖ يٰا شٰاهِدٰانِ اشْهَدٰا بِالْعَدْلِ.

---

(١)ـ و یا این‌که واژه‌ای بر آن عطف شودکه در حالِ عَلَمیّت، جزئی از آن بشمار آید. **مانند:** يٰا ثَلٰاثَةً وَثَلٰاثِينَ.

حکم مُنادیٰ

هرگاه **مُنادیٰ**، مُضاف یا شِبه‌مُضاف باشد، **منصوب** می‌گردد. **مانند:** أَجِبْ دُعٰائِي يٰا مُجِيبَ ٱلدُّعٰاءِ. ॥ أَغِيثُوا الْبٰائِسِينَ يٰا أَهْلَ الْمُرُوءٰاتِ. ॥ جُودُوا يٰا أَهْلَ الْفَضْلِ. ॥ يٰا ضٰائِعاً كِتٰابُهُ. ॥ يٰا حَسَناً فِعْلُهُ. ॥ يٰا مُسْدِياً جَمِيلاً. ॥ يٰا سٰامِعاً نِدٰاءَ الْحَقِّ. ॥ يٰا رَؤُوفاً بِالْمَسٰاكِينِ. ॥ تَمَهَّلْ يٰا نٰازِلاً مِنَ الْجَبَلِ. ॥ خُذْ بِيَدِي يٰا رَحِيماً بِٱلضُّعَفٰاءِ.

هرگاه مُنادیٰ، مفرد باشد، به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱ـ عَلَم و نَکِرَه‌ی مقصوده[۱]، مرفوع می‌شوند و مبنی بر همان چیزی می‌گردندکه پیش از نداء، نشانه‌ی رفع[۲] یا نشانه‌ی بناءآنها بوده است. **مانند:** يٰا خَلِيلُ. ॥ يٰا حَسَنٰانِ. ॥ يٰا مُحَمَّدُونَ. ॥ يٰا رَجُلُ. ॥ يٰا رَجُلاٰنِ. ॥ يٰا مُؤْمِنُونَ. ॥ يٰا هٰذٰا. ॥ يٰا هٰؤُلاٰءِ. ॥ يٰا طٰالِبُ ٱسْعَ فِي ٱلدَّرْسِ. ॥ يٰا رِجٰالُ أَتْقِنُوا أَعْمٰالَكُمْ. ॥ يٰا مُؤْمِنٰاتُ لاٰ تَغْتَبْنَ. ॥ يٰا فَتَيٰانِ لاٰ تَعْبَثَا بِالْأَزْهٰارِ. ॥ يٰا لاٰعِبُونَ ٱسْتَرِيحُوا.

یادآوری:

نَکِرَه‌ی مقصوده‌ای‌که صفتی برای آن ذکر شده باشد، منصوب می‌گردد. **مانند:**
يٰا رَجُلاً فٰاضِلاً.

۲ـ نَکِرَه‌ی غیرمقصوده[۳]، منصوب می‌شود. **مانند:** يٰا مُسْرِعاً، فِي الْعَجَلَةِ ٱلنَّدٰامَةُ. ॥ يٰا ظٰالِماً، تَبَصَّرْ فِي الْعَوٰاقِبِ. ॥ يٰا شٰامِتاً، إِنَّ ٱلدَّهْرَ خَوّٰانٌ. ॥ غَرَبَتِ ٱلشَّمْسُ يٰا صٰائِمِينَ. ॥ يٰا ظٰالِمِينَ، عَوٰاقِبُ الظُّلْمِ وَخِيمَةٌ.

---

(۱)ـ مراد، فرد یا افراد مشخّص و معیّنی است.

(۲)ـ یعنی: مفرد و جمع مکسّر و جمع مؤنّث سالم، مبنی بر ضمّ، و مثنّیٰ مبنی بر الف، و جمع مذکّر سالم مبنی بر «واو» می‌گردد.

(۳)ـ مراد، فرد یا افراد نامشخّص و نامعیّنی است. مثلاً کوری ندا در دهد که: يٰا رَجُلاً خُذْ بِيَدِي. يٰا رٰاكِباً أَعِنِّي.

حرف نداء هرگز به اوّل اسمی افزوده نمی‌گرددکه مُقترِن به «ال» تعریف باشد[۱]. بنابراین اگر اسمی **مُنادَیٰ** واقع شودکه «ال» بدان افزوده شده باشد، برای مذکّر «**أَيُّهَا**» و برای مؤنّث «**أَيَّتُهَا**» و یا اسم اشاره باید میان حرف نداء و **مُنادَیٰ** ذکر گردد. **مانند:** ﴿يٰا أَيُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾. (الانفطار:٦) || ﴿يٰا أَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ٱرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۝﴾. (الفجر:٢٧و٢٨) || يٰا هٰذَا ٱلرَّجُلُ. || يٰا هٰذِهِ الْمَرْأَةُ.

اغلب حرف نداء «يٰا» از اوّل **مُنادَیٰ** حذف می‌شود. **مانند:** وٰاعِظَ الْقَوْمِ، عِظْهُمْ. || مَنْ لٰايَزٰالُ مُحْسِناً، أَحْسِنْ إِلَيَّ. || أَيُّهَا ٱلتَّلاٰمِيذُ ٱجْتَهِدُوا. || أَيَّتُهَا ٱلتَّلْمِيذٰاتُ ٱجْتَهِدْنَ. || ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا﴾. (یوسف: ٢٩) || ﴿رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَإِسْرٰافَنٰا فِي أَمْرِنٰا﴾. (آل‌عمران: ١٤٧)

هرگاه بعد از حرف «**يٰا**»، **مُنادَیٰ** ذکر نشده باشد، برخی معتقدندکه «**يٰا**» حرف نداء و **مُنادَیٰ** محذوف است، و برخی آن را حرف تنبیه می‌دانند. **مانند:**

﴿يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾. (یس: ٢٦) || ﴿يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾. (النساء: ٧٣) || أَلٰا يَا ٱسْجُدُوا. || يٰا نَصَرَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُ الْمَظْلُومَ.

در مُنادَای مُضاف به یاءمتکلّم، تغییراتی حاصل می‌شود. به شرح زیر:

هرگاه مُنادَیٰ، صحیح‌الآخر باشد، در آن پنج وجه جایز است:

۱ـ حذف یاءمتکلّم و اکتفاء به کسر. مانند:

يٰا سَيِّدِ. || يٰا عَمِّ. || يٰا رَبِّ. || ﴿يٰا عِبٰادِ فَاتَّقُونِ﴾. (الزمر: ١٦)

۲ـ إبقاء یاءمتکلّم به‌صورت ساکن یا مفتوح. مانند:

يٰا سَيِّدِي. || يٰا سَيِّدِيَ. || يٰا عَمِّي. || يٰا عَمِّيَ. || يٰا رَبِّي. || يٰا رَبِّيَ.

۳ـ قلب کسره به فتحه، و «یاء» به «الف». مانند: يٰا سَيِّدٰا. || يٰا عَمّٰا. || يٰا رَبّٰا.

۴ـ حذف «الف» و إبقاء فتحه‌ی ماقبل. مانند: يٰا سَيِّدَ. || يٰا عَمَّ. || يٰارَبَّ.

۵ـ إبقاء «یاء» و افزودن الفی بدان. مانند: يٰا سَيِّدِيٰا. || يٰا عَمِّيٰا. || يٰارَبِّيٰا.

---

(۱)ـ بجز واژه‌ی اَللّٰه که در اصل اَلْإِلٰه بوده است. **مانند:** يٰا اَللّٰهُ. گاهی حرف ندا را از اول اللّٰه، حذف و به جای آن میم مشدّدی به آخر آن می‌افزایند و می‌گویند: اَللّٰهُمَّ. در اسم‌هایی‌که دارای «ال» باشند، از قبیل: اَلْعَبّٰاس، اَلْفَضْل، اَلسَّمَوْأَل، اگر أَيُّهٰا یا أَيَّتُهٰا نیفزایند، حرف «ال» را از اول آن حذف می‌کنند، و مثلاً می‌گویند: يٰا عَبّٰاسُ، يٰا فٰاضِلُ، يٰا سَمَوْأَلُ.

هرگاه مُنادیٰ، مُعتلّ‌الآخر باشد، إبقاء «یاء» به‌صورت مفتوح واجب است. مانند:

یٰا فَتَايَ. || یٰا مَوْلَايَ. || یٰا قٰاضِيَّ.

آنچه درباره‌ی مُنادای **مُضاف** به یاءمتکلّم گفته شد، مربوط به **اضافه‌ی معنوی** است. و امّا **اضافه‌ی لفظی**، یعنی: هنگامی‌که مُضاف صفت[1] و صحیح‌الآخر باشد، إبقاء «یاء» به‌صورت ساکن یا مفتوح واجب است. **مانند:** یٰا مُکْرِمِي. || یٰا مُکْرِمِيَ.

هرگاه واژه‌های «أَب و أُمّ»، مُنادای مُضاف به یاءمتکلّم باشند، تمام تغییرات موجود در مُنادای صحیح‌الآخر در آن جایز، و افزون بر آنها، یاءمتکلّم می‌تواند به «تاء» مکسور یا مفتوح تبدیل گردد، و حتّی بعد از «تاء» الفی هم مُلحَق شود. مانند:

یٰا أَبِ یٰا أَبِي یٰا أَبِيَ، یٰا أَبٰا یٰا أَبَ یٰا أَبِیٰا، یٰا أَبَتِ یٰا أَبَتَ یٰا أَبَتٰا

یٰا أُمِّ یٰا أُمِّي یٰا أُمِّيَ، یٰا أُمّٰا یٰا أُمَّ یٰا أُمِّیٰا، یٰا أُمَّتِ یٰا أُمَّتَ یٰا أُمَّتٰا

هرگاه واژه‌ی «ابْن»، میان دو اسم عَلَم قرار گیرد و واژه‌ی پیش از آن مُنادیٰ باشد، در آن ضمّ و فتح جایز است. مانند: لٰا تَخَفْ یٰا یُوسُفَ بْنَ دٰاوُدَ. || لٰا تَخَفْ یٰا یُوسُفُ بْنَ دٰاوُدَ.

امّا اگر بعد از «ابْن» اسم عَلَم نباشد، ضمّ مُنادیٰ واجب است. مانند:

یٰا یُوسُفُ ٱبْنَ أَخِي.

به نداء سه چیز مُلحَق می‌گردد: ١ـ إستغاثه ٢ـ نُدبَه ٣ـ ترخیم

١ـ إستغاثه

إستغاثه، عبارت است از به فریاد خواندن‌کسی برای کمك کردن و دفع گرفتاری و مشقّتی از خود یا از کس دیگری. **مانند:**

یٰا لَزَیْدٍ لِعَمْرٍو. || یٰا لَقَوْمِي لِلْمَظْلُومِ. || یٰا لَلْأَقْوِیٰاءِ لِلْضُّعَفٰاءِ.

در إستغاثه، تنها حرف «یٰا» بکار برده می‌شود. شخصی‌که از او یاری خواسته می‌شود **مُسْتَغٰاث**، و شخصی که برای او کمك طلبیده می‌شود، **مُستَغٰاثٌ لَهُ** می‌نامند. منادای مُستغاث، به سه صورت بکار می‌رود:

---

(١)ـ اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه.

الف- افزودن لام[1] جرّ زاید و مفتوحی به اوّل مُستغاث، برای تأکید إستغاثه. **مانند:** يٰا لَلْكِرٰامِ لِلْمُحْتٰاجِينَ. ‖ يٰا لَزَيْدٍ لِلْمَظْلُومِ. ‖ يٰا لَلرِّجٰالِ لِنٰازِلِ الْحَدَثٰانِ. ‖ يٰا لَلْوُعّٰاظِ لِفَسٰادِ النّٰاسِ. ‖ يٰا لَذَوِي الْمُرُوءَةِ لِلْبُؤْسٰاءِ. ‖ يٰا لَقَوْمِي لِلْعِلْمِ.

چنین لامی، مکسور نمی‌گردد مگر هنگامی‌که مُستغاث مُکرّر شود و حرف «يٰا» در دومی ذکر نشود. **مانند:**

يَبْكِيكَ نٰاءٍ، بَعِيدُ الدّٰارِ، مُغْتَرِبٌ   يٰا لَلْكُهُولِ وَلِلشُّبّٰانِ لِلْعَجَبِ

ب- افزودن «الف» زایدی به آخر مُستغاث. **مانند:** يٰا قَوْمٰا لِلْمَظْلُومِ. ‖ يٰا مُحَمَّدٰا لِلْمَظْلُومِ.

يٰا يَزِيدٰا لِآمِلٍ نَيْلَ عِزٍّ   وَغِنىً بَعْدَ فٰاقَةٍ وَهَوٰانٍ

ج- همچون مُنادای معمولی، به حال خود ماندن. **مانند:**

يٰا زَيْدُ لِلْمَظْلُومِ. ‖ يٰا قَوْمُ لِلْغَرِيقِ.

أَلٰا يٰا قَوْمُ لِلْعَجَبِ الْعَجِيبِ   وَلِلْغَفَلاٰتِ تَعْرِضُ لِلْأَرِيبِ

گاهی هدف از إستغاثه، تنها تعجّب از کاری است. در این‌صورت مُستغاثٌ لَه، در میان نمی‌باشد. **مانند:** يٰا لَلْمٰاءِ. ‖ يٰا مٰاءٰا. ‖ يٰا مٰاءُ. ‖ يٰا لَلطَّرَبِ. ‖ يٰا طَرَبٰا. ‖ يٰا طَرَبُ. ‖ يٰا لَلْبَحْرِ. ‖ يٰا لَلسَّمَكِ. ‖ يٰا لَلدّٰاهِيَةِ الدَّهْيٰاءِ.

هرگاه منادای مُستغاث، با «الف» زاید همراه باشد، به هنگام وقف، گاهی «هاء» سکته‌ی ساکنی را بدان می‌افزایند. **مانند:** يٰا وَاهِيٰاهْ. ‖ يٰا زَيْدٰاهْ. ‖ يٰا عَمّٰاهْ.

۲- نُدبَه

افسوس خوردن و شیون سردادن بر چیزی یا کسی، و آه و ناله‌کردن از دست‌کسی یا به‌خاطر چیزی، **نُدبَه** نام دارد. **مانند:**

وٰا كَبِدٰا مِنْ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ. ‖ وٰا حَسْرَتٰاهْ عَلَى الشُّبّٰانِ الْخٰاسِرِينَ. ‖ وٰا قَلْبُ.

در نُدبَه تنها حرف «وٰا» بکار برده می‌شود. نُدبَه نیز همچون إستغاثه، به سه صورت بکار می‌رود:

الف- افزودن «الف» زاید و هاء سکته‌ی ساکن به آخر مُنادای مندوب. **مانند:**

---

(۱)- چنین لامی را لام تحضیض هم می‌نامند، و اسم بعد از آن لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است.

وٰا حُسَیْناٰهْ. ‖ وٰا کَبِداٰهْ. ‖ وٰا یُوسُفاٰهْ. ‖ وٰا مُحَمَّداٰهْ.

بـ افزودن «الف» زاید. **مانند:** وٰا حُسَیْناٰ. ‖ وٰا کَبِداٰ. ‖ وٰا یُوسُفاٰ. ‖ وٰا مُحَمَّداٰ.

ج- همچون مُنادای معمولی به حال خود ماندن[1]. **مانند:** وٰا حُسَیْنُ. ‖ وٰا کَبِدُ. ‖ وٰا یُوسُفُ. ‖ وٰا مُحَمَّدُ. ‖ وٰا عُنْوٰانَ الْوَفاٰءِ. ‖ وٰا کَبِدِي. ‖ وٰا فَخْرَ الْوَطَنِ وَمَجْدَ الْأُمَّةِ. ‖ وٰا عَبْدَاللّٰهِ. ‖ وٰا أَمِیرَ الشُّعَرٰاءِ. ‖ وٰا حٰامِیاً ذِمٰارَ الْوَطَنِ.

۳ـ ترخیم

ترخیم، عبارت است از حذف یك یا چند حرف آخر مُنادیٰ. مانند:

یٰا فاٰطِمَ. ‖ یٰا حَمْزَ. ‖ یٰا زَیْنَ. ‖ یٰا جَعْفَ. ‖ یٰا عُثْمَ. ‖ یٰا مَنْصُ[2].

در میان اسمها، فقط دو نوع اسم، ترخیم می‌گردند:

الفـ اسمهایی‌که مختوم به تاءتأنیث باشند، اعمّ از عَلَم و غیرعَلَم. مانند:

یٰا عاٰئِشَ. ‖ یٰا ثِقَ. ‖ یٰا عاٰلِمَ. ‖ یٰا طَلْحَ. ‖ یٰا جاٰرَ. ‖ یٰا جاٰرِيَ.

اصل آنها چنین است: یٰا عاٰئِشَةُ. ‖ یٰا ثِقَةُ. ‖ یٰا عاٰلِمَةُ. ‖ یٰا طَلْحَةُ. ‖ یٰا جاٰرَةُ. ‖ یٰا جاٰرِیَةُ.

بـ در اسمهایی‌که عَلَم و بیش از سه‌حرف بوده، ولی مُرکّب نباشند. مانند:

یٰا سُعٰا. ‖ یٰا حٰارِ. ‖ یٰا جَعْفَ.

اصل آنها چنین است: یٰا سُعٰادُ. ‖ یٰا حٰارِثُ. ‖ یٰا جَعْفَرُ.

در مُنادای مُرَخَّم، دو قاعده مراعات می‌گردد:

الفـ خواندن حرف آخر به همان شکلی‌که مانده است. مانند:

یٰا عُثْمَ. ‖ یٰا مَنْصُ. ‖ یٰا حٰارِ. ‖ یٰا سُعٰا.

بـ مضموم‌کردن حرف آخر واژه‌ی برجای مانده. مانند: یٰا زَیْنُ. ‖ یٰا جَعْفُ. ‖ یٰا عُثْمُ.

---

(۱)ـ یعنی: قواعد منادای مضاف و شبه مضاف و مفرد بر آن جاری کردن.

(۲)ـ در اصل چنین بوده‌اند: یٰا فاٰطِمَةُ، یٰا حَمْزَةُ، یٰا زَیْنَبُ، یٰا جَعْفَرُ، یٰا عُثْمٰانُ، یٰا مَنْصُورُ.

توابع[1] مُنادَیٰ

هرگاه مُنادَیٰ، مبنی باشد، تابع آن بر چهار قسم است:

۱ـ **وجوب رفع**[2]. و آن در عطف‌بیان واژه‌های «أَيُّ»، «أَيَّةُ»، و اسم اشاره، است. **مانند:** يٰا أَيُّهَا ٱلرَّجُلُ. ‖ يٰا أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ. ‖ يٰا هٰذَا ٱلرَّجُلُ. ‖ يٰا هٰذِهِ الْمَرْأَةُ.

۲ـ **وجوب ضمّ**[3]. و آن در بدل و عطف‌بیان و عطف به حرفی است‌که «ال» بدان‌ها افزوده نشده باشد، و مُضاف هم نباشند. **مانند:** يٰا سَعِيدُ خَلِيلُ. ‖ يٰا سَمْعٰانُ بُطْرُسُ. ‖ يٰا زَيْدُ وَبِشْرُ. ‖ يٰا سَعِيدُ وَخَلِيلُ.

۳ـ **وجوب نصب**. و آن در همه‌ی تابع‌هایی است‌که مُضاف بوده و حرف «ال» هم به اوّل آنها افزوده نشده باشد. **مانند:** يٰا عَلِيُّ أَبٰا الْحَسَنِ. ‖ يٰا عَلِيُّ وَأَبٰا سَعِيدٍ. ‖ يٰا خَلِيلُ صَاحِبَ خٰالِدٍ. ‖ يٰا تَلامِيذُ كُلَّكُمْ. ‖ يٰا رَجُلُ أَبٰا خَلِيلٍ.

٤ـ **جواز رفع و نصب**. و آن در دو مورد است:

الفـ صفت مُضاف و مُقترِن به «ال». **مانند:** يٰا خٰالِدُ الْحَسَنَ الْخُلُقِ. ‖ يٰا خَلِيلُ الْخٰادِمَ الْأُمَّةِ. ‖ يٰا عَلِيُّ الْكَرِيمَ الْأَبِ.

بـ تابع مفرد[4]. اعمّ از صفت، تأکید، عطف‌بیان، بدل، عطف به حرف مُقترِن به «ال». **مانند:** يٰا عَلِيُّ الْكَرِيمَ. ‖ يٰا خٰالِدُ خٰالِدٌ(= خٰالِداً). ‖ يٰا رَجُلُ وَخَلِيلٌ(= خَلِيلاً). ‖ يٰا عَلِيُّ وَٱلضَّيْفَ.

هرگاه **مُنادَیٰ**، **مُعرَب** و منصوب باشد، تابع آن منصوب است. **مانند:** يٰا أَبٰا الْحَسَنِ صٰاحِبَنٰا. ‖ يٰا ذَا الْفَضْلِ وَذَا الْعِلْمِ. ‖ يٰا أَبٰا خٰالِدٍ وَٱلضَّيْفَ. ‖ يٰا عَبْدَٱلرَّحْمٰنِ وَعَبْدَاللّٰهِ.

مگر این‌که تابع، **بَدَل** یا **عطف‌بیان**، و یا این‌که عطف به حرف مقترِن به «ال»

---

(۱)ـ توابع، پنج‌تا و عبارتند از: صفت، تأکید، بدل، عطف به حرف، عطف بیان.

(۲)ـ به عنوان معرّب.

(۳)ـ به عنوان مبنی.

(٤)ـ تابعی‌که مضاف یا شبه مضاف نباشد.

بوده، و غیرمضاف باشندكه مبنی بر ضمّ خواهند بود. **مانند:** يٰا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيُّ. || يٰا عَبْدَاللّٰهِ وَ خٰالِدُ.

تمرين

١ـ مُناداهاى عبارات و اشعار زير را پيدا كنيد و بيان داريدكدام‌يك، مُعرَب و كدام‌يك، مبنى است:

١ـ يٰا جٰالِسُونَ قِفُوا وَسَلِّمُوا عَلَى الْقٰادِمِينَ.
٢ـ أَلا يٰا ذٰاهِبِينَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ٱسْرَعُوا.
٣ـ خُذْ بِيَدِي يٰا رَحِيماً بِٱلضُّعَفٰاءِ.
٤ـ يٰا أَغْنِيٰاءُ تَصَدَّقُوا عَلَى الْفُقَرٰاءِ.
٥ـ يٰا ذَا الْمُرُوءَةِ، بٰارَكَ اللّٰهُ فِيكَ.
٦ـ يٰا مُجْتَهِدُونَ أَبْشِرُوا بِٱلنَّجٰاحِ.
٧ـ يٰا مُعْرِضاً عَنْ دَرْسِهِ ٱجْتَهِدْ.
٨ـ أَيْ جَمِيلُ ٱحْفَظْ دُرُوسَكَ.
٩ـ يٰا غٰافِلاً إِنَّ ٱلدَّهْرَ يَقْظٰانُ.
١٠ـ أَ يُوسُفُ هَلْ زُرْتَ أَخٰاكَ؟
١١ـ أَ سَعِيدُ، مَا ٱسْمُ أَبِيكَ؟
١٢ـ يٰا عَلَمَ الْأُمَّةِ إِنّٰا مَعَكَ.
١٣ـ إِنْتَبِهْ يٰا سٰائِقَ ٱلسَّيّٰارَةِ.
١٤ـ أَيْ رَفِيقِي أَعِرْنِي قَلَماً.
١٥ـ أَيٰا مُحِبَّ الْخَيْرِ بٰادِرْ.
١٦ـ أَيٰا مُسْرِفُ ٱقْتَصِدْ.
١٧ـ يٰا سَعِيدُ لا تَلْعَبْ.

١٨ـ وٰا رَحْمَتٰا لِلْعٰاشِقِينَ فَإِنَّهُمْ ... كَتَمُوا الْمَحَبَّةَ، وَالْهَوىٰ فَضّٰاحُ
١٩ـ فَوٰا كَبِدٰا مِنْ حُبِّ مَنْ لا يُحِبُّنِي ... وَمِنْ عَبَرٰاتٍ مٰا لَهُنَّ فَنٰاءُ
٢٠ـ أَلا يٰا زَيْدُ وَٱلضَّحّٰاكُ سِيرٰا ... فَقَدْ جٰاوَزْتُمٰا خَمَرَ ٱلطَّرِيقِ
٢١ـ أَ سُكّٰانَ نُعْمٰانَ الْأَرٰاكِ تَيَقَّنُوا ... بِأَنَّكُمْ فِي رَبْعِ قَلْبِيَ سُكّٰانُ
٢٢ـ أَيٰا رٰاكِباً إِمّٰا عَرَضْتَ فَبَلِّغَنْ ... نَدٰامٰايَ مِنْ نَجْرٰانَ أَلّٰا تَلاقِيٰا
٢٣ـ يٰا أَيُّهَا ٱلرَّجُلُ الْمُعَلِّمُ غَيْرَهُ ... هَلّٰا لِنَفْسِكَ ذَا ٱلتَّعْلِيمُ
٢٤ـ يٰا نٰاقُ سِيرِي عَنَقاً فَسِيحاً ... إِلَى سُلَيْمٰانَ فَنَسْتَرِيحٰا
٢٥ـ دُرِيتَ الْوَفِيَّ الْعَهْدِ يٰا عُرْوَ فَٱغْتَبِطْ ... فَإِنَّ ٱغْتِبٰاطاً بِالْوَفٰاءِ حَمِيدُ

۲ـ تابع مُناداهای عبارات زیر، چرا مرفوع یا چرا منصوبند؟

۱ـ یٰا عَلِيُّ عَلِيٌّ.

۲ـ یٰا زُهَیْرُ زُهَیْراً.

۳ـ یٰا زُهَیْرُ الْمُجْتَهِدُ.

٤ـ یٰا أَبٰا عَبْدِاللّٰهِ مُحَمَّدٍ.

٥ـ یٰا عَلِيُّ وَالْآخِذَ بِیَدِكَ.

٦ـ یٰا خٰالِدُ وَعَبْدَالرَّحْمٰنِ.

۷ـ یٰا سَعِیدُ وَالْوٰاقِفُ مَعَكَ.

۸ـ یٰا هٰؤُلاٰءِ النّٰاسُ تَنَبَّهُوا مِنْ غَفَلاٰتِكُمْ.

مواضع جرّ اسم

اسم در دو جا مجرور می‌گردد:

۱ـ هرگاه مُضافٌ‌إِلَيْه باشد.

۲ـ هرگاه بعد از حرف جرّ قرار بگیرد. مانند: لَعِبْنا فِي فِناءِ الْمَدْرَسَةِ. ‖ اِبْتَعِدْ عَنْ قَرِينِ ٱلسُّوءِ. ‖ مَشَيْتُ عَلَىٰ شاطِئِ الْبَحْرِ. ‖ خَيْرُ ٱلنّاسِ مَنْ أَخْرَجَ الْحِرْصَ مِنْ قَلْبِهِ، وَعَصَىٰ هَواهُ فِي طاعَةِ رَبِّهِ. ‖ اَلزُّهّادُ يَتَسابَقُونَ فِي إِرْضاءِ اللّٰهِ. ‖ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾. (آل‌عمران: ۱۰۳) ‖ ﴿أَقِمِ ٱلصَّلاةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً﴾. (الإسراء:۷۸)

۱ـ مُضافٌ‌إِلَيْه

مُضافٌ‌إِلَيْه، اسمی‌است‌که اسم دیگری را بدان اضافه کرده باشند[۱]. **مانند:** ﴿اَللّٰهُ نُورُ ٱلسَّماواتِ وَالْأَرْضِ﴾. (النور: ۳۵) ‖ ﴿لَخَلْقُ ٱلسَّماواتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (غافر:۵۷) ‖ خَيْرُ ٱلنّاسِ مَنْ يَنْفَعُ ٱلنّاسَ. ‖ اَلدُّعاءُ مُخُّ الْعِبادَة. (حديث) ‖ اَلدُّعاءُ مِفْتاحُ ٱلرَّحْمَةِ، وَالْوُضُوءُ مِفْتاحُ ٱلصَّلاةِ، وَٱلصَّلاةُ مِفْتاحُ الْجَنَّةِ. (حديث) ‖ اَلدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمادُ ٱلدِّينِ، وَنُورُ ٱلسَّماواتِ وَالْأَرْضِ. (حديث)

اقسام اضافه

نسبت حاصل از افزودن مُضاف، یعنی: اسم اوّل، به مُضافٌ‌إِلَيْه، یعنی: اسم دوم را اضافه گویند.

اضافه، بر دو قسم است: ۱ـ معنوی ۲ـ لفظی.

---

(۱)ـ برخی از نحویان، عامل جرّ را در مضاف‌الیه، لفظ مضاف می‌دانند، و برخی هم حرف جرّ«في، مِنْ، لِ» مقدّر میان مضاف و مضاف‌الیه بشمار می‌آورند.

۱ـ **اضافه‌ی معنوی،** آن است که مفید تعریف[۱] یا تخصیص[۲] باشد. به عبارت دیگر، هرگاه مُضاف، صفت[۳] نبوده و مُضافٌ‌إِلَيْه، معمول آن نباشد، چنین اضافه‌ای را **معنوی** می‌گویند. **مانند:** كِتَابُ زَيْدٍ مُفِيدٌ. ‖ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ بِعَشْرَةِ أَشْهُرٍ، وَصِيَامُ سِتَّةِ أَيَّامٍ بَعْدَهُ بِشَهْرَيْنِ، فَذٰلِكَ صِيَامُ السَّنَةِ.(حدیث) ‖ حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ.(حدیث)

یادآوری:

در دومورد، اضافه‌ی معنوی، مفید تعریف یا تخصیص نمی‌باشد:

الفـ هرگاه از واژه‌های شدیدالإبهام باشد. از قبیل: «غَيْر، مِثْل، شِبْه، نَظِير، سِوَىٰ». **مانند:** ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾. (فاطر: ۳۷) ‖ جَاءَ رَجُلٌ مِثْلُ سَلِيمٍ. ‖ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ شِبْهِكَ. ‖ رَأَيْتُ رَجُلاً نَظِيرَ سَعِيدٍ.

بـ هرگاه مُضاف در جایی قرارگیردکه مُستحَق نکره باشد. از قبیل: ***حال.*** **مانند:** جَاءَ زَيْدٌ وَحْدَهُ.

یا مُضاف، عطف بر اسم نکره‌ای باشد. **مانند:** كَمْ نَاقَةً وَفَصِيلَهَا؟ ‖ جَاءَنِي رَجُلٌ وَأَخُوهُ. ‖ رُبَّ رَجُلٍ وَوَلَدِهِ. ‖ كَمْ رَجُلٍ وَأَوْلَادِهِ.

۲ـ **اضافه‌ی لفظی،** آن استکه مفید تعریف[۴] یا تخصیص نبوده، بلکه فقط مفید تخفیف است. به‌عبارت دیگر، هرگاه مُضاف صفت بوده و مُضافٌ‌إِلَيْه، معمول آن باشد، چنین اضافه‌ای را لفظی می‌نامند. **مانند:** جَاءَ سَارِقُ الْبَيْتِ. ‖ هٰذَا مَسْرُوقُ الْبَيْتِ. ‖ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْأَصْلِ. ‖ رَأَيْتُ رَجُلاً نَصَّارَ الْمَظْلُومِ. ‖ هٰذَا الرَّجُلُ طَالِبُ عِلْمٍ. ‖ أُنْصُرْ رَجُلاً مَهْضُومَ الْحَقِّ. ‖ عَاشِرْ رَجُلاً حَسَنَ الْخُلُقِ. ‖ رَأَيْتُ رَجُلاً شَرَّابَ الْعَسَلِ.

---

(۱)ـ هرگاه مضاف‌الیه، معرفه باشد، مفید تعریف است. **مانند:** هٰذَا كِتَابُ زُهَيْرٍ.

(۲)ـ هرگاه مضاف‌الیه نکره باشد، مفید تخصیص است. **مانند:** هٰذَا كِتَابُ رَجُلٍ.

(۳)ـ مراد از صفت در این‌جا، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، و صیغه‌ی مبالغه است.

(۴)ـ در اضافه‌ی لفظی، مضاف نکره به شمار است، هرچندکه به معرفه هم اضافه شده باشد. و لذا می‌تواند صفت اسم نکره‌ای واقع گردد. **مانند:** ﴿هَٰذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا﴾. (الأحقاف: ۲۴).

حکم مُضاف

مُضاف، باید از چهار چیز خالی و پرداخته شود، و آنها عبارتند از:

۱ـ **تنوین**. **مانند:** هٰذَا كِتَابُ ٱلنَّحْوِ. || ٱلزُّهّٰادُ يَتَسَابَقُونَ فِي إِرْضَاءِ اللّٰهِ.

۲ـ **نون مثنّیٰ** و الفاظ مُلحَق بدان. **مانند:** هٰذَانِ كِتَابَا مُحَمَّدٍ. || قَرَأْتُ كِتَابَيِ الْأُسْتَاذِ. || اِثْنَاعَشَرَ كِتَاباً فِي الْحَقِيبَةِ. || هٰذَانِ مَطْلُوبَا الْجُنُودِ.

۳ـ **نون جمع مذکّر سالم** و الفاظ مُلحَق بدان. **مانند:** جَاءَ طَالِبُوا الْعِلْمِ. || مُرْشِدُو ٱلنَّاسِ أُولُو الْفَضْلِ عَلَيْهِمْ. || هٰؤُلَاءِ قَهّٰارُو الْأَعْدَاءِ.

۴ـ «ال». **مانند:** ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾. (البروج:۱۲) || ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾. (الرحمن:۱۷) || ﴿لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (الحدید:۲) || هٰذَا نَاصِرُ ٱلضَّعِيفِ.

یادآوری:

مُضاف واجب است در اضافه‌ی معنوی، از «ال» خالی و پرداخته شود.

ولی در اضافه‌ی لفظی در چهار مورد جایز است حرف «ال»، به اوّل مُضاف افزوده گردد:

۱ـ هرگاه مُضاف، مثنّیٰ باشد. **مانند:** جَاءَ الْمُكْرِمَا سَعْدٍ.

۲ـ هرگاه مُضاف، جمع مذکّر سالم باشد. **مانند:** جَاءَ الْمُكْرِمُو سَعِيدٍ.

۳ـ هرگاه مُضاف، به واژه‌ای اضافه گردد که مقرون به «ال» باشد. **مانند:** جَاءَ ٱلدَّارِسُ ٱلنَّحْوِ.

۴ـ هرگاه مُضاف، به واژه‌ای اضافه گردد که خود به کلمه‌ی دیگری اضافه شده باشد که مقرون به «ال» باشد. **مانند:** جَاءَ الْقَارِئُ كِتَابِ ٱلصَّرْفِ.

اسماء دائم الإضافه

برخی از واژه‌ها همیشه مُضاف واقع می‌گردند، و آنها دو دسته هستند:

۱ـ اسم‌هایی‌که به مفرد اضافه می‌شوند. ۲ـ اسم‌هایی‌که به جمله اضافه می‌گردند.

۱ـ اسم‌هایی‌که به مفرد اضافه می‌شوند نیز دو گروهند:

الفـ اسم‌هایی‌که جایز نیست از نظر لفظ و معنی از اضافه گسیخته گردند، و عبارتند از: «عِنْدَ، لَدَىٰ، لَدُنْ، بَيْنَ، وَسَط، شِبْه، مِثْل، نَظِير، قاب، كِلا، كِلْتا، سِوَىٰ، ذُو، ذات، ذَوُوا، ذَوات، أُولُوا، أُولات، قُصارَىٰ، حُمادَىٰ، سُبْحانَ، مَعاذ، وَحْد، سائِر، أُولِي، لَبَّيْكَ، سَعْدَيْكَ، حَنانَيْكَ، لَعَمْرُ».

بـ اسم‌هایی‌که جایز است از نظر لفظ و معنی از اضافه گسیخته گردند، و عبارتند از: «أَوَّل، دُون، فَوْق، تَحْت، يَمِين، شِمال، أَمام، قُدّام، خَلْف، وَراء، تِلْقاء، تِجاه، إِزاء، قَبْل، بَعْد، مَعَ، كُلّ، بَعْض، غَيْر، جَمِيع، حَسْب، أَيّ».

۲ـ اسم‌هایی‌که به جمله اضافه می‌گردند، عبارتند از: «إِذْ، حَيْثُ، إِذا، لَمّا، مُذْ، مُنْذُ».

یادآوری:

ظرف زمان مبهم نیز می‌تواند به جمله اضافه گردد. **مانند:**

زُرْتُكَ يَوْمَ جاءَ أَخُوكَ. أَقْبَلْتُ حِينَ الْقَوْمُ مُنْصَرِفُونَ.

۲ـ مجرور به حرف جرّ

هرگاه اسمی، بعد از یکی از حروف جرّ قرار گیرد، مجرور می‌گردد. **مانند:**
اَلنَّجاةُ فِي الصِّدْقِ. || اَلْمُلْكُ لِلّٰهِ. || سِرْتُ مِنَ الْبَيْتِ إِلَى الْجامِعَةِ. || ﴿وَما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلّا بِإِذْنِ اللّٰهِ﴾. (الرعد: ۳۸)

حروف جارّه هفده‌تا و عبارتند از:

بـا و تـا و کـاف و لام و واو و مُنْذُ، مُذْ، خَلا
رُبَّ، حاشا، مِنْ، عَدا، فِي، عَنْ، عَلَىٰ، حَتَّىٰ، إِلَىٰ

مانند: كَتَبَ بِالْقَلَمِ. || تَاللّٰهِ لَأُخاصِمَنَّ عَدُوَّكَ. || ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾. (الشورىٰ: ۱۱) || اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ. || وَاللّٰهِ لَأَحْفَظَنَّ عَهْدَكَ. || مُنْذُ شَهْرَيْنِ لَمْ أَتْرُكْ بَلَدِي. || ما رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمِنا. || جاءَ الْقَوْمُ خَلا عَلِيٍّ. || رُبَّ أُمْنِيَّةٍ غالِيَةٍ تَحَقَّقَتْ فُجْأَةً. || أَهْمَلَ التَّلامِيذُ حاشا سَلِيمٍ. || ماتَ مِنَ الْخَوْفِ. || جاءَ الْقَوْمُ عَدا زَيْدٍ. || نَظَرْتُ فِي الْأَمْرِ. || ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئاتِ﴾. (الشورىٰ: ۲۵) || ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ﴾. (النساء: ۱۷) || نَمْ حَتَّىٰ مَجِيءِ الْفَجْرِ. || ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً﴾. (التحريم: ۸)

حذف حرف جرّ

در مواردی حرف جرّ می‌تواند حذف شود و مجرور بدان، به حال خود بماند. از جمله:

الف ـ حذف «رُبَّ»، بعد از حرف عطف «وَ، بَلْ، فَـ». **مانند:**

وَبَلْدَةٍ مُغْبَرَّةٍ أَرْجاؤُهُ   كَأَنَّ لَوْنَ أَرْضِهِ سَماؤُهُ
بَلْ بَلَدٍ مِلْءُ الْفِجاجِ[۱] قَتَمُهْ[۲]   لا يُشْتَرَىٰ كَتّانُهُ وَجَهْرَمُهْ[۳]
فَحُورٍ قَدْ لَهَوْتُ بِهِنَّ عِينٍ   نَواعِمَ فِي الْمُرُوطِ وَفِي الرِّياطِ

ب ـ حذف «لِـ»، پیش از «كَيْ». **مانند:** جِئْتُ كَيْ تُكْرِمَنِي.

---

(۱)ـ فِجاج: جمعِ فَجّ، راه گشاد.
(۲)ـ قَتَم: اصل آن قِتام است که الف برای تخفیف، حذف شده و به معنی غبار است.
(۳)ـ جَهْرَم: بساط، سفره.

ج- حذف جمیع حروف جرّ. و آن وقتی میسّر است‌که مجرور به حرف جرّ، «أَنَّ» و صِلَه‌ی آن، یا «أَنْ» و صِلَه‌ی آن باشد. **مانند:** عَجِبْتُ أَنَّكَ فاضِلٌ. یعنی: مِنْ أَنَّكَ. ‖ عَجِبْتُ أَنْ قامَ زَيْدٌ. یعنی: مِنْ أَنْ قامَ. ‖ ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ﴾. (البقرة: ۲۵) یعنی: بِأَنَّ لَهُمْ. ‖ ﴿وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُو مَعَ اللّٰهِ أَحَداً﴾. (الجن:۱۸) یعنی: وَلِأَنَّ الْمَساجِدَ. ‖ ﴿فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما﴾. (البقرة: ۱۵۸) یعنی: فِي أَنْ يَطَّوَّفَ. ‖ ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ﴾. (الممتحنة: ۱) یعنی: لِأَنْ تُؤْمِنُوا.

مُتعلّق حروف جرّ

حرف جرّ، لازم است به فعل یا شِبه‌فعل و یا اسم مؤوّل به شِبه‌فعل تعلّق گیرد تا آنها را به اسم مجرور، ربط و پیوند دهد. چنین فعل یا شِبه‌فعل و یا اسم مؤوّل بدان را مُتَعَلَّق حرف جرّ می‌نامند، و گاهی در جمله، مذکور است و زمانی محذوف. **مانند:** جِئْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ. ‖ رَأَيْتُ الَّذِي عَلَى السَّطْحِ. ‖ هٰذا شُجاعٌ فِي بَيْتِهِ، جَبانٌ فِي الْحَرْبِ. ‖ اَلنَّجاةُ فِي الصِّدْقِ. ‖ خالِدٌ لَيْثٌ فِي كُلِّ مَوْقِعَةٍ.

گاهی حذف مُتَعَلَّق آن واجب است، و آن وقتی است‌که بر وجود مطلقی دلالت داشته باشد. همچون: «مَوْجُودٌ، حاصِلٌ، كائِنٌ، مُسْتَقَرٌّ». **مانند:** زَيْدٌ فِي الْبَيْتِ. ‖ اَلْوَطَنُ لِأَبْنائِهِ.

و گاهی حذف مُتَعَلَّق، جایز است، و آن وقتی است‌که بر وجود مطلقی دلالت نداشته باشد. **مانند:** ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾. (الفاتحة:۱) ‖ عَلَى الطّائِرِ الْمَيْمُونِ[۱]. ‖ بِالرِّفاءِ وَالْبَنِينَ[۲].

یادآوری:

۱- سه دسته از حروف جارّه، به مُتَعَلَّق نیازمند نیستند:

الف- حروف جرّ زاید. **مانند:** ﴿هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ﴾. (فاطر: ۳) ‖ ﴿وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً﴾. (النساء: ۷۹)

---

(۱)- این جمله، خطاب به مسافران هواپیما گفته می‌شود.

(۲)- این جمله، خطاب به عروس و داماد گفته می‌شود. واژه‌ی رِفاء به معنی: اتّحاد و اتّفاق است.

ب- «رُبَّ، کَ، خَلا، عَدا و حاشا». **مانند:** رُبَّ رَجُلٍ صالِحٍ لَقِيتُ. ‖ زَيْدٌ كَالْأَسَدِ.

ج- «لَوْلا»، *اگر بعد از آن ضمیر باشد*[1]. **مانند:** لَوْلايَ. ‖ لَوْلاكَ.

۲- گاهی اسمی به علّت همجواری با اسم مجرور، مجرور خوانده می‌شود. چنین اسمی را مجرور به مجاوره می‌گویند. **مانند:** هٰذا جُحْرُ ضَبٍّ خَرِبٍ.

كَأَنَّ ثَبِيراً فِي عَرانِينِ وَبْلِهِ　　كَبِيرُ أُناسٍ فِي بِجادٍ مُزَمَّلِ

يا صاحِ بَلِّغْ ذَوِي الزَّوْجاتِ كُلِّهِمُ　　أَنْ لَيْسَ وَصْلٌ إِذا انْحَلَّتْ عُرَى الذَّنَبِ

تمرین

مُضافٌ‌إلیه و مجرور به حرف جرّ عبارات و اشعار زیر را بیان دارید:

۱- ﴿سَلامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾. (القدر:۵)

۲- ﴿ما يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها﴾. (فاطر: ۲)

۳- ﴿وَاتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً﴾. (البقرة: ۴۸ و۱۲۳)

۴- ﴿يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ ما أَصابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ وَلا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّاسِ وَلا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللّٰهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ ۝﴾. (لقمان:۱۷و۱۸)

۵- لا بُدَّ مِنْ بَعْثٍ إِسْلامِيٍّ، إِذا أُرِيدَ إِنْقاذَ الْبَشَرِيَّةِ مِنْ شِقْوَةِ الْجاهِلِيَّةِ، وَلا بُدَّ لِهٰذَا الْبَعْثِ مِنْ مَعالِمَ فِي الطَّرِيقِ، تُلْقِي أَضْواءً عَلَىٰ دَوْرِهِ وَمُهِمَّتِهِ وَغايَتِهِ وَنُقْطَةِ الْبَدْءِ فِيهِ. وَلا بُدَّ لِهٰذِهِ الْمَعالِمِ أَنْ تُقامَ مِنَ الْمَصْدَرِ الْأَوَّلِ لِهٰذِهِ الْعَقِيدَةِ: الْقُرْآنِ. وَمِنْ تَوْجِيهاتِهِ الْأَساسِيَّةِ، وَمِنَ التَّصَوُّرِ الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي نُفُوسِ الصَّفْوَةِ الْمُخْتارَةِ الَّتِي صَنَعَ اللّٰهُ بِها فِي الْأَرْضِ مُعْجِزَةَ التّارِيخِ. (سیّد قطب)

۶- يا رُبَّ كاسِيَةٍ فِي الدُّنْيا، عارِيَةٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ. (حدیث نبوی)

۷- بَدَأْتُ عَمَلِي بِاسْمِ اللّٰهِ، فَنَجَحْتُ بِتَوْفِيقِهِ.

۸- وَخَيْرُ النّاسِ ذُو حَسَبٍ قَدِيمٍ　　أَقامَ لِنَفْسِهِ حَسَباً جَدِيداً

۹- إِنَّمَا الْأَوْطانُ تَعْلُو بِفَتًى　　ضَمَّ لِلْعِلْمِ جَمالَ الْأَدَبِ

---

(۱)- در حرف جرّ بودن «لَوْلا» و «مَتیٰ» و «لَعَلَّ» سخن است.

عمل اسماء شِبْه‌فعل

بعضی از اسم‌ها مانند فعل، عمل می‌کنند. یعنی: گاهی به فاعل، و گاهی به فاعل و مفعول، و زمانی به نایب‌فاعل نیازمندند. آنها را **اسماء شِبْه فعل** می‌نامند و عبارتند از:

۱ـ مصدر ۲ـ اسم فاعل ۳ـ اسم مفعول ٤ـ صیغه‌ی مُبالَغَه

۵ـ صفت مُشَبَّهه ٦ـ اسم تفضیل ۷ـ اسم‌الفعل.

۱ـ عمل مصدر

عمل مصدر، همچون عمل فعل خود است. یعنی: اگر فعل آن لازم باشد، مصدر هم، مانند آن تنها به فاعل نیازمند است. **مانند:**

يُعْجِبُنِي اِجْتِهادُ سَعِيدٍ. || حَزِنْتُ لِبُعْدِ الْأَحِبّاءِ.

و اگر فعل آن، متعدّی باشد، مصدر هم، مانند آن به فاعل و مفعولٌبِه نیازمند خواهد بود. **مانند:** ساءَنِي عِصْيانُكَ أَباكَ. || سَرَّنِي إِنْشادُ أَخِيكَ الْأَشْعارَ.

جایز است، فاعلِ مصدر، حذف و به مفعول خود اضافه گردد. **مانند:** سَرَّنِي تَكْرِيمُ الْعامِلِينَ. که در اصل چنین بوده است: سَرَّنِي تَكْرِيمُ النّاسِ الْعامِلِينَ.

همچنین جایز است، مفعولِ مصدر، حذف و به فاعل خود اضافه گردد. **مانند:** ﴿وَما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ﴾. (التوبة: ١١٤)

که در اصل چنین بوده است: وَما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ رَبَّهُ لِأَبِيهِ.

شروط عمل مصدر

مصدر وقتی به فاعل، و یا این‌که به فاعل و مفعول، نیازمند است:

ـ یا به‌جای فعل خود بکار رود. **مانند:** ضَرْباً اللِّصَّ. که بدل است از: اِضْرِبِ اللِّصَّ.

ـ و یا اینکه بتوان فعل همراه با «أَنْ» یا با «مٰا» را به‌جای آن بکار بُرد. توضیح این‌که، اگر مراد، حال باشد، «مٰا» به اوّل فعل افزوده می‌گردد. **مانند:** یُعْجِبُنِي قَوْلُكَ الْحَقَّ الْآنَ. || ﴿تَخٰافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾. (الروم: ۲۸)

که درست است گفته شود: یُعْجِبُنِي مٰا تَقُولُ الْحَقَّ الْآنَ. || تَخٰافُونَهُمْ كَمٰا تَخٰافُونَ أَنْفُسَكُمْ.

و اگر مراد گذشته و یا آینده باشد، «أَنْ» به اوّل فعل افزوده می‌گردد. **مانند:** سَرَّنِي فَهْمُكَ ٱلدَّرْسَ. || يَسُرُّنِي عَمَلُكَ الْخَيْرَ.

که می‌توان گفت: سَرَّنِي أَنْ فَهِمْتَ ٱلدَّرْسَ. || يَسُرُّنِي أَنْ تَعْمَلَ الْخَيْرَ.

مثال دیگر: ﴿وَلَوْلٰا دَفْعُ اللّٰهِ ٱلنّٰاسَ﴾. (البقرة: ۲۵۱)

که می‌توان گفت: لَوْلا أَنْ دَفَعَ اللّٰهُ ٱلنّٰاسَ. || لَوْلا أَنْ يَدْفَعَ اللّٰهُ ٱلنّٰاسَ.

یادآوری:

با توجّه به مطالب فوق، مصدر مُصغَّر، مقرون به «ة»، مفعول مطلق تأکیدی یا نوعی، و بالأخره مصدری که مراد از آن حدوث فعل نباشد، عمل نمی‌کند. مثلاً گفته نمی‌شود: يُعْجِبُنِي ضُرَيْبُكَ اللِّصَّ. || ضَرَبْتُ ضَرْبَةً اللِّصَّ[1]. || عَلَّمْتُهُ تَعْلِيماً الْمَسْأَلَةَ. || لِسَعِيدٍ صَوْتٌ صَوْتَ حَمٰامٍ[2].

(۱)ـ اگر واژه‌ی «اللِّصَّ» مفعول «ضَرْبَةً» به حساب آید نه «ضَرَبْتُ».

(۲)ـ اگر «صَوْتَ» دوم، مفعول «صَوْتٌ» اول باشد.

۲ـ عمل اسم فاعل

عمل اسم فاعل، همچون عمل فعل خود است. یعنی: اگر از فعل لازم درست شده باشد، تنها به فاعل، و اگر از فعل متعدّی ساخته شده باشد، به فاعل و مفعول نیازمند است. **مانند:** زَيْدٌ قائِمٌ أَبُوهُ. || خالِدٌ مُجْتَهِدٌ أَوْلادُهُ. || لَيْسَ زَيْدٌ ضارِباً أَبُوهُ عَمْراً. || هَلْ مُكْرِمٌ سَعِيدٌ ضُيُوفَهُ؟

اسم فاعل، به فاعل خود اضافه نمی‌گردد، ولی می‌تواند به مفعول خود اضافه شود. **مانند:** كُنْتُ شاكِرَ هِمَّتِكَ. || أَغِثْنا يا بارِئَ الْوُجُودِ.

اسم فاعل، به دو صورت بکار می‌رود: الفـ مقرون به «ال». بـ بدون «ال».

الفـ اگر مقرون به «ال» باشد، بدون هیچ‌گونه شرطی عمل می‌کند. **مانند:**

زَيْدٌ الْقائِمُ أَبُوهُ حاضِرٌ. || جاءَ الْمُعْطِي الْمَساكِينَ أَمْسِ.

بـ اگر مقترن به «ال» نباشد، شرط عمل آن این است‌که به معنی حال یا استقبال بوده و پیش از آن یکی از پنج چیز باشد:

۱ـ نفی. **مانند:** ما طالِبٌ صَدِيقُكَ رَفْعَ الْخِلافِ. || ما ضارِبٌ زَيْدٌ عَمْراً.

ما راعٍ الْخُلّانُ ذِمَّةَ ناكِثٍ   بَلْ مَنْ وَفَى يَجِدِ الْخَلِيلَ خَلِيلاً

۲ـ استفهام. **مانند:** هَلْ عارِفٌ أَخُوكَ قَدْرَ الْإِنْصافِ؟ || أَ مُنْجِزُونَ أَنْتُمْ مَواعِيدَكُمْ؟

۳ـ اسمی‌که اسم فاعل مورد نظر، خبر آن قرار گرفته باشد. **مانند:**

خالِدٌ مُسافِرٌ أَبَواهُ. || ﴿إِنَّ اللّٰهَ بالِغُ أَمْرِهِ﴾. (الطلاق: ۳)

۴ـ اسمی‌که اسم فاعل مورد نظر، صفت آن قرار گرفته باشد. **مانند:**

هٰذا رَجُلٌ مُجْتَهِدٌ أَبْناؤُهُ. || مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ضارِبٍ زَيْداً.

۵ـ اسمی‌که اسم فاعل، حال آن باشد. **مانند:** يَخْطُبُ عَلِيٌّ رافِعاً صَوْتَهُ.

۳ـ عمل صیغه‌ی مُبالَغَه

عمل صیغه‌ی مُبالَغَه، همچون عمل اسم فاعل است و شروط آن همان چیزهایی است‌که در اسم فاعل مذکور افتاد. **مانند:** أَنْتَ حَلّٰالٌ عُقَدَ الْمُشْكِلاٰتِ. ‖ ذٰاكَ مِعْطٰاءُ اَلنِّعَمِ. ‖ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ دُعٰاءَ مَنْ دَعٰاهُ. ‖ زَيْدٌ كَذُوبٌ أَبُوهُ.

٤ـ عمل اسم مفعول

عمل اسم مفعول، همچون عمل فعل مجهول است و تنها به نایب فاعل، و یا نایب فاعل و مفعول نیازمند است. **مانند:** عَزَّ مَنْ كٰانَ مُكْرَماً جٰارُهُ، مَحْمُوداً جِوٰارُهُ. ‖ فَرِيدٌ مَحْبُوسٌ أَخُوهُ. ‖ زَيْدٌ مُعْطَىً أَخُوهُ ثَوْباً.

یادآوری:

شرایط عمل اسم مفعول، همچون اسم فاعل است.

۵ـ عمل صفت مُشَبَّهه

عمل صفت مُشَبَّهه، همچون عمل اسم فاعل متعدّی به يك مفعول است. **مانند:** أَنْتَ حَسَنُ الْخُلُقِ، نَقِيُّ ٱلنَّفْسِ، طاهِرُ ٱلذَّيْلِ. ‖ اَلْإِيرانيُّ عَظِيمٌ مُلْكُهُ. ‖ عَلِيٌّ نَظِيفٌ ثَوْبُهُ.

در معمول صفت مُشَبَّهه، **چهار** وجه جايز است:

۱ـ مرفوع شدن، بنابر فاعليّت. **مانند:** عَلِيٌّ نَظِيفٌ ثَوْبُهُ. ‖ عَلِيٌّ حَسَنٌ خُلُقُهُ.

۲ـ منصوب شدن، بنابر تشبيه به مفعول. **مانند:** عَلِيٌّ حَسَنٌ خُلُقَهُ. ‖ عَلِيٌّ النَّظِيفُ ٱلثَّوْبَ.

۳ـ منصوب شدن، بنابر تمييز بودن. **مانند:** عَلِيٌّ نَظِيفٌ ثَوْباً. ‖ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسَباً. ‖ عَلِيٌّ الْحَسَنُ خُلُقاً.

۴ـ مجرور شدن، بنابر مُضافٌ‌إليه بودن. **مانند:** أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ ٱلنَّسَبِ. ‖ عَلِيٌّ حَسَنُ الْخُلُقِ. ‖ عَلِيٌّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ. ‖ عَلِيٌّ الْعَظِيمُ شِدَّةِ الْبَأْسِ.

۶ـ عمل اسم تفضیل

اسم تفضیل، فقط دارای فاعل است و فاعل آن اغلب، ضمیر مُستتِر می‌باشد. **مانند:** مَا رَأَيْتُ رَجُلاً أَحَبَّ إِلَيْهِ الْبَذْلُ مِنْكَ. ॥ مَا مِنْ أَيَّامٍ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ فِيهَا الصَّوْمُ مِنْهُ فِي عَشْرِ ذِي‌الْحِجَّةِ.(حدیث نبوی) ॥ مَا رَأَيْتُ رَجُلاً أَحْسَنَ فِي عَيْنِهِ الْكُحْلُ مِنْهُ فِي عَيْنِ زَيْدٍ. ॥ عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ. ॥ أَخُوكَ أَزْهَى مِنَ الدِّيكِ. ॥ إِنِّي أَعْرَفُ بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ مِنْكَ.

احکام اسم تفضیل

اسم تفضیل در میان جمله، به چهار شکل استعمال می‌شود:

۱ـ مُقتَرِن به «ال»: هرگاه اسم تفضیل مُقترِن به «ال» باشد، حرف جرّ «مِنْ» به دنبال آن ذکر نمی‌گردد، و واجب است که در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با ماقبل خود مطابقت نماید. **مانند:** سَعِيدٌ هُوَ الْأَفْضَلُ. ॥ أَهْلُكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ. ॥ سُعَادُ هِيَ الْفُضْلَى. ॥ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ هُمَا الْأَفْضَلَانِ. ॥ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ هُمَا الْفُضْلَيَانِ.

۲ـ مُجرّد بودن از «ال» و اضافه: هرگاه اسم تفضیل به اوّل آن «ال» افزوده نگردد و به واژه‌ای هم اضافه نشده باشد، واجب است به‌صورت مفرد و مذکّر در همه‌ی احوال ذکر شود، و حرف جرّ «مِنْ» به اوّل **مفضّل‌علیه** افزوده گردد. **مانند:** سَعِيدٌ أَفْضَلُ مِنْ سَلِيمٍ. ॥ أَهْلُكَ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِهِ. ॥ سُعَادُ أَفْضَلُ مِنْ حَسْنَاءَ. ॥ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِينَ. ॥ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ أَفْضَلُ مِنَ الْأُخْرَيَاتِ.

۳ـ اضافه کردن اسم تفضیل به اسم نکره: هرگاه اسم تفضیل به اسم نکره‌ای اضافه گردد، به‌صورت مفرد و مذکّر بکار می‌رود، و حرف جرّ «مِنْ» به اوّل مفضّل‌علیه افزوده نمی‌شود. **مانند:** سَعِيدٌ أَفْضَلُ تِلْمِيذٍ. ॥ أَهْلُكَ أَفْضَلُ أَهْلٍ. ॥ سُعَادُ أَفْضَلُ فَتَاةٍ. ॥ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ تِلْمِيذَيْنِ. ॥ سُعَادُ وَحَسْنَاءُ أَفْضَلُ فَتَاتَيْنِ.

٤ـ اضافه کردن اسم تفضیل به اسم مَعرِفه: هرگاه اسم تفضیل، به اسم مَعرِفه‌ای اضافه گردد، حرف جرّ «مِنْ» به اوّل مفضل‌علیه افزوده نمی‌شود، و خود اسم تفضیل می‌تواند به‌صورت مفرد و مذکّر بکار رود، و یا اینکه در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با ماقبل خود مطابقت کند. **مانند:**

سَعِيدٌ أَفْضَلُ ٱلتَّلامِيذِ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُ ٱلنّاسِ. ‖ سُعادُ أَفْضَلُ الْفَتَياتِ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلُ ٱلتَّلامِيذِ. ‖ سُعادُ وَحَسْناءُ أَفْضَلُ الْفَتَياتِ.

یا این‌که: سَعِيدٌ أَفْضَلُ ٱلتَّلامِيذِ. ‖ أَهْلُكَ أَفْضَلُو ٱلنّاسِ. ‖ سُعادُ فُضْلَي الْفَتَياتِ. ‖ سَعِيدٌ وَسَلِيمٌ أَفْضَلا ٱلتَّلامِيذِ. ‖ سُعادُ وَحَسْناءُ فُضْلَيا الْفَتَياتِ.

۷ـ عمل اسم‌الفعل

عمل اسم‌الفعل، همانند عمل همان فعلی است‌که به معنی آن است. یعنی: اگر به معنی فعل لازم باشد، تنها به فاعل نیازمند است، و اگر به معنی فعل متعدّی باشد، به مفعول هم نیازمند است. **مانند:**

هَيْهاتَ الْمَدِينَةُ. ‖ شَتّانَ هٰذا. ‖ هَيُّوا بِنا إِلَى حَيْثُ الْأُنْسُ وَٱلصَّفاءُ. ‖ رُوَيْدَ سَعِيداً. ‖ بَلْهَ ٱلتَّوانِيَ إِنَّهُ آفَةُ الْفَلاحِ. ‖ دُونَكَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَةٍ.

تمرین

أسماء شِبه‌فعل عبارات زیر را پیدا کنید و فاعل، مفعول و نایب فاعل مورد نیاز آنها را بیان دارید:

١ـ ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾. (البقرة: ٢١٧)

٢ـ هٰذَا الْخَطِيبُ حُلْوُ الْأَلْفاظِ، فَصِيحُ الْكَلامِ، عالِي الْهِمَّةِ، مَشْهُودٌ لَهُ فِي كُلِّ نادٍ.

٣ـ اَلصَّحِيحُ فِكْراً وَٱلثّاقِبُ رَأْياً، مَمْدُوحٌ بِكُلِّ لِسانٍ، أَمّا سَيِّءُ الْخُلْقِ فَمَذْمُومٌ.

٤ـ إِنَّ عَلامَةَ إِعْراضِ اللّٰهِ الْقَدِيرِ عَنِ الْعَبْدِ ٱشْتِغالُهُ بِغَيْرِ خَلاصِهِ.

٥ـ ما أَعْظَمَ سَعادَةَ ٱلشُّهَداءِ الْمَسْفُوكَةِ دِماءُهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ.

٦ـ نَرْجُو عَدَمَ ٱنْقِطاعِ رَسائِلِكَ الْمُسْتَظْرَفَةِ عَنّا.

٧ـ اَلْعَرَبُ شَدِيدَةٌ نَخْوَتُهُمْ، كَرِيمَةٌ ضِيافَتُهُمْ.
٨ـ قابَلْتُ الَّذِي ناشِرَةٌ تَآلِيفُهُ أَضْواءَ الْهُدَىٰ.
٩ـ قَدْ غَلَطْتَ فِي إِعْرابِكَ هٰذِهِ الْعِبارَةَ.
١٠ـ لازِلْتَ قَرِيرَ الْعَيْنِ، ناعِمَ الْبالِ.
١١ـ سَرَّنِي إِنْشادُ ابْنِكَ الْأَشْعارَ.
١٢ـ مَدْحُ الْإِنْسانِ نَفْسَهُ قَبِيحٌ.
١٣ـ اَلشَّجَرَةُ مَقْطُوعَةٌ أَغْصانُها.
١٤ـ أَنْشَدَنا شاعِرٌ رَقِيقٌ نَظْماً.
١٥ـ هٰذَا الْفَتَي غَضَّةٌ حَداثَتُهُ.
١٦ـ ذٰلِكَ خَوّاضُ الْحُرُوبِ.
١٧ـ إِبْراهِيمُ مُكْرِمٌ صَدِيقَهُ.
١٨ـ شَتّانَ ما بَيْنِي وَبَيْنَكَ.
١٩ـ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَخِيكَ.
٢٠ـ حَزِنْتُ لِبُعْدِ الْأَحِبّاءِ.
٢١ـ حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ.
٢٢ـ رُوَيْدَ أَخاكَ.

توابع

توابع، کلماتی هستندکه در إعراب، تابع واژه‌های پیش از خود بوده و در رفع و نصب و جرّ، از آنها پیروی می‌کنند. توابع پنج‌تا و عبارتند از:

۱ـ صفت یا نعت ۲ـ تأکید ۳ـ بدل ٤ـ عطف بیان ٥ـ عطف به حرف.

۱ـ صفت یا نعت

صفت یا نعت، کلمه‌ای است‌که بعد از اسم قرار می‌گیرد و برخی از احوال آن یا احوال چیزی را بیان می‌داردکه مُتعلّق بدان است. **مانند:**

جٰاءَ اَلتِّلْمِيذُ الْمُجْتَهِدُ. ‖ جٰاءَ اَلرَّجُلُ الْمُجْتَهِدُ غُلاٰمُهُ.

صفت یا نعت، بر دو قسم است: ۱ـ حقیقی. ۲ـ سببی.

۱ـ **صفت حقیقی**، آن است‌که حقیقتاً وصفی از اوصاف متبوع خود را بیان می‌کند.

مانند: جٰاءَ خٰالِدٌ الْأَدِيبُ. ‖ هٰذٰا ثَوْبٌ مُمَزَّقٌ.

۲ـ **صفت سببی**، آن است که در اصل صفت متبوع خود نبوده و بلکه وصفی از اوصاف یکی از متعلّقات متبوع خویش می‌باشد. **مانند:**

جٰاءَ اَلرَّجُلُ الْحَسَنُ خَطُّهُ. ‖ هٰذٰا ثَوْبٌ مُمَزَّقَةٌ أَطْرٰافُهُ.

مطابقه‌ی صفت با موصوف

صفت حقیقی با موصوف خود، باید در إعراب، إفراد و تثنیه و جمع، تذکیر و تأنیث، و تعریف و تنکیر، مطابقت کند. **مانند:**

جٰاءَ اَلرَّجُلُ الْعٰاقِلُ. ‖ رَأَيْتُ اَلرَّجُلَ الْعٰاقِلَ. ‖ مَرَرْتُ بِاَلرَّجُلِ الْعٰاقِلِ.

جٰاءَ اَلرَّجُلاٰنِ الْعٰاقِلاٰنِ. ‖ رَأَيْتُ اَلرَّجُلَيْنِ الْعٰاقِلَيْنِ. ‖ مَرَرْتُ بِاَلرَّجُلَيْنِ الْعٰاقِلَيْنِ.

جٰاءَ اَلرِّجٰالُ الْعُقَلاٰءُ. ‖ رَأَيْتُ اَلرِّجٰالَ الْعُقَلاٰءَ. ‖ مَرَرْتُ بِاَلرِّجٰالِ الْعُقَلاٰءِ.

جٰاءَتْ فٰاطِمَةُ الْعٰاقِلَةُ. ‖ رَأَيْتُ فٰاطِمَةَ الْعٰاقِلَةَ. ‖ مَرَرْتُ بِفٰاطِمَةَ الْعٰاقِلَةِ.

و ...

صفت سببی، اگر حامل ضمیری نباشدکه به موصوف برگردد، فقط در إعراب و تعریف و تنکیر با موصوف خویش مطابقت می‌کند، و خود همیشه به شکل مفرد بوده و در تذکیر و تأنیث، تابع مابعدش می‌باشد[1]. **مانند:**

جاءَ ٱلرَّجُلُ الْكَرِيمُ أَبُوهُ. ‖ رَأَيْتُ ٱلرَّجُلَ الْكَرِيمَ أَبُوهُ. ‖ مَرَرْتُ بِٱلرَّجُلِ الْكَرِيمِ أَبُوهُ.

جاءَ ٱلرَّجُلانِ الْكَرِيمُ أَبُوهُما. ‖ رَأَيْتُ ٱلرَّجُلَيْنِ الْكَرِيمِ أَبُوهُما. ‖ مَرَرْتُ بِٱلرَّجُلَيْنِ الْكَرِيمِ أَبُوهُما.

جاءَتِ ٱلرِّجالُ الْكَرِيمُ أَبُوهُمْ. ‖ رَأَيْتُ ٱلرِّجالَ الْكَرِيمَ أَبُوهُمْ. ‖ مَرَرْتُ بِٱلرِّجالِ الْكَرِيمِ أَبُوهُمْ.

جاءَتِ الْمَرْأَةُ الْكَرِيمُ أَبُوها. ‖ رَأَيْتُ الْمَرْأَةَ الْكَرِيمَ أَبُوها. ‖ مَرَرْتُ بِالْمَرْأَةِ الْكَرِيمِ أَبُوها.

جاءَتِ الْمَرْأَتانِ الْكَرِيمُ أَبُوهُما. ‖ رَأَيْتُ الْمَرْأَتَيْنِ الْكَرِيمَ أَبُوهُما. ‖ مَرَرْتُ بِالْمَرْأَتَيْنِ الْكَرِيمِ أَبُوهُما.

جاءَتِ ٱلنِّساءُ الْكَرِيمُ أَبُوهُنَّ. ‖ رَأَيْتُ ٱلنِّساءَ الْكَرِيمَ أَبُوهُنَّ. ‖ مَرَرْتُ بِٱلنِّساءِ الْكَرِيمِ أَبُوهُنَّ.

جاءَ ٱلرَّجُلُ الْكَرِيمَةُ أُمُّهُ. ‖ رَأَيْتُ ٱلرَّجُلَ الْكَرِيمَةَ أُمُّهُ. ‖ مَرَرْتُ بِٱلرَّجُلِ الْكَرِيمَةِ أُمُّهُ.

جاءَتِ ٱلرَّجُلانِ الْكَرِيمَةُ أُمُّهُما. ‖ رَأَيْتُ ٱلرَّجُلَيْنِ الْكَرِيمَةَ أُمُّهُما. ‖ مَرَرْتُ بِٱلرَّجُلَيْنِ الْكَرِيمَةِ أُمُّهُما.

جاءَتِ ٱلرِّجالُ الْكَرِيمَةُ أُمُّهُمْ. و ...

صفت سببی، اگر حامل ضمیری باشدکه به موصوف برگردد، مثل صفت حقیقی در إعراب، إفراد و تثنیه و جمع، تذکیر و تأنیث، و تعریف و تنکیر، با موصوف خود مطابقت می‌کند. **مانند:**

جاءَ ٱلرَّجُلُ الْكَرِيمُ الْأَبِ. ‖ جاءَ ٱلرَّجُلانِ الْكَرِيمَا الْأَبِ. ‖ جاءَ ٱلرِّجالُ الْكِرامُ الْأَبِ.

جاءَتِ الْمَرْأَةُ الْكَرِيمَةُ الْأَبِ. ‖ جاءَتِ الْمَرْأَتانِ الْكَرِيمَتَا الْأَبِ. ‖ جاءَتِ ٱلنِّساءُ الْكَرِيماتُ الْأَبِ.

---

(۱)ـ همچون مطابقه‌ی فعل با فاعلی که اسم ظاهر باشد.

یادآوری:

در چهار مورد، مطابقه‌ی صفت و موصوف به‌گونه‌ی دیگری است:

۱ـ در پنج وزن:

ـ **فَعُول**، *به معنی فاعل*. **مانند:** صَبُور، غَيُور، فَخُور، شَكُور.

ـ **فَعِيل**. **مانند:** جَرِيح، قَتِيل، خَضِيب.

ـ **مِفْعَال**. **مانند:** مِهْذَار، مِكْسَال، مِبْسَام.

ـ **مِفْعِيل**. **مانند:** مِعْطِير، مِسْكِين.

ـ **مِفْعَل**. **مانند:** مِغْشَم(شجاع بی‌باك)، مِدْعَس(نیزه‌باز، رمح‌انداز)، مِهْذَر.

اگر صفت واقع شوند، برای مذکّر و مؤنّث یکسان بکار می‌روند. **مانند:**

جَاءَ رَجُلٌ غَيُورٌ، رَأَيْتُ ٱمْرَأَةً غَيُوراً. ‖ نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ جَرِيحٍ وَٱمْرَأَةٍ جَرِيحٍ.

۲ـ مصدری‌که صفت واقع گردد. چنین مصدری برای، مفرد و مثنّیٰ و جمع، و مذکّر و مؤنّث، یکسان بکار می‌رود. **مانند:** جَاءَ رَجُلٌ عَدْلٌ. ‖ جَاءَتِ ٱمْرَأَةٌ عَدْلٌ. ‖ جَاءَ رَجُلانِ عَدْلٌ. ‖ جَاءَتِ ٱمْرَأَتَانِ عَدْلٌ. ‖ ذَهَبَ رِجَالٌ عَدْلٌ. ‖ ذَهَبَتْ نِسَاءٌ عَدْلٌ.

۳ـ هرگاه واژه‌ای، صفت جمع غیر ذوی‌العقول باشد، که در آن دو وجه جایز است:

صفت همچون موصوف، جمع آورده شود. **مانند:** عِنْدِي خُيُولٌ سَابِقَاتٌ.

یا این‌که صفت، به‌صورت مفرد مؤنّث بیان گردد. **مانند:** عِنْدِي خُيُولٌ سَابِقَةٌ.

یادآوری:

گاهی جمع مکسّر ذوی‌العقول نیز، صفت آن به صورت مفرد مؤنّث بیان می‌گردد.

مانند: اَلْأُمَمُ الْغَابِرَةُ.

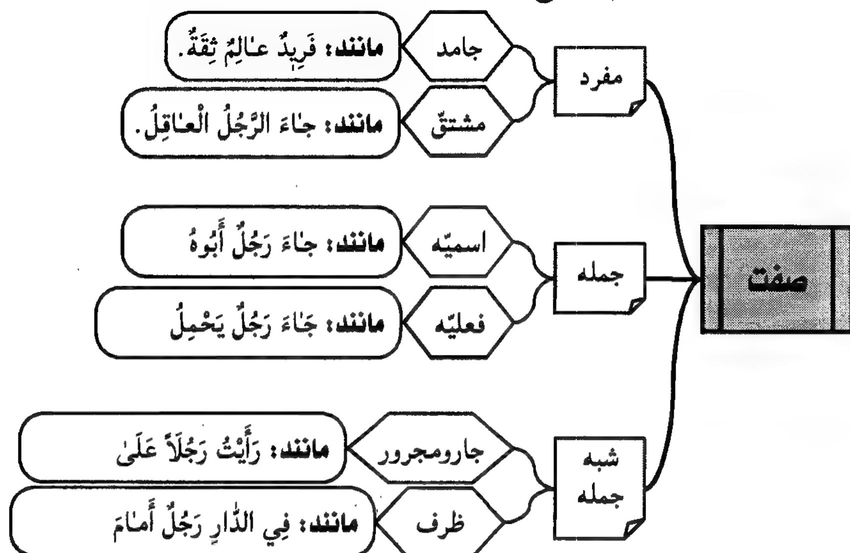
۴ـ صفت موصوف اسم جمع، می‌تواند به‌صورت مفرد یا جمع ذکر گردد. **مانند:**

إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ قَوْمٌ صَالِحٌ. *یا این‌که:* قَوْمٌ صَالِحُونَ.

اقسام صفت

صفت، سه نوع است: مفرد، جمله و شِبه‌جمله.

هر یك از آنها هم دو نوع است به شكل زیر:



صفت، همیشه اسم مشتقّ است مگر در ده مورد، كه عبارتند از:

۱ـ مصدر. **مانند:** أَنْتَ رَجُلٌ عَدْلٌ.

۲ـ اسم اشاره به غیر مكان. **مانند:** أَكْرِمْ عَلِيّاً هٰذا.

۳ـ «**ذُو**» و «**ذاتُ**»، به معنی دارای. **مانند:** جاءَ رَجُلٌ ذُو عِلْمٍ. || ذَهَبَتِ امْرَأَةٌ ذاتُ فَضْلٍ.

٤ـ موصول مُختصّ. **مانند:** جاءَ الرَّجُلُ الَّذِي اجْتَهَدَ.

٥ـ اسمی‌كه بر شماره‌ی موصوف دلالت كند. **مانند:** جاءَ رِجالٌ أَرْبَعَةٌ.

٦ـ اسم منسوب. **مانند:** رَأَيْتُ رَجُلاً دِمَشْقِيّاً. || أَنَا رَجُلٌ إِيرانِيٌّ.

۷ـ اسمی‌كه بر تشبیه دلالت كند. **مانند:** رَأَيْتُ رَجُلاً أَسَداً.

۸ـ مای نَكِرَه‌ای كه دالّ بر إبهام باشد. **مانند:** سَأَزُورُكَ يَوْماً ما. || أَكْرِمْ رَجُلاً ما. || لِأَمْرٍ ما جِئْتُ إِلَيْكَ.

۹ـ واژه‌های «**كُلّ**» و «**أَيّ**»، وقتی‌كه بر كامل بودن وصفی در موصوف دلالت

کنند. **مانند:** جاءَني رَجُلٌ كُلُّ ٱلرَّجُلِ. ‖ جاءَني رَجُلٌ أَيُّ رَجُلٍ.

یادآوری:

*گاهی واژه‌ی «ما» هم به‌دنبال «**أَيّ**» ذکر می‌شود.* **مانند:** جاءَني رَجُلٌ أَيُّما رَجُلٍ.

۱۰ـ واژه‌های «**اِبْن**» و «**بِنْت**». **مانند:** كانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ رَسُولَ اللّٰهِ. ‖ كانَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوْجَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ.

قطع صفت از تابعیّت

می‌توان صفت را برای بیان **مَدْح** یا **ذمّ** یا **ترحّم** و غیره، از تابعیّت موصوف خود انداخت، و آن را به‌عنوان خبر مبتدای محذوف، مرفوع خواند، و یا این‌که به‌عنوان مفعولٌ‌بِه فعل محذوفی، منصوب نمود. **مانند:** اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَظِيمِ. ← اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَظِيمُ. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَظِيمَ. ‖ أَحْسِنْ إِلَىٰ سَعِيدٍ الْمِسْكِينِ. ← أَحْسِنْ إِلَىٰ سَعِيدٍ الْمِسْكِينُ. أَحْسِنْ إِلَىٰ سَعِيدٍ الْمِسْكِينَ.

تعدّد صفت

گاهی چندین صفت به‌دنبال هم ردیف می‌گردد. **مانند:** ﴿بِسْمِ اللّٰهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾. (الفاتحة:۱) ‖ رَأَيْتُ ٱلرَّجُلَ الْكاتِبَ ٱلشّاعِرَ الْفاضِلَ.

۲ـ تأکید

تأکید، واژه‌ای است‌که برای رفع اشتباه احتمالی شنونده بیان می‌شود. **مانند:**
جٰاءَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ. ‖ جٰاءَ عَلِيٌّ نَفْسُهُ.

تأکید، بر دو قسم است: ۱ـ لفظی ۲ـ معنوی.

۱ـ **تأکید لفظی**، آن است‌که خود لفظ، تکرار می‌گردد. **مانند:** ذَهَبَ سَعِيدٌ سَعِيدٌ. ‖ رَأَيْتُ خٰالِداً خٰالِداً. ‖ قُلْتُ لِمُحَمَّدٍ مُحَمَّدٍ.

۲ـ **تأکید معنوی**، آن است‌که خود لفظ، تکرار نمی‌گردد، بلکه واژه‌ای بیان می‌شودکه بیانگر آن باشد. **مانند:** ذَهَبَ سَعِيدٌ نَفْسُهُ. ‖ جٰاءَ ٱلرَّجُلاٰنِ كِلاٰهُمٰا.

تأکید معنوی، بیشتر با الفاظ: «نَفْس، عَيْن، جَمِيع، عٰامَّة، كِلاٰ، كِلْتٰا، كُلّ، و أَجْمَع»، انجام می‌گیرد.

اگر این واژه‌ها تأکید قرار گیرند، باید به ضمیری اضافه گردندکه با کلمه‌ی تأکید شده مطابقت نماید. **مانند:** جٰاءَ الأَمِيرُ نَفْسُهُ. ‖ جٰاءَ ٱلرَّجُلُ عَيْنُهُ. ‖ جٰاءَ الْقَوْمُ جَمِيعُهُمْ. ‖ أَحْسَنْتُ إِلَىٰ فُقَرٰاءِ الْقَرْيَةِ عٰامَّتِهِمْ. ‖ جٰاءَ ٱلرَّجُلاٰنِ كِلاٰهُمٰا. ‖ جٰاءَتِ الْمَرْأَتٰانِ كِلْتٰاهُمٰا. ‖ جٰاءَ ٱلنّٰاسُ كُلُّهُمْ. ‖ ﴿فَسَجَدَ الْمَلاٰئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾. (الحجر:۳۰)

گاهی واژه‌ای‌که تأکید واقع شده است، خود به وسیله‌ی واژه‌ی دیگری تأکید می‌شود. **مانند:** جِئْتُ أَنَا نَفْسِي. ‖ جٰاءَتِ الْقَبِيلَةُ كُلُّهٰا جَمْعٰاءُ. ‖ جٰاءَتِ ٱلنِّسٰاءُ كُلُّهُنَّ جُمَعُ. ‖ ذَهَبُوا هُمْ أَنْفُسُهُمْ. ‖ عَلِيٌّ سٰافَرَ هُوَ نَفْسُهُ.

یادآوری:

۱ـ ضمیر مرفوع مُنفصل می‌تواند تأکید ضمیر متّصل مرفوع و منصوب و مجرور، قرار گیرد[1]. **مانند:** قُمْتَ أَنْتَ. ‖ أَكْرَمْتُكَ أَنْتَ. ‖ مَرَرْتُ بِكَ أَنْتَ.

۲ـ اسم ظاهر، به‌وسیله‌ی ضمیر، مؤکّد نمی‌شود و بلکه به‌وسیله‌ی اسم ظاهر مؤکّد می‌گردد. **مانند:** جٰاءَ عَلِيٌّ نَفْسُهُ.

---

(۱)ـ چنین ضمیری، خود محلاً مرفوع یا منصوب و یا مجرور است.

ولی ضمیر، هم به‌وسیله‌ی ضمیر، مؤکّد می‌گردد و هم به‌وسیله‌ی اسم ظاهر.
مانند: جِئْتُ أَنَا. ‖ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِمْ أَنْفُسِهِمْ.

۳ـ بدل

بدل، تابعی است‌که مقصود گوینده است و ذکر متبوع، انگار مقدّمه و تمهیدی است برای بیان آن. **مانند:** قَالَ ٱلنَّبِيُّ مُحَمَّدٌ ﷺ. ‖ أَوَّلُ مَنْ دَخَلَ الْإِسْلَامَ مِنَ ٱلرِّجَالِ صَاحِبُ الْغَارِ وَالطَّرِيقِ، أَبُوبَكْرٍ ٱلصِّدِّيقُ رضي الله عنه. ‖ أَكَلْتُ ٱلرَّغِيفَ نِصْفَهُ. ‖ اِشْتَرَيْتُ بُنْدُقِيَّةً مُسَدَّساً. ‖ سَرَّنِي الْعُلَمَاءُ كِتَابُهُمْ.

اقسام بَدَل

بدل، چهار قسم است: ۱ـ بدل مُطابِق، یا بدل کُلّ از کُلّ ۲ـ بدل بعض از کُلّ، یا بدل جزء از کلّ ۳ـ بدل اشتمال ٤ـ بدل مُبایِن.

۱ـ بدل مطابق، آن است‌که بر کلّ متبوع خود دلالت می‌نماید. **مانند:**
حَضَرَ ٱلتِّلْمِيذُ مُحَمَّدٌ. ‖ جَاءَ ٱلدُّكْتُورُ خَالِدٌ. ‖ ﴿ٱهْدِنَا ٱلصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۝﴾. (الفاتحة: ٦ و٧)

۲ـ بدل بعض از کُلّ، آن است‌که بر بخشی از متبوع خود دلالت می‌نماید. **مانند:**
قَرَأْتُ الْكِتَابَ ثُلُثَهُ. ‖ نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ صَفَحَاتٍ مِنْهُ. ‖ اِشْتَغَلَ الْعُمَّالُ خَمْسَةٌ مِنْهُمْ. ‖ ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً﴾. (القمر: ١٢) ‖ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾. (آل‌عمران: ٩٧)

۳ـ بدل اشتمال، آن است‌که بر یکی از چیزهایی دلالت می‌نمایدکه متبوع مشتمل بر آن و دارنده‌ی آن است. **مانند:**
سَرَّنِي الْحَاكِمُ إِنْصَافُهُ. ‖ نَفَعَنِي الْمُعَلِّمُ عِلْمُهُ. ‖ أَحْبَبْتُ خَالِداً شُجَاعَتَهُ. ‖ أُعْجِبْتُ بِعَلِيٍّ خُلُقِهِ الْكَرِيمِ. ‖ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾. (البقرة: ٢١٧)

٤ـ بدل مُبایِن، آن است‌که مُبایِن و جدای از متبوع خود بوده و نه مطابِق با آن، و نه برخی از آن و نه یکی از مشتملات آن است.

بدل مُبایِن، سه نوع است: الفـ بدل غلط بـ بدل نسیان جـ بدل إضراب.

الفـ **بدل غلط،** آن است‌که زبان به‌جای تکلّم به کلمه‌ای، واژه‌ی دیگری را بیان دارد. **مانند:** جٰاءَ الْمُعَلِّمُ، اَلتِّلْمِیذُ. || خُذِ الْکِتٰابَ، الْقَلَمَ.

بـ **بدل نسیان،** آن است‌که دل اشتباهاً به‌جای کلمه‌ای، به زبان بیان واژه‌ی دیگری را الهام کند و بر آن براند. **مانند:**

سٰافَرَ عَلِیٌّ إِلَیٰ دِمَشْقَ، بَعْلَبَکَّ. || اِشْتَرَیْتُ سَیْفاً، رُمْحاً.

جـ **بدل إضراب،** آن است‌که متکلّم واژه‌ای را بیان می‌دارد و سپس از آن صرف‌نظر می‌کند و چیز دیگری را جایگزین آن می‌سازد. **مانند:**

خُذِ الْقَلَمَ، الْوَرَقَةَ. || أَعْطِنِي اَلشّٰايَ، اَلسُّکَّرَ.

یادآوری:

۱ـ اقسام بدل مُباین در هم‌دیگر تداخل دارند و تنها قرینه، آنها را از هم جدا می‌سازد، و در کلام بُلَغاء رخ نمی‌دهد.

۲ـ در بدل بعض از کُلّ و بدل اشتمال، باید ضمیری بدان متّصل شودکه به مُبْدَلٌ‌مِنه برگردد و در إفراد و تثنیه و جمع، و تذکیر و تأنیث، با آن مُطابقت نماید.

٤ـ عطف بیان

عطف بیان، اسمی‌است‌که پس از متبوع خود ذکر می‌شود و اگر معرفه باشد، آن را توضیح و اگر نکره باشد آن را تخصیص خواهد داد. **مانند:** ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾. (البقرة: ١٨٤) || ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾. (النساء: ١٧١) || جاءَ صَدِيقُكَ مُحَمَّدٌ. || اِشْتَرَيْتُ حُلِيّاً، سِوَاراً. || لَبِسْتُ ثَوْباً، مِعْطَفاً.

موارد عطف بیان

عطف بیان، بیشتر در موارد زیر می‌آید:

۱ـ لقب بعد از اسم. **مانند:** عَلِيٌّ زَيْنُ الْعابِدِينَ. || ماتَ أَنُوشِرْوانُ كِسْرَىٰ.

۲ـ اسم بعد از کنیه. **مانند:** أَقْسَمَ بِاللّٰهِ أَبُوحَفْصٍ عُمَرُ.

۳ـ اسم مقرون به «ال»، بعد از اسماءاشاره. **مانند:**
﴿ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ﴾. (البقرة: ٢) || هٰذَا الْكِتابُ مُفِيدٌ.

٤ـ موصوف بعد از صفت. **مانند:** اَلْكَلِيمُ مُوسَىٰ. || اَلْخَلِيلُ إِبْراهِيمُ.

۵ـ تفسیر بعد از مُفسَّر. **مانند:**
اَلْعَسْجَدُ، أَيْ اَلذَّهَبُ. || رَأَيْتُ لَيْثاً، أَيْ أَسَداً. || سَمِعْتُ عَنْدَلِيباً، أَيْ بُلْبُلاً.

مطابقه‌ی عطف بیان با متبوع خود

عطف بیان، باید با متبوع خود در **إعراب، إفراد و تثنیه و جمع، تذکیر و تأنیث، و تعریف و تنکیر**، مطابقت نماید. **مانند:** رَأَيْتُ أَخاكَ زَيْداً. || جاءَ الْمُؤْمِنُونَ، أَيْ الْمُسْلِمُونَ. || فازَتْ أُخْتُ خالِدٍ فاطِمَةُ فِي الْإِمْتِحانِ. || مَرَّ عَلَيْنا يَوْمٌ، أَيْ زَمانٌ.

فرق عطف بیان با بدل

ـ بدل جزء از کُلّ. **مانند:** طابَ الْأَمِيرُ قَلْبُهُ.

ـ و بدل اشتمال. **مانند:** أَعْجَبَنِي الْأَمِيرُ حِلْمُهُ.

ـ و بدل مباین. **مانند:** رَأَيْتُ زَيْداً الْفَرَسَ.

از عطف بیان، جدا و مشخّص است.

ولی بدل کُلّ از کُلّ، با عطف بیان، یکی است، مگر در دو موردکه عطف بیان را نمی‌توان بدل نامید:

۱ـ اسمی‌که ترکیب‌بند جمله از آن بی‌نیاز نباشد. **مانند:**
هِنْدٌ قَامَ زَيْدٌ أَخُوهَا. ‖ فَاطِمَةُ جَاءَ حُسَيْنٌ أَخُوهَا.

۲ـ اسمی‌که نشود آن را به‌جای اسم نخستین، یعنی: متبوع خود، قرار داد. **مانند:**
أَنَا ٱلنَّاصِحُ ٱلرَّجُلِ مُحَمَّدٍ.

۵ـ عطف به حرف یا عطف نَسَق

عطف به حرف یا عطف نَسَق، واژه‌ای است‌که پس از یکی از حروف عطف قرار می‌گیرد و دارای همان حالتی است‌که اسم پیش از حرف عطف، یعنی: متبوع، دارا است. **مانند:** ﴿اَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا﴾. (الكهف: ٤٦) ‖ جَاءَ الْمُعَلِّمُ وَٱلرَّئِيسُ. ‖ جَاءَ سَعْدٌ وَرَجُلٌ. ‖ أَكْبَرُ مَدَائِنِ إِيرَانَ، طَهْرَانُ فَتَبْرِيزُ. ‖ سَافَرَ الْقُوَّادُ ثُمَّ الْجُنْدُ. ‖ خُذْ دِرْهَمَاً أَوْ دِينَاراً. ‖ لَا تَمْدَحِ الْأَشْرَارَ لَكِنِ الْأَخْيَارَ. ‖ مَا نَجَحَ سَعِيدٌ بَلْ سَعْدٌ. ‖ جَالِسِ الْمُؤَدَّبِينَ لَا ٱلسُّفَهَاءَ. ‖ سَافَرَ الْمَلِكُ حَتَّى حَاشِيَتُهُ. ‖ أَ زَيْدٌ جَاءَ أَمْ عَمْرٌو؟

تمرین

توابع جملات و عبارات و اشعار زیر را پیدا و نوع هر یك را مشخّص کنید:

۱ـ ﴿جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ﴾. (المائدة: ٩٧)

۲ـ اَللّٰهُمَّ أَنَا عَبْدُكَ الْمِسْكِينُ.

۳ـ خُذِ الْمِسْطَرَةَ لَا الْكِتَابَ.

۴ـ إِشْتَرَيْتُ قَلَمَيْنِ وَكِتَاباً.

۵ـ جَاءَ ٱلتِّلْمِيذُ الْمُجْتَهِدُ.

۶ـ أَتَى الْمُهَنْدِسُ رَشِيدٌ.

۷ـ إِفْتَحِ ٱلنَّافِذَةَ الْكَبِيرَةَ.

۸ـ أَمْسِ ٱلدَّابِرُ لَا يَعُودُ.

۹ـ هٰذَا هُوَ الْقَلَمُ عَيْنُهُ.

۱۰ـ حَضَرَ ٱلصَّدِيقُ عادِلٌ.
۱۱ـ رَأَيْتُ اللاعِبِينَ كُلَّهُمْ.
۱۲ـ لَعِبَتِ الْبِنْتُ ٱلصَّغِيرَةُ.
۱۳ـ كُلْ مَوْزاً أَوْ تُفّاحاً.
۱۴ـ خُذِ الْقَلَمَ الْقَلَمَ.
۱۵ـ هٰذا قَلَمٌ أَحْمَرُ.

۱۶ـ وَمَنْ يَكُ ذا فَمٍ مُرٍّ مَرِيضٍ ... يَجِدْ مُرّاً بِهِ الْماءَ ٱلزُّلالا
۱۷ـ لَيْسَ الْجَمالُ بِأَثْوابٍ تُزَيِّنُنا ... إِنَّ الْجَمالَ جَمالُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ
۱۸ـ يا طَالِبَ ٱلشَّرَفِ ٱلرَّفِيعِ لِقَوْمِهِ ... أُسْلُكْ سَبِيلَ الْعِلْمِ وَالْأَخْلاقِ
۱۹ـ أَرَىٰ أَيّامَنا تَأْتِي وَتَمْضِي ... كَنَغْمَةِ طائِرٍ وَخَرِيرِ ماءٍ
۲۰ـ أَكْرِمْ بِقَوْمٍ يُزَيِّنُ الْقَوْلَ فِعْلُهُمُ ... ما أَقْبَحَ الْخُلْفَ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
۲۱ـ وَكُنْتُ كَذِي رِجْلَيْنِ رِجْلٍ صَحِيحَةٍ ... وَرِجْلٍ رَمَىٰ فِيها ٱلزَّمانُ فَشَلَّتْ
۲۲ـ لِلّٰهِ دَرُّ ٱلنّائِباتِ فَإِنَّها ... صَدَأُ ٱللِّئامِ وَصَيْقَلُ الْأَحْرارِ
۲۳ـ إِنّا لَفِي زَمَنٍ تَرْكُ الْقَبِيحِ بِهِ ... مِنْ أَكْثَرِ ٱلنّاسِ إِحْسانٌ وَإِجْمالٌ
۲۴ـ حُكْمُ الْمَنِيَّةِ فِي الْبَرِيَّةِ جارٍ ... ما هٰذِهِ ٱلدُّنْيا بِدارِ قَرارٍ
۲۵ـ وَإِذا نَزَعْتَ عَنِ الْغَوايَةِ فَلْيَكُنْ ... لِلّٰهِ ذاكَ ٱلنَّزْعُ لا لِلنّاسِ
۲۶ـ وَأَلَذُّ أَيّامِ الْفَتَىٰ وَأَحَبُّهُ ... ما كانَ يُزْجِيهِ مَعَ الْأَحْبابِ
۲۷ـ كُلُّ بَيْتٍ لِلْهَدْمِ، ما تَبْتَنِي الْوَرْ ... قاءُ وَٱلسَّيِّدُ ٱلرَّفِيعُ الْعِمادِ
۲۸ـ أَبْقَى الْمَمالِكِ ما الْمَعارِفُ أُسُّهُ ... وَالْعِلْمُ فِيهِ حائِطٌ وَدِعامٌ

جمله و اقسام آن

کوچکترین واحد کلام‌که از چند واژه فراهم می‌آید و مفید معنی می‌باشد، **جمله** نام دارد. **مانند:** ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ﴾. (فصلت: ٤٦) || اَلْعِلْمُ ثَمَرَتُهُ لَذِيذَةٌ. || قَامَ مُحَمَّدٌ. || اِحْفَظْ دَرْسَكَ.

جمله، بر دو قسم است: ۱ـ اسمیّه ۲ـ فعلیّه.

۱ـ **جمله‌ی اسمیّه،** جمله‌ای است‌که با اسم شروع شود. **مانند:** ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ﴾. (الفتح: ٢٩) || ﴿وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾. (النحل:١٩)

اَلرَّأْيُ قَبْلَ شُجَاعَةِ ٱلشُّجْعَانِ هُوَ أَوَّلٌ، وَهِيَ مَحَلُّ ٱلثَّانِي

۲ـ **جمله‌ی فعلیّه،** جمله‌ای است‌که با فعل شروع شود. **مانند:** ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾. (الناس:١) || ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾. (العلق:١) || ﴿أَلْهَاكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ۝ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝﴾. (التكاثر: ١و٢) || ﴿سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. (الحشر: ١)

یادآوری:

*جمله‌ای‌که با حرف، شروع شود، حرف را در نظر نمی‌گیرند و بلکه به مابعد آن نگاه می‌کنند. اگر اسم موجود بود، «**اسمیّه**»، و اگر فعل قرار داشت، «**فعلیّه**» نامیده می‌شود.* **مانند:** ﴿أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. (القيامة:٣٦) || ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾. (محمّد: ٣٦) || ﴿إِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً﴾. (الأحزاب:٦٤) || ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾. (القمر: ١٧)

هر یك از جملات اسمیّه و فعلیّه، به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱ـ جملاتی‌که محلّی از إعراب دارند. ۲ـ جملاتی‌که محلّی از إعراب ندارند.

۱ـ جملاتی‌که محلّی از إعراب دارند:

جملاتی‌که محلّی از إعراب دارند، دوازده‌تا و عبارتند از:

۱ـ جمله‌ی خبر. و آن جمله‌ای است‌که خبر مبتدا، و یا نواسخ قرار می‌گیرد. **مانند:** اَلشَّجَرَةُ أَوْراقُها مُخْضَرَّةٌ. ‖ إِنَّ الْكِتابَ أَلْفاظُهُ عَذْبَةٌ. ‖ كانَ أَخِي يَجِدُّ. ‖ كادَ الْجُوعُ يَقْتُلُ صاحِبَهُ.

اَلصَّعْوُ يَصْفِرُ فِي سِرْبِهِ   حُبِسَ الْهَزارُ لِأَنَّهُ يَتَرَنَّمُ

۲ـ جمله‌ی مبتدا. و آن جمله‌ای است‌که مبتدا واقع می‌شود. **مانند:** مِنَ الْواجِبِ عَلَيْكَ أَنْ تَبَرَّ والِدَيْكَ. ‖ ﴿سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ﴾. (البقرة: ٦)

۳ـ جمله‌ی حال. و آن جمله‌ای است‌که حال واقع می‌گردد. **مانند:**
جِئْتُ وَالشَّمْسُ مُشْرِقَةٌ. ‖ جاءَنِي وَأَنَا جالِسٌ. ‖ أَخَذَ كِتاباً وَهُوَ يُبْصِرُهُ.

یادآوری:

جمله‌ای حال واقع می‌شودکه یا بعد از «واو» حالیه ذکر گردد. **مانند:**
أَقْبَلَ وَقَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْغَضَبُ.
و یا این‌که بعد از اسم معرفه‌ای بیان شود. **مانند:** عَرَفْتُ زَيْداً يَسْهَرُ.

۴ـ جمله‌ی مفعولٌبه. و آن جمله‌ای است‌که مفعولٌبه واقع می‌گردد. **مانند:**
عَلِمْتُ أَنَّ اللّٰهَ قادِرٌ. ‖ أَنْبَأْتُ إِبْراهِيمَ الْمَسْأَلَةَ «يُمْكِنُ فَهْمُها». ‖ أُرِيدُ أَنْ أُكافِئَكَ. ‖ ﴿قالَ إِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ﴾. (مریم: ٣٠)

۵ـ جمله‌ی مُضافٌ‌إلیه. و آن جمله‌ای است‌که مُضافٌ‌إلیه واقع می‌شود. **مانند:**
﴿اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾. (الأنعام: ١٢٤) ‖ ﴿هٰذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ﴾. (المائدة: ١١٩) ‖ إِذا قَنِعْتَ رَضِيتَ بِالْقَلِيلِ. ‖ إِذْ عَلِمْتَ الْأَمْرَ قَبْلَتَ.

۶ـ جمله‌ی جواب شرط جازم. و آن جمله‌ای است‌که جواب شرط یکی از عوامل جازم دو فعل قرار می‌گیرد و بعد از «فَ» یا «إذا» واقع می‌شود. **مانند:**
﴿وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾. (طه:٧) ‖ ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ﴾. (آل‌عمران: ١٦٠) ‖ ﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾. (الروم: ٣٦)

۷ـ جمله‌ی فاعل. و آن جمله‌ای است‌که فاعل واقع می‌گردد. **مانند:**

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ﴾. (ابراهيم: ٤٥) || ﴿ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾. (يوسف:٣٥)

۸ـ جمله‌ی **نایب‌فاعل**. و آن جمله‌ای است‌که نایب‌فاعل واقع می‌گردد. **مانند:**

قِيلَ لَهُ: اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. || عُرِفَ كَيْفَ مَرِضَ عَلِيٌّ.

۹ـ جمله‌ی **وصفیّه**. و آن جمله‌ای است‌که صفت واقع می‌گردد. **مانند:**

جَاءَ طَالِبٌ يَسْأَلُ عَنْكَ. || زَيْدٌ أُسْتَاذٌ يُحِبُّهُ طُلَّابُهُ. || ﴿لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ﴾. (الأعراف: ١٦٤)

یادآوری:

جملات بعد از نکرات، صفات به‌شمار می‌آیند، ولی گاهی جملات بعد از نکرات را می‌توان حال و یا صفت قلمداد کرد. **مانند:** ﴿وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ﴾. (الأنبياء: ٥٠) || لَقَدْ أَمُرُّ عَلَى اللَّئِيمِ يَسُبُّنِي.

۱۰ـ جمله‌ی **تأکید**. و آن جمله‌ای است‌که تأکید جمله‌ی دیگری قرار می‌گیرد. **مانند:** عَلِيٌّ يُحَاضِرُ الطُّلَّابَ، عَلِيٌّ يُحَاضِرُ الطُّلَّابَ. || زَيْدٌ مُسَافِرٌ، زَيْدٌ مُسَافِرٌ. || هُوَ قَامَ، قَامَ.

۱۱ـ جمله‌ی **بدل**. و آن جمله‌ای است‌که بدل واقع می‌شود. **مانند:**

زَيْدٌ أَعْطَى الْفُقَرَاءَ كَسَاهُمْ. || عَمْرٌو أَسَرَّ عَلَىٰ زَيْدٍ، كَلَّمَهُ. || زَيْدٌ بَانَ عَنْ عَمْرٍو، بَعُدَ. || ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾. (فصلت:٤٣)

۱۲ـ جمله‌ی **معطوف**. و آن جمله‌ای است‌که تابع یکی از جملات فوق باشد.

یعنی: جمله‌ای‌که عطف گردد بر جمله‌ای‌که محلّی از إعراب داشته‌باشد. **مانند:**

أُرِيدُ مِنْكَ أَنْ تُذَاكِرَ وَأَنْ تَجْتَهِدَ. || شَوْقِيٌّ يَنْظُمُ وَيَنْثُرُ. || أَيَسُرُّكَ أَنَّ عَمْراً مُهْمِلٌ، وَأَنَّهُ كَسُولٌ؟

۲ـ جملاتی‌که محلّی از إعراب ندارند:

جملاتی‌که محلّی از إعراب ندارند، هفتتا و عبارتند از:

۱ـ **جمله‌ی جواب قسم.** و آن جمله‌ای است‌که در جواب قسم ذکر می‌گردد. **مانند:** ﴿فَوَ رَبِّ ٱلسَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾. (الذریات: ۲۳) || ﴿وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۝ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝﴾. (یس: ۲و۳)

۲ـ **جمله‌ی صِله.** و آن جمله‌ای است‌که صِله‌ی موصول باشد. **مانند:** رَأَيْتُ الَّذِي يَنْجَحُ.

۳ـ **جمله‌ی جواب شرط غیر جازم یا جازم غیر مقرون به «فَ» یا «إِذَا».** و آن جمله‌ای است‌که جواب شرط واژه‌های غیرعاملی همچون: «إِذَا، لَوْ، لَوْلَا، لَوْمَا، كُلَّمَا»، واقع می‌شود، و یا این‌که جواب شرط واژه‌های عاملی قرار می‌گیرد و چون مقرون به «فَ» یا «إِذَا» نمی‌باشد، مجزوم می‌گردد. **مانند:** إِذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ فَأَعْطِهِ الْكِتَابَ. || لَوْ أَنْفَقْتَ لَرَبِحْتَ. || إِنْ تَقُمْ أَقُمْ. || ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ﴾. (الزلزلة: ۷)

٤ـ **جمله‌ی مُسْتَأْنفه.** و آن جمله‌ای است‌که در ابتدای سخن قرار می‌گیرد و کلام را بدان می‌آغازند. **مانند:** اَلْفَلَاحُ فِي الْجِدِّ. || اَلْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ مِنَ الْمُؤْمِنِ ٱلضَّعِيفِ.

٥ـ **جمله‌ی مُفَسِّره.** و آن جمله‌ای است‌که توضیح دهنده‌ی مقصود و بیانگر مفهوم جمله‌ی پیش از خود است. **مانند:** ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ﴾. (المؤمنون: ۲۷) || أَشَرْتُ إِلَيْهِ أَنْ قُمْ. || وَتَرْمِينَنِي بِالطَّرْفِ أَيْ أَنْتَ مُذْنِبٌ. || أَوْمَأَ إِلَيْهِ اجْلِسْ. || أُسْتُعِيرَ الْكِتَابُ «اِسْتِعَارَهُ زَيْدٌ».

٦ـ **جمله‌ی مُعْتَرِضَه.** و آن جمله‌ای است‌که میان دو بخش مربوط به هم، فاصله می‌اندازد و اگر حذف گردد به مطلب اصلی زیانی نمی‌رسد. **مانند:** ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾. (الواقعة: ۷٦) || ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ﴾. (البقرة: ۲٤) || زَيْدٌ شَفَاهُ اللّٰهُ مَرِيضٌ. || خَالِدٌ تَقَبَّلَ اللّٰهُ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنَ الصَّدَقَةِ.

۷ـ **جمله‌ی معطوف.** و آن جمله‌ای است‌که تابع یکی از جملات فوق باشد. یعنی: جمله‌ای‌که عطف بر جمله‌ای گردد که محلّی از إعراب نداشته‌باشد. **مانند:** ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. (الفاتحة: ٥) || إِذَا اجْتَهَدَ سَلِيمٌ نَجَحَ وَسَبَقَ أَقْرَانَهُ. || أَقْبَلَ خَالِدٌ وَلَمْ يُسَافِرْ عَلِيٌّ. || اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالشُّكْرُ لَهُ.

یادآوری:

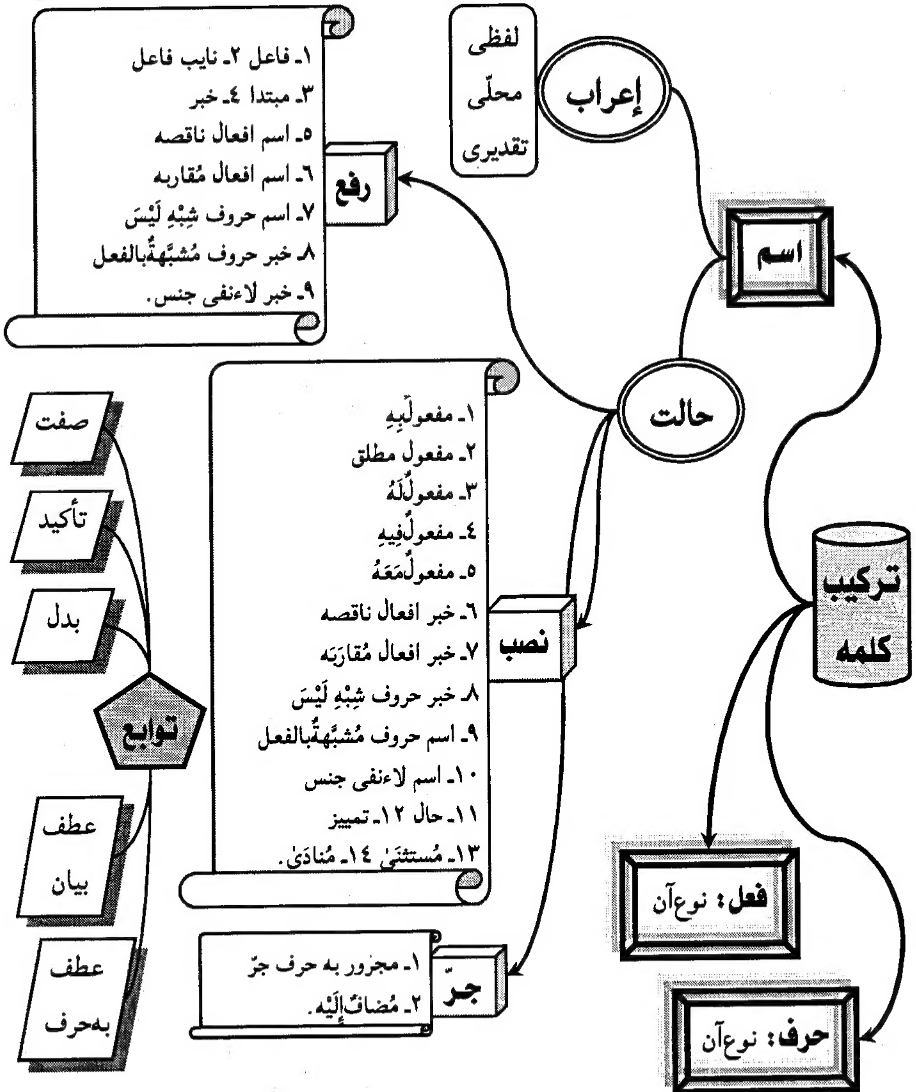
جمله را از لحاظ دیگری به دو دسته تقسیم کرده‌اند: *۱ـ خبریّه ۲ـ إنشائیّه.*

*۱ـ جمله‌ی **خبریّه**، آن است که قابل صدق و کذب باشد.* **مانند:**

قامَ مُحَمَّدٌ. || مُحَمَّدٌ قائِمٌ.

*۲ـ جمله‌ی **إنشائیّه**، آن است که قابل صدق و کذب نباشد.* **مانند:**

اِحْفَظْ دَرْسَكَ. || لا تَلْعَبْ بِالْكُرَةِ.



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا، وَمٰا كُنّٰا لِنَهْتَدِیَ لَوْلٰا أَنْ هَدٰانٰا اللّٰهُ
وَالصَّلاٰةُ وَالسَّلاٰمُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ الْمُرْسَلِ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ،
وَ عَلَىٰ جَمِیعِ النَّبِیِّینَ، وَآلِهِمْ وَصَحْبِهِمْ أَجْمَعِینَ